



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



ترجمہ تفسیر مجمع البیان



میں اس سلسلہ میں تفسیر مجمع البیان کے متن و تراجم کی تفسیر
تفسیر ابن کثیر ابن العسکری (رحمۃ اللہ علیہما)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه تفسیر مجمع البیان

نویسنده:

طبرسی (معروف) ، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن
(صاحب مجمع البیان و اعلام الوری و...)

ناشر چاپی:

فراهانی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۰	ترجمه تفسیر مجمع البیان جلد ۲۴
۲۰	مشخصات کتاب
۲۰	اشاره
۲۲	[سوره قمر]
۲۲	اشاره
۲۲	(مکی است)
۲۲	فضیلت آن:
۲۳	[سوره القمر (۵۴): آیات ۱ تا ۱۰]
۲۳	اشاره
۲۳	ترجمه آیات:
۲۴	قرائت:
۲۵	دلیل این قراءتها:
۲۶	لغات آیات:
۲۷	اعراب آیات:
۲۸	تفسیر آیات:
۲۸	اشاره
۲۹	روایات و مخبرین از شق القمر
۳۶	داعی کیست؟
۳۸	گفتار مفسرین درباره یَوْمِ یَدْعُ الدَّاعِ
۴۱	[سوره القمر (۵۴): آیات ۱۱ تا ۲۱]
۴۱	اشاره
۴۱	ترجمه:
۴۲	قرائت آیات:

٤٢ لغات آيات:

٤٤ اعراب آيات:

٤٤ تفسير آيات:

٥٠ [سوره القمر (٥٤): آيات ٢٢ تا ٣١]

٥٠ اشاره

٥٠ ترجمه:

٥١ قرائت:

٥١ دليل اين قراءتها:

٥٣ لغات آيات:

٥٣ اعراب آيات:

٥٣ تفسير آيات:

٥٣ اشاره

٥٥ فايده:

٥٩ [سوره القمر (٥٤): آيات ٣٢ تا ٤٢]

٥٩ اشاره

٥٩ ترجمه:

٦٠ اعراب آيات:

٦١ تفسير آيات:

٦٦ [سوره القمر (٥٤): آيات ٤٣ تا ٥٥]

٦٦ اشاره

٦٦ ترجمه آيات:

٦٧ قرائت آيات:

٦٧ دليل اين قراءات:

٦٨ تفسير آيات:

٧٤ سورة الرحمن

٧٤ اشاره

- ۷۴ عدد آیات آن:-----
- ۷۴ اختلاف آنها:-----
- ۷۵ فضیلت این سوره:-----
- ۷۶ ارتباط این سوره با سوره قبل:-----
- ۷۶ [سوره الرحمن (۵۵): آیات ۱ تا ۱۳]-----
- ۷۶ اشاره -----
- ۷۷ ترجمه آیات:-----
- ۷۷ قرائت آیات:-----
- ۷۸ دلیل این قراءات:-----
- ۸۰ لغات آیات:-----
- ۸۱ اعراب آیات:-----
- ۸۱ تفسیر آیات:-----
- ۹۴ [سوره الرحمن (۵۵): آیات ۱۴ تا ۳۰]-----
- ۹۴ اشاره -----
- ۹۴ ترجمه:-----
- ۹۵ قرائت آیات:-----
- ۹۶ دلیل این قراءتها:-----
- ۹۷ لغات آیات:-----
- ۹۸ تفسیر آیات:-----
- ۹۸ اشاره -----
- ۱۰۵ اعشى گوید:-----
- ۱۰۶ اختلاف دانشمندان در معنای این آیه -----
- ۱۱۱ [سوره الرحمن (۵۵): آیات ۳۱ تا ۴۵]-----
- ۱۱۱ اشاره -----
- ۱۱۲ ترجمه آیات:-----
- ۱۱۳ قرائت آیات:-----

۱۱۳ دلیل آیات:

۱۱۴ رو به شاعر گوید:

۱۱۴ جعدی گوید:

۱۱۶ شرح لغات:

۱۱۷ خنساء گوید:

۱۱۸ تفسیر آیات:

۱۲۶ [سوره الرحمن (۵۵): آیات ۴۶ تا ۶۱]

۱۲۶ اشاره

۱۲۷ ترجمه آیات:

۱۲۸ قرائت آیات:

۱۲۸ دلیل:

۱۲۸ لغات آیات:

۱۲۹ اعراب آیات:

۱۳۰ تفسیر آیات:

۱۳۶ [سوره الرحمن (۵۵): آیات ۶۲ تا ۷۸]

۱۳۶ اشاره

۱۳۶ ترجمه آیات:

۱۳۷ قرائت:

۱۳۷ دلیل این قرائت:

۱۳۹ لغات آیات:

۱۴۱ تفسیر آیات:

۱۴۱ اشاره

۱۴۴ خلاصه صفات زنان بهشتی صفات زیر است

۱۴۸ لبید گوید:

۱۴۹ سوره واقعه

۱۴۹ اشاره

۱۴۹	عدد آیات آن:
۱۴۹	اختلاف آن:
۱۵۰	فضیلت آن:
۱۵۲	[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۱ تا ۱۶]
۱۵۲	اشاره
۱۵۳	ترجمه آیات:
۱۵۳	قرائت آیات:
۱۵۴	دلیل:
۱۵۴	شرح لغات:
۱۵۵	اعشی گوید:
۱۵۵	اعراب آیات:
۱۵۷	تفسیر آیات:
۱۵۷	اشاره
۱۶۰	سابقین کیانند
۱۶۳	[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۱۷ تا ۲۶]
۱۶۳	اشاره
۱۶۳	ترجمه آیات:
۱۶۴	قرائت آیات:
۱۶۴	دلیل این قراءات:
۱۶۶	تفسیر آیات:
۱۷۱	[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۲۷ تا ۴۰]
۱۷۱	اشاره
۱۷۱	ترجمه آیات:
۱۷۲	قرائت:
۱۷۲	دلیل این قرائت:
۱۷۲	شرح لغات:

١٧٤ تفسير آيات:

١٧٤ اشاره

١٧٩ حديث عجيبى درباره تله

١٨٢ [سوره الواقعه (٥٦): آيات ٤١ تا ٥٦]

١٨٢ اشاره

١٨٢ ترجمه آيات:

١٨٣ قرائت آيات:

١٨٣ دليل آن:

١٨٤ شرح لغات:

١٨٥ تفسير آيات:

١٨٨ [سوره الواقعه (٥٦): آيات ٥٧ تا ٧٤]

١٨٨ اشاره

١٨٩ ترجمه آيات:

١٩٠ قرائت آيات:

١٩٠ دليل اين قرائت:

١٩٠ شرح لغات:

١٩٢ تفسير آيات:

١٩٩ [سوره الواقعه (٥٦): آيات ٧٥ تا ٨٧]

١٩٩ اشاره

١٩٩ ترجمه آيات:

٢٠٠ قرائت آيات:

٢٠٠ دليل اين قراءت:

٢٠٢ شرح لغات:

٢٠٣ اعراب:

٢٠٣ تفسير آيات:

٢٠٩ [سوره الواقعه (٥٦): آيات ٨٨ تا ٩٦]

- ۲۰۹ اشاره
- ۲۰۹ ترجمه آیات:
- ۲۱۰ قرائت آیات:
- ۲۱۰ دلیل:
- ۲۱۰ اعراب:
- ۲۱۲ تفسیر آیات
- ۲۱۸ سورة حديد مدنی است
- ۲۱۸ اشاره
- ۲۱۸ آیات آن:
- ۲۱۸ اختلاف آن:
- ۲۱۸ فضیلت آن:
- ۲۱۹ تفسیر آن:
- ۲۱۹ [سوره الحديد (۵۷): آیات ۱ تا ۶]
- ۲۱۹ اشاره
- ۲۲۰ ترجمه آیات:
- ۲۲۰ تفسیر آیات:
- ۲۲۰ اشاره
- ۲۲۱ تحقیق تسبیح موجودات
- ۲۲۳ گفتار مفسرین درباره این آیه
- ۲۲۷ [سوره الحديد (۵۷): آیات ۷ تا ۱۰]
- ۲۲۷ اشاره
- ۲۲۷ ترجمه آیات:
- ۲۲۸ قرائت:
- ۲۲۸ دلیل:
- ۲۲۹ تفسیر آیات:
- ۲۳۳ [سوره الحديد (۵۷): آیات ۱۱ تا ۱۵]

۲۳۳ اشاره

۲۳۳ ترجمه آیات:

۲۳۴ قرائت:

۲۳۴ دلیل این قراءات:

۲۳۹ لغات آیات:

۲۳۹ اعراب:

۲۴۰ تفسیر آیات:

۲۴۰ اشاره

۲۴۰ قرض الحسنه دارای ده صفت است:

۲۴۷ [سوره الحديد (۵۷): آیات ۱۶ تا ۲۰]

۲۴۷ اشاره

۲۴۷ ترجمه آیات:

۲۴۸ قرائت:

۲۴۹ دلیل:

۲۵۰ لغات:

۲۵۰ شأن نزول:

۲۵۲ تفسیر آیات:

۲۵۲ اشاره

۲۵۴ از مواعظ حضرت عیسی (ع)

۲۶۰ [سوره الحديد (۵۷): آیات ۲۱ تا ۲۵]

۲۶۰ اشاره

۲۶۰ ترجمه آیات:

۲۶۱ قرائت:

۲۶۱ دلیل:

۲۶۲ لغات آیات:

۲۶۲ اعراب:

تفسیر آیات: ۲۶۳

اشاره ۲۶۳

ترتیب: ۲۷۱

[سوره الحديد (۵۷): آیات ۲۶ تا ۲۹] ۲۷۲

اشاره ۲۷۲

ترجمه آیات: ۲۷۳

لغات آیات: ۲۷۳

اعراب: ۲۷۴

تفسیر آیات: ۲۷۴

اشاره ۲۷۴

مهاجرت جعفر بن ابی طالب «ع» بکشور حبشه ۲۷۹

دو پاداش برای کیست؟ ۲۸۱

سوره مجادله ۲۸۵

اشاره ۲۸۵

عدد آیات: ۲۸۵

اختلاف آن: ۲۸۵

فضیلت آن: ۲۸۵

ترتیب آن: ۲۸۵

[سوره المجادله (۵۸): آیات ۱ تا ۵] ۲۸۶

اشاره ۲۸۶

ترجمه آیات: ۲۸۷

قرائت: ۲۸۷

دلیل این قراءت: ۲۸۸

لغت: ۲۸۸

شأن نزول: ۲۸۹

تفسیر آیات: ۲۹۱

٢٩١ اشاره

٢٩٣ اختلاف مفسرين و فقهاء درباره تكرار قول

٢٩٧ [سوره المجادله (٥٨): آيات ٦ تا ١٠]

٢٩٧ اشاره

٢٩٨ ترجمه آيات:

٢٩٨ قرائت:

٢٩٩ دليل:

٣٠٠ لغت آيات:

٣٠٠ اعراب:

٣٠١ شأن نزول:

٣٠١ تفسير:

٣٠٨ [سوره المجادله (٥٨): آيات ١١ تا ١٥]

٣٠٨ اشاره

٣٠٨ ترجمه آيات:

٣٠٩ قرائت:

٣٠٩ دليل:

٣١٠ لغت:

٣١٠ شأن نزول:

٣١٢ تفسير:

٣٢٣ [سوره المجادله (٥٨): آيات ١٦ تا ٢٢]

٣٢٣ اشاره

٣٢٤ ترجمه آيات:

٣٢٥ قرائت:

٣٢٥ دليل:

٣٢٥ لغت:

٣٢٥ تفسير:

٣٢٨	شأن نزول:
٣٣١	سورة حشر
٣٣١	اشاره
٣٣١	آيات آن:
٣٣١	فضيلت آن:
٣٣٢	تفسير و ترتيب آن:
٣٣٢	[سوره الحشر (٥٩): آيات ١ تا ٥]
٣٣٢	اشاره
٣٣٣	ترجمه آيات:
٣٣٣	قرائت:
٣٣٤	دليل:
٣٣٤	لغت:
٣٣٥	اعراب:
٣٣٥	شأن نزول:
٣٣٩	تفسير آيات:
٣٣٩	اشاره
٣٣٩	اول حشر كجاست؟
٣٤٥	[سوره الحشر (٥٩): آيات ٦ تا ١٠]
٣٤٥	اشاره
٣٤٥	ترجمه آيات:
٣٤٦	قرائت:
٣٤٦	دليل:
٣٤٧	لغت:
٣٤٨	شأن نزول:
٣٥٢	تفسير و معنى:
٣٦٠	[سوره الحشر (٥٩): آيات ١١ تا ١٥]

٣٦٠ اشاره

٣٦٠ ترجمه آيات:

٣٦١ قرائت:

٣٦١ دليل:

٣٦٢ اعراب:

٣٦٢ تفسير:

٣٦٧ [سوره الحشر (٥٩): آيات ١٦ تا ٢٠]

٣٦٧ اشاره

٣٦٧ ترجمه آيات:

٣٦٨ لغت:

٣٦٨ تفسير:

٣٧٢ [سوره الحشر (٥٩): آيات ٢١ تا ٢٤]

٣٧٢ اشاره

٣٧٢ ترجمه آيات:

٣٧٣ فضيلت آيات مذكوره:

٣٧٤ لغت:

٣٧٤ تفسير آيات:

٣٨٠ سوره ممتحنه

٣٨٠ اشاره

٣٨٠ فضيلت آن:

٣٨٠ تفسير و ترتيب آن:

٣٨١ [سوره الممتحنه (٦٠): آيات ١ تا ٥]

٣٨١ اشاره

٣٨٢ ترجمه آيات:

٣٨٢ قرائت:

٣٨٢ دليل:

- ۳۸۴ اعراب:
- ۳۸۵ شأن نزول:
- ۳۸۸ تفسیر:
- ۳۹۴ [سوره الممتحنه (۶۰): آیات ۶ تا ۹]
- ۳۹۴ اشاره
- ۳۹۴ ترجمه آیات:
- ۳۹۵ نزول این آیات:
- ۳۹۵ تفسیر:
- ۴۰۰ [سوره الممتحنه (۶۰): آیات ۱۰ تا ۱۱]
- ۴۰۰ اشاره
- ۴۰۰ ترجمه آیات:
- ۴۰۱ قرائت:
- ۴۰۱ دلیل:
- ۴۰۲ شأن نزول:
- ۴۰۴ تفسیر:
- ۴۰۹ [سوره الممتحنه (۶۰): آیات ۱۲ تا ۱۳]
- ۴۰۹ اشاره
- ۴۰۹ ترجمه آیات:
- ۴۱۰ اعراب:
- ۴۱۰ تفسیر:
- ۴۱۰ اشاره
- ۴۱۳ آمدن زنان قریش و مکه برای بیعت با پیامبر
- ۴۱۶ نظم و ترتیب آن:
- ۴۱۷ سورة صفّ
- ۴۱۷ اشاره
- ۴۱۷ فضیلت آن:

٤١٧	ترتیب و نظم آن:
٤١٨	[سوره الصف (٦١): آیات ١ تا ٥]
٤١٨	اشاره
٤١٨	ترجمه آیات:
٤١٩	لغت:
٤١٩	اعراب:
٤٢٠	شأن نزول:
٤٢١	تفسیر:
٤٢٥	[سوره الصف (٦١): آیات ٦ تا ٩]
٤٢٥	اشاره
٤٢٥	ترجمه آیات:
٤٢٦	قرائت:
٤٢٦	دلیل:
٤٢٦	اعراب:
٤٢٧	تفسیر:
٤٢٧	اشاره
٤٢٧	معنای احمد(ص)
٤٣٣	[سوره الصف (٦١): آیات ١٠ تا ١٤]
٤٣٣	اشاره
٤٣٣	ترجمه آیات:
٤٣٤	قرائت:
٤٣٤	دلیل:
٤٣٥	لغت:
٤٣٥	اعراب:
٤٣٦	تفسیر:
٤٤٢	فهرست مطالب جلد بیست و چهارم

مشخصات کتاب

سرشناسه : طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸ - ۵۴۸ ق.

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه تفسیر مجمع البیان/ تالیف ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی ؛ ترجمه و نگارش از احمد بهشتی ؛ تصحیح و تنظیم موسوی دامغانی.

مشخصات نشر : تهران : فراهانی ، ۱۳ - .

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد هفتم: ۱۳۵۲.

شناسه افزوده : بهشتی، احمد، ۱۳۱۴ -، مترجم

شناسه افزوده : موسوی دامغانی، محمد، مترجم

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۸۷۹۰۷

ص : ۱

اشاره

و آن باتفاق مفسرین پنجاه و پنج آیه است.

فضیلت آن:

□
ابی بن کعب از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که آن حضرت فرمودند: کسی که سورة (اقتربت الساعة) را در هر روز قرائت کند روز قیامت برانگیخته شود در حالی که صورتش مانند ماه شب چهارده است و کسی که آن را در هر شب بخواند افضل است و روز قیامت خواهد آمد در حالی که چهره و صورتش بر چهره های مردم درخشندگی و برافروخته گی دارد.

□
یزید بن خلیفه از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام حدیث نموده که فرمود: هر کس سورة مبارکه (اقتربت الساعة) را قرائت نماید خداوند وی را از قبرش بر ناقه و شتری از شتران بهشت بیرون آورد.

چون خداوند سبحان سوره و النجم را بذکر قیامت پایان داد. این سوره را نیز بمثل آن شروع نموده و فرمود:

[سوره القمر (۵۴): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . اِفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ (۱) وَ اِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ (۲) وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا
أَهْوَاءَهُمْ وَ كُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ (۳) وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ (۴) حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ (۵) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ
إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكْرٍ (۶) خُشِعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ (۷) مَهْطَعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمَ عَسِيرٍ
(۸) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمٌ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَ قَالُوا مَجْنُونٌ وَ اُزْدَجِرُ (۹) فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرَ (۱۰)

ترجمه آیات:

«بنام خداوند بخشاینده مهربان» ۱- رستاخیز نزدیک شد و ماه شکافته شد.

۲- و اگر کافران نشانه ای (از توانایی ما) به بینند از روی عناد و حسد

اعراض میکنند و همی گویند که این معجزه سحرست قوی.

۳- و (معجزه را) تکذیب کردن و خواهشهای خود را پیروی کردند و هر کاری بجای خود قرار گیرنده است.

۴- و حَقًّا که از اخبار پیشینیان آنچه در آن بازداشتن است بسوی اهل مکه آمد.

۵- آن اخبار حکمتی است تمام و بیم دادن سود نمیدهد.

۶- پس از ایشان روی بگردان روزی که خواننده بسوی امری فضیح بخواند.

۷- از گورها بیرون میآیند در حالی که دیدگانشان بزیر افکنده است گوئیا ایشان ملخهای پراکنده اند.

۸- بسوی آن طرف که آواز میآید روی آوردند اما گرویدگان گویند امروز روزی دشوار است.

۹- پیش از کفار مکه قوم نوح دروغگو پنداشتند (پیغمبرشان را) - بنده ما نوح را تکذیب کردند و گفتند که نوح دیوانه است، و او آزرده شد (بدشنام و تهدید آنان).

۱۰- آن گاه نوح علیه السلام پروردگار خویش را بخواند به اینکه من شکست خورده ام، پس مرا یاری فرما.

قرائت:

ابو جعفر (کَلَّ امر مستقر) بجزّ قرائت کرده و باقی از قراء برفع خوانند ابن کثیر و نافع (یوم یدع الدعاء) بدون یاء (و مهطعین الی الدعای) با یاء در وصل خوانده اند.

و از روش روایت شده (یوم یدع الداعی) با یاء در وصل، و ابو جعفر و ابو عمرو هر دو را با اثبات یاء در وصل قرائت کرده اند، و دیگران بدون یاء در وصل خوانده در وقف و بتحقیق قول در مثل این گذشت.

و ابن کثیر (الی شیء نکر) را بتخفیف خوانده و ما بقی (نکر) با دو ضمّه قرائت کرده اند.

اهل عراق غیر عاصم (خاشعا ابصارهم) خوانده و دیگران (خشعا) قرائت کرده، و در شواذ قرائت حدیفه (و قد انشق القمر) آمده و در قرائت مجاهد و مجدری و ابن قلابه (الی شیء نکر) ضبط شده است.

دلیل این قراءتها:

کسی که مستقر بجر خوانده آن را صفت برای امر قرار داده و آنکه به رفع خوانده آن را خبر برای کلّ امر قرار داده است.

و اما قرائت نکر، پس آن بر وزن فعل و آن یکی از حروف و قرائتهایی است بر صفت این وزن آمده و مانند آنست: ناقه اجد و مشیه سجع گوید:

دعوا التخاذؤ و امشوا مشیه سجحا

ان الرجال ذوو عصب و تذکیر

یعنی: مجادله و ممانعت را کنار گذارید و به سهولت و مدارا بروید، که مردان صاحبان تعصب و حمیتند.

و کسی که (نکر) مخفف خوانده مثل: رسل و کتب، و ضمّه در تقدیر ثبات است، و کسی که (خاشعا ابصارهم) خوانده، پس او هم چنان که علامت تأنیث را ملحق نکرده، جمع هم نیاورده و چه خوبست که مؤنث نیاورد، چون که تأنیث حقیقی نیست، و هر کس که (خشعا) خوانده، پس اثبات کرده چیزی را که دلالت بر جمع میکند و حال آنکه آن بر لفظ مفرد است و دلالت کند

لفظ جمع بر لفظی که دلالت بر تأنیث میکند در مثل قول او در آیه دیگری:

(خاشعه ابصارهم) و (خشعت الاصوات للرحمن).

زجاج گوید: و برای تو است در اسم فاعل ها هر گاه مقدم بر جماعت داشته واحد آوری آن را مثل (خاشعه ابصارهم) اختیار با تو است که مفرد و مؤنث آوری، مانند (خاشعه ابصارهم) و اختیار داری که جمع آوری نظیر (خشعا ابصارهم) می گویی (مررت بشباب حسن اوجههم و حسان وجوههم و حسنه اوجههم) گذشتم بجوانانی که صورتشان زیبا و قشنگ بود. گوید:

و شباب حسن اوجههم

من ایاد بن نزار بن معد

و جوانانی که صورتشان زیبا و قشنگ بود از فرزندان ایاد پسر نزار فرزند معد (جدّ پانزدهمین پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله).

ابن جنی گوید: قرائت حدیفه (و قد انشق القمر) جاری مجرای مواقعه و معاهده است بر ساقط کردن عذر و رفع تشکیک، یعنی شکافتن ماه دلالت دارد بر نزدیک بودن روز قیامت، پس هر گاه بخواهد قیامت واقع شود ماه میشکافد و شکافتنی، آن از علائم و شرایط رستاخیز است، و بتحقیق تأکید نمود امر را در نزدیک بودن وقوع قیامت و آن مسلماً جواب وقوع امریست که انتظار آن می رود.

لغات آیات:

در اقتربت مبالغه زیادی است در نزدیک بودن چنانچه در اقتدر مبالغه بسیار است بر قدرت و توانایی برای آنکه اصل افتعل مهیا کردن معناست بمبالغه مثل (اشتق) هر گاه کبابی بگیرد یا بسازد بسبب مبالغه در آماده کردن آن.

ص: ۷

و اهواء: جمع هوی و آن رقت قلب است بمیل و خواهش طبیعتها، مثل لطافت هوای فضا، میگویند: هوی یهوی هوی هو، هر گاه طبیعتش مایل بچیزی باشد.

المزدرج: یعنی، متعظ بر وزن مفتعل، از زجر مگر آنکه تاء تبدیل به دال شده تا آنکه موافق زاء شود با آشکارا نمودن، و گفته میشود انکرت الشیء فهو منکر، و نکرته فهو منکور، و اعشی جمع بین دو لغت کرده و گوید:

و انکرتنی و ما کان الذی نکرت

من الحوادث الا الشیب و الصلعا

و انکار کرد آن زن مرا و دوری نمود از من و نبود موجب نفرت او از رویدادها مگر سفیدی محاسن و ریختن موی جلوی سرم.

و النکر و المنکر چیزی است که نفس امتناع از آن میکند و آن را نمی پذیرد از جهت نفرت طبع از آن، و اصل آن از انکاریست که آن نقیض و ضد اقرار است.

الاجداث: گورها جمع جدث و جدف بفاء نیز لغتی است در این - معنی.

الاهطاع: سرعت و شتاب در رفتن است، یعنی تند روی.

اعراب آیات:

(فَمَا تُغْنِ النُّذْرُ)

جایز است که ما برای انکار، پس حرف میباشد و جایز است که استفهام باشد، پس اسم میباشد و تقدیر در اول اینست فلا تغنی النذر، پس رسولان و پیامبران بی نیاز نیستند، و در دومی (استفهام) تقدیر آن اینست: (فای شیء تغنی النذر) پس چیست آنچه پیامبران و نذیران را بی نیاز میکند.

زجاج گوید: قول خدا (فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكْرٍ)

(فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ)

منصوب بقول خدا (يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ) و اما حذف و او از يدعو در قرآن برای اینست که چون آن حذف میشود در لفظ بجهت التقاء ساکنین، پس در کتاب هم جاری شده بر آنچه که تلفظ بآن میشود و اما الداعی پس اثبات یاء در آن بهتر است و حذف آن هم جایز است چون کسره دلالت بر آن میکنند. و قول او سبحانه (خُشِعاً أَبْصَارُهُمْ) منصوب بر حالت از واو در (یخرجون) است و در آن تقدیم و تأخیر است و تقدیر آن (یخرجون خشعا ابصارهم من الاجداث) است، و اگر هم خواستی آن را حال از ضمیر مجرور در قول او (فَتَوَلَّ عَنْهُمْ) قرار بده (و مهطعین) نیز منصوب بر حالت است، و (أَنْتَى مَغْلُوبٌ) تقدیرش اینست (دعا ربه بانی مغلوب) و عیسی بن عمرانی بکسر قرائت کرده بنا بر اراده قول کردن یعنی: (فدعا ربه قال انی مغلوب) و مانند آنست (وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا) تقدیرش اینست (قالوا ما نعبدهم الا ليقربونا).

تفسیر آیات:

اشاره

إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ

یعنی: نزدیک شد ساعتی که تمام مخلوق در آن می میرند و قیامت بر پا میشود و مقصود اینست که پس مستعد و آماده برای آن شوید قبل از هجوم آن.

وَ انشَقَّ الْقَمَرُ

و ماه شکافته شد، ابن عباس گوید: مشرکان مکه جمع شدند خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله، پس گفتند اگر راست می گویی که پیامبر خدایی پس ماه را برای ما بشکاف و دو نصف کن آن را، پس پیامبر (ص) بآنها فرمود: اگر من این کار را بکنم شما ایمان می آورید؟ گفتند آری، و آن شب، شب بدر بود یعنی شب چهاردهم ماه بود، پس رسول خدا (ص) از

پروردگارش درخواست کرد که آنچه آنها میخواهند عطا فرماید، پس ماه شکافته شد و دو نیمه گردید، و رسول خدا(ص) فریاد میکرد ای فلانی ای فلانی شهادت دهید.

ابن مسعود گوید: ماه در عهد و زمان پیامبر خدا(ص) شکافته شد بدو پاره پس رسول خدا(ص) بجا فرمود: گواهی دهید، و نیز از ابن مسعود روایت شده که گفت: قسم بآن خدایی که جانم در دست اوست کوه حرا را میان دو نیمه ماه دیدم و از جبیر بن مطعم روایت شده که گفت ماه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله شکافته شد تا آنکه دو نیمه شد، یک نیمه بر این کوه و نیمه دیگر بر آن کوه دیده شد، پس عده ای از مردم (که در رأس آنها ابو جهل بود) گفتند محمد ما را سحر کرد، پس مردی گفت: اگر شما را سحر کرد پس همه مردم را که سحر نکرد.

روایات و مخبرین از شق القمر

حدیث شق القمر را جماعت بسیاری از صحابه رسول خدا(ص) نقل کرده اند که از آنها نامبردگان ذیل اند:

- □
۱- عبد الله بن مسعود ۲- انس بن مالک ۳- حذیفه بن الیمان ۴- عبد الله بن عمر

۵- عبد الله بن عباس ۶- جبیر بن مطعم ۷- ابن عمرو جماعت دیگری.

مفسّرین هم بر همین نظر و عقیده اند مگر آنکه از عثمان بن عطاء از پدرش روایت شده که او گوید: معنایش اینست که بزودی ماه شکافته میشود و این معنی از حسن هم نقل شده و بلخی هم نیز انکار آن را نموده است، و این درست نیست، برای آنکه تمام مسلمین بر این معجزه اجماع کرده اند، پس اعتنایی بمخالفت مخالف نیست، چون که اشتهاش شق القمر در میان صحابه پیغمبر بقدریست که منع میکنند قول بخلاف را، و کسی که طعنه میزند و اشکال میکند که اگر شق القمر در عصر رسول خدا (ص) واقع شده بود هر آینه بر هیچکس از اهل علم مخفی نمی ماند، و گفته این مخالف باطل است، زیرا ممکن است که خداوند تعالی ماه را از بیشتر مردم بسبب ابرو مانند آن محجوب داشته باشد، و برای اینکه این معجزه چون در شب واقع شده، پس ممکن است مردم اقطار عالم در آن موقع خواب بوده باشند، و این موضوع را ندانند مضافاً اینکه مردم بتمامی چنین نیستند که در حوادث جوی و آسمانی تأمل و دقت داشته باشند (۱) و در فضاء آسمان آیه و علامتهائیسث مثل سقوط ستارگان و غیر آن از چیزهایی که اکثر مردم از آن غافل هستند.

ص: ۱۱

□

۱- ۱) - علامه بزرگوار و فقیه اهل البیت علیهم السلام آیه الله العظمی نجفی مرعشی مد ظلّه فرمودند: که در چند سال قبل در پکن پایتخت کشور چین کمونیست، ساختمانی خراب شد و آنجا را حفّاری کردند در زیر زمین و سرداب ستونهایی نمایان شد که بر بالای ستونی بخط چینی نوشته بود این بنا در سال دو نیمه شدن ماه انجام گرفت، و حساب کردند با سال هشتم از بعثت

و خداوند سبحان نزدیکی روز رستاخیز را با شکافتن ماه یاد نمود، چون شکافته شدن ماه از علامت نبوت پیامبر(ص) و نبوت و عصر آن حضرت (که خاتم پیامبران است) از اشراط ساعت نزدیکی قیامت است (۱).

(۱)

(مطابق آمد، پس در جرائد نوشتند، و از مصر هم جماعتی رفتند و آن را دیده و در مجلات مصری منعکس نمودند. پس خلاصه موضوع شق القمر که از آیات ظاهرات و معجزات باهرات - پیامبر(ص) بوده و جای تردید نیست.

ص: ۱۲

۱ - ۱) - مترجم گوید: موضوع شق القمر و صدور این معجزه و آیه باهره در سال هشتم بعثت پنجسال قبل از هجرت از مسلمیات کلیه مسلمین و اهل قبله است، و مفسرین عامه و خاصه آن را نقل کرده اند، و چون این ناچیز مشغول به ترجمه این آیات بودم روز یکشنبه هجدهم محرم الحرام سال ۱۴۰۲ برابر ۲۴ آبان ماه ۱۳۶۰ که ناعی خبر محنت اثر ضایعه اسفناک و حادثه جبران ناپذیر رحلت و فقدان فیلسوف شرق عالم ربانی و حکیم متاله سبحانی مفسر بزرگوار و نابغه جهان تشیع آیت الله حاج سید محمد حسین علامه طباطبائی قدس الله سره را داد که گفتم: لا صوت الناعی لفقْدک انه یوم علی آل الرسول عظیم خبر ندهد خبر دهنده مرگ و فقدان تو را زیرا که آن روز بر خاندان رسالت بسی بزرگ است. پس برای بزرگداشت و اداء بعضی از حقوق این استاد بزرگ نظر و گفتار آن مرحوم را در این مورد از تفسیر ارزنده المیزان ج ۱۹ ص ۵۸ «کلام فیہ اجمال القول فی شق القمر» نقل مینمایم: شق القمر بدست پیامبر(ص) در مکه معظمه بتقاضای بعضی از مشرکین از چیزهاییست که همه مسلمین بدون شک قبول دارند و بر آن دلالت میکند از قرآن کریم دلالت واضح و آشکارایی چون سخن حق تعالی: «اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ اَنْشَقَّ الْقَمَرُ* وَ اِنْ یَرَوْا آیَةً یُعْرِضُوا وَ یَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ» پس آیه دوم امتناع میکند مگر آنکه بوده مدلول قول خدای تعالی (وَ اَنْشَقَّ الْقَمَرُ) معجزه ای بود که که نزدیک زمان نزول آیه مذکور واقع شده که از

دنباله پاورقی از صفحه قبل: آن مشرکین مکه اعراض نمودند مانند سایر آیاتی که از آن اعراض میکردند و میگفتند سحر مستمر، و دلائل میکند بر آن از احادیث وارده روایات مستفیضه فراوانی که آن را دو گروه اهل تسنن و تشیع نقل کرده و محدثین آن را قبول نموده اند. و در بحث روایی فرماید: قوله (وَ اُنشَقَّ الْقَمَرُ) قریش از رسول خدا (ص) خواستند که معجزه ای بآنها نشان دهد پس آن حضرت از خدا خواست، پس ماه دو پاره شد تا مردم مکه آن را دیدند، سپس بهم متصل شد، پس گفتند هذا سحر مستمر، این سحر صحیح است. و در امالی شیخ به اسنادش از عبید الله فرزند علی از حضرت رضا علیه السلام از پدرانش از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: ماه در مکه شکافته و دو پاره گردید، پس رسول خدا (ص) فرمود اشهدوا، اشهدوا، شهادت دهید شهادت دهید. علامه طباطبائی (ره) فرماید: من میگویم: شکافتن ماه برای رسول خدا (ص) در روایات شیعه از ائمه اهل البیت علیهم السلام بسیار است، و محدثین و دانشمندان تسنن بدون توقف قبول نموده اند و از مفسرین و محدثین عامه سیوطی است که در در المنثور از عبد الرزاق و احمد و عبد بن حمید و مسلم و ابن جریر و ابن المنذر و ترمذی و ابن مردویه و بیهقی در دلائل از انس روایت کرده گوید: اهل مکه از پیامبر (ص) معجزه و علامتی خواستند، پس آن حضرت با اشاره ای ماه را دو پاره نمود، پس نازل شد: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ اُنشَقَّ الْقَمَرُ...» و در آن ابن جریر و ابن المنذر و ابن مردویه و ابو نعیم و بیهقی و هر دو در دلائل از طریق مسروق از ابن مسعود روایت نموده اند گوید: ماه در عصر پیامبر (ص) شکافته شد، پس قریش گفتند: این سحر پسر ابی کبشه (یعنی عبد المطلب) است، پس گفتند منتظر باشید تا مسافرین برای شما خبر آورند زیرا که محمد (ص) نمیتواند که همه مردم را سحر کند پس

دنبالۀ پاورقی از صفحه قبل: کاروان سفر رسید پرسیدند، آنها گفتند: آری ما در راه دیدیم که ماه شکافته شد، پس خداوند نازل فرمود: (اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ) و در آن مسلم و ترمذی و ابن جریر و ابن المنذر و ابن مردویه و حاکم و بیهقی و ابو نعیم در دلائل از طریق مجاهد از ابن عمر روایت نموده در قول خدای تعالی «اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ» گفت: ابن معجزه در عصر رسول خدا(ص) اتفاق افتاد که ماه دو پاره شد، پاره از پیش روی کوه و پاره ای دیگر از پشت کوه نمایان گشت، پس پیامبر(ص) فرمود بار خدایا شاهد باش. و نیز در آن احمد و عبد بن حمید ترمذی و ابن جریر و حاکم و ابو نعیم و بیهقی از جبیر بن مطعم روایت نموده در قول خدا: وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ، گوید: ماه شکافت و ما در عصر رسول خدا(ص) در مکه بودیم تا آنکه دو نیمه شد پاره ای بر این کوه و پاره ای بر آن کوه تجلی کرد، پس مردم مکه گفتند محمد ما را سحر کرد، پس مردی گفت: اگر محمد شما را سحر کرد قدرت و توان آن را ندارد که همه مردم را سحر کند. و نیز در همان کتاب از ابن جریر و ابن مردویه و ابو نعیم در دلائل، از ابن عباس در قول خدای تعالی (اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ) گوید: این معجزه پیش از هجرت واقع شده و ماه شکافت تا آنکه مردم هر دو نیمه آن را در فضاء دیدند. و باز در آن از ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و عبد الله بن احمد در زوائد الزهد و ابن جریر و ابن مردویه و ابو نعیم از ابی عبد الرحمن سلمی روایت نموده که حذیفه بن الیمان در مدائن خطبه خواند خدا را سپاس و ثناء گفت سپس گفت: ساعت نزدیک شد و ماه شکافت بدانید و آگاه باشید که ساعت نزدیک شد، آگاه باشید که ماه مسلماً شکافت در عصر رسول خدا(ص) آگاه باشید که دنیا اعلان بجدایی و فراق نموده، و بدانید که امروز مسابقه در کارهای خیر و فردا(روز قیامت) روز جایزه و کار مزد است. فرمود: میگویم: که شکافتن ماه و شق القمر بدعاء پیغمبر(ص) به طرق مختلف بسیاری روایت شده، از این گروه اصحاب پیامبر(ص) و ایشان انس

(وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا)

و اگر معجزه ای میدیدند اعراض میکردند، این اخباریست از خدای تعالی از عناد و لجاج کفار قریش و اینکه ایشان هر گاه آیه و معجزه ای میدیدند اعراض و دوری میکردند از تأمل در آن، و انقیاد بصحت، و درستی آن از روی عداوت و حسادت.

(وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ)

ضحاک و ابو العالیه و قتاده گویند: یعنی میگفتند که این سحر و جادوی سختی است که بر هر سحری برتری دارد، و مستمرّ از مرور دادن ریسمان و سخت تاب دادن آن است و مستمر شدن چیز آن گاه است که قوی و مستحکم شود.

مجاهد گوید: یعنی سحری که میروود و نابود میشود و باقی نمیماند و آن از مرور و گذشتن است.

مفسرین گفته اند: چون ماه شکافته و منشق شد مشرکین گفتند محمد (ص) ما را سحر کرد، پس خداوند سبحان فرمود، و اگر آیه و معجزه ای میدیدند اعراض میکردند از تصدیق کردن آن و ایمان آوردن بآن.

زجاج گوید: و در این آیات دلالت است بر اینکه شق القمر واقع شده ابو علی مؤلف گوید: و من میگویم، برای اینکه خدای تعالی بحقیقت بیان فرمود که آن آیه بر وجه اعجاز و خارق عاده خواهد بود، و البتّه پیامبر نیاز به

(۱)

□
(و عبد الله بن مسعود و ابن عمر و جبیر بن مطعم و ابن عباس و حذیفه بن الیمان، و در روح المعانی نیز از علی علیه السلام نقل نموده. مترجم گوید: خلاصه علامه طباطبائی قدس الله سرّه درباره شق القمر بسط کلام داده و جواب اعتراضات واهی را مبسوطاً بیان نموده که اینجا مجال ذکر آن نیست، طالبین به المیزان و ترجمه آن مراجعه نمایند. تفسیر المیزان ج ۱۹ ص ۶۰

ص: ۱۵

آیه و معجزه دارد در دنیا تا اینکه استدلال کند برای مردم به سبب آن بر صحت نبوت خودش و شناخته شود صدق و راستی راستگو در حال انقطاع- تکلیف و زمانی که مردم در آن مضطرّ بمعرفت میباشند نیازی بمعجزه نیست و برای این خداوند سبحان فرمود، و میگویند آن سحر مستمر است و در وقت نمی گویند که معجزه نیست سحر است (پس این آیات صریح در معجزه و شق القمر است نه اینکه از اشراط ساعت باشد که برای اضطرار و ناچاری گفته اند) (وَ كَذَّبُوا) یعنی تکذیب کردند آیه و معجزه ای را که مشاهده کردند.

(وَ اتَّبِعُوا أَهْوَاءَهُمْ)

و در تکذیبشان پیروی کردند هواهایشان و آنچه را که شیطان، زینت داده بود برایشان از باطلی که ایشان بر آن بودند.

(وَ كُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ)

قتاده گوید: پس خیر مستقر باهل خیر بر می گردد و شر مستقر هم باهل شر بر میگردد، و مقصود اینست که هر امری از خیر و شر مستقر و ثابت خواهد بود تا به صاحبش پاداش داده شود یا در بهشت یا در آتش.

کلبی گوید: معنایش اینست که برای هر امری حقیقتی است آنچه را که از آن مربوط بدنیا باشد، پس در دنیا ظاهر شود و آنچه را که مربوط به آخرت باشد، پس بزودی شناخته میشود.

(وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ)

یعنی: و هر آینه البتّه آمد این گروه کفار را (مِنَ الْأَنْبِيَاءِ) یعنی از اخبار بزرگی که در قرآنست بکفر کسانی که در پیشین بودند از امتها و هلاک کردن ما ایشان را (مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ) یعنی متعظ و آن به معنای مصدر یعنی و ازدجار و امتناع از کفر و تکذیب پیامبران (حِكْمَةٌ بِالْعَهْ) یعنی قرآن حکمت کامل و تامّه ایست که بغایت و نهایت کمال و تمام رسیده است.

(فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ)

یعنی: چه چیز است که پیامبران و رسولان را نفع

دهد با تکذیب این گروه و اعراضشان و نذر جمع نذیر است.

جبائی گوید: یعنی پس نذیران را بی نیاز نکنند از چیزی، یعنی پیامبرانی که مبعوث بسوی ایشان شدند بی نیاز از ایشان نشدند چیزی از عذاب خدا آن چنان عذابی که به سبب کفرشان مستحق آن شدند برای آنکه مخالفت کردند ایشان را و نپذیرفتند از ایشان.

و بعضی گویند: نذر همان زواج ترسناک و آیات وعید و بیم دهنده است سپس خداوند سبحانه امر را باعراض از ایشان فرمود و گفت:

(فَتَوَلَّ عَنْهُمْ)

یعنی اعراض کن از ایشان و بر سفاقت و نادانی آنها عکس العمل نشان نده و با آنها مقابله نکن.

(يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُّكْرٍ)

یعنی منکری که نه مورد اعتنا و نه کار خوبیست بلکه کار بسیار زشت و قبیحی است که مثل آن را ندیده اند، پس آن را از روی بزرگداشتن انکار میکند.

داعی کیست؟

مفسرین درباره داعی اختلاف کرده اند:

مقاتل (از مفسرین عامه) گوید: داعی اسرافیل است که مردم را به سوی محشر میخواند در حالی که بر صخره و قلعه بیت المقدس ایستاده است.

و بعضی گفته اند: بلکه داعی ایشان را بسوی آتش میخواند (و یوم) ظرف (زمانست) برای یخرجون، یعنی در این روز از گودهایشان بیرون میآیند و ممکنست که تقدیرش این باشد (فی هذا الیوم یقول الکافرون) و قول او سبحانه

(خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ)

یعنی خاشعه ابصارهم یعنی خوار و ذلیل است در موقع دیدن عذاب، و البتّه ابصار و دیدگان را توصیف بخشوع و ذلت نمود برای اینکه خواری خوار و ذلیل یا عزّت عزیز و محترم در نظرش معلوم و روشن و ظاهر در چشمش میشود.

(يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ)

یعنی از قبرهایشان (كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ) که گویا ایشان ملخهای پراکنده هستند، و مقصود اینست که ایشان از گورهای خودشان بیرون میآیند در حالی که از شدت ناراحتی برخی از ایشان داخل در برخی دیگر میشوند، و بعضی مخلوط به بعضی دیگر میگردند در حالی که هدف و مقصودی برای هیچ یک از آنها نیست که آن را قصد نمایند چنانچه ملخ هم هدفی ندارد، پس همواره پراکنده در هر سمت و طرفی هستند.

حسن گوید: ملخ در شب می چسبد بزمین یا دیوار یا هر چیز دیگر تا آنکه آفتاب بر آن بتابد و پراکنده شود، پس معنا اینست که ایشان در گورشان ساکنند، پس هر گاه خوانده شدند بیرون میآیند و متفرق میشوند.

و بعضی گفته اند: که آنها را تشبیه بملخ نمود برای کثرت و زیادی ایشان است، و در این آیه دلالت است بر اینکه بعث و انگیزش روز قیامت بر همین بدن و جسم خواهد بود، زیرا که در گورستان و گورها همین ابدان و اجسادند بر خلاف عقیده آنان که خیال کرده اند که بعث و معاد روحی برای ارواح، خواهد بود (۱).

ص: ۱۸

۱-۱) - مترجم گوید: درباره معاد و روز رستاخیز معتقدین به آن دو- دسته اند: ۱- آنهایی که میگویند: معاد روحی و آنها عده ای از فلاسفه و متصوّفه و برخی دیگرند.

قتاده گوید: یعنی اقبال کننده اند بصوت، و صدای خواننده ای.

ابن عبیده گوید: یعنی شتابانند به اجابت داعی.

فراء و ابو علی جبائی گویند: نگاه کننده اند پیش از داعی در حالی که می گویند این روز بسیار سختی است، و این گفته خداست (يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ) کفار میگویند این روز بسیار سخت و دشواریست.

گفتار مفسرین درباره یَوْمٍ يَدْعُ الدَّاعِ

بعضی از دانشمندان مفسر نیز گفته اند که در معنای آیه فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُّكْرٍ چند قول است:

۱- اینکه مقصود اینست که از ایشان اعراض کن در روزی که میخواند داعی ایشان را هر گاه متعرض شدند تو را که ایشان را شفاعت کنی و آن روز قیامت است، پس شفاعت نکن ایشان را در آن روز چنانچه امروز از تو نپذیرفتند و تو را قبول نکردند.

(۱)

۲- آنان که معتقد به معاد جسمانی هستند و میگویند جسم با همان روحی که در دنیا در آن فعالیت میکرد و اعضا را بکار میانداخت عود میکند تا هم جسم و هم روح پاداش و کیفر بینند، زیرا هر دو در دنیا عبادت یا معصیت کرده اند، و آیاتی که تصریح بر معاد جسمانی کرده بسیار است. (مترجم)

۲- یعنی اینکه پس روگردان از ایشان زیرا که ایشان می بینند آنچه را که از عذاب بر آنها نازل میشود روزی که میخواند آنها را داعی، و آن، روز قیامت است، پس فاء از جواب امر حذف شده است.

۳- مقصود اینکه: اعراض کن از ایشان پس البتّه ایشان در روز قیامت صفتشان چنین است که از گورهایشان بیرون آمده مانند ملخ پراکنده میشوند در حالی که شتاب دارند بسوی داعی و کفار میگویند این روز بسیار دشواری است.

۴- حسن گوید: یعنی پس روگردان از ایشان و یاد آور. روزی را که میخواند داعی..... تا آخر.

(كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ)

یعنی پیش از کفار مکه (قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا) قوم نوح تکذیب کردند بنده ما نوح را چنانچه تو را تکذیب کردند، ای محمد این گروه کفار انکار کردند نبوت تو را (وَقَالُوا مَجْنُونٌ) یعنی گفتند: که او دیوانه است و بر عقلش پرده کشیده شده است.

(وَازْدَجَرَ)

ابن زید گوید: یعنی او را ناراحت کردند به سبب گفتن و شتم کردن و نسبت های قبیح دادن.

و بعضی گفته اند: یعنی ناراحتش کردند به بیم دادن و تهدید بقتل کردن، پس آن مانند قول اوست که از قوم نوح یاد نموده که میگفتند هر آینه ای نوح اگر دست از تبلیغ و ارشادت برنداری البتّه از مرجومین و سنگ باران شده ها خواهی بود.

(فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ)

یعنی: پس گفت بار الها این کفار بر من بزور غالب و پیروز شدند، نه بدلیل و برهان (فَأَنْتَصِرُ) یعنی: پس انتقام مرا از

ایشان بگیر بهلاک کردن ایشان و یاری کردن دینت و پیغمبرت، و در این دلالت است بر اینکه بر شخص مسلمان واجبست در موقع شنیدن سخن زشت از اهل باطل منقطع بخدای تعالی شود .

ص: ۲۱

[سوره القمر (۵۴): آیات ۱۱ تا ۲۱]

اشاره

فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ (۱۱) وَفَجَرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ (۱۲) وَحَمَلْنَا عَلَى ذَاتِ الْأَوَّاحِ وَدُسِّرِ (۱۳) تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ (۱۴) وَ لَقَدْ تَرَكْنَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۱۵) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذْرٍ (۱۶) وَ لَقَدْ يَسْرُونَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۱۷) كَذَبْتَ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذْرٍ (۱۸) إِذْنا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصِرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ (۱۹) تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ (۲۰) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذْرٍ (۲۱)

ترجمه:

۱۱- دعای نوح را اجابت کردیم که درهای آسمان را بآبی ریزان گشودیم.

۱۲- چشمه های زمین را شکافتیم و آب برای کاری که مقدر شده بود بهم رسیدند.

۱۳- نوح را بر کشتی که دارای تخته ها و میخها بود برداشتیم.

۱۴- کشتی پیش چشم ما روان میشد برای پاداش دادن به کسی که

حَقَّش را انکار کرده بودند.

۱۵- ما این داستان را نشانه ای بگذاشتیم آیا هیچ پند پذیرنده ای هست.

۱۶- پس شکنجه دادن و بیم کردنهای من چگونه بود.

۱۷- و حَقًّا که این قرآن را برای یاد کردن آسان گردانیدیم آیا هیچ پند پذیرنده ای هست.

۱۸- قوم عاد(هود علیه السلام) را دروغگو شمردند، پس شکنجه دادن و نتیجه بیم کردنهای من چگونه بود.

۱۹- حَقًّا که ما بادی در روز شوم که زیان آن پیوسته بود بر ایشان فرستادیم.

۲۰- آن باد مردم را از جای بر می‌کند، گوئیا ایشان تنه های درخت خرماى از بیخ بر کنده بودند.

۲۱- پس شکنجه کردن و بیم دادنهای من چگونه بود؟.

قرائت آیات:

ابو جعفر و ابن عامر و یعقوب ففتحنا به تشدید خوانده و باقی از قراء به تخفیف قرائت کرده اند، و دلیل تخفیف این است که اگر ما به تخفیف بخوانیم ففتحنا بگوئیم دلالت بر قلیل و کثیر کم و زیاد میکند، و اگر به تشدید خواندیم ففتحنا گفتیم اختصاص کثیر پیدا میکند و تقویت میکند آن را قول خدای سبحان مفتحه لهم الأبواب، درها برای ایشان بسیار باز است.

لغات آیات:

الهمر: ریزش اشک و آبست بشدّت و انهمار: بمعنای ریزش است.

امرء القیس گوید:

راح تمر به الصبا ثم انتحی

فیه شؤیوب جنوب منهمر

ابر حرکت کرد و باد صبا آن را فشار داد تا بارانش را بارید، سپس برگشت بسمت چپ و یک دفعه بشدت بارید.

التفجیر: بمعنای شکافتن زمین است از آب.

و العیون: جمع عین و چشمه آبست و آن جایی است که آب از زمین فوران میکند بطور مستدیر و گرد مانند استداره و گردی چشم حیوانات پس عین مشترک میان چشم حیوانات و چشمه آب و معدن طلا و چشم ترازو و چهره ابر و سر زانو است.

الدرس: میخ هایی است که بر تختهای کشتی و بلم میکوبند، مفرد آن دسار و دسیر و دسرت السفینه ادسرها دسرا، و هر گاه آن را محکم بکوبند.

و بعضی گفته اند: که اصل باب دفع است گفته میشود دسره بالرمح هر گاه آن را به شدت و سختی به سبب رمح و سر نیزه دفع کند:

و الدرس، سینه کشتی است که آب دریا بشدت بآن میخورد و از آنست حدیثی درباره عنبر که فرمود: «هو شیء دسره البحر» آن چیز است که دریا آن را بشدت دفع نموده.

مدکر: اصل آن مذکر است، پس تاء قلب بدال شده برای برادر بودن آن با ذال در جهر به تلفظ آن گاه ادغام شده دال در آن، پس مدکر گردید.

و النذر: اسم از انداز است که قائم مقام مصدر میشود گفته میشود اندره نذرا بمعنا اندازا، و مانند آنست انزله نزلا بمعنا انزالا و ممکنست که جمع نذیر ترساننده باشد.

الصرصر: باد تند و سخت است تا جایی که صدای وزش آن شنیده می شود، و آن مضاعف صر است میگویند: صر و صرصر، کب و کبکب، و نه و نهه.

المستمر: جاری بر یک راه گویند، و اعجاز النخل ساقه و قسمت زیرین آنست، و نخل مذکر و مؤنث میشود (نخل مذکر و نخله مؤنث).

و المنقعر: آنکه از ریشه و بیخ افتاده است، برای اینکه قعر هر چیزی قرار و اساس و ریشه آنست، و تقعر فی کلامه یعنی: هر گاه در سخنش تعمق و تأمل کند.

اعراب آیات:

عیونا منصوبست بنا بر اینکه تمیز و یا حال باشد و اصل آن، و فَجَرْنَا الْعِیُونَ الْأَرْضِ است و معنا (و فَجَرْنَا جَمِیعَ الْأَرْضِ عِیُونَ) و ممکنست که تقدیرش این باشد (بعیون) پس حرف جار حذف شده، و ممکنست که تقدیرش (و فَجَرْنَا مِنَ الْأَرْضِ عِیُونَ) باشد و قول خدا: علی امر در موضع نصب است بنا بر حالیت، و قول او سبحانه (باعتیننا) در موضع نصب است به اینکه ظرف مکان باشد (جزاء) منصوبست به اینکه مفعول له باشد، و ممکنست که مصدر باشد که بجای حال نهاده شده باشد، و معنا اینست که ما این کار را کردیم در حالی که پاداش، دهنده ایم پاداشی (و آیه) منصوبست بنا بر حال بودن از هاء در ترکناها.

تفسیر آیات:

آن گاه خداوند سبحان بیان نمود اجابت دعاء و نفرین نوح علیه السلام را، پس فرمود:

(فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ)

در اینجا حذف شده است، معنایش این است:

پس اجابت کردیم برای نوح علیه السلام دعایش پس باز کردیم و گشودیم درهای آسمان را، یعنی جاری کردیم آب را از آسمان مثل جریان آن هر گاه دری از آن باز شود که مانع بود از جریان آب و این از صنع خدایی است که غیر او توان و قدرت آن را ندارد و این جایز است بر روش بلاغت.

(بِمَاءٍ مُّهِمِّرٍ)

یعنی به آبی که میریزد ریختن تندی که منقطع نمیشود.

(وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا)

یعنی شکافتیم زمین را بسبب آب چشمه هایی تا آب بر روی زمین جاری شود.

(فَالْتَقَى الْمَاءُ)

یعنی پس التقاء پیدا کردند و آب آسمان و آب زمین، البته تثنیه نیاورده بجهت آنکه آن اسم جنس است بر کم و زیاد و کثیر و قلیل اطلاق میشود.

(عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ)

که در آن هلاک قوم بود، یعنی بر امری که خداوند متعال تقدیر نموده بود و آن هلاک ایشان بود.

و بعضی گفته اند: بر امری که خداوند تعالی آن را مقدر فرموده و مقدار آن را دانسته پس نه در آن زیاده است و نه نقصان.

مقاتل گوید: یعنی اینکه خداوند تعالی تقدیر نمود آب آسمان را مانند تقدیرش آب زمین را.

و بعضی گفته اند: یعنی بر امری که خداوند تقدیر نموده بود بر ایشان در لوح محفوظ.

(وَ حَمَلْنَا عَلَىٰ ذَاتِ الْوَاحِ)

یعنی: و ما حمل کردیم و سوار نمودیم نوح علیه السلام را بر کشتی که دارای تخته هایی بود مرگبه که بعضی را بر بعض دیگر جمع کرده و کوبیده بود، و الواح آن چوبها و تخته هایی بود که جمع و

آماده نموده بود نوح علیه السلام.

(وَدُسْرٍ)

ابن عباس و قتاده و ابن زید میگویند: یعنی میخ هایی که کشتی را به سبب آن محکم میکنند.

حسن و جماعتی گویند: آن سینه کشتی است که آب بشدت بآن میخورد مجاهد گوید: آن ظلع و گوشه های کشتی است. ضحاک گوید: دسر دو طرف و اصل کشتی است و الواح کناره های آنست.

(تَجْرِي)

جاری میشود کشتی بر روی آب (بِأَعْيُنِنَا) یعنی به حفظ و نگهداری او بمنظر و دیدگاه ما و از آنست قول علماء عین الله علیک.

و بعضی گفته اند: یعنی به چشمها و دیدگان اولیاء ما و کسانی که از فرشته گان بر ایشان موکل کردیم؟ و بعضی گویند: یعنی جاری کردیم.

و بعضی گویند: یعنی جاری میگردد بچشمه های آبی که ما آن را جوشاندیم (جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرًا) یعنی ما کردیم بنوح علیه السلام و بایشان آنچه که کردیم از نجات نوح از غرق شدن، و غرق شدن ایشان در حالی که پاداش باشد برای کسانی که کافر باو شده و رسالت او را انکار کردند، و او نوح علیه السلام است و تقدیرش اینست برای کسانی که نبوت او را انکار نموده و حق او را ضایع کرده و کافر بخدا شدند در انکار او.

(وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا)

یعنی: ما واگذاریم این کاری را که کردیم (آیة) علامتی که به سبب آن عبرت گرفته میشود.

قتاده گوید: یعنی واگذاریم ما کشتی را و نجات سرنشینان آن و هلاک کردن دیگران که سوار کشتی نشدند دلیل روشنی است بر یکتایی خدای تعالی و عبرتست برای کسی که بسبب آن پند گیرد، و کشتی نوح علیه السلام

باقی بود تا اوائل این امت (۱).

و بعضی درباره آیه بودن آن گفته اند: که آن کشتی جاری بود بین آب آسمان و آب زمین و آن را پوشیده و مستور کرده بود بر آنچه را که خدای تعالی امر نموده بود.

(فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ)

یعنی پس آیا متذکر هست که بداند این طوفان حق است، پس بآن عبرت بگیرد و بترسد از خدای متعال، فتاده گوید:

یعنی پس آیا طالب علمی هست پس اعانت بر آن شود.

(فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نَذْرِي)

این استفهام از این حالت است و معنایش بزرگداشت بر این عذاب، یعنی چگونه دیدید انتقام مرا از ایشان، و چطور نگریستید هلاک من ایشان را.

حسن گوید: نذر جمع نذیر است، و خداوند سبحان تکرار نمود این جمله را در این سوره برای اینکه چون خداوند سبحان یاد نمود اقسام انذار بیمها و عذابها را بنا گذارد به تذکر دادن بجزء جزء آن بر تفصیل.

(وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ)

سعید بن جبیر گوید: یعنی آسان کردیم آن را برای حفظ کردن و قرائت نمودن تا آنکه تمامش ظاهرا خوانده شود و در میان کتابهایی که از آسمان نازل شده کتابی جز قرآن نیست که تمامش ظاهرا

ص: ۲۸

۱-۱) -در چند سال قبل در کشور شوروی چند تخته ای از الواح کشتی نوح علیه السلام است پیدا شد که از نوشته های آن معلوم شد متعلق بکشتی حضرت نوح علیه السلام است، و باستان شناسان تأیید نموده و اکنون در موزه شوروی نگهداری میشود و همان ایام هم در روزنامه های کیهان و اطلاعات منتشر نمودند. «مترجم»

قرائت شود و تیسیر چیز، تسهیل و آسان بودن آنست بچیزی که در آن زحمت زیادی بر نفس نیست، پس کسی که برای او راه فراگرفتن علم سهل و آسان باشد پس او شایسته است که حفظ و نصیب بسیار از علم بر گیرد برای اینکه سهولت بزرگترین داعی برای علم است و سهولت قرآن برای یاد بودن و سبکی آنست بر خاطر به خوش بیانی و ظهور و دلیل و برهان در حکمتهای عالی و معانی صحیحه چنانی که مورد وثوق و اعتماد مر آوردن آنست از طرف خدای تعالی و البتّه ذکر گردیده از جهت چیزی که بسوی آن دعوت شده و تأکید بر آن گردیده برای آنکه آن راه فراگرفتن علم است زیرا غفلت از چیز یا از دلیل آن ممکن نیست که آن را در حال سهو و غفلت بدادند، پس هر گاه دلائل را بر او تذکر داد و راهی را که مؤدی بآن میشود نشان داد متعزّض بر علم او میشود، از جهتی که برای او سزاوار است.

(فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ)

یعنی: پند گیرنده و عبرت گیرنده هست که نظر در آن نماید، آن گاه خداوند سبحان فرماید:

(كَذَّبَتْ عَادٌ)

یعنی به پیامبری که آن را خدا بسوی ایشان مبعوث نمود و آن حضرت هود علیه السلام بود، پس مستحق هلاک شدند و خدا آنها را هلاک نمود.

(فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي)

پس چطور بود عذاب من مر ایشان را (و نذر) یعنی و انذار من ایشان را سپس بیان نمود چگونگی هلاک ایشان را، پس گفت:

(إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا)

ابن زید گوید: یعنی بادی که بسیار وزش آن تند بود؟ ابن عباس گوید: یعنی سرد بود الصر بمعنای سرد است.

(فِي يَوْمِ نَحْسٍ)

یعنی در روز میثوم و نامبارک (مُسْتَمِرٌّ) یعنی روزی که نحوست و میثومی آن مداوم بود مستمر بود بر ایشان بنحوستش در طول هفت شب و هشت روز تا آنکه بر سرایشان آمد آنچه که آمد، و مستمر از صفت روز است یعنی روزی که ضرر آن مداوم و هلاک آن عمومی است.

زجاج گوید: آن صفت نحس است، یعنی عذاب ایشان مستمر و مداوم است در دنیا متصل بعقبی و رستاخیز شود.

عیاشی باسنادش از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت نمود: که آن عذاب در روز چهارشنبه آخر ماه بود.

□
(تَنْزِعُ النَّاسَ)

یعنی این باد مردم را از زمین میکند، سپس سرهایشان را بر هم میزد و گردنهایشان کوبیده میشد و میگرددیدند (كَأَنَّهُمْ أَغْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ) مجاهد گوید: مثل اینکه ریشه های نخل کنده شده اند برای آنکه سرهای ایشان از بدنشان جدا و بزمین افتاده.

و بعضی گفته اند: یعنی مردم کنده میشوند از حفره و گودالهایی که برای خود کنده بودند تا آنها را از ضرر باد منع کند.

حسن گوید: یعنی ارواح مردم را از ابدانشان میکند و جدا میکند.

□ □
(فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِي)

پس چگونه بود عذاب من و انذار من، و آن بزرگ داشتن عذاب نازل بر ایشان و ترسانیدن کفار مکه است .

اشاره

وَلَقَدْ يَسْرُونَ الْفُرْقَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۲۲) كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ (۲۳) فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَسُعُرٍ (۲۴) أَلْقَى الذِّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَابٌ أَشْرٌ (۲۵) سَيَعْلَمُونَ غَدًا مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشْرُ (۲۶) إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ (۲۷) وَتَبَّئْهُمْ أَنْ الْمَاءَ قَسَمَهُ بَيْنَهُمْ كُلُّ شَرْبٍ مُّحْتَضِرٌ (۲۸) فَنَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ (۲۹) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ (۳۰) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ (۳۱)

ترجمه:

۲۲- و حقا که قرآن را برای پند گرفتن آسان گردانیدیم، آیا هیچ پند گیرنده ای هست.

۲۳- قوم ثمود (صالح نبی را) دروغگو شمردند.

۲۴- و گفتند آیا شخصی که از جنس ما و در آن حال تنها و بی‌کس است پیروی کنیم، جدا ما در آن هنگام در گمراهی و شکنجه سخت باشیم.

ص: ۳۱

۲۵- آیا از میان ما بر او وحی کرده اند بلکه او دروغگویی خود پسند است.

۲۶- فردا خواهند دانست که دروغگوی برتری جوی کیست.

۲۷- البتّه ما بودیم که ناقه (ماده شتری) را برای آزمایش ایشان بیرون آوردیم، پس (ای صالح) نگهبان و پاسدار ایشان باش و شکیبایی بورز.

۲۸- و ایشان را آگاه کن به اینکه آب چشمه میان ایشان (و ناقه) تقسیم شده هر نصیبی از آب را صاحب او حاضر بشود.

۲۹- و قوم ثمود یار خویش را بخواندند و او شمشیر خود را بر گرفت و شتر را بکشت.

۳۰- پس شکنجه دادن و نتیجه بیم کردنهای من چگونه بود.

۳۱- ما بودیم که یک فریاد بر ایشان فرستادیم در نتیجه ایشان مانند گیاه خشک در هم شکسته شدند.

قرائت:

ابن عباس و حمزه ستعلمون بالتاء و باقی بیاء (سیعلمون) خوانده اند و در شواذ قرائت ابی السماک ابشر منّا برفع (واحداً تتبعه) بنصب آمده و در آن قرائت ابی القلابه (الکذاب الاشر) به تشدید و قرائت مجاهد (الا شرا) بضم شین خفیفه بی تشدید، و قرائت حسن کھشیم المحتظر بفتح ظاء ضبط شده.

دلیل این قرائتها:

ابو علی گوید: دلیل آنکه با یاء (سیعلمون) خوانده اینست که چون پیش از آن

فعل غایب است و آن قول خدای تعالی (فَقَالُوا أَوْ بَشَرَآ مِّنَّا) پس (سِیَعْلَمُونَ) بفعل غایب خوانده اند، و دلیل تاء اینست که بآنها گفته میشود ستعلمون بزودی شما می دانید.

و ابن جنی گوید: قول خدا (ابشر) نزد من مرفوع است بفعل محذوف، و بر آن دلالت میکند قول او سبحانه (أَلْقَى الذُّكْرَ) پس مثل آنست که گوید: (أُیَبِثُ بَشْرًا مِّنَّا) پس اما منصوب بودن واحدا اگر خواستی آن را حال از ضمیر در قول او (مِنَّا) قرار بده یعنی: یبنا بشر کائن مِنَّا و نصب دهنده این حال ظرف است، مثل قول تو که می گویی زید فی الدار جالسا زید در خانه نشسته است، و اگر هم خواستی آن را حال از ضمیر در قول خدا (تَتَّبِعُهُ وَاحِدًا) قرار بده یعنی تنها و بی کسی که، یاوری برای او نیست.

و قول خدا (الاشر) بتشدید راء آن اصل فرض شده است، برای آنکه اصل قول ایشان، هذا خیر منه و هذا شر منه، هذا خیر منه و هذا شر منه، پس در اثر کثرت استعمال این دو کلمه همزه از آنها حذف شده، و اما الاشر پس آن از چیزهایی است که بر وزن فعل و فعل از صفات آمده مثل حذر و حذر و یقط و یقط و و طف و و طف و عجز و عجز و اما المحتضر، پس آن مصدر است، یعنی:

کھشیم الاحتضار مثل قول تو که می گویی: آجر بناء و تختة نجاری (کآجر البناء و خشب النجار) و ممکن است که محتضر شجر و درخت باشد، یعنی (کھشیم الشجر) که از آن حظیره گرفته میشود یعنی: کما تتهافت من الشجر المجعول حظیره، چنانچه از درختهای ریخته شده دیوار باغ قرار میدهند تا از ورود و خروج افراد مانع باشد، و الهشیم درختهای خشک است که میافتد و پراکنده می شود.

لغات آیات:

السعر: جمع سعیر و آن آتش شعله ور است و السعرا دیوانگی است، می گویند: «ناقه مسعوره» هر گاه با آن دیوانگی و سرکشی باشد، و استعر فلان جنونا، دیوانگی فلانی گل کرده و طغیان نموده و اصل سعر التهاب و طغیان چیز است.

التعاطی: بمعنای تناول و رسیدن و دست یافتن بر مقصد است.

المحتظر: آنست که بر بستانش و یا بر گوسفندهایش حظیره و دیواره چوبی و تخته ای قرار میدهد تا از خطر دست برد و گرگ مصون بماند و آن دور داشتن از خطر و ممنوع نمودن از ورود است.

اعراب آیات:

(ا بشرًا) منصوب بفعل مضمَر است که تفسیر آن ظاهر است و تقدیرش این است (ا نتبع بشرًا منا) آیا پیروی کنیم بشری از جنس خودمان را، قول خدا «مَنَّا» صفت است یعنی (ا بشرًا کائنا منا) (و واحدًا) صفت است و البشر به یک نفر و جماعت هم گفته میشود و قول خدا (من بیننا) در محلّ نصب است بنا بر ظرف بودن، و فتنه منصوب است به اینکه مفعول له باشد، و ممکن است که مصدر باشد و در موضع حال نهاده شده باشد، یعنی در حالی که آزمایشی برای ایشان باشد.

تفسیر آیات:

اشاره

سپس خداوند سبحان قسم یاد کرد و فرمود:

(وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ)

در پیش ما آن را تفسیر کردیم

علی بن عیسی گوید: بدرستی که خداوند سبحان البتّه تکرار نمود ذکر آسانی و سهولت را برای اینکه آگاه نماید که قرآن مجید را بنا بر هر حال، و هر صورتی از صورتها سهل و آسان نموده، پس از جوهی که خداوند تعالی قرآن را بآن آسان نمود اینست که ظاهر و روش فرمود از حکمت‌هایی که بر آن عمل میشود و اندرزهایی که به سبب آن متنبّه و مرتدع میگردند و معنی‌هایی که نیاز به آگاهی بر آنست و دلیلهایی که بوسیله آن تشخیص بین حق و باطل داده میشود.

(كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ)

یعنی قوم ثمود دروغ شمردند اندازی را که حضرت صالح علیه السلام بر ایشان آورد، و کسی که گوید، نذر جمع نذیر است، گوید:

معنایش اینست، البتّه ایشان دروغگو شمردند پیامبران را بتکذیب کردنشان حضرت صالح علیه السلام را زیرا که تکذیب یکی از پیامبران مثل تکذیب تمام ایشانست برای اینکه آنها در دعوت بتوحید متفق و متحد بودند، و اگر چه در شرایع و احکام اختلاف داشتند.

(فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّمَّنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ)

پس گفتند آیا انسانی را از جنس خود که تنها و بیکس است پیروی کنیم، یعنی متابعت کنیم آدمی مثل خودمان را که او یکی و تنهاست.

(إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ)

یعنی ما اگر این کار را کردیم در خطا و گمراهی و دور شدن از حقیم.

(وَسُعْرٍ)

قتاده گوید: یعنی و در زحمت و سختی عذاب هستیم در آنچه را که لازم میشود ما را از اطاعت او، و در روایت عطاء ابن عباس گوید: در دیوانگی.

در این آیه بیان و توضیح شبهه زشت آنهاست که خود را بر آن داشته اند که بخاطر آن شبهه تکذیب کنند پیامبران را و آن اینست که پیغمبران- شایسته است که جماعت باشند، نه یکی و بذهن و خاطر آنها رفته که چگونه یک نفر از مردم صلاحیت دارد برای او که تحمّل کند با رسالت را و برای غیر او این صلاحیت نباشد از جهت معرفت او به پروردگار و سلامتی ظاهر و باطن او و قیام او بآنچه که تکلیف باو شده از رسالت.

(أَأَلْقَى الدُّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا) □

این استفهام انکاریست، یعنی چگونه وحی بر او القاء میشود و چطور از میان ما او اختصاص به پیغمبری پیدا نموده و حال آنکه او یکی از ماست.

□
(بَلْ هُوَ كَذَابٌ)

بلکه او در آنچه میگوید دروغگوست (اشر) یعنی او خود خواه متکبر است که میخواهد بسبب پیغمبری بر ما بزرگی کند، آن گاه خدای سبحان فرمود:

□
(سَيَعْلَمُونَ غَدًا مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشْرُ)

و این بیم و وعید است بر ایشان یعنی بزودی در روز قیامت میفهمند وقتی که عذاب بر ایشان فرود آمد که آیا او دروغگوی است یا ایشان که تکذیب کردند، و او متکبر خود خواه است، یا ایشان که ایمان نیاوردند؟ پس مانند گفته ایشان یاد نمود که مبالغه در توبیخ و سرزنش ایشان و تهدیدشان باشد، و البته (غدا) یعنی فردا فرمود بر وجه تقریب بنا بر عادت عرف مردم که میگویند فردا معلوم میشود، و مقصود بآن عاقبت است گویند که با

امروز فردایی است.

﴿إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ﴾

یعنی ما فرستنده ماده شتر (ناقه) هستیم بایجاد کردن و آفریدن آن بنا بر آنچه را که مطالبه کردند از حضرت صالح (ع) که معجزه او باشد و نیز برای قطع کردن عذر آنها و امتحان و آزمایش نمودن ایشان، و در اینجا محذوفی است و آن اینست که ایشان سخت گرفتند بر صالح علیه السلام و خواستند که بر ایشان از کوهی ماده شتر و ناقه سرخ موی ده ماهه بیرون آورد که پس از خروج فوراً بزاید، سپس وارد چشمه آب آنها شود و آب آن چشمه را بنوشد آن گاه برگردد نزد ایشان و مثل آن چشمه که خورده شیر بدهد، پس خداوند سبحان فرمود که ما برانگیزنده آن ناقه هستیم چنانچه خواستند برای آزمایش و امتحان ایشان. (ابن عباس) (فَارْتَقِبْهُمْ) یعنی منتظر امر خدا درباره ایشان باش، و برخی گفتند: که مراقب باش که چه میکنند (وَ اصْطَبِرْ) و شکبیا باش بر آنچه که بتو میرسد از آزار آنها تا امر خدا یعنی عذاب الهی بر ایشان نازل شود (وَ نَبِّئْهُمْ) یعنی:

ایشان را خبر بده.

﴿أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ﴾

که آب پخش در میان ایشان و آن ناقه است یک روز از آن ناقه و یک روز مخصوص ایشان (كُلُّ شَرْبٍ مُّحْتَضَرٌ) یعنی هر روز که آب قسمت و نصیب هر کدام است اهل آن حاضر شود و از آب استفاده کند، و دیگری نیاید پس در روزی که ناقه برای آبشخوار و چشمه میآید فقط ناقه باید بیاید و در روزی که نوبت مردم است آنها بیایند، و حضر و احتضر بیک معنا است.

و البته فرمود که آن تقسیم و پخش میان آنهاست برای غلبه دادن عاقل

بر غیر آن، و مقصود اینست روزی برای مردم و روزی برای ناقه.

مجاهد گوید: که ایشان هر گاه ناقه غایب میشد بر چشمه آب حاضر می شدند و از آب چشمه مینوشیدند و هر گاه ناقه میآمد آب را ول کرده و از شیر ناقه استفاده میکردند.

(فَنَادُوا صَاحِبَهُمْ)

یعنی نقشه کشتن ناقه را کشیده و یکی از اشرار و بدبختها خود را بنام قدار بن سالف پی کننده ناقه را طلبیده (فَنَعَاطَى فَعَقَرَ) یعنی بر ناقه دست پیدا کرد و آن را پی نمود:

و بعضی گفته اند: که قدار ملعون در زیر آن صخره و کوه کمین کرد پس تیری بر آن حیوان زد که بر ساق پای آن خورد و بزمین افتاد سپس با شمشیر سخت بر آن حیوان زد و پی و عصب پای آن را قطع کرد، و بآن ناقه احمر و احمیر نمود گفته میشد.

زجاج گوید: عرب اشتباه میکرد و آن را احمر عاد میگفت، پس ضرب المثل شد در میثومی و نامبارکی.

زهیر گوید:

و تنيح لكم غلمان اسام كلهم

كاحمر عاد ثم ترضع فتفطم

و آن زن برای شما پسرانی میآورد که تمامشان میثومند مثل احمر عاد آن گاه شیر میدهد پس از شیر میگیرد.

(فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِي)

یعنی نگاه کن چگونه ایشان را هلاک کردیم و چطور بود عذاب من بر ایشان و تهدید من آنها را.

(إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً)

ما البتة فرستادیم بر ایشان یک صیحه عطا میگوید مقصود صیحه جبرئیل است، و برخی گفته اند: صیحه عذابست

(فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُخْتَطِرِ)

یعنی: پس گردیدند مثل چوبهای خشک درخت که شکسته شده و از آن جدا میشود و صاحب بستان آن را جمع میکند، و برای گوسفندان عاقول میسازد که آنها را از سرمای باد و غیره مصون دارد.

ابن عباس گوید: مقصود اینست که ایشان هلاک شدند و مردند و مانند چوبهای خشک گردیدند.

سعید بن جبیر گوید: یعنی مانند خاکی شدند که از دیوار فرو میریزد پس باد بر آن وزیده پس آن را بطور گرداب حرکت میدهد .

ص: ۳۹

اشاره

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۳۲) كَذَبَتْ قَوْمٍ لوطٍ بِالنُّذْرِ (۳۳) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسِحْرِ (۳۴) نِعْمَةٍ مِنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ (۳۵) وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذْرِ (۳۶) وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرِ (۳۷) وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِيمٌ (۳۸) فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرِ (۳۹) وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۴۰) وَلَقَدْ لَجَأَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرَ (۴۱) كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخَذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ (۴۲)

ترجمه:

۳۲- وحقاً که ما قرآن را آسان کردیم برای پند دادن، پس آیا پند گیرنده ای هست.

۳۳- قوم لوط تکذیب کردند پیامبران را.

۳۴- البتّه ما فرستادیم بادی که سنگ ریزه بر ایشان میبارید مگر لوط و دختران وی را که به هنگام سحر نجاتشان دادیم.

۳۵- این نجات نعمتی از جانب ما بود هم چنان که بر لوط و دختران وی انعام کردیم که هر که را که سپاسگزاری کرد پاداش می‌دهیم.

۳۶- و حقا که لوط قوم خویش را از سختگیری ما بیم داد و با بیم دهنده ستیزه کردند.

۳۷- و جدا از لوط مهمانان وی را طلبیدند در نتیجه دیدگان‌شان را کور گردانیدیم که تلخی عذاب و نتیجه بیم دادن مرا بچشید.

۳۸- و بی شک بهنگام بامداد عذابی دائم بدیشان فرود آمد.

۳۹- پس تلخی عذاب و نتیجه بیم دادن مرا بچشید.

۴۰- و حقا که این قرآن را برای پند دادن آسان کردیم پس آیا پند گیرنده ای هست؟ ۴۱- و بی تردید بیم دهنده گان بسوی فرعون و قوم وی آمدند.

۴۲- همه نشانه ها و آیات ما را دروغ پنداشتند، در نتیجه ایشان را مانند گرفتن عزتمندی توانگر بگرفتیم.

اعراب آیات:

سحر هر گاه نکرده باشد اراده میشود بآن سحری از سحرها میگویند:

«رأیت زیدا سحرا من الاسحار» زید را سحری از سحرها دیدم، پس هر گاه سحر روزت را قصد کرده ای می گویی «آیته بسحر و آیته سحر» سحر آمدم او را و قول خدا (نعمه) مفعول له است (بکره) ظرف زمان است، پس هر گاه معرفه باشد به اینکه قصد کنی صبح همان روز را می گویی، آیته بکره و غدوه، پس بکره اینجا نکره است.

ص: ۴۱

آن گاه خداوند سبحان قسم یاد کرد و فرمود:

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ

(قتاده گوید: یعنی پس آیا طالب علم و دانشجویی هست که یاد گیرد.

(كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ)

قوم لوط نبی علیه السلام دروغگو شمردند پیامبران را، یعنی انذار و بیم دادن پیغمبر خود را، و برخی گفتند: یعنی تکذیب کردند پیامبران را بنا بر آنچه که ما قبلاً تفسیر کردیم.

(إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا)

یعنی ما فرستادیم بر ایشان باد سختی که آنها را سنگ باران کرد با سنگ ریزه.

ابن عباس گوید: مقصود آن سنگهای ریزه است که از آسمان بر آنها با باد بارید.

فرزدق گوید:

مستقبلین شمال الشام تضربنا

بحاصب کند یف القطن منشور

سرما و برف روبروی ما میزد بسبب باد تندی مثل قوزه پنبه که پراکنده باشد.

سپس آل لوط علیه السلام را استثناء نمود و گفت: (إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ) مگر لوط و دخترانش را که نجاتشان دادیم یعنی خلاصشان کردیم.

(بِسَحْرِ)

در سحر از این عذابی که بقومش رسید.

(نِعْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا)

یعنی (انعاما) پس (نعمه) مفعول له میباشد و ممکن است که مصدر باشد و تقدیرش چنین: «انعمنا علیهم بذلک نعمه» انعام نمودیم بر ایشان باین خلاصی نعمتی را (كَذَلِكَ) یعنی چنانچه انعام نمودیم

بر ایشان.

(نَجْرِي مَنْ شَكَرَ)

پادشاه میدهم هر کس را که سپاس گذارد.

مقاتل گوید: یعنی هر کس که موحد باشد و خدا را بوحدهائیت و یکتایی پرستد با مشرکین عذاب نشود.

(وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ)

و حقا که لوط علیه السلام ایشان را انذار نمود.

(بَطْشَتَا)

یعنی سختگیری ما ایشان را بعذاب.

(فَتَمَارَوْا بِالنُّذْرِ)

پس با بیم دهنده ستیزگی کردند از طریق جدال به باطل. و بعضی گویند: یعنی پس شك کردند و تصدیق نکردند او را و گفتند چگونه ما را هلاک میکند و حال آنکه او یکی از ماست (و تماروا) تفاعلوا از مریه است.

(وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ)

یعنی و جدا از لوط علیه السلام مطالبه میهمانان او را کردند که تسلیم آنان نماید.

(فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ)

یعنی نابود کردیم آنها را.

حسن و قتاده گویند: یعنی دیدگان آنها را کور کردیم.

و بعضی گویند: یعنی زایل و نابود کردیم محلّ خطوط صورت ایشان را تا اینکه صاف شد که دیده نمیشد بر آن جای چشم و این چنان بود که جبرئیل علیه السلام با بالش زد بر چشمان آنها، پس دیدگانشان بکلی محو و نابود شد و داستان آنها را در سابق یاد کردیم و تمام قصه در آنجاست.

آن گاه فرمود: (فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذْرِي) یعنی پس بقوم لوط گفتیم وقتی که بر ایشان عذاب فرستادیم که بچشید عذاب و بیم مرا.

(وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ)

یعنی در وقت صبح عذاب بر ایشان

ص: ۴۳

نازل شد تا آنکه تمامی هلاک شدند.

(فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرِ)

پس بچشید عذاب و بیم مرا و وجه تکرار این جمله برای اینست که اولی را موقع کور شدن آنها فرمود و دومی را در موقع هلاکت و نابودی ایشان، پس هر وقت که عذاب تجدید شود سرکوبی و توییح هم تکرار شود.

(وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ)

معنای آن گذشت.

(وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ)

و بدون شک که بیم دهندگان بسوی فرعون و قوم او یعنی پیروان او بقرابت و دین آمدند.

(النُّذُرِ)

یعنی انداز، و بعضی گفته اند: آن جمع نذیر است، یعنی آیات و معجزاتی که موسی علیه السلام به سبب آنها ایشان را بیم میداد.

(كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كَلْهًا)

تکذیب کردند ایشان تمام آیات ما را و آنها نه (۹) معجزاتی بود که موسی علیه السلام بر ایشان آورد (از ید بیضا و افعی شدن عصا و هفت معجزه دیگر).

و بعضی گفته اند: تمام آیات، زیرا که تکذیب به بعضی تکذیب به تمام است.

(فَأَخَذْنَا هُمْ)

پس ایشان را گرفتیم به عذاب.

(أَخَذَ عَزِيزٍ)

یعنی گرفتن توانایی که چیزی مانع او نمیشود در آنچه اراده کند.

(مُقْتَدِرٍ)

نیرومند است بر هر چه که بخواهد.

اشاره

أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلِيِّكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ (۴۳) أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنتَصِرُونَ (۴۴) سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ (۴۵) بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَبٌ وَأَمْرٌ (۴۶) إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ (۴۷) يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ (۴۸) إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ (۴۹) وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ (۵۰) وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاءَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ (۵۱) وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ (۵۲) وَكُلُّ صَيْغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَتَرٌ (۵۳) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ (۵۴) فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ (۵۵)

ترجمه آیات:

۴۳- آیا ناگرویدگان شما از این گروه کفار بهترند، آیا برای شما بیزاری از عذاب در کتابهای سماوی نوشته شده.

۴۴- آیا مشرکان قریش میگویند ما جماعتی هستیم که یاری دهنده یکدیگریم ۴۵- بزودی همه کفار مکه پراکنده خواهند شد و پشتهای ایشان بر

گردانیده گردد.

۴۶- بلکه روز رستاخیز و قیامت وعده گاه (اصلی) ایشانست و قیامت سخت تر و تلخ تر است.

۴۷- حَقًّا که تبهکاران در گمراهی و در آتش سوزانند.

۴۸- روزی که تبهکاران برویهای خویش در آتش دوزخ کشیده شوند تلخی حرارت آتش را بچشید.

۴۹- البتّه ما هر چیزی را بمقدار آفریدیم.

۵۰- و ایجاد ما جز یک کلمه نیست مانند بهم زدن چشم.

۵۱- بطور مسلمّ امثال شما را هلاک کردیم، پس آیا هیچ پند گیرنده ای هست؟

۵۲- و هر کاری که کفّار کرده اند در نامه ها مکتوب است.

۵۳- و هر خردی و بزرگی نوشته شده.

۵۴- همانا پرهیزکاران در بوستانها و جویهای آب متنعمنند.

۵۵- در مجلسی که در آن دروغ و بیهوده نباشد نزد پادشاهی توانا باشید.

قرائت آیات:

يعقوب غير رويس،ستهزم و ديگران سیهزم الجمع خوانده و در شواذ قرائت ابی السماک (انا کل شیء) برفع و قرائت زهیر و قرطبی و اعمش و (نهر) بدو ضمّه آمده است.

دلیل این قراءات:

ابن جنّی گوید: رفع در قول خدا (إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلْقْنَا) قوی تر از نصب

است هر چند که جماعت قراء بنصب خوانده اند و این برای اینست که آن از موارد ابتداء پس آن مثل قول تو(زید ضربته) می باشد، پس آن مذهب صاحب «الکتاب» (سیبویه) است برای آنکه آن جمله است که در اصل خبر از مبتداء واقع شده، در قول تو که می گویی «نحن کل شیء خلقناه بقدر» پس آن مثل قول تو زید هند ضربهاست، سپس (ان) داخل شده پس نصب داده اسم را و خبر بر ترکیبی که بر آن بوده باقی مانده و محمد بن یزید هم نصب را اختیار کرده برای آنکه تقدیرش اینست (انا فعلنا کذا) و فعل منتظر بعد (انا) است، پس چون ما قبلش دلالت بر آن میکند اضمارش نیکوست.

ابن جنی گوید و این چیزی نیست برای اینکه اصل در خبر مبتداء این است که اسم باشد نه اینکه فعل، خبر منفرد باشد، پس معنای انتظار فعل در اینجا چیست؟ و خبر (ان) و اخوات آن مثل خبرهای مبتداء است و قول - خدا(نهر) جمع نهر پس مثل اسد و اسد و وثن و وثن می باشد و ممکن است که جمع نهر مثل سقف و سقف و رهن و رهن باشد.

تفسیر آیات:

سپس خداوند سبحان کفار مکه را تخویف داده و گفت:

﴿أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ﴾

آیا کفار و ناگرویدگان شما سخت تر و قوی ترند.

﴿مِنْ أَوْلَائِكُمْ﴾

از این گروهی که یادشان نمودیم و هلاکشان کردیم و این استفهام انکاریست یعنی شما برتر از قوم نوح و عاد و ثمود نیستید، نه در نیرو و نه در ثروت و توانگری و نه در کثرت عدد و وسایل، و مقصود از چیزهایی است که متعلق باسباب دنیا باشد نه اسباب دین و معنا اینست که هر گاه

هلاک شوند این گروه کفار، پس چه چیز بشما تأمین داده که بر شما نازل شود مثل آنچه بر آنها نازل شد از عذاب.

(أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ)

یعنی آیا برای شما براءت و تأمینی از عذاب الهی در کتب پیشینیان آمده که آنچه باّمتهای گذشته رسید بشما نخواهد رسید (أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ) کلبی گوید: یعنی آیا این گروه کفار می گویند ما جماعتی هستیم که همدیگر را از دشمنان یاری میکنیم، و مقصود این است که ایشان میگویند ما همگی یکی هستیم بر ضدّ هر کس که مخالفت با ما کند یکدیگر را یاری میکنیم از هر کس که با ما دشمنی کند پس دلالت به نیرو و اجتماع ایشان میکند.

و منتصر را مفرد آورده برای لفظ جمع پس آن در لفظ مفرد است و اگر چه اسم برای جماعت است، مثل رهط و جیش یعنی چنانچه ایشان بهتر از آنها نیستند و برای ایشان تأمینی از عذاب نیست، پس همین طور جمعیتی نیست بر ایشان که عذاب خدا را از آنها باز دارد و آنها را یاری کند هر چند که گفتند ما جماعتی هستیم که همدیگر را کمک میکنیم، پس کسی نمیتواند قصد ما نماید و هیچکس نمی تواند بر ما غلبه کند، سپس خداوند سبحان فرمود:

(سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ)

بزودی فرار میکنند یعنی تمام کفار مکه میگریزند.

(وَيُولُونَ الدُّبُرَ)

یعنی فراری میشوند و بر میگردانند بر شما پشتهای خود را در فرار کردن، آن گاه خداوند سبحان پیغمبرش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را خبر داد که بزودی آن حضرت را بر ایشان پیروز خواهد نمود و آنها را فرار می دهد، پس این فرار روز جنگ بدر اتفاق افتاد، پس موافق خبر آن حضرت واقع شد که پیشگویی کرده بود و از معجزات آن جناب بود.

خداوند سبحان فرمود: (بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ) یعنی اینکه وعده‌گاه همه آنها برای عذاب روز قیامت است.

(وَ السَّاعَةُ أَذْهَبِي وَ أَمْرٌ)

پس روز قیامت بزرگتر در بلایه و گرفتاریست، و دهاء بمعنای بزرگی اسباب ضرر است با شدت ناراحتی خاطر و آن داهیه یعنی بلایه و گرفتاری چنانیست که چاره‌ای در بر طرف کردن آن نیست، و مقصود اینست که آنچه که بر کفار مگه در روز جنگ بدر رسید از کشته شدن (عتبه و شیبه و حنظله و ابو جهل و...) و اسیری بزرگان آنها و غارت رفتن اموالشان در دنیا خلاصشان از عقاب آخرت نمیکند بلکه عذاب آخرت بزرگتر از زیانهای دنیوی و ناراحت کننده تر است (و امر) یعنی تلخ تر از کشته شدن و اسارت در دنیاست.

و بعضی گویند: امر بمعنای اشد، یعنی سخت تر است در استمرار بلاء برای آنکه اصل مر نفوذ است، سپس بیان فرمود حال قیامت را و گفت:

(إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ)

جبائی گوید: البته گنهکاران، در رفتن از راه نجات و طریق بهشت در گمراهی و آتش بر افروخته اند.

و بعضی گویند: در ضلال یعنی در هلاک و رفتن از راه حق.

(وَ سُعْرٍ)

یعنی در زحمت و شکنجه اند.

(يَوْمَ يُسْحَبُونَ)

روزی که کشیده میشوند.

(فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ)

یعنی این عذاب برای ایشان است، در روزی که فرشتگان میکشند ایشان را بر صورتشان در آتش و میگویند بایشان:

(ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ)

یعنی بچشید حرارت آتش دوزخ را برسیدن آتش ایشان بعذاب و حرارت آتش و آن مثل قول ایشانست که میگویند: وجدت

مس

الحمی) یافتیم و احساس کردم گرمی و حرارت تب را و سقر دوزخ است.

و بعضی گفته اند: که آن دری از درهای آتش است، و اصل سقر تلویح و تغییر و دگرگونی است، میگویند: (سقرته الشمس) آفتاب آن را تغییر داد و (سقرته) هر گاه آن را دگرگون کند و منصرف نشده است، برای دو عامل انصراف ۱- تعریف، معرفه بودن ۲- تأنیث.

(إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ)

جبائی گوید: ما ایجاد کردیم هر چیزی را که آفریدیم بمقدار و اندازه ای که حکمت ما ایجاب میکرد، ما آن را گراف و بیهوده خلق نکردیم، پس ما عذاب را هم به اندازه استحقاق افراد مجرم و گنهکار آفریدیم، و همچنین هر چیزی که در دنیا و آخرت آن را بمقدار معین و معلوم خلق کردیم.

حسن گوید: یعنی ما هر چیزی را برای کار معین آفریدیم، پس زبان را برای سخن گفتن و دست را برای داد و ستد و پا را برای رفتن و چشم را برای دیدن و گوش را برای شنیدن و معده را برای هضم غذا خلق کردیم، و اگر از این برنامه زیاد یا کم شود هر آینه غرض و مقصود ما تمام نباشد.

ابن عباس گوید: یعنی قرار دادیم ما برای هر چیز یک شکل و صورتی که موافق آن شایسته برای آن باشد مثل زن را برای مرد و ماده الاغ را برای الاغ و لباس مردان را برای مردها و جامه زنان را برای بانوان.

و بعضی گویند: یعنی ما خلق کردیم هر چیز را باندازه معین و قضا حتمی در لوح محفوظ.

(وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ)

ابن عباس و کلبی گویند: یعنی و نیست امر و فرمان ما بآمدن روز قیامت در سرعت مگر مثل چشم بر هم زدن

و معنای لمح دیدن بعجله و شتاب است و آن بهم خوردن چشم است، و مقصود اینست، هر گاه ما اراده کردیم که قیامت برپا شود آماده کنیم انسان و تمام آفریده و مخلوق خود را بقدر یک چشم بر هم زدن در سرعت.

جبائی گوید: یعنی و نیست امر ما هر گاه اراده کنیم که چیزی باشد مگر یک مرتبه دیگر در آن نیازی بامر و فرمان دوم نیست البتّه «نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» ما باو می گوئیم باش، پس میباشد مثل یک چشم بر هم زدن در سرعت بدون هیچ کندی و تأخیر.

(وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاءَكُمْ)

حسن گوید: یعنی و جدّاً هلاک کردیم ما، همانند شما و امثال شما را در کفر از امتهای گذشته و آنها را اشیاع و پیروان- ایشان نامید چون که موافقت کردند با ایشان در کفر و دروغ پنداشتن پیامبران (فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ) پس آیا یک مدکّر و متنبّهی هست که موجب شود او را این موعظه و اندرز که منزجر و منتهی شود از مثل آنچه گذشتگان مرتکب شدند از اعمال کفّار تا بسر آنها نیاید آنچه بر سر آنان آمد از هلاکت و نابودی.

(وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ)

جبائی گوید: یعنی هر کاری را که کردند در کتب و پرونده ای که فرشتگان نگهبانان نوشته اند خواهد بود، و این اشاره است به اینکه هیچ کاری مغفول و مستور از آنها نیست.

و بعضی گویند: یعنی تمام اعمال آنها در کتاب محفوظ بر ایشان نوشته میشود برای آنکه آن از بزرگترین عبرتها و اعتبار نامه هاست در علم بمخلوقات پیش از آنکه بوده باشد، بر تفصیل اعمالشان.

(وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ)

ابن عباس و مجاهد و قتاده و ضحاک گویند:

یعنی و آنچه که مقدم داشتند از اعمالشان از کوچک و بزرگ نوشته میشود بر ایشان

و بعضی گویند: یعنی هر کوچک و بزرگی از روزیها و اجلها و مرگ و زندگی و مانند آن در لوح محفوظ مکتوب و ثبت است.

(إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ)

البته پرهیزگاران در بستانها و نهرهای بهشت از آب و شراب و عسل متنعمند، و نهر را در جای انهار گذارده برای آنکه آن اسم جنس است بر زیاد و کم اطلاق میشود، و انهار بهتر می باشد ولی البته مفرد آمده برای موافقت با قافیه و فواصل آیات، و النهر آن مجرای گشاد و وسیع از مجاری آبست.

(فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ)

یعنی در مجلس حقی که بیهوده گی و اتهام گناه نیست و بعضی گویند: توصیف بصدق فرمود برای آنکه آنجا مقام بلند و پسندیده است.

و بعضی گویند: برای دوام نعمت است در آن.

و بعضی گفته اند: برای آنکه خدا وعده راست داد اولیاء خودش را در آن.

(عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ)

یعنی نزد خدای سبحان پس اوست مالک توانایی که چیزی او را عاجز نکند، و مقصود قرب مکانی نیست، خداوند، اجل و اعلای از مکان است، بلکه مراد اینست که ایشان در کنف او و پناه او و کفایت اویند، چون که بایشان انواع رحمت و فضل خداوند سبحان میرسد.

اشاره

بعضی گفته اند در مکه نازل شده جز یک آیه: **يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** ، که بقول عطاء و قتاده و عكرمه و یکی از دو روایت از ابن عباس که در مدینه آمده.

و حسن و قتاده و ابی حاتم نقل کرده اند که تمام آن مدنی است.

عدد آیات آن:

هفتاد و هشت آیه کوفی و شامی و ۷۷ آیه حجازی و ۷۶ آیه بصری است

اختلاف آنها:

در پنج آیه است (الرَّحْمَنُ) یک آیه کوفی شامی (خَلَقَ الْإِنْسَانَ) اول - غیر مدنی و (وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ) غیر المکی (المجرمون) غیر البصر (شُواظٌ مِنْ نَارٍ) حجازی است.

□
ابی بن کعب گوید: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سوره (الرحمن) را قرائت کند خدا بر ضعف و ناتوانی او ترحم نماید و او سپاس و شکر آنچه را که خدا بر او انعام نموده بجا آورده است، و از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از پدران گرامیش از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «برای هر چیزی عروسی است و عروس قرآن سوره الرحمن است، لکل شیء عروس و عروس القرآن سوره الرحمن جل ذکره».

□
و ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: ترک نکنید قرائت الرحمن را و قیام به آنرا زیرا که آن در دل‌های منافقین قرار نمیگیرد و روز قیامت در صورت آدمی در زیباترین صورت و خوشبوترین بوی میآید نزد پروردگارش تا آنکه میایستد در جایی که هیچکس نزدیکتر از او به خدا نیست، پس خدای سبحان با او میفرماید چه کسی در زندگانی دنیا قیام بحق تو نموده و مداومت کرد بقرائت تو، پس سوره الرحمن میگوید:

«ای پروردگارم فلانی و فلانی و فلانی پس صورت ایشان سفید میشود پس بآنها میفرماید، شفاعت کنید در هر کس که دوست دارید، پس شفاعت میکنند تا آنکه باقی نماند برای ایشان غایتی و کسی نباشد که برای او شفاعت کنند پس بایشان میگویند داخل بهشت شوید و هر کجا که خواستید مسکن نمائید».

حماد بن عثمان گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: لازم است که هر مردی سوره الرحمن را در روز جمعه قرائت کند پس هر وقت که خواند (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) بگوید «لا بشيء من آلائك رب اكذب».

و از آن حضرت است که فرمود: کسی که در شب سوره الرحمن را بخواند، و

بعد از هر فبائی آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بگوید «لا بشيء من آلائك رب اكذب» خداوند فرشته و ملکی بر او موکل کند اگر در اوّل شب خواند که او را تا صبح حفظ نماید و اگر در هنگام صبح آن را خواند موکل فرماید بر او فرشته ای که او را تا شب حفظ کند.

ارتباط این سوره با سوره قبل:

خداوند سبحان سوره قمر را که قبل از این است پایان داد باسم مقدّس خودش و فرمود (عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ) و این سوره را نیز باسم خودش شروع نمود و گفت:

سوره الرحمن جل ذکره مکیه او مدنیه و هی ثمان و سبعون ایّه

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۱ تا ۱۳]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . (۱) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (۲) خَلَقَ الْإِنْسَانَ (۳) عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (۴) الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ يُحْسِبَانِ (۵) وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (۶) وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ (۷) أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (۸) وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (۹) وَالْمَازِنَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ (۱۰) فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ (۱۱) وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ (۱۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۳)

ص: ۵۵

ترجمه آیات:

بنام خداوند بخشاینده مهربان ۱-خدای مهر پیشه.

۲-قرآن را بیاموخت.

۳-انسان را بیافرید.

۴-او را بیان آموخت.

۵-خورشید و ماه بحسابی منظم سیر میکنند.

۶-نباتات بی ساق و ساقه دار سجده میکنند.

۷-آسمان را بالا برد و میزان را بنهاد.

۸-تا در سنجش سرکشی نکنند.

۹-و سنجش را بانصاف به پای دارید و میزان را نگاهید.

۱۰-و زمین را برای آدمیان بنهاد.

۱۱-در زمین میوه و درخت خرما غلاف دار هست.

۱۲-و در زمین دانه است که دارای برگ خشک و گل است.

۱۳-پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

قرائت آیات:

ابن عامر(و الحب ذو العصف و الريحان) بنصب در هر دو خوانده و حمزه و کسای و خلف و الحب ذو العصف برفع و الريحان بجز قرائت کرده اند، و باقی از قراء در تمام برفع خوانده اند.

در شواذ قرائت ابی السماک «و السماء رفعها» برفع آمده و بلال بن ابی

برده «و لا تخسروا» بفتح تاء و سین و نیز بکسر سین قرائت کرده.

دلیل این قراءات:

ابو عبیده گوید: العصف آنست که میخشد و سخت میشود و خورده میشود از زراعت مثل گندم و جو و آن عصفه مغز گندم و زراعت است.

علقمه بن عبده گوید:

تسقی مذانب قد مالت عصففتها

حدورها من اتی الماء مطموم

چنان از فراق محبوبش میگرید که گویا سیل اشک متوجه برگ گل روی او شده و گودی گونه او از اشک پر گشته است.

و ریحان دانه ایست که میخورند میگویند: «سبحانک و ریحانک» یعنی روزی تو نمر بن تولب گوید:

سلام الاله و ریحانه

و رحمته و سماء درر

درود خدا و روزی او و رحمت او و آسمان که بارنده او برای تو باد.

و بعضی گفته اند: که عصف و عصفه برگ زراعت است.

از قتاده نقل شده که: عصف گاه است و کسی که (و الحب ذا العصف) قرائت کرده حمل کرده آن را بر (و خلق الحب و خلق الریحان) و آن رزق است - و تقویت میکند این را قول او که میفرماید (فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ لَبَاتٍ شَتَّى) و کسی که ریحان را رفع داده پس تقدیر آن را چنین دانسته (فیها فاکهه و الریحان و الحب ذو العصف) و کسی که جز داده پس تقدیر آن را (فالحب ذو العصف و ذو الریحان) یعنی از دانه رزق و روزیست، پس اگر گفتی که عصف و عصفه هم نیز روزیست پس مثل آنست که گفته است: ذو الرزق و ذو الرزق.

گفته میشود این ممتنع نیست، برای آنکه عصفه رزقی است غیر رزقی که

ریحان بر آن واقع شده و مثل آنست که اراده شده بریحان دانه هر گاه از پوست هایش جدا شود، پس بر او رزق اطلاق میشود برای عموم منفعت بآن و اینکه آن روزی برای مردم و غیر مردم است، و بعید است که ریحان بوئیدنی در این مواضع باشد، و البتّه آن قوّت مردم و حیوانات است، چنانچه میفرماید:

(فَأَخْرَجْنَا بِهٖ أَزْوَاجًا مِّنْ ثَمَرَاتِ شَتَّىٰ كُلُوا وَارْزُقُوا أَنعَامِكُمْ) پس بیرون آوریم بسبب آب جفتهایی از گیاهان بسیار بخورید و حیوانات خود را بچرانید.

و قول او (وَ السَّمَاءِ رَفَعَهَا) ابن جنّی گوید: رفع در اینجا ظاهرتر از قرائت جماعت قراء است که بنصب خوانده اند و این رفع جهتش اینست که آن را صرف بابتداء نموده برای آنکه عطف کرده آن را بر جمله مبتداء و خبر و آن قول او:

(وَ النَّجْمِ وَ الشَّجَرِ يَسْجُدَانِ)

است و امّا قرائت عموم قراء بنصب پس آن عطف بر یسجدان تنهاست و آن جمله ای از فعل و فاعل است و عطف اقتضا مثلثیت، در ترکیب جمله ها میکند پس تقدیرش میشود (یسجدان و رفع السماء) پس چون اضممار و پنهان نمود رفع را تفسیر کرد آن را بقولش (رفعها) مثل قول تو که می گویی (قام زید و عمرا ضربتته) یعنی و ضربت عمرا برای آنکه عطف شود جمله ای از فعل و فاعل بر جمله دیگری مثل آن.

و امّا قول او (تخسروا) بفتح تاء پس آن بنا بر حذف حرف جرّ است یعنی (لا تخسروا فی المیزان) در سنجش نقصان نکنید و کم ندهید، پس چون حرف جرّ حذف شده ناچار شده که فعل را منصوب بخواند مثل قول او که می فرماید: (واقعدوا لهم کلّ مرصد) یعنی در هر مرصد و کمینگاه یا (علی کلّ مرصد) یا بر هر کمینگاهی.

و امّا تخسروا) بفتح تاء و کسر سین پس بنا بر (خسرت المیزان) است

و البتّه مشهور (اخسرته) است می گویی (خسر المیزان و اخسرته) مثل اینست که (خسرته) لغتی در اخسرته باشد مثل (اجبرت الرجل و جبرته) و اهلکته و هلکته.

لغات آیات:

الرّحمن: آن خدائست که رحمتش شامل هر چیزی شده پس برای، همین هیچکس توصیف بآن نمیشود مگر خدای تعالی، و اما راحم و رحیم پس جایز است که بندگان خدا بآنها موصوف باشند.

البیان: آن دلیلهایی است که بعلم میرساند و بعضی گویند: بیان اظهار معنی است برای نفس بآنچه که تمیز داده میشود بسبب آن از غیر آن مثل تمیز معنای رجل از معنای فرس و معنای قادر از معنای عاجز و معنای عام از معنای خاص.

الحسبان: مصدر حسبته احسبه حسابا و حسابانا مثل سکران و کفران است. و بعضی گویند: آن جمع حساب مثل شهاب و شهبان است.

و النجم: آن گیاهانی بدون ساقه است مثل تره و یونجه.

و الشجر: آن گیاهی است که ساقه دار باشد مثل کاهو و اشجار و اصل نجم طلوع است، میگویند: نجم القرآن و النبات هر گاه ظاهر شوند و به سبب همین نامیده شده (نجم السماء) برای طلوع آن.

الاکمام: جمع کم و آن ظرف میوه خرماست که در ظرفش محفوظ است هر گاه پیچیده بر آن باشد.

الآلاء: أبو عبیده گوید: نعمتهاست و مفرد آن الی بر وزن معی و الی بر وزن قفاست.

الرَّحْمَنُ

یک آیه است با اینکه آن جمله نیست برای آنکه تقدیر آن الله الرحمن است تا فاصله با آیه بعد صحیح باشد، پس الرحمن خبر مبتداء محذوف است، مثل قول خدا (سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا) یعنی هذه سوره.

(أَلَّا تَطْغَوْا)

تقدیر آن (لا- لا- تطغوا) است، پس آن در محل نصب است بسبب آنکه مفعول له است و لفظ آن نفی و معنایش نهی است و برای همین عطف بر آن نموده بقولش (وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ) و قول او (فِيهَا فَكِهَةٌ) مبتداء و خبر در محل نصب است بنا بر حالت.

تفسیر آیات:

(الرَّحْمَنُ)

خداوند سبحان این سوره را افتتاح به این اسم نمود برای اینکه بندگان بدانند که تمام آنچه که بعدا توصیف نموده از افعال نیکوی او البته از رحمتی صادر شده که شامل همه مخلوقات او میشود و مثل آنست که پاسخ قول ایشان را داده که گفتند: و ما الرحمن در قول خدا (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَ مَا الرَّحْمَنُ) و هر گاه بایشان گفته میشود سجده کنید برای الرحمن میگویند: رحمان کیست؟ و روایت شده که چون نازل شد آیه قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ گفتند ما رحمانی نمیشناسیم جز صاحب یمامه پس بایشان گفته شد (الرحمن).

(عَلَّمَ الْقُرْآنَ)

کلبی گوید: یعنی محمد صلی الله علیه و آله را قرآن آموخت و آن حضرت هم بامتش یاد داد.

و بعضی گفته اند: که آن جواب اهل مکّه است وقتی که گفتند که البته بشری

قرآن را باو آموخت، پس خداوند سبحان بیان کرد که آن کسی که قرآن را به او آموخت او خدای رحمانست، و تعلیم بیان کردن چیز است که بسبب آن کسی که نمیداند عالم و دانشمند میشود و اعلام: ایجاد چیز است که بوسیله آن عالم و دانا میگردد.

خداوند سبحان یاد نمود نعمت را در آنچه را که از حکمت بسبب قرآن دانسته شده آن چنان حکمتی که مردم محتاج بآن هستند در دینشان تا اینکه ادا نمایند آنچه را که بر ایشان واجب است و مستوجب ثواب میشوند بطاعت و پیروی پروردگارشان.

زجاج گوید: معنای (عَلَّمَ الْقُرْآنَ) اینست که آن را آسان نمود برای یاد نمودن و یاد گرفتن.

(خَلَقَ الْإِنْسَانَ)

ابن عباس و قتاده گویند: یعنی انسان را از عدم به وجود آورد، و مقصود از انسان در اینجا آدم علیه السلام است.

(عَلَّمَهُ الْبَيَانَ)

یعنی اسماء و نامهای تمام موجودات و همه لغات را بحضرت آدم آموخت.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «البیان» بزرگترین اسمیست که به سبب آن هر چیزی را دانا شد.

حسن و ابو العالیه و ابن زید و سدی گویند: انسان اسم جنس است، و برخی گفته اند: معنایش تمام مردم است، علمه البیان یعنی سخن گفتن و نوشتن و خط و فهم و افهام تا اینکه معلوم شود چه میگوید و برای او چه گفته می شود، و این آن معنای اظهر و اعم است.

و جبائی گوید: البیان آن کلامیست روشن میشود بآن مقصود او و بسبب

آن انسان تمیز داده میشود از حیوانات.

ابن کیسان گوید: مقصود از (خَلَقَ الْإِنْسَانَ) حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، تعلیم داد باو علم آنچه بوده و علم آنچه خواهد شد.

(الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ)

ابن عباس و قتاده گویند: یعنی جاری و - متحرک و سیر میکنند از روی نظم و منازلی را طی مینمایند که از آنها تجاوز نمیکنند و آن دو (مهر و ماه) دلالت بر عددها و سالها و اوقات مینمایند پس (یجریان) را پنهان و از ظاهر کلام حذف نموده برای دلالت کلام بر آن و تحقیق معنایش اینست که آنها بیک نسق و نظم معین و حساب متفق دائما در جریان و حرکتند که تفاوتی و اختلافی در آن واقع نمیشود، پس خورشید قطع میکند برجهای فلک را در سیصد و شصت و پنج روز (۳۶۵) و اندی، و ماه در بیست و هشت روز پس برای همیشه بر این صورت سیر میکنند و خداوند سبحان مهر و ماه را اختصاص بذکر داد برای آنچه که در آنست از منافع فراوان - برای مردم از نور و روشنایی و شناختن شب و روز و رسیدن میوه جات و منافع دیگر پس ذکر آنها برای بیان نعمت وجود آنهاست بر خلق خدا و تمام آفریده ها.

(وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ)

ابن عباس و سعید بن جبیر و سفیان ثوری گویند: مقصود از نجم گیاه های زمین است که ساقه ندارد. و از شجر آن چیزهایی است که برایش ساقه و در زمستان میماند (چون درختان).

مجاهد و قتاده گویند: اراده نموده بنجم آسمان و آن مفرد است، و مقصود تمام نجوم و ستارگانست، و شجر سجده میکند برای خدا صبح و شام بر حدود و طلوعشان، چنانچه در جای دیگر فرمود: (وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ) و - اهل تحقیق گفته اند: که مقصود از سجود آنها چیزهایی است در آنها، از

نشانه ای که دلالت بر حدوث آنها میکند و بر اینکه برای آنها صانعی است که آنها را ایجاد کرده و آنچه که در آنهاست از صنعت و قدرتی که ایجاب میکند سجود آنها را.

ضحاک و سعید بن جبیر گویند: سجود آنها سجود سایه های آنهاست، مثل قول او که میفرماید: (يَتَفَيَّؤُا ظِلَالَهُ عَنِ الْيَمِينِ وَ الشَّمَائِلِ سَجْدًا لِلَّهِ وَ هُمْ - دَاخِرُونَ) (۱) و مقصود اینست که برای هر جسد سایه ای هست پس در آن اقتضا و ایجاب خضوع میکند بآنچه که در آنست از دلیل حدوث آنها و اثبات محدث و صانع مدبّر آنها.

جبائی گوید: معنای سجود نجم و شجر اینست که: خدای سبحان آنها را بهر چه که میخواهد میگرداند بدون امتناعی، پس این را خضوع آنها قرار داد و معنای سجود خضوع است، چنانچه در قول شاعر آمده (تری الا کم فیها سجدا للحوافر) بینی که سمها را در آن خضوع است برای چهار پایان.

(وَ السَّمَاءَ رَفَعَهَا)

یعنی و بلند کرد آسمان را و بلند کرد آن را بالای زمین دلالت بر کمال قدرت حق سبحان میکند.

(وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ)

حسن و قتاده گویند: یعنی نهاد، آلت سنجش و ترازو را برای رسیدن بعدل و انصاف.

قتاده گوید: آن ترازوی معهود است که دارای دو کفه میباشد.

زجاج گوید: مقصود از میزان عدل است، یعنی اینکه خداوند امر بعدل و داد نموده است و دلالت بر این میکند قول او:

(أَلَا تَطْعَمُونَ فِي الْمِيزَانِ)

یعنی در میزان و سنجش تجاوز از عدل و حق

ص: ۶۳

به نقصان و کم فروشی و باطل نکنید، و تقدیرش اینست (فعلت ذلك لئلا تطغوا) من این کار را کردم ترازو را نهادم، تا اینکه شما تجاوز از حق ننمائید و محتمل است نیز که (أَلَّا تَطْغَوْا) نهی منفرد و تنها باشد (و ان) مفسره بمعنای ای باشد.

و بعضی گفته اند: مراد از میزان قرآنست که آن اصل دین است پس مثل آن است که خدای تعالی بیان نموده ادله عقلیه و ادله سمعیه را و البته خداوند سبحان تکرار نمود ذکر میزان را بدون اضممار و مخفی نمودن برای آنکه دومی در نهی و منع کردن از آن قائم بخود باشد هر گاه گفته شود بایشان (أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ) در سنجش تجاوز از حق نکنید.

(وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ)

یعنی وقتی خواستید بگیرید و یا بدهید زبان و شاهنگ ترازو را بعدل و یکسان بدهید.

(وَ لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ)

یعنی ناقص نکنید آن را بکم دادن و ستم کردن، بلکه آن را مساوی و برابر بدهید، بانصاف.

سفیان بن عینه گوید: عدل اقامه کردن بدست است و قسط اقامه کردن بقلب.

(وَ الْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ)

چون آسمان را یاد نمود، متقابلاً زمین را هم یاد کرد و گفت: و زمین را گسترش داد و نرم و مطیع نمود برای مردم.

ابن عباس گوید: انام هر چیز است که در آن روح باشد.

حسن گوید: انام جن (موجود نامرئی) و انس (موجود مرئی) است.

مجاهد گوید: انام، تمام آفریده های جاندار است.

و از زمین تعبیر کرد بوضع چون از آسمان تعبیر بر رفع نمود، و در این بیان

نعمت است بر خلق خدا و بیان وحدانیت و قدرت خدای تعالی است، چنانچه در رفع سماء گفته شد.

(فِيهَا فَاكِهَةٌ)

یعنی در روی زمین چیزهایی است که بآن متنعم و بهره مند میشوند از اقسام میوه هایی که از درختان بدست میآورند.

(وَ النَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ)

یعنی نخلهایی که دارای فلوفها و غلافها است، و میوه نخل مادامی که شکوفا نشده در غلف و جلد است.

حسن گوید: اکمام لیف نخل است که خرما در آن نهفته است.

ابن زید گوید: یعنی دارای شکوفه است برای آنکه آن پوشیده بلیف و غلاف است.

(وَ الْحَبُّ)

اراده نموده تمام حبوباتی که در زمین زراعت میشود از گندم و جو (و باقلا و لوبیا و نخود و عدس و غیر اینها).

(ذُو الْعَصْفِ)

جبائی و مجاهد گویند: یعنی صاحبان برگ که وقتی که خشک شد و خورد شد گاه میشود.

ابن عباس و قتاده و ضحاک گویند: عصف گاه است که باد آن را می پراند و میبرد.

سداء و فراء گویند: آن سبزه زراعت است و آن اقل چیز است که از آن می روید.

(وَ الرِّيحَانُ)

در قول بیشتر مفسرین یعنی روزی است. و حسن و ابن زید گویند: آن شاخه ریحان و گلیست که میبوید.

و ضحاک گوید: ریحان دانه خوردنی (مثل گندم و جو و باقلا و...) و عصف برگیست خورده نمیشود، و آن روزی و رزق و

خوراک حیوانات است، و ریحان

رزق و خوراک انسانهاست، پس خداوند سبحان یاد نمود قوت مردم و حیوانات را سپس انس و جن را مخاطب ساخت و فرمود:

(فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

یعنی بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان از این چیزهایی که یاد شد تکذیب میکنید، برای اینکه همه آنها نعمتی است بر شما که از آن استفاده میکنید، و مقصود اینست که ممکن نیست بر شما که انکار چیزی از این نعمتها را بنمائید.

و امّا جهت تکرار این آیه در این سوره اقرار گرفتن بآن نعمتهای معدود و تاکید در تذکر تمام آنها است، پس هر کجا که خدای سبحان نعمتی را که انعام بآن نموده یاد میکند اقرار میگیرد بر آن و توبیخ میکند بر تکذیب به آن چنانچه مردی بدیگری میگوید:

(اما احسنت اليك حين اطلقت لك مالا اما احسنت اليك حين ملكتك عقارا اما احسنت اليك حين بنيت لك دارا) آیا من احسان بتو نکردم وقتی که مالی را در اختیار تو گذاردم، آیا من بتو نیکی نکردم وقتی که بتو زمین و ملکی بخشیدم، آیا من بتو خدمت نکردم وقتی که خانه ای برای تو ساختم، پس تکرار در آن خوبست برای اختلاف آنچه را که اقرار بآن کرده، و مثل آن در کلام عرب و اشعار ایشان زیاد است.

مهلهل بن ربیعہ در مرثیہ برادرش کلیب گوید: (۱)

علی ان لیس عدلا من کلیب

اذا طرد الیتیم عن الجزور

ص: ۶۶

۱- ۱) -مهلهل، بصیغۀ اسم فاعل نامش عدی بن ربیعہ تغلبی دایی امرء القیس است که حدود صد سال قبل از هجرت مرده و او اوّل کسی است که قصیده سرایی کرده، و کلیب برادر او از بزرگان و اشراف عرب بود و کشته شد و بکشته شدن او آتش جنگ بطول چهل سال شعله ور بود و آن در کتب و تواریخ

ترجمه: بنا بر این آنچه را من کشتم و اسراف در قتل مردم کردم برابر و مساوی با خون کلیب نیست، زیرا که بقتل او یتیمان از طعام و مأكولات رانده و مطرود و در بدر شدند.

علی ان لیس عدلا من کلیب

اذا ما ضمیم (۱) جیران المجیر

بنا بر این آنچه را که من کشتم برابری با خون کلیب نمیکنند زیرا با کشتن او پناهندگان بی پناه شدند.

علی ان لیس عدلا من کلیب

اذا رجف العصاه (۲) من الدبور

بنا بر این آنچه را من کشتم برابری با خون کلیب نمیکنند زیرا بقتل او عصاه بلرزه در آمد.

علی ان لیس عدلا من کلیب

اذا خرجت مخباه (۳) الخدور

بنا بر این آنچه را که من از مردم کشتم برابری با خون کلیب نمیکنند، زیرا بقتل او پرده گیان از پشت پرده ها بیرون آمدند.

علی ان لیس عدلا من کلیب

اذا ما اعلنت نجوی الصدور

(۱)

(عرب معروف است، و مهلهل در مرگ برادرش این قصیده را سروده است و در بیست جای قصیده آن نیم خط دوّم را تکرار کرد، و مقصودش از آن بیت این است که من گرچه اسراف در قتل مردم کردم برای انتقام برادرم و لیکن این کشتار برابری با خون برادرم نمیکنند زیرا بقتل او یتیم ها در بدر و همسایه ها بیچاره شدند.

ص: ۶۷

۱-۱) - ضمیم مجهول ضمّ است مثل قیل بمعنای ضم کردن بخود و پناه دادنست.

۲-۲) - عضاه اسم درخت خاردار است که در مقابل باد مقاومت دارد و حرکت نمیکنند چون برگ ندارد و شاخه اش محکم و سخت است، و در این بیت میگوید که این درخت با مقاومتش در برابر بادهای سخت از حادثه قتل تو لرزید.

۳-۳) - مخباه یعنی بانوان پوشیه دار و رو گرفته و پنهان در پشت حجابها.

بنا بر این آنچه را که من از مردم کشتم برابری با خون کلیب نمیکنند، زیرا بقتل او صداهای خفته در سینه ها آشکارا و بلند گردید.

و لیلی اخیلیه در مرثیه توبه پسر حمیر گوید:

لنعم الفتی یا توب کنت و لم تکن

لتسبق یوما کنت فیه تحاول (۱)

هر آینه خوب جوانمردی بودی ای توب و حال آنکه نبودی در روز مسابقه تا در آن روز برنده شوی.

و نعم الفتی یا توب کنت اذا التفتت

صدور العوالی و استشال (۲) الاسافل

و چه خوب جوانمردی بودی ای توب زمانی که مستکبرین و بزرگان ساقط و - مستضعفین و زیر دستان بسبب تو بلند میشدند.

و نعم الفتی یا توب کنت لخائف

اتاک لکی تحمی و نعم المجامل (۳)

و چه خوب جوانمردی بودی ای توب برای بیچاره ترسانی که نزد تو میآمد تا او را حمایت کنی و چه خوب حامی و مدافعی بودی.

و نعم الفتی یا توب جا را و صاحبا

و نعم الفتی یا توب حین تناضل (۴)

و چه خوب جوانمردی بودی ای توب از جهت همسایگی و رفاقت و چه خوب جوانمردی بوده هنگامی که دفاع از دشمنان میکنی.

لعمری لانت المرء ابکی لفقده

و لو لام فیه ناقص الرّای جاهل

ص: ۶۸

۲-۲) استشال، بمعنای بلند کردن یعنی زیر دستان را بلند کنی.

۳-۳) مجامل، یعنی خوش رفتاری با مردم و اینجا بمعنای مدافع و حامی است.

۴-۴) تناضل بمعنای مدافع است و در حدیث از قول حضرت صادق (ع) بهشام بن حکم آمده که فرمود: ا فہمت یا ہشام فہما تناضل بہ اعدائنا آیا ای ہشام فہمیدی فہمیدنی کہ دفاع کنی با آن دشمنان ما را. «مترجم»

سوگند بجان خودم که تو کسی هستی که برای مرگش گریه میکنم هر چند که مرا نادان کم عقلی ملامت و سرزنش کند.

لعمری لانت المرء ابکی لفقده

إذا كثرت بالمحجین التلاتل (۱)

قسم بجان خودم که تو انسانی هستی که برای فقد انت گریه میکنم زمانی که منع کنندگان شدیداً بسیار شوند.

ابی لک ذمّ الناس یا توب کلّما

ذکرت امور محکّمات کوامل

محال بود برای تو مذمت و بدگویی مردم ای توب هر وقتی که نزد تو کارهای محکم و خوبی را که بزرگان انجام میدادند ذکر میشد.

ابی لک ذمّ الناس یا توب کلّما

ذکرت سماح حین تاوی الارامل

محال بود برای تو مذمت و بدگویی بمردم ای توب هر وقتی که نزد تو بزرگوار کریمی یاد میشد هنگامی که بیوه زنان را نگهداری میکردی.

□
فلا یبعدنک الله یا توب انّما

کذاک المنایا عاجلات و آجل

پس خداوند تو را از رحمت و اسعه خود دور نکند ای توب که البته این چنین مرگها زود و یا دیر امروز و یا فردا فرا میرسد.

□
و لا یبعدنک الله یا توب انّما

لقیت حمام الموت و الموت عاجل

و دور نسازد خدا تو را از رحمتش ای توب که قاصد مرگ را ملاقات کردی و حال آنکه مرگ برای تو زود بود، و شاهد در این اشعار تکرار است، پس در این ابیات از تکرار به تکرار دیگری پرداخته برای اختلاف معنیهایی که آنها را شمردم.

ص: ۶۹

نزدیک من بیار افسار اسب نعامه را که جنگ وائل شروع شد بعد از آنکه چندی تعطیل شده بود.

شاهد این بیت کلمه قربا مربوط النعمه است که در ادبیات بسیاری (بیست تا پنجاه بار) تکرار شده و در امثال این بسیار است، و عینا این جواب از تکرار در قول خدای تعالی در سورهٔ مرسلات (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ است (۱).

ص: ۷۰

۱ - ۱) - مترجم گوید: در اشعار قصائد و مراثی فارسی هم تکرار بسیار آمده، و هیچ قبیحی ندارد بلکه زیبا و مستحسن هم میباشد و ما برای نمونه قصیده ای از دیوان دسته گل محمدی میآوریم تا سخن خدا با بیان بندهٔ خدا در مدح، و ثنای اولیاء خدا مؤکد گردد: پاینده تا خدای علی و محمد است بهتر ثنا ثنای علی و محمد است هستی وجود یافت ز هستی فاطمه هستی پیا برای علی و محمد است سرچشمهٔ سخاوت و حلم و حیا حسن این مه لقا لقای علی و محمد است مردانگی و رادی بیاموز از حسین او مظهر وفای علی و محمد است سجاد میدهد بتو تعلیم بندگی این بندگی صفای علی و محمد است دانشسر است محضر باقر ز علم دین مبنای آن بنای علی و محمد است رخسندگی مذهب جعفر ز لطف حق در سایهٔ لوای علی و محمد است باب الحوائج همه موسی بن جعفرست سلطان دین رضای علی و محمد است جود از جواد و راهنمایی ز هادی است این فیض فیضهای علی و محمد است از عسکری بجا خلفی مانده (پیروی) کو آیت بقای علی و محمد است «مترجم»

اشاره

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ (۱۴) وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ (۱۵) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۶) رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ (۱۷) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۸) مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (۱۹) بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ (۲۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۱) يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ (۲۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۳) وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (۲۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۵) كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ (۲۶) وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۲۷) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۸) يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ (۲۹) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۰)

ترجمه:

۱۴- انسان را از گل خشک مانند گل پخته چون سفال بیافرید ۱۵- و جان را از زبانه خالص بی دود از آتش بیافرید.

۱۶- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

ص: ۷۱

۱۷- پروردگار دو خاور و باختر است.

۱۸- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

۱۹- دو دریا را بهم راه داد که بهم رسند.

۲۰- میان آن دو واسطه ایست که افزونی نمی جوید.

۲۱- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

۲۲- از آن دو دریا لؤلؤ و مرجان بیرون آید.

۲۳- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.

۲۴- و کشتیهای بر افراشته در دریا از آن اوست.

۲۵- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.

۲۶- هر کس بر روی زمین است نابود میشود.

۲۷- و ذات پروردگار تو بجای ماند که او خداوند عظمت و کرمست.

۲۸- پس بکدامین نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.

۲۹- هر که در آسمانها و زمین است از وی میخواهد هر روزی او در کاری است.

۳۰- پس بکدامین نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.

قرائت آیات:

اهل مدینه و بصره (یخرج منها) بضمه یاء و فتح راء خوانده و دیگران یخرج بفتح یاء و ضمّه راء قرائت کرده اند.

حمزه و یحیی از ابی بکر (المنشآت) بکسره شین خوانده و باقی از قرّاء بفتح شین قرائت کرده اند.

ابو علی گوید: کسی که (یخرج) خوانده قول او واضح است، برای آنکه لؤلؤ و مرجان را بیرون میآورند و بخودی خود بیرون نمیآیند.

و کسی که یخرج خوانده قرار داده فعل را برای لؤلؤ و مرجان و آن شایع است، زیرا وقتی بیرون آورده شدند، پس بیرون آمده اند، و گفت خارج میشود از آن دو دریا لؤلؤ و نگفت از یکی از آن دو بنا بر حذف مضاف چنان که فرمود: «علی رجل من القریتین عظیم علی ذلک».

و ابو الحسن گوید: عدّه ای پندارند که آن از آب شیرین هم بیرون می آید و مرجان لؤلؤ و مروارید کوچک است و مفرد آن مرجانه است.

ذو الرّمه گوید:

كانّ عری المرجان منها تعلقت

علی ام خشف من طباع المشاقر

مثل آنکه رشته مروارید از آن بانو آویخته بر گردن بچه آهوی مشاقر است (و مشاقر نام مکانیست).

و المنشئات کشتی های بلند سیار است، پس کسی که شین را فتح داده برای آنست که آنها ایجاد شده و بجریان افتاده اند نه اینکه خودشان بخودی خود بجریان افتاده باشند، و آنکه (المنشئات) خوانده نسبت فعل را بنا بر شروع بخود آنها داده، چنانچه گفته میشود مات زید، و مرض عمرو و مثل این از آنچه را که فعل اضافه باو میشود هر گاه در آن یافت شود، و حال آنکه در حقیقت آن برای غیر اوست، و معنای «منشئات» سیر است، پس مفعول حذف شده برای علم بآن و اضافه سیر باو نیز شایع است، برای آنکه سیر آن در-

حقیقت به وزش باد یا پارو زدن است.

لغات آیات:

الصلصال: گل خشکی است که از آن صدایی شنیده میشود شبیه صدای سفال.

الفخار: گل چنانیست که بآتش پخته میشود تا آجر و سفال میشود.

المارج: مضطرب متحرک است، و بعضی گفته اند مارج مختلط را گویند، میگویند: مرج الامر: یعنی اختلط الامر (و مرجت عهد و القوم و اماناتهم) یعنی پیمانهای قوم و اماناتشان مختلط و درهم شد.

شاعر گوید:

مرج الدین فاعدت له

مشرف الحارک محبوبک الکتد

دین آمیخته بغیر آن شده، پس، آماده کردم برای آن اسب بلند بالای چابک و تند رویی را که در راهش مبارزه و با دشمنان آن پیکار کنم.

و مرج الدابه فی المرعی، یعنی: چارپا را در چراگاه سر داد تا چرا کند.

برزخ: مانع و واسطه بین دو چیز را گویند.

و الجواری: کشتی ها را گویند، برای آنکه در آب جریان دارند مفرد آن جاریه است، و از آنست جاریه کنیز و زن جوان، برای اینکه در آن آب نشاط جوانی جریان دارد.

الاعلام: کوه ها را گویند و مفرد آن علم است، خنساء گوید:

و أنّ صحرا لتاتم الهداه به

کانه علم فی رأسه نار

ص: ۷۴

و البتّه هدایت کنندگان اقتدا بصره میکنند مثل آنکه او کوهی است که در سر آن آتش افروخته اند.

و جریر گوید: «اذا قطع علم بدا علم» هر گاه کوهی را قطع کنند کوه دیگری ظاهر شود.

الفناء: نابود شدن اجسام است و صحیح آنست که فنا از جهت معنی ضدّ جواهر است، بجهت آنکه جوهر باقی است و نابود نمیشود مگر بضدّ، یا چیزی که جاری مجرای ضدّ باشد و ضدّ جوهر فناء است.

تفسیر آیات:

اشاره

سپس خداوند سبحان بطور عطف بما سبق از ادله بر وحدانیتش، و اظهار کردن نعمتهایش بر خلقش فرمود:

(خَلَقَ الْإِنْسَانَ)

آفرید انسان را، یعنی: آدم علیه السلام را.

و بعضی گفته اند: یعنی تمام بشر را برای آنکه اصل ایشان از آدم علیه السلام بوده است.

(مِنْ صَلْصَالٍ)

یعنی گل خشک، و بعضی گویند: لجن بد بو و عفونی و محتمل است هر دو صورت با هم باشد، برای آنکه اول لجن تر بود آن گاه خشک شد.

(كَالْفَخَّارِ)

یعنی: مثل آجر و سفال.

(وَ خَلَقَ الْجَانَّ)

یعنی پدر جان را، حسن گوید: آن ابلیس پدر جن بود و آن از شعله آتش آفریده شد، چنانچه آدم علیه السلام آفریده از گل است.

(مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ)

مجاهد گوید: یعنی از آتش های مختلف سرخ و

و بعضی گویند: مارچ، خالص و صاف از گل و شعله آتشی که دودی در آن نیست.

(فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

پس بکدام یک از نعمتها تکذیب میکنید، ای گروه انس و جن، یعنی آیا به اینکه شما را از یک نفس و شخص آفرید و نقل کرد شما را از خاک و آتش بصورتی که شما بر آن هستید تکذیب میکنید.

(رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ)

یعنی پروردگار مشرق تابستان و مشرق زمستان و مغرب تابستان و مغرب زمستان.

و بعضی گویند: مراد بدو مشرق مشرق آفتاب و ماه، و مغربین هم مغرب آفتاب و ماه است، و بیان نمود خدای سبحان قدرت خود را بر گردانیدن ماه و خورشید و اینکه هر کس قدرت بر سیر مهر و ماه دارد، هر چیزی قادر و توانا است.

(فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ، بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ)

یاد نمود خداوند سبحان بزرگی و عظمت قدرتش را چون که آفرید، دو دریای شیرین و شور را که بهم بر میخورند ولی مخلوط نمیشود، یکی از آن دو با دیگری و آن قول اوست: (بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ).

ابن عباس گوید: یعنی مانع و پرده ای از قدرت خداست، پس دریای شور بر دریای شیرین قاطی و پیروز نمیشود تا آن را فاسد کند، و آب شیرین بر آب شور نیز ممزوج نمیشود تا آن را ضایع کند و با آن مختلط شود و معنای مرج ارسال است.

ابن عباس و ضحاک و مجاهد گویند: مقصود از بحرین دریای آسمان و

دریای زمین است، زیرا که در آسمان دریایی است که خداوند بقدرتش آن را نگهداشته و از آن باران نازل میشود، پس در سینه با هم تلاقی میکنند و میان آنها پرده ایست که منع کند دریای آسمان را از فرود آمدن و باز میدارد دریای زمین را از بالا رفتن.

حسن و قتاده گویند: آنها دریای فارس و دریای روم است، به جهت اینکه طرف آخر دریای روم متصل میشود با آخر طرف دریای فارس و برزخ میان آنها جزایر است.

و بعضی گویند: مَرَجُ الْبَحْرَيْنِ، خلط دو طرف آن دو دریاست موقع جزر و مد و تلاقی آنها بدون آنکه مخلوط شوند آن دو دریا (لَا يَبْعِيَانِ) یعنی نمیخواهند که با هم مختلط شوند.

(فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ)

بیرون می آید از آن دو دریا لؤلؤ و مرجان.

ابن عباس و حسن و قتاده و ضحاک گویند: لؤلؤ مروارید بزرگ و درشت است و مرجان مروارید ریز و کوچک است.

عطاء خراسانی و ابن مالک گویند: مرجان سنگ سرخی است مثل شاخه های چوب که از دریا بیرون می آید، و ابن مسعود هم همین را گوید، برای اینکه گوید آن سنگ است و البته گفت: (منهما) و حال آنکه آنها فقط از دریای شور استخراج میشوند نه دریای شیرین.

زجاج گوید: چون که خداوند سبحان هر دو دریا را با هم یاد نمود و آنها یک دریا هستند که قسمتی از آن شور و قسمتی شیرین است، پس هر گاه از یکی از آن دو استخراج شد، پس از هر دو بیرون آمده است.

کلبی گوید: و آن مثل قول خدای سبحان (وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا) است (۱) و حال آنکه در یکی از آنها نور است، و مثل قول او (يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ) (۲) است و حال آنکه رسولان و پیامبران از بنی آدمند و از نسل انسانند نه از جن و موجودات نامرئی.

ابن عباس گوید: بیرون میآید از آن دو یعنی از آب آسمان و آب زمین بجهت اینکه وقتی باران از آسمان بارید صدف دهان خود را باز میکند و آن قطره را میگیرد، پس لؤلؤ از همان قطره در دل صدف بوجود میآید، و برای همین معنی حمل شده بر دریای آسمان و دریای زمین.

و بعضی گفته اند: که شیرین و شور بهم برخورد میکنند پس آب شیرین مثل لقاح و تزریقی است برای آب شور و مروارید استخراج نمیشود مگر از مکانی که آب شور و شیرین با هم تلاقی کرده اند و این در پیش غواصها معروف است.

□
جناب سلمان فارسی سلام الله علیه و سعید بن جبیر و سفیان ثوری روایت نموده اند که مراد از دو دریا و بحر حضرت علی علیه السلام بحر ولایت و حضرت فاطمه سلام الله علیها بحر عصمت و نبوت است و میان آنها فاصله و واسطه ای چون محمد صلی الله علیه و آله است.

(يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ)

بیرون میآید از آن دو دریا حسن و حسین علیهم السلام و عجیب نیست که آن دو بزرگوار دو دریا بوده باشند برای وسعت فضل و مقامشان و زیادی خیر ایشان، و دریا را بحر گویند برای

ص: ۷۸

۱-۱) -سوره نوح آیه: ۱۶.

۲-۲) -سوره انعام آیه: ۱۳۰.

وسعتش و پیامبر صلی الله علیه و آله به اسبی که سوار شده و آن را حرکت و رفتن در آورده بود فرمود سپاس میکنم خدای را که آن را دریایی یافتم یعنی آن را صاحب معانی بسیار و صفات پسندیده دیدم (۱).

ص: ۷۹

۱-۱) - روایات در تفسیر لؤلؤ و مرجان بحضرت حسن و حسین علیهم السلام از طریق خاصه و مفسرین شیعه بسیار است و ما برای نمونه چند حدیث آن را از تفسیر برهان محدث بحرینی ترجمه میکنیم: ۱- علی بن ابراهیم باسنادش از یحیی بن سعید عطار روایت نموده که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام در قول خدای عزّ و جل میفرمود: (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ) یعنی امیر المؤمنین و فاطمه علیهم السلام (يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ) الحسن و الحسین. ۲- ابن بابویه باسنادش از یحیی مذکور روایت نموده که گفت: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا - بَزْزَخَ لَا يَنْعِيَانِ، علی و فاطمه (ع) دو دریای عمیق از علم هستند که هیچ کدام بر صاحبش طغیان نمیکنند (يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ) حسن و حسین (ع) است. ۳- محمد بن عباس باسنادش از جابر جعفی از حضرت ابی عبد الله (ع) در قول خدای عزّ و جل روایت نموده که مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ علی (ع) و فاطمه (ع) است (بَيْنَهُمَا - بَزْزَخَ لَا يَنْعِيَانِ) گوید: علی (ع) بر فاطمه ظلم نمیکنند و فاطمه هم بر علی علیه السلام ستم نمیکنند (يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ) حسن و حسین علیهم السلام است. ۴- و نیز از او باسنادش از هارون عبیدی از ابی سعید خدری در قول خدای عزّ و جل (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ) گوید: علی و فاطمه (ع) است این بر آن ستم نمیکنند و آنهم بر این ظلم نمیکنند (يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ) فرمود: حسن و حسین (ع) است. ۵- و نیز از او از علی بن مخلد دهان باسنادش از ابی ذر رضی الله عنه در قول خدای عزّ و جل (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ) روایت شده که فرمود: علی و فاطمه (ع) است (يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ) حسن و حسین (ع)

(فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ وَلَهُ الْجَوَارِ)

یعنی کشتی های رونده در آب که بامر خدا سیر و حرکت میکنند.

(الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ)

یعنی: کشتی های بلند و آن کشتی چنانیست که

(۱)

است، پس چه کسی مانند این چهار نفر را علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را دیده است و ایشان را دوست ندارد مگر مؤمن و دشمن ندارد مگر کافر، پس مؤمن باشید و بحب ولایت اهل بیت رسالت (ع). ۶- محمد بن بن شهر آشوب باسنادش از ابن عباس روایت کرده که حضرت فاطمه علیها سلام از گرسنگی و برهنگی گریست، پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه قناعت کن بهمسر و شوهرت علی قسم بخدا که او در- دنیا آقا و سید و در آخرت هم سید و آقا است و بین آنها را اصلاح نمود. پس خداوند نازل فرمود: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ، میفرماید که ما فرستادیم دو دریا علی بن ابی طالب علیه السلام دریای علم و فاطمه علیها سلام دریای نبوت را تلاقی میکنند و پیوست بهم پیدا مینمایند، من که خدا هستم وصلت را میان آنها برقرار کردم سپس فرمود: «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ» میان آنها مانعی چون رسول خداست که منع میکند علی ابن ابی طالب را که محزون شود بخاطر دنیا و منع میکند فاطمه را که با شوهرش برای دنیا خصومت کند (فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا) ای گروه جن و انس تکذیب میکنید بولایت امیر المؤمنین و حب فاطمه زهراء پس لؤلؤ حسن و مرجان حسین است برای آنکه لؤلؤ مروارید بزرگ و مرجان مروارید کوچک است و عجیب نیست که آنها دریا باشند برای فراوانی فضائل و بسیاری خیرشان. «الحديث»

ص: ۸۰

بعضی از تخته های آن بر بعضی دیگر ترکیب شده تا بلند و دراز گشته است (۱) و بعضی گفته اند: آن اولین کشتی بود برای سیر و حرکت که شرع بلندی و دکل داشت.

مجاهد گوید: آن که شرعش بلند باشد او (منشأ) است و آنکه بلند نباشد پس او منشأ نیست، و قلاع جمع قلع و آن شرع و دکل کشتی است.

(كَالْأَغْلَامِ)

یعنی مثل کوه ها، مقاتل گوید: تشبیه کرد کشتی های روان در دریا را بکوه های در خشکی.

و بعضی گویند: المنشئات، بکسر شین و آن آنست که با سینه خودش ایجاد موج میکند در موقع حرکت و جریان، پس امواج مانند اعلام از خداوند سبحان است بر بندگانش، به اینکه ایشان را تعلیم نمود که کشتی بسازند و بگیرند برای آنکه سوار آن شوند و آب را طوری قرار داد که کشتی بتواند بر آن حرکت و بسمت مقصد خود برود.

(كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ)

یعنی هر کس که بروی زمین است از حیوانات و جان داران، پس آن هالك و فانی است که از وجود بعدم میرود، و از زمین بطور کنایه یاد نمود هر چند که یادی از آن نشده بود (۲) مثل قول اهل مدینه -

ص: ۸۱

۱ - ۱) - مترجم گوید: شاید منظور از تخته های سوار شده بر هم کشتی های دو طبقه و سه طبقه باشد که طبقه بالا - بر طبقه زیری سوار است، چنانچه دوزخ و جهنم - چنین است لترکن طبقا عن، طبق آینه سوار میشوند طبقی را بعد از طبقه دیگر و اتوبوس های دو طبقه و سه طبقه نیز چنین است طبقه بالا سوار بر طبقه پائین است.

۲ - ۲) - مترجم گوید: چرا در آیه دهم فرمود: (وَ الْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ) پس ضمیرها من علیها اشاره بهمان ارض آیه دهم است.

که میگویند (ما بین لابیها) یعنی لابی مدینه و این کنایه جایز است برای اینکه معلوم است مقصود ازها ارض است.

(وَ يَتَّقِي وَجْهَ رَبِّكَ)

یعنی و باقی میماند پروردگار تو که با ادله ظاهر است ظهور انسان بوجه پروردگار (ذُو الْجَلَالِ) یعنی صاحب بزرگی و- کبریایی و استحقاق سپاس و ثناء است بواسطه احسانی که آن در اعلا درجه و مراتب احسان و انعام اوست آن چنان خدایی که اصل و اساس هر نعمت است (وَ الْاِكْرَامِ) صاحب اکرام است پیامبران و اولیاء خود را اکرام میکنند به الطاف و فضیلت دادنش با عظمت و جلال خودش.

و بعضی گویند: معنایش اینست که او اهل آنست که تعظیم شود و تنزیه گردد از آنچه را که لایق بصفات او نیست، چنانچه انسان بغیر خودش میگوید:

«انا اكرمك عن كذا و اجلك عنه» من تو را از برای فلانی و یا فلان کار احترام میکنم و از برای خاطر آن تجلیل مینمایم مثل قول او (اهل التقوی) یعنی اهل است که از او پرهیز شود و یا پرهیز کند، و عرب میگوید: این وجه رأی است و این وجه تدبیر و اندیشه است بمعنای اینکه آن رأی و تدبیر است.

اعشى گوید:

و اول الحكم على وجهه

ليس قضایى بالهوى الجائرى

و اول حکم و داوری بر رأی اوست، و حکم و قضاوت من هم از روی هوای ظالمانه و ستمگری نیست.

یعنی تقریر نمود حکم و قضاوت را چنانچه بود.

و بعضی گویند: که مقصود از وجه چیز است که موجب قرب بسوی خدای تعالی شود و انشاد نمود:

استغفر الله ذنبا لست محصيه

ربِّ العباد اليه الوجه و العمل

استغفار و طلب آمرزش میکنم از گناهانی که نتوانم آن را بشمارم از خدایی که پروردگار بندگان است و بسوی اوست و برای اوست روی دل و اعمال صالحه بندگان.

و اگر گفته شود: که چه نعمتی است در فناء و نابودی، پاسخ اینست که نعمت در فناء یکسان بودن همه مخلوقاتند در فناء و نیز در فنا و مردن رسیدن ثواب و نعیم ابدیست و آگهی بر اینست که دنیا ابدی و دائمی نیست، و نیز فناء و مردن لطف و نعمتی است برای مکلف برای اینکه آن اگر شتاب به ثواب شود که در دنیا داده شود هر آینه هر مکلفی ملجاء و مضطر بعمل شود و دیگر مستحق ثواب نشود، پس خداوند مرگ را فاصله بین ثواب و عمل قرار داد، تا اینکه بنده طاعت را بجا آورد برای خوبی آن پس مستحق ثواب شود.

(يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)

قتاده گوید: یعنی اهل آسمان و زمین مستغنی و بی نیاز از او نیستند، پس حوائجشان را از او مسئلت مینمایند.

مقاتل گوید: یعنی اهل زمین از او روزی و آمرزش مسئلت میکنند و فرشتگان هم نیز برای اهل زمین روزی و مغفرت میطلبند.

(كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ)

هر روزی پروردگار جهان در کاری است.

اختلاف دانشمندان در معنای این آیه

مفسرین و علماء در معنای این آیه اختلاف کرده اند:

۱- بعضی گفته اند: یعنی شأن و کار خداوند سبحان در هر روز اینست

که قومی را زنده کند و قومی را بمیراند و عده ای را عافیت و جماعتی را بیمار نماید و غیر اینها از هلاک کردن و نجات بخشیدن و محروم نمودن و عطاء کردن و امور و کارهایی که احصاء نمیشود.

و از ابی درداء از پیغمبر(ص) در معنای (كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) روایت شده که از کارهای خدا اینست گناهی ببخشد و همی را بر طرف کند و مردمی را بلند کند و عده ای دیگر را بزمین زند (۱).

ص: ۸۴

۱- ۱) - مترجم گوید: گویند در زمان سابق پادشاه مسلمانی بود که با قرآن و سنت سر و کار داشت روزی در ضمن قرائت سوره مبارکه الرّحمن به آیه (كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) رسید درباره این آیه تأمل کرد و فکر نمود و بعد از وزراء و مخصوصاً وزیر علوم و معارف خواست که معنای این آیه را برایش روشن کند، وزیر آنچه خود در نظر داشت از تفاسیر و غیره بیان کرد شاه نپسندید، پس چند روزی مهلت خواست تا بلکه بتواند معنایی که مورد قبول و پسند شاه باشد بیاورد، پس هر چه اندیشه کرد و با دانایان صحبت نمود معنایی که شاه پسندد باشد بدست نیاورد و چون شاه او را تهدید نموده بود که اگر روز آخر مهلت معنایی که او را قانع کند نیاورد از وزارت معزول و اموال او را مصادره نماید، بسیار ناراحت بود، غلام سیاهی داشت که هیچ مورد اعتناء نبود، باو گفت ارباب چرا اینقدر ناراحتی؟ ارباب گفت: بتو چه ربطی دارد، گفت: شاید گره کارت از این غلام سیاه مطبخی گشوده شود، بقدری اصرار کرد تا وزیر موضوع را گفت و اضافه کرد که روز روز آخر است، و اگر من جواب منطقی نبرم از وزارت و کارم برکنار و اموال مصادره و آبرویم می رود. غلام گفت: ارباب من میدانم. وزیر گفت: بگو غلام گفت نمیگویم گفت: چرا؟ گفت: نمیخواهم بگویم، تو مالک اعضاء و جوارح منی ولی مالک اندیشه

دنباله پاورقی از صفحه قبل: و اطلاعات من نیستی. گفت: اگر نگویی تو را میزنم و میکشم. غلام گفت: هر چه خواهی بکن خودت هم نابود میشوی. ارباب گفت: اگر بگویی هر چه میخواهی بتو میدهم. غلام گفت: نخواهم گفت مگر بخود پادشاه. بالاخره وزیر دید غلام بهیچ تهدید و تطمیع تسلیم نمیشود ناچار او را با خود بحضور پادشاه برد، پس پادشاه گفت: وزیر آوردی معنای (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) را، وزیر گفت: بلی قربان گفت: بگو، گفت: این غلام چاکر میدانند او را آورده ام تا بعرض ملوکانه برساند. شاه با تعجب گفت: غلام میداننی «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» یعنی چه؟ غلام بخاک افتاده و پس از تعظیم گفت: اعلیحضرتا خود خداوند متعال این آیه را در سوره آل عمران آیه: ۲۶ تفسیر و معنا کرده: شاه گفت: در کدام آیه؟ غلام گفت: آیه ملک «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدْلِي مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلِيمٌ بِكُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، بگو مالک ملک و حکومت جهان هستی بالله است بار خدایا تویی بهر کس خواهی حکومت و شاهی دهی و تویی که ملک را از هر کس خواهی بازستانی و هر کس را خواهی عزیز نمایی و هر کس را خواهی خوار و ذلیل کنی همه خوبی ها بدست توست و مسلماً تو بهر چیز توانایی. شاه از شنیدن این تفسیر و معنا بقدری خوشش آمد که زیاد احسنت احسنتش بلند و فوراً فرمان داد رئیس تشریفاتش خلعت وزارت را از دوش وزیر برداشته و بر شانه غلام گذارد. پس غلام باز بخاک افتاد و گفت: پادشاهها عرض نکردم دست خدا هر روز

و از ابن عباس روایت شده که گفت: از چیزهایی که خداوند تعالی خلق کرده است لوح و صفحه ای سفید از درّ است که دو صفحهٔ جلو آن از یاقوت سرخ میباشد، قلم آن از نور و نوشته آن نور است و خداوند هر روز ۳۶۰ مرتبه بر آن نظر میکند نظری که ایجاد میکند و روزی میدهد و زنده میکند و میمیراند و عزت میبخشد و ذلت میدهد و هر چه بخواهد میکند پس این است قول خدای تعالی (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ).

مقاتل گوید: این آیه دربارهٔ یهود مدینه نازل شد وقتی که گفتند خدا در روز شنبه هیچ کاری نمیکند.

(۱)

(دنبالهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل: در کار است، تا لحظهٔ قبل من غلام مطبخی و در زیر شکنجه های روحی و جسمی وزیر بودم، اکنون بعنایت حق نجات یافته و به منصب وزارت رسیدم و او برای ستمهای بزیر دستانی چون این خادم و نادانی معزول و بیکار - گردید، پس عزّت دست اوست و ذلّت هم دست اوست «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» پادشاه باز او را تکریم کرد و مدال دیگری بخشید، و وی را از مقربان درگاه خود قرار داده، و وزیر جاهل را از کار برکنار، ولی بشفاعت غلام دانا از مصادرهٔ اموالش صرف نظر کرد. میگویم همین معنا و تفسیر غلام همان تفسیر قرآن به قرآن است، که مرحوم علامه طباطبائی اساس تفسیرش در المیزان همین تفسیر قرآن به قرآن و آیات به آیات و روایات است. «مترجم»

ص: ۸۶

سفیان بن عیینه گوید: تمام عمر جهان هستی نزد خدا دو روز است:

۱- تمام ایام دنیا. ۲- روز قیامت، و شأن خداوند سبحان در مدت عمر دنیا در آنست آزمایش و امتحان بامر و نهی، زنده کردن و میرانیدن و - بخشیدن و منع کردن است، و شأن روز قیامت خداوند، کیفر اعمال و کشیدن حساب و دادن ثواب و عقاب است.

و بعضی از مفسرین گفته اند: شأن خدای بزرگ اینست که در هر روز و شب سه گروه لشگر بیرون میآورد:

۱- عسکری را از اصلاب پدران منتقل بارحام مادران میکند ۲- عسکری را از ارحام مادران بدنیا میآورد ۳- عسکری را از دنیا به قبر روانه مینماید سپس تمامی بسوی خدا حرکت میکنند.

برک از ابی سلیمان دارانی نقل کرده که او گوید: شأن و کار خدا رسانیدن منافع بتو و بر طرف کردن ضررها و مفسد است از تو، پس غفلت مکن از طاعت کسی که از حال تو غافل نیست قول خدای تعالی:

ص: ۸۷

سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيَّهَ الثَّقَلَانِ (۳۱) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۲) يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَن تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ (۳۳) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۴) يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ شَوَاظٍ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٍ فَلَا تَنْتَصِرُونَ (۳۵) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۶) فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ (۳۷) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۸) فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ (۳۹) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۰) يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنُّوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ (۴۱) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۲) هَٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ (۴۳) يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ (۴۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۵)

۳۱- ای دو گروه گرانقدر (پریان و آدمیان) بزودی پاداش شما به پردازیم.

۳۲- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

۳۳- ای گروه پریان و آدمیان اگر میتوانید که از دیواره های آسمانها و زمین بیرون روید، پس بیرون بروید ولی بیرون نتوانید رفت مگر به تسلط و نیرو.

۳۴- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

۳۵- زبانه ای از آتش (خالص از دود) و دودی سیاه خالص از آتش بر شما فرستاده شود در نتیجه بیکدیگر یاری نتوانید کرد.

۳۶- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

۳۷- پس آن دم آسمان شکافته شود و رنگ آن مانند روغن (زیت) سرخ گردد.

۳۸- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

۳۹- پس در آن روز از گناه آدمی و پری سؤال نشود.

۴۰- پس کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

۴۱- گناهکاران به چهره هایشان شناخته میشوند پس به پیشانیها و قدمها گرفته میشوند.

۴۲- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

۴۳- این دوزخی است که آن را گناهکاران تکذیب میکردند.

۴۴- دوزخیان میان دوزخ و میان آب بغایت گرم گردش میکنند.

۴۵- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

قرائت آیات:

اهل کوفه غیر عاصم (سیفرغ) با یاء خوانده و دیگران با نون قرائت کرده اند.

ابن کثیر (شواظ) بکسر شین خوانده و بقیه از قراء بضمّه آن خوانده اند، و ابن کثیر و اهل بصره به جز یعقوب (و نحاس) به جرّ قرائت کرده، و دیگران برفع خوانده اند.

و در شواذ قتاده و اعمش (سنفرغ) بفتح نون و راء خوانده، و اعرج سیفرغ بفتح یاء و راء قرائت کرده.

و در روایت ابی حاتم از اعمش سیفرغ و در قرائت عیسی ثقفی (سنفرغ) به کسره نون و فتحه راء آمده.

□
و از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام

«هذه جهنم التي كنتما بها تكذبان اصلياها فلا تموتان فيها ولا تحيان» روایت شده است یعنی اینست دوزخی که شما دو نفر (اولی و دومی) تکذیب میکردید وارد آن شوید و در آن نه می میرید و نه زنده خواهید بود.

دلیل آیات:

ابو علی گوید: دلیل یاء در سیفرغ اینست که چون در مقدم آن فعل غایب بوده در قول خدا (وَلَهُ الْجَوَارِ) و سخن خدا (هُوَ فِي شَأْنٍ) و گفته میشود فرغ یفرغ و فرغ بفرغ و فراغ در اینجا فراغت از شغل و کار نیست و لیکن تأویل آن قصد است، چنانچه جریر گوید:

ص: ۹۰

الآن فقد فرغت الی نمیر

فهذا حین صرت لهم عذابا

هم اکنون البتّه قصد نمودم که بسوی نمیر بروم، پس این هنگامی بود که برای ایشان ناراحتی ایجاد کرده بودم.

شاهد این بیت (فرغت) که بمعنی قصدت آمده.

و ابن عامر آیه الثقلان بضم هاء خوانده و دلیل آن در پیش گذشت و در شواظ دو لغت شواظ بضمه شین و شواظ بکسره شین آمده.

ابو عبیده گوید: آن شعله آتشی است که دود نداشته باشد.

رو به شاعر گوید:

انّ لهم من حربنا اقیاظا

و نار حرب تسعر الشواظا

قطعا که برای ایشان از جنگ ما گرمی بسیار سخت است و آتش جنگ شعله هایی میافروزد، و نحاس دود است.

جددی گوید:

تضیء كضوء سراج السلیط

لم يجعل الله فيه نحاسا

روشن میکند مثل روشنایی چراغ زیتونی که خدا در آن دود قرار نداده است.

ابو علی گوید: هر گاه شواظ شعله ای باشد که دود در آن نباشد ضعیف شود.

قرائت آنکه (و نحاس) را بجر خوانده است و بر تفسیر ابی عبیده نمیباشد مگر برفع در نحاس، بنا بر تقدیر (و یرسل علیکما شواظ و یرسل علیکما نحاس) - یعنی: یک مرتبه این را برای شما میفرستد و یک دفعه دیگری نحاس را و گاهی هم جایز است از وجه دیگری بنا بر اینکه تقدیرش این باشد (و یرسل علیکما شواظ

من نار و شیء من نحاس) میفرستد بر شما جن و انس شعله ای از آتش و چیزی از دود را پس موصوف را حذف کرده و صفت قائم مقام آن شده مثل قول او که می فرماید:

وَ مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبُرُوقَ

(۱)

وَ مِنْ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ (۲) وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ (۳) وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ (۴).

از آیات خدا آنست که بشما برق را نشان می‌دهد- و از کسانی که یهودی شدند کسانی هستند که سخن خدا را تحریف میکنند- و بدرستی که نیستند اهل کتاب مگر آنکه البته ایمان می‌آورند به پیامبر- و از اهل مدینه کسانی بودند که بر نفاق سرکشی و تمرد نمودند.

پس در این چهار آیه موصوفی که الّتی یا الذی یا الذین بود حذف شده است پس همین طور در آیه مذکور، پس اگر گفتی این فاعل است و فاعل حذف نمیشود، پس می‌گوییم که بتحقیق آمده است:

فما راعنا الا يسير بشرطه

و عهدی به قینا کفشو...

پس ملاحظه ما را نکرد وقتی امیر شد و با شرطه و پاسدار حرکت میکرد و حال آنکه خاطریم هست که در دکان آهنگری کار میکرد و در کوره حداد میدمید (۵) بنا بر این حذف در مبتداء آمده در آیه هایی که تلاوت کردی یا در بعضی

ص: ۹۲

۱-۱) سوره رعد آیه: ۱۲.

۲-۲) سوره نساء آیه: ۴۶.

۳-۳) سوره نساء آیه: ۱۵۹.

۴-۴) سوره توبه آیه: ۱۰۱.

۵-۵) مترجم گوید: این خادم با اینکه مقید بودم برای حفظ امانت و عدم تحریف کلیه اشعاری را که مؤلف برای شاهد مطلبش آورده عینا ثبت و ترجمه آن را بنگارم ولی چون این بیت جمله آخرش کلمه قبیح و مستهجنی در فارسی بود اکتفاء به ترجمه آن کردم.

از آنها و بتحقیق گفتند (تسمع بالمعیدی لا ان تره) بشنوی معیدی را نه آنکه آن را به بینی، پس هر گاه موصوف حذف شود باقی ماند بعد از آن نحاسی که آن صفت است برای شیء محذوف و (من) حذف شده از نحاس برای آنکه در جلو تر در قولش (من نار) ذکر نموده بود، پس حذف آن برای این نیکوست چنانچه حذف جار از قول ایشان علی من تنتزل انزل خوبست، و چنان که ابو زید از قول شاعر آن را انشاد کرده است:

و اصبح من اسماء قیس کقابض

علی الماء لا یدری بما هو قابض

و صبح نمود بر آب از نامهای قیس مثل قابض که نمیداند بچه چیزی او قابض است و جلوی آب را گرفته است، یعنی بچیزی که او قابض است بر او پس (علیه) حذف شده برای دلالت کلام پیشین بر آن و چنانچه نزد خلیل جار حذف شده در قول (ان لم یجد یوما علی من یتکل) «اگر نیابد روزی کسی را که بر او اعتماد کند» قصد نموده نزد خودش کسی را که بر او اعتماد و اتکال کند، پس جار حذف شده برای آنکه ذکر آن قبلا جاری شد، پس مجرور شدن (نحاس) بنا بر این (بمن) مضمومه و محذوف است نه باشراک در (من) چنانی که در قول او (من نار) جاری شد، پس هر گاه مجرور بودن نحاس (بمن) باشد شواظی که شعله آتش است قسطی از دود نمیباشد.

شرح لغات:

الثقلان: اصل آن از ثقل است و هر چیزی که برای آن وزن و ارزش باشد پس آن ثقل است، و از این جهت به تخم شتر مرغ ثقل گفته شده است گوید فتذکرا ثقلا رثیدا بعد ما القت ذکاء یمینها فی کافر پس مذاکره کردند تخم شتر مرغی را که روی هم گذارده بودند بعد از

آنکه انداخت خورشید برکت خویش را در تاریکی و سیاهی شب.

و آدمیان و پریان را ثقلین نامیده اند، برای بزرگی خطر ایشان و جلالت مقامشان نسبت به آنچه در روی زمین است از حیوانات و برای سنگینی وزن آنان بسبب تعقل و تمیز دادن بین حق و باطل، و از آنست حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله:

أَنْتِ تَارِكٌ فَيَكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَعُتْرَتِي..

(۱)

من میگذارم میان شما دو چیزی سنگین و گرانقدر کتاب خدا و عترت خودم را.

آن دو را پیامبر «ثقلین» نامید برای بزرگی شأن و جلالت مقامشان.

و بعضی گفته اند: جن و انس، آدم و پری را ثقلین گفتند برای سنگینی آنان در روی زمین، زندگان باشند یا مردگان، و از آنست قول خدای عز و جل:

(وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا) یعنی بیرون افکند زمین آنچه از مردگان در آن است.

و عرب سید شجاع را ثقل و وزنه بر روی زمین قرار داد.

خنساء گوید:

ابعد ابن عمرو من آل الشريد

حلّت به الارض اثقالها

آیا بعد از مردن ابن عمرو از خاندان شريد حلال است بزمین وزنه های آن، مقصود اینست که چون ابن عمرو مرد وزنه زمین بمرگ او رفت برای سیادت و بزرگواریش.

ص: ۹۴

۱- ۱) - مترجم گوید: حدیث شریف ثقلین از احادیث متواتره میان سنی و شیعه است و علامه سید حامد حسین هندی یک جلد از کتاب شریف عبقات - الانوار خود را اختصاص بآن و اسناد عدیده آن داده، و علامه بزرگوار مرعشی نجفی معاصر هم در تعلیقات احقاق الحق طرق عدیده آن را یاد نموده و یکی

و بعضی گفته اند: مقصود اینست که مرده های زمین زینت بزمین داده از زیور.

الاقطار: جمع قطر و آن کناره دیوار است، میگویند (طعنه فقطره) او را با نیزه زد، پس بیکی از دو قطرش که دو پهلو باشد انداخت.

السیماء: مشتق از سوم است و آن بالا بردن قیمت است از مقدارش.

العلامه: بلند میشود باظهار آن تا آنکه معرفت بسبب آن واقع و حاصل شود.

الناصیه: موی جلوی سر است، و اصلش بمعنای اتصال است از قول شاعر (قی تناصیها بلاد قی) یعنی متصل بآنست پس ناصیه متصل بسر است.

الاقدام: جمع قدم و آن عضو است که اقدام میکند صاحب آن برای رفتن به سبب آن بر روی زمین.

الآنئی: آنست که حرارت و گرمیش بینهایت و آخرین درجه برسد ماضی آن انی مضارع یأنی و مصدرش انیاست.

تفسیر آیات:

چون خداوند سبحان فنا و اعاده را یاد نمود در تعقیب آن ذکری از بیم دادن و تهدید آورد و فرمود:

(سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيَّهَ الثَّقَلَانِ)

زجاج گوید: یعنی بزودی قصد میکنیم حساب شما را ای پریان و آدمیان، گوید، و فراغ در لغت برد و قسم است:

۱- قصد چیزی کردن، میگویند (سافرغ لفلان) یعنی بزودی او را قصد

(۱)

(از حواری و شاگردان ایشان هم بنام حجه الاسلام حاج شیخ محمد قوام الدین بشنوه ای هم رساله ای از طریق اهل سنت درباره آن تألیف کرد که در مصر به طبع رسیده است.

ص: ۹۵

میکنم.

۲- فراغت از شغلی و کاری و خداوند عزّ و جل را شغلی و کاری مشغول از شغل دیگر نمیکند.

و بعضی گویند: یعنی بزودی عمل میکنیم عمل کسی که فارغ است برای کار و عمل، پس آن را خوب انجام میدهد بدون اینکه کار و عمل دیگری مزاحم آن باشد.

و بعضی گویند: (سفرغ لکم من الوعید) یعنی بزودی فارغ میشویم از بیم دادن شما بگذشتن روزهایی که در آن بیم داده میشدید، پس تشبیه فرمود این را بکسی که فارغ و خلاص از چیزی شده و شروع بکار دیگری کرده است و شغل و فراغت از صفات اجسامیست که اعراض در آن حلول میکند و آن را در این حال مشغول از اضرار میکند و برای همین واجبست که آن در صفت خدای تعالی مجاز باشد، و دلالت میکند بر اینکه مراد از ثقلین پری و آدمی است قول خدای تعالی:

﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا﴾

ای گروه پریان و آدمیان اگر استطاعت و نیرو دارید که بگذرید و عبور کنید، یعنی بیرون روید برای گریختن و فرار کردن از مرگ.

میگویند: (نفذ الشيء من الشيء) گذشت چیزی از چیزی هر گاه خلاص از او شود مثل تیر که میگذرد بعد از انداختن و پرتاب کردن آن.

﴿مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾

یعنی اطراف و جوانب آن و مقصود این است که آن وقتی که مرگ شما را ادراک کرد.

﴿فَانْفُذُوا﴾

یعنی پس بیرون روید و هرگز توانایی و نیروی آن را ندارید که

از چنگال مرگ فرار کنید.

﴿لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ﴾

عطاء گوید: بیرون نتوانید رفت مگر بسطنت یعنی هر کجا بروید پس آنجا ملک منست و نمیتوانید از تحت حکومت من بیرون روید (۱) و معنای سلطان قوه و نیرویی است که به سبب آن مسلط بر امر شود آن گاه ملک و قدرت و دلیل تماما سلطنت است.

و بعضی گویند: لا تنفذون، یعنی بیرون نمیروید مگر بقدرتی از خدا و نیرویی که بشما عطاء میکند، به اینکه برای شما مکان دیگری غیر از آسمانها و زمین ایجاد میکند و برای شما قدرتی قرار میدهد که بسوی آن بشتابید، پس خداوند سبحان توضیح داد که ایشان در زندان و حبس خدایند و اینکه او بر ایشان مقتدر و نیرومند است که از او فوت نمیشود و این را دلیل بر توحید و قدرت خود قرار داد، و زجری برای ایشان از معصیت و مخالفت او.

ص: ۹۷

۱- ۱) - اهل هیئت و بعضی از فلاسفه قدیم میگفتند که آسمانها قابل خرق و التیام نیست و ابدا چیزی در آن نفوذ نمیکند و از آن چیزی بیرون نمی آید و این ستارگان چون فانوس بآن کوبیده شده ولی اسلام و قرآن اعتقاد و مقالات آنان را رد کرد، و این آیه یکی از آنهاست که میگوید: اگر قدرت و نیرو دارید این کار را انجام دهید یعنی مسافرتی بکیهان کنید، ولی البتّه این سفر وسائل لازم دارد، قدرت ما فوق الطبیعه میخواهد آن سلطنت و نیرو را تهیّه آن گاه چون حضرت محمد پیامبر اسلام صلّی الله علیه و آله در مدّت کوتاهی از ما وراء عالم در آورده و قدم بر جهان بالا و پا بر سر منظومه شمسی گذارده و از سدره عبور و به مقام قاب قوسین او ادنی رسید. «مترجم»

ابن عباس (حبر و مفسر است) گوید: مقصود در آیه (إِنَّ اللَّهَ تَطَّعْتُمْ) این است که اگر قدرت دارید که بدانید در آسمانها و زمین چیست پس بدانید، و اینکه این برای شما امکان ندارد (لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ) یعنی نمیدانید آن را مگر بوسیله حجت خدا و بیان او.

زجاج گوید: لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ، یعنی وقتی که مشاهده کردید حجت خدا و سلطنت او را که دلالت بر توحید و یکتایی او میکند.

(فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

یعنی: بکدام یک از نعمتهای او تکذیب می کنید آیا باخبر او از حیرانی و سرگردانی خودتان که چاره ای برای آن کنید بعمل کردن بطاعات او و دوری از معصیت او یا بخبر دادن او از عجز شما که شما نمیتوانید بیرون روید مگر به حجتی و دلیلی تا آماده کنید آن را برای آن روز.

(يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّنْ نَّارٍ)

میفرستد برای شما شعله ای از آتش و آن شعله سبزیست که از آتش جدا میشود.

(وَأَنْحَاسٌ)

مجاهد و ابن عباس و سفیان و قتاده گویند: و آن مس گداخته و آب شده برای عذابست.

سعید بن جبیر و ابن عباس در روایت دیگری گویند: آن دود است.

ابن مسعود و ضحاک گویند: آن چرک و خونست که از دوزخیان بیرون می آید، و معنا اینست که شما بیرون نمیروید و اگر ممکن بود که نفوذ نمائید و قدرت بر آن داشتید هر آینه بر شما عذابی از آتش سوزنده ارسال نمیشد.

و برخی گفته اند: معنایش اینست که روز قیامت این مطلب گفته میشود:

(يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا)

یعنی میفرستد بر کسی که از شما مشرک شود و در خبر آمده- احاطه بر مخلوقات بسبب فرشتگان و بزبانه ای از آتش سپس فریاد میکنند ای

گروه جن و انس اگر قدرت و توانایی دارید که بیرون روید تا قول او (يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاظٌ مِّنْ نَّارٍ) میفرستد بر شما شعله ای از آتش.

□
و مسعده بن صدقه از کلب روایت کرده که ما خدمت حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام بودیم پس شروع نمود بحديث گفتن برای ما و فرمود هر گاه روز قیامت شود خداوند تمام بندگان را در يك زمین جمع کند و این چنانست که باآسمان دنیا وحی فرماید که هر کس در تو است پائین فرست پس اهل آسمان دنیا دو برابر آنچه در زمین است از پریان و آدمیان و فرشتگان فرود آیند، سپس اهل آسمان دوّم دو برابر همه آنها فرود آیند پس پیوسته اهل آسمانها یکی بعد از دیگری بزیر آیند تا اینکه اهل هفت آسمان همگی هبوط نمایند، پس پریان و آدمیان در میان هفت فوج و حجاب از فرشتگان قرار میگیرند، سپس منادی ندا میکند ای گروه جنّ و انس اگر قدرت و نیرو دارید فرار کنید، پس نگاه میکنند که ناگاه هفت فوج از فرشتگان ایشان را محاصره میکنند و قول او (فَلَا تَنْتَصِرُونَ) یعنی پس قدرت و توانایی ندارند بر دفع این بلا از شما و از غیر شما و بنا بر این پس فایده آیه اینست که عجز جنّ و انس از فرار کردن از کیفر اعمالشان مثل عجز ایشانست از نفوذ و بیرون رفتن از دیوارهای آسمان و زمین و در این یأس و ناامیدی از رفع مجازات است که بهیچ وجهی از وجوه ممکن نیست.

□
(فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

یعنی بخبر دادن او شما را از این حالت تا اینکه نگهداری کنید از آن یا بغیر آن از نعمتها، پس دلیل نعمت بودن، در ارسال شعله ای از آتش و دود بر پریان و آدمیان اینست که در آن برای ایشان زجر و منع است در دار دنیا از انجام دادن فعل قبیح و زشت و این خود

نعمت بزرگ و فراوانی است.

(فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ)

پس وقتی که آسمان شکافت یعنی روز قیامت هر گاه آسمان پاره پاره شد و بعضی از آن از بعضی جدا شد.

(فَكَانَتْ وَّرَدَّةً)

یعنی پس سرخ می‌گردد مثل رنگ اسب سفیدی که به سرخی و یا زردی متمایل باشد، پس در زمستان سرخ و در بهار زرد و در سرمای سخت کبود میشود. منزّه است خالق آن و گرداننده آن که بهر طوری که میخواهد میگرداند (و ورده) مفرد ورد است، پس تشبیه فرمود آسمان را در روز قیامت در اختلاف رنگهایش بگل.

و بعضی گویند: اراده کرده بآن گل گیاهان را که آن سرخ است و- مختلف میشود رنگهای آن و لکن بیشتر در رنگهای آن سرخی است، پس آسمان در سرخی مثل گل میشود سپس جاری میگردد.

(كَالْدَّهَانِ)

و آن جمع دهن «روغن» است در موقع پایان کار، و انتهای مدّت.

حسن گوید: آن مثل روغنهایی ماند که بعضی را بر بعض دیگر میریزند برنگهای مختلف.

فراء گوید: تشبیه فرمود رنگ برنگ شدن آسمان را به رنگ برنگ شدن اسبی از اسبها و تشبیه فرمود گل را در اختلاف رنگهایش بروغن زیت و رنگهای مختلفش و این قول مجاهد و ضحاک و قتاده است.

کلبی گوید: دهان جلد سرخ است و جمع آن ادهنه است.

عطاء بن رباح گوید: دهان لرد روغن زیتونست که رنگ برنگ میشود (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) توجّه نمود نعمت بودن شکافتن آسمان را تا

اینکه تقریر و بیان شود چون که در اخبار بآن زجر و منع و تهدید و بیم دادن در دار دنیا است از ارتکاب بگناه و ترک طاعت خدا.

(فَيَوْمئِذٍ)

یعنی روز قیامت (لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ) یعنی:

گناهکاری را از گناهش در این مکان نمی پرسند برای آنکه او را چنان غفلتی حاصل میشود که عقول بر آن حیران میماند هر چند که پرسش در غیر این وقت واقع میشود بدلالت قول خدا (وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) و تقدیر آیه چنین است (فَيَوْمئِذٍ لَا يَسْأَلُ انْسٌ عَنْ ذَنْبِهِ وَلَا جَانٌّ عَنْ ذَنْبِهِ) پس در این روز انسانی از گناهش سؤال نمیشود و نیز جنی از گناهش پرسش نمیشود.

و بعضی گویند: پس در این روز از گناه انس و جنی سؤال نمیشود یعنی سؤال استفهامی نمیشود تا اینکه معلوم شود و گناهکار بوسیله پرسش شناخته شود، برای آنکه خداوند تعالی تمام اعمال را احصاء نموده و بر بندگانش حفظ کرده و البته میپرسند سؤال توبیخ کردن و سرزنش نمودن برای محاسبه است.

و بعضی گفته اند: که اهل بهشت زیبا صورت و اهل جهنم روسیاهند پس سؤال نمیشود که شما از کدام حزب و گروه هستید، زیرا از چهره و صورتشان - نمایان است، و لیکن از اعمالشان سؤال میشود، سؤال کوبیدن و ملامت کردن و از حضرت رضا علیه السلام روایت شده که فرمودند: در آن روز از گناه شما جن و انس نمی پرسند و معنا اینست که کسی که معتقد بحق و ولایت اهل بیت و امامت امامان معصوم علیهم السلام است و گناهی مرتکب شده و در دنیا توبه نکرده در برزخ عذاب میشود و روز قیامت از قبرش بیرون میآید در حالی که بر او گناهی نیست تا از او سؤال شود.

ص: ۱۰۱

(يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ)

حسن و قتاده گویند: یعنی شناخته می شوند گناهکاران بعلامتشان و آن سیاهی چهره ها و کبودی چشمانست. و بعضی گفته اند: به نشانه های ذلت و خواری و زیانکاری.

(فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ)

حسن و قتاده گویند: پس زبانه و شعله آتش دوزخ میگیرد ایشان را پس جمع میکند پیشانیهای و قدمهای ایشان را به وسیله غل و زنجیر، سپس کشیده میشوند بسوی آتش و افکنده میشوند در آن.

و بعضی گویند: زبانه و شعله آتش پیشانیها و پاهای ایشان را میگیرد و بسوی آتش میراند و خدا داناتر است (و الله اعلم).

(هَذِهِ جَهَنَّمُ)

یعنی و گفته میشود بایشان این است دوزخ.

(الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ)

چنانی که گناهکاران آن را تکذیب می کردند در دار دنیا، خداوند تعالی آن را اظهار کرد و نشان داد تا شکها بر طرف شود، پس داخل آن شوید.

و ممکنست که چون خداوند سبحان خبر داد که گرفته میشوند به پیشانی و قدمهایشان به پیامبر (ص) فرموده باشد اینست دوزخ چنانی که گناهکاران از خویشانت تکذیب آن میکردند، و بزودی وارد آن میشود، پس سرنوشت و پایان کارشان بر تو موهون و سهل باشد.

(يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمِ آنِ)

قتاده گوید: یعنی یک مرتبه بین دوزخ گردنش میکنند و یک مرتبه بین حمیم و جحیم آتش و حمیم شراب دوزخیان است.

ابن عباس گوید: یعنی ایشان گاهی بآتش عذاب میشوند و گاهی به شراب حمیم که بر ایشان ریخته میشود، و هرگز بر ایشان از عذاب فرج و خلاصی نخواهد بود.

و الآنی: حرارت و آتشی است که درجه آن بنهایت رسیده.

و بعضی گفته اند: آن بمعنای حاضر است.

(فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)

و دلیل نعمت بودن در این آنست که تذکر بفعل عقاب و انذار بآن از بزرگترین نعمتهاست، برای آنکه در این زجر و منع است از آنچه که مستحق عذاب میشود بسبب آن و تشویق و ترغیب بر کارهاییست که بوسیله آن مستحق ثواب میشوند .

قول خدای تعالی:

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۴۶ تا ۶۱]

اشاره

وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ (۴۶) فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۷) ذَوَاتَا أَفْنَانٍ (۴۸) فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۹) فِيهِمَا عَيْنَانِ
تَجْرِيَانِ (۵۰) فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۱) فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ (۵۲) فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۳) مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرُشٍ
بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ (۵۴) فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۵) فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسَ قَبْلَهُمْ وَ لَا
جَانٌّ (۵۶) فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۷) كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَ الْمَرْجَانُ (۵۸) فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۹) هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا
الْإِحْسَانُ (۶۰) فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۱)

ص: ۱۰۳

- ۴۶- و برای کسی که از مقام پروردگار خود بترسد دو باغست.
- ۴۷- پس کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.
- ۴۸- (آن دو بوستان) دارای درختها یا شاخه ها میباشند.
- ۴۹- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.
- ۵۰- در این دو بوستان دو چشمه جریان دارد.
- ۵۱- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.
- ۵۲- در این دو باغ از هر نوع میوه دو صنف باشد.
- ۵۳- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.
- ۵۴- بر فرشهایی که آسترهای آن از دیباست، تکیه خواهند کرد و میوه دو بوستان بزمین نزدیکست.
- ۵۵- پس بکدامین نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.
- ۵۶- در آن کوتاه چشمانی باشند که قبل از شوهرانشان آدمی و پری با آنان نیامیخته است.
- ۵۷- پس کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.
- ۵۸- گوئیا آنان (در سرخی) چون یاقوت (و در سفیدی بشره) چون مرواریدند.
- ۵۹- پس کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.
- ۶۰- آیا جز نیکی پاداش نیکوکاری هست.
- ۶۱- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

قرائت آیات:

کسایی تنها لم یطمسهنّ بکسره میم در یکی از آن دو بضمّه میم در دیگری خوانده و دیگران از قراء در هر دو کلمه بکسره میم خوانده اند.

دلیل:

ابو علی گوید: یطمث و یطمث دو لغت است.

ابو عبیده گوید: لم یطمثهنّ یعنی لم یمسهن، میگویند: ما طمٹ هذا البعیر جبل قط هرگز این شتر را ریسمانی نکرده.

رو به شاعر گوید: (کالبيض بهن طامث) مثل تخمی که لمس کننده ای آن را مس نکرده و دست نزد.

لغات آیات:

الافنان: جمع فنن و آن شاخه تازه برگ است، و از آنست قول ایشان هذا فن آخر، یعنی این نوع دیگر است و ممکنست جمع فن باشد.

الاتكاء: تکیه کردن برای کرامت و بزرگواری و مناعت و پستی آنست که در محافل سلاطین و بزرگان برای اشخاص گذارده میشود جهت احترام و بزرگ داشت و آن از «و کان السقاء» مشتق است هر گاه مشک آب را محکم ببندند و از آن است قول ایشان

(العین و کاء الستة) .

الفرش: جمع فراش و آن چیز است که گسترده و برای خوابیدن بر آن آماده میشود (و در فارسی بآن رختخواب میگویند).

البطائن: جمع بطانه و آن باطن و آستر رویه است.

الجنى: میوه ایست که بر درخت رسیده و شایسته چیدن باشد و از آن

است گفته عمرو بن عدی:

هذا جنای و خیاره فیه

اذ کلّ جان یده الی فیه

این جنایت خود منست و اختیار آن هم در دست خودم زیرا که هر جانی انگشتش بدهان خود اوست (۱) و حضرت علی علیه السلام باین شعر تمثّل جسته است و اصل طمّث خون است میگویند: طمّث المرأه هر گاه حیض ببیند، طمّث هر گاه بسبب ازاله بکارت خون ببیند، و بعیر لم یطمّث، شتری که ریسمانی و یا باربندی آن را مس نکرده است، فرزدق گوید:

دفعن الی لم یطمّثن قبلی

و هنّ اصحّ من بیض النعامی

برای من کنیزانی آوردند باکره که قبل از من هیچکس با آنها آمیزش نکرده بود و فروج آنها سالم تر بود از تخم شتر مرغ.

شاهد این بیت (لم یطمّثن) است که بمعنای مس و لمس آمده است.

اعراب آیات:

(متکئین) حال است از مجرور بلاّم یعنی (لهم جنتان) در این حالت که تکیه زده اند و ما بین قول او (جنتان) تا قول او (متکئین) صفاتست برای جنتین.

بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ

مبتداء و خبر است در موضع جر و صفت است برای

ص: ۱۰۶

۱-۱) - مترجم گوید: در شعر فارسی هم آمده: زدست دیگری هرگز نالم خودم کردم که لعنت بر خودم باد. سعدی شیرازی هم گوید: همه از دست غیر می نالند سعدی از دست خویشتن فریاد.

فرش، و قول او (وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ لِدَانٍ) اعتراض است، و قول او (فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ) صفت دیگریست برای فرش، و قول او (كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ) حال است برای قاصرات الطرف، یعنی: آن حوریّه ها شباهت بیاقوت و مرجان دارند.

و قول او «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» جمله معترضه بین معطوف و معطوف علیه است، و تقدیر آن اینست: و لهم من دونهما جنتان، و برای ایشان از نزدیکترین آن دو بوستان دو باغ دیگریست.

تفسیر آیات:

آن گاه خداوند سبحان در دنباله وعید و بیمی که داده بود وعده و بشارت داده و گفت:

(وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ)

یعنی: مقام خودش را در بین دو دست خدای خویش برای حساب ببیند و بترسد، پس ترک گناه و شهوت کند.

مجاهد گوید: و او کسی است که اهتمام بگناه میکند پس خدای تعالی را متذکر شده آن را ترک میکند.

و بعضی گویند: این خوف برای کسیست که خدا را مراقبت کند در پنهانی و آشکارا، پس حرامی برای او پیش آید آن را ترک کند از ترس خدا، و آنچه خیر عارض او بشود آن را عمل کند و کار خود را برای خدا انجام دهد که هیچ کس مطلع نباشد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: کسی که بداند که خدای تعالی او را می بیند و سخن او را میشنود از خوب و بد، پس مانع او شود این معرفت از اعمال قبیحه پس برای اوست (جَنَّتَانِ). مقاتل گوید: یعنی جَنَّتِ عَدْنِ و جَنَّتِ

نعیم.

و بعضی گویند: دو بستان از باغهای بهشتی است که یکی داخل قصر و دیگری خارج قصر است، آن چنان که انسان در دنیا میخواهد.

جبائی گوید: یکی از دو بهشت منزل او و دیگری منزل همسران و خدمت اوست.

و بعضی گویند: باغی از طلا و بستانی از نقره است، سپس توصیف دو بستان را نموده و فرمود:

(ذَوَاتَا أَفْنَانٍ)

ابن عباس گوید: یعنی صاحب انواع و رنگهایی از نعمتها است.

ضحاک گوید: صاحب الوانی از میوه جات.

اخفش و جبائی و مجاهد گویند: صاحب غصن ها یعنی صاحب درختها برای آنکه اغصان و شاخه ها نمیشود مگر از درخت، پس بزیادی شاخه ها دلالت میکند بر بسیاری درختها و بکثرت درختان دلالت میکند بر تمام حالها و فراوانی میوه جات برای آنکه باغ کامل میشود بدرختهای زیاد و درختان نیکو و زیبا نمی شود مگر به بسیاری شاخه ها.

(فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ)

یعنی در آن دو باغ دو چشمه از آب در میان درختها جریان دارد.

حسن گوید: آن دو چشمه یکی سلسبیل است و دیگری نهر تسنیم.

عطیه عوفی (۱) گوید: یکی از آن دو چشمه از آب صاف و گوارای بدون

ص: ۱۰۸

۱- ۱) - عطیه کوفی از بزرگان صحابه و تابعین است که هم درک صحبت پیامبر (ص) را کرده و هم با صحابه آن حضرت معاصر بوده و او همانست که رفیق و مصاحب جابر بن عبد الله انصاری در زیارت اربعین سید الشهداء (ع) بوده است. «مترجم»

تغییر و دیگری از خمر لذت بخشی برای آشامندگان است.

(فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ)

یعنی در این دو باغ از هر میوه دو نوع و دو قسم مماثل هم مثل هر نر و ماده است، پس برای همین آنها را زوجین و جفت نامید و این مثل انگور تازه و مویز و انجیر تازه و خشک و همین طور سایر انواع میوه ها که خشکش دست کم از تازه اش در خاصیت و خوبی نیست.

و بعضی گویند: یعنی در آن دو باغ از هر نوع میوه دو قسم موجود است، یک قسم معروف و قسم دیگری از مثل آن ولی غریب که در دنیا آن را ندیده و نشناخته اید.

(مُتَكَيِّنٍ)

حال است برای (من) که در قول خدا (وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ) یعنی مانند پادشاهان تکیه بر اریکه و پشتی داده اند.

(عَلَى فُرُشٍ بَطَانَتِهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ)

یعنی از دیباج کلفت و ضخیم و آستر آن را یاد کرد ولی رویه آن را یاد ننمود، برای آنکه آستر دلالت دارد بر اینکه برای آن رویه است، و آستری غیر از رویه است، پس بطانه نشانگر اینست که رویه بالای استبرق و آستریست.

و بعضی گفته اند: که رویه ها از دیباج و حریر نازک است و آستری از - استبرق.

و بعضی گویند: که استبرق حریر چینی است که نه خیلی ضخیم است و نه خیلی نازک.

و از ابن مسعود روایت شده که میگفت: این آستریست پس چه گمان میکنید برویه آنها.

و بسعید بن جبیر گفته شد: آستر آن رختخوابها از استبرق و حریر است

پس رویه آنها چیست؟ گفت: این آنست که خدای تعالی فرموده است (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مِّمَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ) پس هیچ کسی نمیداند چه چیزهایی برای ایشان ذخیره و پنهان شده از روشنی چشمها.

(وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ)

جنی میوه چیده شده است.

ابن عباس گوید: یعنی درخت بهشتی شاخه اش پائین و نزدیک میشود تا ولی خدا آن را بچیند چه ایستاده باشد و چه نشسته.

مجاهد گوید: میوه جات دو باغ بهشتی نزدیک بدهان صاحبانش میباشد پس همانطور که تکیه داده اند میل میکنند و میخورند و هر گاه خوابیدند باز میوه ها نزدیک دهانشان میآید، پس خوابیده میخورند نه دستشان بآنها میخورد و نه چنگالی لازم دارند که میوه را با آن بردارند.

(فِيهِنَّ)

یعنی در روی فرشهایی که یاد نمود و ممکنست که بهشتها، قصد شود برای آنکه حوریّه ها معلومند که در بهشتند هر چند که یاد نشده باشد.

(قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ)

قتاده گوید: چشمهای خود را فقط بر همسرانشان دوخته و غیر آنها را نمینگرند.

ابو ذر رضی الله عنه گوید: آنها بشوهرهایشان میگویند، قسم به عزّت پروردگام چیزی را در بهشت قشنگ تر و زیباتر از تو نمی بینم. فالحمد لله الذی جعلنی زوجک و جعلک زوجی، پس سپاس خدایی را که مرا همسر و جفت تو قرار داد و تو را نیز همسر و شوهر من گردانید.

و الطرف: پلک و مژه چشم است برای آنکه طرف و درب چشم است گاهی می بندد و گاهی باز میکند.

یعنی کسی آمیزش با آنها نکرده که ازاله بکارت از آنها کند و افتضاض، آمیزش و دخول و ازاله بکارت است بجاری کردن خون بکارت و دختری و مقصود اینست که کسی با آنها نخواییده و دخول بایشان نکرده است (إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌّ) قبل از آنها نه آدمی با آنها آمیزش کرده و نه، پریانی، پس آنها بکنند برای آنکه در بهشت خلق شده اند، پس بنا بر این قول این گروه از حوراء بهشتند.

شعبی و کلبی گویند: آنها از زنان و بانوان دنیوی هستند که از روزی که در آن عالم خلق شده اند آفریده ای با آنها آمیزش نکرده و بآنها دست نزده یعنی: در آن عالمی که بوجود آمده اند نه آدمی با آن آمیزش کرده و نه جنّی.

زجاج گوید: و این آیه دلالت میکند بر اینکه جنّی هم آمیزش میکند چنان چه آدمی مجامعت و آمیزش میکند.

و ضمیره بن حبیب گوید: و در آن دلالت است بر اینکه برای جنّ و پری هم ثواب و همسرانی است از حور، پس حورهای انسی برای آدمیان، و حورهای جنّی هم برای جنّیان.

بلخی گوید: مقصود اینست که آنچه خدا بمؤمنین آدمیان میبخشد، از حوریه هایی که قبلا انسانی با آن آمیزش نکرده و دست بر آنها نزده میبخشد به مؤمنین جنیان از حوریه هایی که هیچ جنّی قبلا با آنها تماس نگرفته است.

(كَأَنَّهِنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ)

حسن و قتاده گویند: آن حوریه بر صفاء یاقوت و سفیدی مرجان و مرواریدند.

و حسن گوید: مرجان مرواریدهای ریز بسیار سفیدند.

و در حدیث ابن مسعود آمده که زنان بهشتی مچ ساق پایشان از زیر

هفتاد حله حریر دیده میشود چنانچه ریسمان از پشت یاقوت دیده میشود.

(هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ)

یعنی نیست پاداش کسی که در دنیا کار خوب و احسانی کرده مگر آنکه در آخرت باو احسان شود.

ابن عباس گوید: آیا پاداش کسی که لا اله الا الله گوید و بآنچه پیامبر اسلام حضرت محمد(ص) آورده عمل کند جز بهشت است، و از طریق انس بن مالک - روایت شده که گفت: پیغمبر خدا(ص) این آیه را قرائت نمود و فرمود: آیا می دانید که پروردگارتان چه میگوید(گفتند خدا و پیامبر او دانا هستند فرمود:

پروردگار شما میگوید آیا پاداش کسی که ما بر او نعمت داده ایم بتوحید و شناخت یکتایی خدا جز بهشت است.

و بعضی گویند: یعنی آیا پاداش کسی که بر شما نیکی می کند به این نعمتها جز اینست که شما هم خوب بجا آورید شکر و بندگی او را.

و عیاشی باسنادش از حسن بن سعید از عثمان بن عیسی از علی بن سالم روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود:

آیه ای در کتاب خدا محکم و مسجل است، گفتم آن کدام است؟ فرمود: قول خدای تعالی (هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ) جاری شده در کافر و مؤمن و نیکوکار و تبهکار و کسی که کار و خدمت خوبی باو شود بر اوست که تلافی کند باو و تلافی و جبران این نیست که آنچه او کرده این بکند تا آنکه فزونی و برتری یابد، پس اگر کردی چنان که او کرد برتری و فضیلت برای اوست، که او اول شروع کرده است .

قول خدای تعالی:

ص: ۱۱۲

اشاره

وَ مِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٌ (۶۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۳) مُدْهَامَاتٍ (۶۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۵) فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ (۶۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۷) فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ (۶۸) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۹) فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ (۷۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۱) حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْبِلَامِ (۷۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۳) لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ أَنْسَ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌ (۷۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۵) مُتَكَيِّفَاتٍ عَلَى رُفُوفٍ خُضْرٍ وَ عَبَقَرٍ حِسَانٍ (۷۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۷) تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ (۷۸)

ترجمه آیات:

۶۲- و فروتر از آن دو بوستان و دو باغ دیگر است.

۶۳- پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.

۶۴- دو بهشت سبز، از بسیاری سبزی سیه فام است.

۶۵- پس بکدامین نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.

۶۶- در این دو باغ دو چشمه جوشنده است.

۶۷- پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.

۶۸- در این دو باغ میوه بسیار خرما و انار است.

۶۹- پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.

۷۰- در این (چهار) بوستان زنانی نیکو اخلاق خوشرویان باشند.

۷۱- پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.

۷۲- (در آن باغها) حوران پنهان شده در خیمه ها هستند.

۷۳- پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.

۷۴- پیش از بهشتیان آدمی و پری با ایشان نیامیخته است.

۷۵- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب میکنید.

۷۶- بر فرشها و بالشهای سبز و بر بساطهای گرانمایه و زیبا تکیه میکنند ۷۷- پس بکدامین نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.

۷۸- نام پروردگار تو که دارای جلال و کرامت بزرگ است.

قرائت:

ابن عامر ذو الجلال برفع خوانده، و باقی بجر خوانده اند و در شواذ قرائت پیامبر صلی الله علیه و آله مجدری و مالک بن دینار و امین محیص، و حسن و زهیر قرطبی (علی رفارف خضر و عباقری حسان) و در قرائت اعرج (خضر) بضمه خ و ض آمده است.

دلیل این قرائت:

ابو علی گوید: کسی که ذی الجلال خوانده پس جر داده و آن را صفت برای

رَبِّكَ قَرَارٌ دَادَهُ وَ پِنْدَاشْتَه اَنْدَ كَه اِبْنِ مَسْعُودٍ (وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ) بَا يَاءِ دَر هَر دُو آيَه، آيَه مَذْكُورِ وَ آيَه ۲۷ قِرَائَتِ كَرْدَه اَسْت.

اصمعی گوید: ذو الجلال گفته نمیشود مگر درباره خدای تعالی، پس این تقویت میکند خبر را مگر آنکه ذو الجلال گاهی در غیر خدا آمده است، شاعر گوید:

فلا ذا جلال هبته لجلاله

و لا ذا ضیاع هنّ یترکن للفقر

پس نه صاحب جلال و مقام است که برای شأن او ببخشد او را و نه صاحب ملک است که آن را برای روز تنگدستی بگذارد، و کسی که رفع داده آن را بنا بر اسم بودن اجراء کرده است.

ابن جنی گوید: قطرب عباقری بکسره قاف غیر مصروف روایت کرده و ما آن را از ابی حاتم روایت کردیم عباقری بفتح قاف نیز بدون صرف.

ابو حاتم گوید: اشتباه نشود مگر اینکه عباقر بفتح قاف موافق است بر لحنی که عرب بآن تکلم میکنند، گوید و اگر عباقری بکسر قاف گویند و صرف کنند هر آینه بکلام عرب شبیه تر است مثل نسبت بمداین که مداینی گفته میشود.

سعید بن جبیر گوید: و رفارف باغهای بهشت است، و عبقر مکانیست.

امراء القیس گوید:

كانّ صلیل المرو حین تشده

صلیل زنونف ینتقدن بعبقرا

گوئیا در تند دویدن اسب من و سم او که بر زمین و سنگ میخورد و صدا می کند مثل صدای پولهای نقره است که در قریة عبقر در دست صرافها صدا میکند و زهیر گوید:

بخیل علیها جنه عبقریة

جدیرون یوما ان ینالوا و یتعلوا

باسبهایی که بر آنها گروهی از جنیان عبقر سوار میشدند شایسته و سزاوار بودند که روزی برسند و پیروز شوند.

اما صرف نشدن عباقری در قاعده و قیاس صرفی شاذ و اندک است و کم بودن آن در قیاس با استمرار آن در استعمال مستنکر و قبیح نیست، چنانچه از جماعتی از صحفیین آمده که (استحوذ علیهم الشیطان) در قیاس صرفی شاذ و در استعمال شایع است، و برای ما نیست که قرائت پیامبر صلی الله علیه و آله را مگر آنکه تلقی بقبول و پذیرفتن کنیم و اما خضر بضمه ضاد پس اندک است و آن از مواضع شعر است، چنانچه طرفه گوید: (و راد او شقر).

نغات آیات:

الدمعه: سیاهی و ادهام زراعت است هر گاه سیاهی بر آن غالب شود و از آنست دهماء و تصغیر آن دهیماء است برای داهیه و مصیبت دهیماء - نامیده شده برای تاریکی و ظلمت آن.

و الدهماء: دیک سیاه است.

النضخ: بخاء معجمه بیشتر از نضح بحاء غیر معجمه است برای اینکه نضح ترشح است، و بخاء مثل بزل سوراخی است که از آن آب میجوشد.

النضاخه: فواره است که آب از آن بطرف بالا فوران و جستن میکند.

الرمآن: مشتق از رم یرم رمًا است برای آنکه از شأن آن اینست که دل را نرم میکند بسبب جلا دادن دل.

الخیرات: جمع خیره است و الرجل خیر مرد خوب است، و الرجال خیار و اخیار مردان خوب و نیکانند.

و لقد طعنت مجامع الرّبلان

ربلان هند خیره الملکات

ص: ۱۱۶

و هر آینه حقیقه من با نیزه ام زدم محل اجتماع گوشت رانش را، ران هند بهترین محبوبه خودم راه و قصدش از طعن در این بیت مجامعت و آمیزش او با محبوبه اش بوده است.

زجاج گوید: اصل خیرات خیرات مشدده بوده، پس مخفف شده و خیام جمع خیمه است و آن خانه ای از پارچه کرباسی و برزنتی و غیره که بر عمود و تیرک و میخها در صحراها و بیابانها استوار میسازند.

و رفر ف باغهای بهشتی است از باب قول ایشان (رفّ البنات یرف) یعنی گیاهان سبز و تازه گردیده.
و بعضی گفته اند: رفر ف مجالس است.

و بعضی گفته اند: بالشها و پشتی هاست و هر جامه پهن و عریضی نزد عرب رفر ف است.

ابن مقبل گوید:

و انا لنزالون تغشی نعالنا

سواقط من اصناف ریط و رفر ف

و اما البته منزل کننده هستیم تا آنکه استراحت کنیزان ما بر افتاده های از اقسام جامه های نازک و پهن.

و عبقری: بجامه های نازک و بالشهای مخملی خال دار گویند و آن اسم جنس و مفردش عبقریه است.

ابو عبیده گوید: هر چیزی از فرش را عبقری گویند و هر چیزی که مبالغه در خوبی آن شود منسوب به عبقر میشود و آن شهرست که در آن بساط و غیر آن، نقاشی و رنگ آمیزی میشود.

سپس خداوند سبحان فرمود:

(وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ)

یعنی: و پائین تر از آن دو بهشتی که یاد کردیم برای کسانی است که از مقام و بزرگی خدا بترسند دو بهشت دیگر است، غیر از دو بهشت اول پس آن دو باغ بقصرش نزدیکتر است، و مجالس او در قصر اوست، تا آنکه سرور و خوشحالی او بسبب انتقال از باغی به باغ دیگر دوبله و دو برابر گردد، بنا بر آنچه که از طبیعت بشری شناخته شده از شهوت و میل بمثل آن معانی و معنای (دون) در اینجا مکان نزدیک از چیز است نسبت بغیر آن از چیزهایی که نیست برای آن مثل نزدیکی آن و آن ظرف مکانست و البته منتقل شدن از بستانی به بستان دیگر نافع تر و سودمندتر است، برای آنکه از ملالت و خسته شدنی که سرشت و طبیعت بشر بر آنست دورتر است.

و بعضی گفته اند: که مقصود اینست که آن دو بستان در فضیلت از دو باغ اول کمتر است و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: دو باغ ظرفها و سایر آنچه در آنست از نقره است، و دو باغ تمام ظروف و متعلقاتش از طلا است.

و عیاشی باسنادش از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که گفت: بآن حضرت عرض کردم فدای شما شوم بمن خبر دهید از مرد مؤمنی که برای او زن مؤمنه است و داخل بهشت میشوند، آیا با یکدیگر ازدواج میکنند؟ پس آن حضرت فرمود: ای ابو محمد بدرستی که خداوند حاکم عادل است اگر آن مرد بالاتر از آن زن باشد او را مخیر کند، پس اگر خواست که آن زن از

همسران بهشتی او باشد خواهد بود و نیز اگر آن زن افضل از آن مرد باشد او را مختار سازند، پس اگر دلش خواست آن مرد همسر بهشتی او خواهد بود.

گوید: و حضرت صادق علیه السلام فرمود: نگوئید البتّه که بهشت یکیست زیرا که خداوند میفرماید: (وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ) و نگوئید البتّه یک درجه است، برای آنکه خداوند میفرماید: (درجات بعضها فوق بعض) (۱) البتّه مردم باعمال خودشان برتری بر یکدیگر دارند.

ابو بصیر گوید: عرض کردم بآن حضرت که دو نفر مؤمن با هم وارد بهشت میشوند پس یکی از آن دو نفر مقامش بالاتر از دیگری است، پس میخواهد که دوستش را ملاقات کند آیا میتواند؟ فرمود: کسی که بالاتر است میتواند که بدرجه پائین آید و رفیقش را دیدار کند، و اما کسی که در رتبه و درجه پائین تر است نمیتواند به بالا رود و دوستش را زیارت کند، برای آنکه او باین مقام نمیرسد، و لکن هر گاه دوست داشتند و خواستند همدیگر را به بیند ملاقات میکنند به سهولت و آسانی.

و از علاء بن سیابه از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: گفتم بآن حضرت که مردم (یعنی اهل سنت) تعجب میکنند از ما وقتی می گوئیم عدّه ای از جهنّم و دوزخ بیرون آمده و به بهشت میروند پس میگویند بما که آنها در بهشت با اولیاء خدا هستند.

پس آن حضرت فرمود: ای علاء، بدرستی که خداوند میفرماید: (وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ) نه بخدا قسم با اولیاء خدا نخواهند بود.

ص: ۱۱۹

۱-۱) - زخرف آیه: ۳۲، و البتّه چنین است: وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ و آیه ای که در متن یاد شده، تحریف است، بلکه آیه اینست: ظلمات بعضها فوق بعض سوره نور آیه: ۴۰.

گفتم: آیا آنها کافر بودند؟ فرمود: نه، بخدا قسم اگر کافر بودند داخل بهشت نمیشدند.

گفتم: آنها مؤمن بودند؟ فرمود: نه، بخدا قسم، اگر مؤمن بودند داخل آتش نمیشدند، لکن آنها بین بین بودند، نه مؤمن و نه کافر کافر، و تأویل خبر اگر صحیح باشد ایشان از افاضل و اخیار مؤمنین نبودند.

سپس خداوند توصیف دو بهشت را فرموده و گفت:

(مُدَاهَمَّتَانِ)

یعنی: آنها از سبزی و تازگی بسیاهی شبیه است و هر گیاه سبزی کمال سبزی آن اینست که بسیاهی زده شود و آن بنا بر تمام ترین اقسام زیبایی و نیکویی است، و این بنا بر قول کسیست که میگوید: چهار بهشت برای آنست که از مقام عظمت و بزرگی خدا بترسد و این قول ابن عباس است.

حسن گوید: دو بهشت اول مخصوص سابقین و پیش افتادگان و دو بهشت دیگر برای پیروان (خط آنهاست).

(فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ)

حسن گوید: در آن دو بهشت دو فواره آبست که از سر چشمه آنها جوشیده و فوران میکند.

ابن عباس گوید: بر اولیاء خدا ترشح بمشک و عنبر و کافور میکند.

و بعضی گویند: ترشح بانواع خیرات میکند.

(فِيهِمَا فَاكِهَةٌ)

یعنی اقسام میوه ها (و نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ) و زجاج از - یونس نحوی که از قدماء نحویهاست حکایت کرده که (نخل و رمان) خرما و انار از بهترین میوه هاست، و البته آنها را با (واو) از هم جدا کرد برای برتری و

ازهری گوید: من میدانم که هیچکس از مردم عرب گفته باشد که درخت خرما و انگور و میوه های آنها از فاکهه نباشد، و البته این کلام را کسی گوید که علمش و اطلاعش بکلام عرب و تأویل قرآن عرب مبین اندک باشد و حال آنکه معمول عرب اینست که جمله ای از اشیاء را یاد میکند، سپس بعضی از آنها را اختصاص بنام میدهد برای آگاهی دادن بر فضیلت در آن چنانچه خدای سبحان فرماید: (مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ) (۱).

(فِيهِنَّ)

یعنی در چهار بهشت (خَيْرَاتُ حِسَانٍ) یعنی زنانی که خوش اخلاق و زیبا رو هستند، ام سلمه آن را از پیامبر (ص) روایت کرده است.

حسن گوید: یعنی زنانی که در صلاح و جمال برتری دارند زیباوند در دیده ها و در رنگها.

و گفته شده که آنها زنان دنیا هستند که در بهشت بر مردم وارد میشوند و ایشان از حور العین زیباتر و قشنگ ترند.

جریر بن عبد الله گوید: آنها زنان خوب و برگزیده مختاره اند.

خلاصه صفات زنان بهشتی صفات زیر است

۱- زنانی که افشاگری از شوهرانشان نمیکنند.

۲- زنانی که در محافل و مجامع عمومی و راه پیماییها سر و دو شعار بخوانند نیستند.

۳- زنانی که دهانشان عفونی و بد بو باشد نیستند.

ص: ۱۲۱

۴- زنانی که سر از بام و یا پنجره و درب منزل بیرون کنند نیستند.

۵- زنانی که بشوهرشان نیرنگ بزنند و بگویند حالا میایم و نیایند تا شوهر بخواب رود نیستند.

۶- زنانی که فحاش و بد دهن و سلیطه باشند نیستند.

۷- زنانی که چشمک بمردان اجنبی و بیگانه بزنند نیستند.

۸- زنانی که راه پیمایی در خیابانها و راه ها نمایند و شعار بدهند- نیستند.

۹- زنانی که مغرور و فریبنده باشند نیستند.

۱۰- زنانی که شوهرانشان را اذیت کنند نیستند.

عقبه بن عبد الغفار گوید: زنان و بانوان بهشتی دست همدیگر را گرفته و سرودی می خوانند که مثل آن را هیچ آفریده ای نشنیده است، میگویند:

«نحن الراضیات فلا- نسخط» ما زنان راضی و خرسندیم که خشم نمیکنیم و نحن المقیمات فلا نطعن، ما زنان ساکن و مقیمی هستیم که بیرون نمیرویم، و ما زنان برگزیده زیبا محبوبه همسران بزرگوار هستیم.

عایشه گوید: وقتی حور العین این سرود را خواندند، زنان مؤمنه دنیوی پاسخ آنها را دهند و گویند:

و نحن المصلیات و ما صلین، ما زنان نماز گذاریم و شما نماز نخواندید، و نحن الصائمات و ما صمتن، ما زنان روزه داریم و شما روزه نگرفتید، و نحن المتوضئات و ما توضأتن، و ما زنان وضو گیرنده بودیم و شما وضو نساخته اید، و نحن المتصدقات و ما تصدقن، ما زنان صدقه دهنده بودیم و شما صدقه ای

نداده اید، پس قسم بخدا که زنان مؤمنه بر حوراء بهشتی پیروز شوند.

(حُورٌ)

ابن عباس و مجاهد گویند: یعنی سفیدند بهترین سفیدها و از آنست که بآرد خیلی سفید دقیق الحواری گویند، و عین الحوراء آن چشمی است که سفیدیش بسیار سفید و سیاهیش خیلی سیاه باشد و زیبایی چشم به این تمام میشود.

(مَقْصُورَاتٌ فِي الْحِيَامِ)

ابن عباس و ابو العالیه و حسن گویند: یعنی:

زنان محبوسه در حجله ها و مخفی در خیمه های بهشتی. و مقصود اینست که آنها محفوظ و رو گرفته اند، نه رو باز و مبتذل و بی ارزش.

مجاهد و ربیع گویند: مقصورات یعنی اکتفاء به همسرانشان کرده و دیگر کسی را بجای ایشان اختیار نمیکنند.

ابن مسعود گوید: برای هر همسر و زوجه ای خیمه ئیست که طولش شصت میل است و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: خیمه بهشتی دره است طولش در آسمان شصت میل است و در هر گوشه ای از آن اهل و همسری است برای مؤمن که دیگران او را نمی بینند.

و از ابن عباس روایت شده که خیمه یک درّ تو خالیست و مساحتش یک فرسخ در یک فرسخ است و در آن چهار هزار دستگیره از طلا است.

و از انس از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: در شب معراج عبور کردم بنهری که در دو طرفش قبه هایی از مرجان بود، پس از میان آنها مرا صدا زده گفتند السلام علیک یا رسول الله، پس بجبرئیل گفتم اینها چه کسانی هستند؟ گفت:

اینها کنیزانی از حور العین میباشند از پروردگارشان اجازه گرفتند تا بر

شما سلام کنند، پس خدا بایشان رخصت داد، پس گفتند ما زنان جاودانی هستیم که مرگ نداریم و نمی میریم و ما زنان باکره و دوشیزه هستیم که هرگز بکارت ما از بین نمی رود همسران مردان بزرگواریم آن گاه پیغمبر صلی الله علیه و آله قرائت فرمود:

(حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْحِيَامِ).

(لَمْ يَطْمِئِنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ)

معنای آن گذشت و جهت تکرار این امتیاز آنهاست از یکدیگر، زیرا صفت حوری که در خیمه ها سکونت دارند با صفت حوری که (قاصراتُ الطَّرْفِ) هستند فرق دارد.

(مُتَكَبِّرِينَ عَلَى رَفْرِفٍ خَضِرٍ)

جبائی گوید: تکیه بر فرشها و بالشهای بلند دارند.

سعید بن جبیر گوید: رفرف باغهای بهشتی است و مفرد آن رفرفه است.

ابن عباس و قتاده و ضحاک گویند: رفرف منازل بهشتی است.

حسن گوید: مخدّه و پشتی هاست.

(وَعَبْقَرِيٌّ حِسَانٍ)

ابن عباس و سعید بن جبیر و قتاده و ضحاک گویند:

پشتی ها و بالشهای بسیار خوب.

مجاهد گوید: عبقری دیباج است.

حسن گوید: آن فرش است.

قتیبی گوید: هر جامه نقاشی رنگی عبقری است و آن جمع است و برای این فرمود (حسان) سپس سوره را پایان داد بچیزی که شایسته و سزاوار بود که بآن تعظیم و تجلیل از مقام ربوبی شود، پس فرمود:

(بَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ)

یعنی بزرگ و عالیست اسم پروردگارت، برای آنکه اوست مستحق آنکه توصیف شود بچیزی که غیر او توصیف بآن نمیشود از جهت آنکه

تنها او قدیم است و معبود است، و قادر بذات خود و عالم بذات خود و زنده بذات خود میباشد و غیر این از صفاتی که ثابت بذات اوست.

(وَ الْاِكْرَامِ)

حسن گوید: یعنی اکرام میکند اهل دین و اهل ولایت را.

□ و بعضی گویند: برکت بزرگ در اسم پروردگار تو است، پس برکت را در هر چیز بذکر اسم خدای تعالی و گفتن بسم الله الرحمن الرحیم طلب کنید.

و بعضی گفته اند: که اسم برای معنای (تبارک ربك) است.

لبید گوید:

الى الحول ثم اسم السلام عليكما

و من يبك حولا كاملا فقد اعتذر

تا يك سال شما برای من اقامه عزا کنید، سپس درود بر شما باد، و کسی که يك سال کامل گریه کند پس معذور است.

□ و بعضی گویند: که مقصود اینست که اسم او منزه از هر بدیست زیرا برای او نامهای خوبی است، و بتحقیق از پیامبر صلی الله علیه و آله در روایت - صحیح رسیده که فرمود:

مداومت کنید بگفتن ذکر، یا ذا الجلال و الاکرام .

ص: ۱۲۵

ابن عباس و قتاده گویند: مکی است، مگر یک آیه از آن که در مدینه نازل شده و آن آیه (وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكذَّبُونَ).

و بعضی گفته اند: مکی است مگر قول او «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ» و قول او:

(أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ) که در مسافرت و هجرت آن حضرت بمدینه نازل شده است.

عدد آیات آن:

نود نه آیه حجازی و شامی است، و نود و هفت آیه بصری و نود و شش آیه کوفی است.

اختلاف آن:

در چهارده آیه است، پس اصحاب الیمین و اصحاب المشتمه و اصحاب الشمال سه آیه غیر کوفی است، و اصحاب الیمین یک آیه غیر کوفی و مدنی

اخیر است.

و انشاءً هُنَّ اَنْشاءِ یَکِ آیهِ غَیرِ بَصْرِی است، (فِی سَمُومٍ وَ حَمِیمٍ) یَکِ آیهِ غَیرِ مَکِّی است.

□ وَ کَانُوا یَقُولُونَ، یَکِ آیهِ، مَکِّی و مَدَنی اَخیر است، مَوْضُوعُهُ یَکِ آیهِ حِجَازِی کُوفِی است.

وَ حُورٌ عِینٌ یَکِ آیهِ کُوفِی مَدَنی اَوَّل است، تَأْثِیمًا یَکِ آیهِ عِراقِی شامی و مَدَنی اَخیر است.

و اَلْاَخرینِ یَکِ آیهِ غَیرِ شامی و مَدَنی اَخیر است، لِمَجْمُوعِی یَکِ آیهِ شامی و مَدَنی اَخیر، فِرواح و ریحانِ یَکِ آیهِ شامی است.

فضیلت آن:

□ اَبی بِن کَعْبِ گوید: رَسولُ خِدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فَرَمَود: کَسی کَهِ سورَةُ واقِعَهُ رَا بِخِواند از غافلینِ نِوشْتَه نِشود:

و از مَسرُوقِ رِوايَتِ شَدَه کَهِ گوید: کَسی کَهِ مِیخِواهد خِبرِ پِیشِینِیانِ و خِبرِ اَهلِ بَهِشتِ و خِبرِ اَهلِ آتِشِ و خِبرِ دَنیَا و خِبرِ اَخرتِ رَا بَدانَد پِسِ سورَةُ واقِعَهُ رَا بِخِواند.

□ و رِوايَتِ شَدَه کَهِ عِثْمانِ بِنِ عِفاَنِ بَرِ عِبدِ اللهِ بِنِ مَسْعُودِ وارَدِ شَدَه کَهِ او رَا عِبادتِ کَندِ دَرِ بَیماریِ او کَهِ از دَنیَا رِفتِ پِسِ باوِ گُفت: از چَهِ شِکایَتِ دارایِ؟ گُفت: از گَناهاَنَم، گُفت: چَهِ مِیخِواهی؟ گُفت: رِحمتِ پِروردِ گارَمِ رَا، گُفت:

آیا طِیبیِ بَرایتِ نِیاورَم، گُفت: طِیبِ مَنِ مَرا بَیمارِ کَرَدَه، گُفت: آیا دِستورِ نَدَهَم کَهِ عِطا و سَهِمیَّةُ تِو رَا از بَیتِ المَمالِ بَدَهَنَد؟ گُفت: آن رِوز کَهِ مَحتاجِ

بودم مرا محروم داشتی و امروز میخواهی بدهی که من احتیاج ندارم و بی نیاز از آن هستم، گفت: پس برای دخترانت باشد.

گفت: آنها نیازی بآن حقوق و عطا ندارند، چون من آنها را فرمان دادم که سوره واقعه را بخوانند و بآن مداومت کنند، زیرا که من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود هر کس سوره واقعه را هر شب بخواند هرگز نیاز و تنگدستی و فقر باو نرسد (۱).

و عیاشی باسنادش از زید شحام از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که سوره واقعه را پیش از خوابیدن بخواند خدا را ملاقات کند در حالی که صورت او مانند ماه شب چهارده خواهد بود.

و از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که گفت: کسی که در هر شب جمعه سوره واقعه را بخواند خدا او را دوست دارد و محبت او را در دل تمام مردم قرار دهد و هرگز در دنیا بدی و فقر و آفتی از آفات دنیا نبیند، و از رفقاء امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود...

ص: ۱۲۸

۱ - ۱) - مترجم گوید: موجب بیماری جناب عبد الله بن مسعود صحابی - بزرگوار خود عثمان شد و این یکی از مطاعن عثمانست که دانشمندان سنی و شیعه نقل کرده اند که وقتی عثمان تصمیم گرفت قرآن ها را جمع و بسوزاند، و فقط قرآن زید بن ثابت اموی را که از فامیل و نزدیکان او بود باقی گذارد، ابن مسعود مذکور را طلبید و قرآن او را خواست، ابن مسعود استکفاف کرد از دادن قرآنش، پس عثمان دستور داد تا پاسداران و عمال او را بزنند و با خودش با لگد بر شکم و پهلو او زد تا مبتلا - بفتق شده و مریض و بستری گشت و از دنیا رفت. پس خون او گردن عثمان است، و این یکی از جنایات اوست. «مترجم»

چون خداوند سبحان سوره الرحمن را بصفت بهشت پایان داد، این سوره را نیز بصفت قیامت و بهشت شروع کرد، پس این سوره بآن سوره پیوست مانند بمانند پس گفت:

سوره الواقعة مکیه و هی ست و تسعون ایه

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۱ تا ۱۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (۱) لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَاذِبَةٌ (۲) خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ (۳) إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا (۴) وَ بُسَّتِ
الْجِبَالُ بَسًّا (۵) فَكَأَنْتَ هَبَاءٌ مُنَبِّأٌ (۶) وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً (۷) فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۸) وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمِ مَا
أَصْحَابُ الْمَشْأَمِ (۹) وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (۱۰) أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (۱۱) فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۱۲) ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَى (۱۳) وَ قَلِيلٌ مِنَ
الْآخِرِينَ (۱۴) عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ (۱۵) مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ (۱۶)

ترجمه آیات:

- ۱- بنام خداوند بخشنده مهربان ۱- هر گاه قیامت واقع شود.
- ۲- که در واقع شدن آن هیچ دروغی نیست.
- ۳- (آن قیامت) گروهی را پست کننده (و جمعی را) بالا برنده است.
- ۴- چون زمین بلرزد لرزیدنی.
- ۵- و کوه ها ریزه ریزه و یا کنده شود کنده شدنی.
- ۶- در نتیجه آن غباری پراکنده شده گردد.
- ۷- و شما در قیامت اصناف سه گانه باشید.
- ۸- پس اصحاب دست راست، چه (بلند مرتبه اند) یاران دست راستی ۹- و یاران دست چپ چه (زبون اند) یاران دست چپ.
- ۱۰- پیشی گرفتگان بایمان سبقت گیرندگان به بهشتند.
- ۱۱- آن گروه سابقون مقرّبان در گاهند.
- ۱۲- در بهشتهایی که مشتمل بر انواع نعمت است.
- ۱۳- (گروه سابقان) جمع بسیاری از پیشینیانند.
- ۱۴- و اندکی از آیندگان.
- ۱۵- بر تختهای زر بافت مرصع (نشینند).
- ۱۶- در حالی که بر آن سریرها برابر یکدیگر تکیه نموده اند.

قرائت آیات:

در شواذ قرائت حسن و ثقفی و ابی حیاہ (خافضه رافعه) بنصب آمده.

دلیل:

و این منصوب بر حالت است، ابن جنی گوید: و قول او (لَيْسَ لَوْفَعِيهَا كَاذِبَةٌ) حال دیگر است قبل از آن، یعنی اذا وقعت الواقعة صادق الوقعه، خافضه رافعه) پس این سه احوال است، و مثل آن (مررت بزید جالسا متضحكا) است، مرور و کردم بزیدی که نشسته بود و تکیه داده بود و خندان بود.

و اگر خواستی میتوانی چند برابر این صفات و احوال را بیاوری جایز و خوبست، چنانچه برای تو است که برای مبتداء هر چه خواستی خبر بیاوری، پس بگویی: (زید عالم جمیل فارس کوفی بزاز) و مثل این آیا نمی بینی که حال زیادتی در خبر و قسمی از آنست.

شرح لغات:

الکاذبه: مصدر است مانند العافیه و العاقبه.

الرج: حرکت کردن باضطراب و لرزش است و از آنست قول ایشان (ارنج السهم عند خروجه من القوس) تیر در موقع بیرون آمدن از کمان لرزید.

و البسّ: ریزه ریزه شدن چنانچه سویق (قاووت) را ریزه ریزه میکنند.

شاعر گوید: (لا تخبز خبزا و بسایسا).

نان را تگه تگه و ریز ریز نکنید و بسیس سویق قاووت یا آرد است که برای خوراک تهیّه میشود.

زجاج گوید: بست تیز بمعنی سبقت است.

شاعر گوید: (و انبس حیات الکثیر الاهل) مارهای خطرناک تلّه ریک براه افتادند.

هباء: غبار مثل شعاع است در نازکی، و زیاد است که با شعاع آفتاب از سوراخ دریا دیوار بیرون می‌آید.

انبثاث: بمعنی پراکنده شدن اجزاء بسیار است در جهات مختلفه.

و ازواج: اصنافیست که بعضی از آن با بعضی دیگر است، چنانچه به چکمه و موزه زوجان گفته میشود.

و ثلّه: جماعت و اصل آن قطعه است از قول ایشان (ثل عرشه) وقتی که ملکش بخراب شدن تختش قطع شود. و ثلّه یک قطعه و دسته از مردم است.

الموضونه: بافته شده است که بعضی از تار و پودش داخل بهم میشود مثل صدف زره که حلقه های آن داخل بیکدیگر میشود.

اعشی گوید:

و من نسج داود موضونه

تساق الی الحی عیرا فعیرا

و از بافته های داود علیه السلام زره و درعی بود که کاروانی بعد از کاروان بسوی قبیله برده میشود.

و از آنست شکم بند شتر که برخی از آن دوبله با بعضی دیگر بافته میشود.

اعراب آیات:

(إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ)

ظرف است از معنای (لیس) برای آنکه تقدیرش اینست لا- یكون لوقعتها كاذبه، نمیباشد برای وقوع آن دروغی و نفی حال نیست، پس (اذا) ظرف از آن نیست، و ممکن است که عامل در (اذا) محذوف باشد برای دلالت کردن محل بر آن مثل آنست که گفته است: (اذا وقعت - الواقعة كذلك فاز المؤمنون، و خسر الكافرون) چون روز قیامت چنانی واقع شد مؤمنین رستگار و کافران زیانکار شوند.

و ابو علی گوید: تقدیر آن اینست (فهی خافضه رافعه) پس آن روز، مجرمین و گنهکاران پست و ذلیل و مؤمنین سر بلند و عزیز خواهند بود، پس مبتداء را که (هی) با فاء ضمیر (فهی) قرار داده و دو کلمه (خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ) را جواب (اذا) یعنی قومی زیر دست و قومی سر بلند، چون اینطور شد، پس خافضه رافعه خبر مبتداء محذوف است، و قول او (إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا) بدل از قول او اذا وقعت الواقعة است، و ممکن است که آن ظرف از يقع باشد یعنی يقع فی ذلك الوقت و ممکن است که خبر از اداء اول باشد و نظیر آن اینست:

(اذا تزورنی اذا ازور زیدا) یعنی وقت دیدار تو از من وقت دیدن من از زید است.

ابن جنی گوید: و ممکن است که (اذا) غالباً ظرفیت باشد مثل قول لبید شاعر:

حتی اذا القت یداً فی کافر

و اجنّ عورات الثغور ظلامها

وقتی که آفتاب غروب کرد نیرویی در ظلمت و تاریکی خواهد بود و سیاهی شب مخفی میکند شکافهای مرزها را.

و قول خدای سبحان (حتی اذا کنتم فی الفلک) پس (اذا) نزد ابی الحسن مجرور به (حتی) است، و این آن را از ظرفیت بیرون میبرد، و میگویم پس بنا بر این قول او (اذا) در موضع ظرف نمیباشد، بلکه هر یک از آن دو در موضع رفع است برای بودن آن دو مبتداء و خبر بخلاف آنچه گمان کرده اند بعضی از اهل تجوید از محققین در علم زمان ما، پس او گوید:

که عثمان یعنی ابن جنی گوید: عامل در (إِذَا وَقَعَتْ) قول او (إِذَا رُجَّتِ) است، و این اشتباه بزرگی است، پس (فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ) مرفوع است،

بسبب مبتداء بودن و تقدیرش اینست (فأصحاب المیمنه ما هم) یعنی یاوران دست راست چگونه اند ایشان (و أصحاب المشئمه ای شیء هم) و یاران دست چپ چه بودند، و این لفظ جاری مجرای تعجب است.

متکین و متقابلین منصوبست بنا بر حالت.

تفسیر آیات:

اشاره

(إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ)

ابن عباس گوید: یعنی چون قیامت بیاشد و واقعه اسم قیامت است، مثل آزه و غیر آن، و مقصود اینست هر گاه حادثه حدوث کرد و آن صیحه است در موقع نفخه دومی برای قیام قیامت.

و بعضی گویند: آنها را واقعه نامیده اند برای بسیاری وقایع که در آن از شدت و سختی ها اتفاق میفتند، یا برای سختی وقوع آن، و تقدیرش اینست:

(اذکروا اذا وقعت الواقعة) یاد کنید روز قیامت را و این تحریر و تأکید برای آماده شدن برای قیامت است.

(لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَاذِبَةٌ)

یعنی برای آمدن آن و ظهور آن دروغی نیست، و مقصود اینست که آن براستی و حقیقت واقع میشود، پس در آن و در اخبار از آن و وقوع آن دروغی نیست.

و بعضی گویند: یعنی برای وقوع آن قضیه دروغی نیست یعنی وقوع آن از طریق عقل و آیات و اخباری که شنیده شده ثابت است.

(خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ)

ابن عباس گوید: یعنی قومی پست و ذلیل و قومی سر بلند و عزیز میشوند.

حسن و جبائی گویند: یعنی اقوامی بسوی آتش کشیده میشوند و افواجی

بسوی بهشت هدایت میشوند، و معنای جامع این دو تفسیر اینست: روز قیامت مردانی را که در دنیا عزیز و بلند پایه بودند از جهت عناوین مادی چون شاهی و وزیری و امثال اینها زیر دست و پست نموده و آنها را بداخل کردنشان بآتش ذلیل و خوار قرار میدهد و مردانی را که در دنیا خوار و بیمقدار در نظر مادیین بودند آنها را سر بلند و بداخل کردن بهشتشان عزیز و محترم نماید.

(إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا)

یعنی هر گاه حرکت کند حرکت سختی.

ابن عباس و قتاده و مجاهد گویند: چون زلزله شود زلزله بسیار سختی، یعنی بلرزد بمیرانیدن آنچه بروی زمین است از زنده ها. و بعضی گویند: یعنی میلرزد بآنچه که در آنست چنانچه میلرزد و حرکت میکنند غربال (غربیل) بآنچه در آنست، پس مقصود اینست که میلرزد به بیرون ریختن آنچه که در شکم اوست از مردگان.

(وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا)

ابن عباس و مجاهد و مقاتل گویند: یعنی ریز ریز میشود کوه ها ریز ریز شدنی.

سدی از سعید بن مسیب روایت کرده که یعنی کوه ها شکسته و قطعه قطعه میشوند شکسته شدنی.

حسن گوید: یعنی از اصلش کنده میشود.

کلبی گوید: سیر میکند از روی زمین سیر کردنی.

ابن عطیه گوید: گسترده میشود گسترده شدنی چون شن و خاک.

ابن کیسان گوید: آن مانند تل و تپه شن میشود بعد از آنکه بلند، و سر بفلک کشیده بود.

(فَكَانَتْ هَبَاءً مُبْتَلًا)

یعنی کوه ها با عظمتشان مثل گرد و غبار پراکنده

میشوند مانند ذراتی که در شعاع آفتاب دیده میشود هر گاه از سوراخ در روزنه دیوار وارد شود، سپس خداوند سبحان توصیف نمود احوال و اصناف مردم را به اینکه فرمود:

(وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً)

یعنی شما در آن روز بر سه صنف خواهید بود، پس گفت: (فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ) ضحاک و جبائی گویند: یعنی یاران دست راست (راست گریان) و ایشان آن کسانی هستند که پرورنده اعمالشان بدست راست ایشان داده میشود.

و بعضی گویند: آنها مردمی هستند که جانب راست را گرفته و به بهشت میروند.

حسن و ربیع گویند: آنها یاران و اصحاب برکت و میمنت بودند بر خودشان و ثواب از خدای سبحان بآنچه سعی و کوشش نمودند از طاعت و پیروی از (خط پیامبر و امام) و ایشان پیروان نیکوکاران بودند آن گاه خداوند سبحان پیامبرش را از حال ایشان بشگفتی و تعجب انداخته برای بزرگداشت مقامشان و گفت:

(مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ)

یعنی چه مردمی هستند ایشان، چنانچه میگویند ایشان چگونه مردمی هستند.

(وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ)

و ایشان (چپ گرایان) و مردمی هستند که پرورنده اعمالشان را بدست چپشان میدهند.

و بعضی گویند: ایشان کسانی هستند که دست چپشان را گرفته و باتش میاندازند.

و بعضی گویند: آنها نامبارک ها و میشوم ها بودند بر خودشان به آنچه عمل کردند از گناه، سپس خداوند سبحان پیامبرش را بشگفتی انداخته از حال

ایشان و سختی مقامشان در عذاب فرمود:

(مَا أَصْحَابُ الْمَشْئِمَةِ)

سپس بیان فرمود صنف سوّم را و گفت: (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ) جبائی گوید: یعنی و سبقت گیرندگان به پیروان پیامبرانی که امامان و رهبران هدایت شدند، پس ایشان سبقت گیرندگان به و فور ثوابند نزد خدا و بعضی گویند: یعنی سابقین به طاعت خدا، سابقین برحمت اویند و سابق بکارهای خوب البتّه افضل و بالاترند از دیگری برای آنکه در کارهای خیر اقتدا بایشان میشود و او سبقت بیلاترین مراتب نموده پیش از آنکه کسی بعد از او آید، برای همین تمیز داده میشود بین پیروان تابعین و آنان که سابقین هستند، پس بنا بر این سابقین دوّم بهتر از سابقون اوّل است و ممکن است که دوّمی تأکید برای اوّل باشد و خبر اینست:

(أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ)

یعنی و سابقین بطاعات ایشان نزدیکترند برحمت خدا در بالاترین مراتب و بسیاری ثواب الهی در بزرگترین کرامت ها، سپس خبر داد خدای تعالی که مکان آنها کجاست، پس فرمود:

(فِي جَنَّاتٍ النَّعِيمِ)

در بهشتهای نعمت برای آنکه خیال نکنند خیال کننده ای که تقریب و تقرب ایشان را برای دیگری بیرون میکند، پس اعلام کرد خدای سبحان که ایشان مقرب هستند از کرامت خدا در بهشت، برای آنکه بهشت درجات و منازلی دارد که بعضی از آن ارفع و بالاتر از بعضی دیگر است.

سابقین کیانند

مقاتل و عکرمه گویند: درباره سابقین که ایشان با ایمان بودند.

ص: ۱۳۷

ابن عباس گوید: ایشان سابقین به هجرتند.

علی علیه السلام فرماید: که ایشان سابقین به نمازهای پنجگانه اند.

ضحاک گوید: ایشان سابقین بسوی جهاد و پیکار با دشمنان اسلامند.

سعید بن جبیر گوید: ایشان سابقین به توبه و اعمال و بر کارهای خوبند ابن کیسان گوید: ایشان سابقین بهر چیزی که هستند خدا دعوت به سوی آن نموده است، و این بهتر است برای آنکه شامل تمام کارهای خیر میشود.

و عروه بن زبیر میگفت: تقدموا تقدموا، پیشی بگیرید تا در آخرت مقدم داشته شوید.

از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند: سابقون چهار نفر هستند:

۱- هابیل پسر آدم علیه السلام (که بدست برادر جانشین قابیل، کشته شد.

۲- سابق در امت موسی علیه السلام و آن مؤمن آل فرعون (حزقیل) بود.

۳- سابق در امت عیسی علیه السلام و او حبیب نجار بود.

۴- سابق در امت محمد صلی الله علیه و آله حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام.

(ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ)

یعنی ایشان جماعت بسیاری بودند از اولی ها از امتهای گذشته.

(وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ)

جماعتی از مفسرین گفته اند: یعنی: و اندکی

از امت محمد صلی الله علیه و آله برای آنکه کسانی که سبقت و پیشی گرفتند به اجابت پیامبر ما صلی الله علیه و آله نسبت بکسانی که سبقت با اجابت دعوت پیامبران قبل از آن حضرت گرفتند اندک و کم بودند.

و بعضی گویند: یعنی جماعتی از اوائل این امت.

و برخی گفته اند: از اواخرشان از کسانی که حالشان نزدیک این گروه بود مقاتل گوید: یعنی سابقین امتها و قلیلی از آخرین این امت.

(عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ)

بر تختهای بافته شده چنانچه حلقه های زره بهم بافته میشود و بعضی از آن بر بعضی دیگر داخل میگردد.

مفسرین گویند: ساخته شده اند با شمشها و شاخه های طلایی که بدر و جواهر مزین شده است.

(مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا)

یعنی تکیه دهندگان که مانند ملوک و سلاطین نشسته اند (مُتَّقَابِلِينَ) یعنی برابر یکدیگر یعنی هر یک از ایشان در مقابل و روبروی دیگری قرار دارد و این بزرگترین و برتر است از جهت خوشحالی و سرور- و مقصود اینست که ایشان همواره نگاه بصورت شخص خود نموده و ابدا به پشت سر و جای دیگر نمیکند، برای زیبایی چهره و معاشرت ایشان و خوشی اخلاقشان.

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۱۷ تا ۲۶]

اشاره

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ (۱۷) بِمَا كُؤِبَ وَ أَبْصَرِيقَ وَ كَأْسٍ مِّنْ مَّعِينٍ (۱۸) لَا يَصِيدُ دَعْوَنَ عَنْهَا وَ لَا يُنْزِفُونَ (۱۹) وَ فَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ (۲۰) وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ (۲۱) وَ حُورٍ عِينٍ (۲۲) كَأَمْثَالِ اللَّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ (۲۳) جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۴) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيماً (۲۵) إِلَّا قِيلاً سَلَامًا سَلَامًا (۲۶)

ترجمه آیات:

۱۷- گردش میکند بر گرد ایشان کودکانی که همیشه میمانند.

۱۸- با کوزه های بیدسته و لوله و کوزه های دسته دار با لوله، و با جامهای پر از شراب صافی.

۱۹- از آن شراب در دسر نکشند و عقل از سرشان نپرد.

۲۰- (پسران بهشتی دور ایشان میگردند) با میوه های از آنچه اختیار

کنند.

۲۱- با گوشت مرغ از هر نوع که میل دارند.

۲۲- و زنان سفید رنگ گشاده چشم.

۲۳- که مانند مروارید در صدف پوشیده (دور ایشان را میگیرند).

۲۴- به پاداش آن عملها که انجام دادند.

۲۵- در بهشت سخنی بیهوده نمیشنوند و کسی را بگناه نسبت نمی دهند.

۲۶- مگر سخنی که آن سلام سلام است.

قرائت آیات:

ابو جعفر و حمزه و کسایی (و حور عین) بجز قرائت کرده و دیگران برفع خواننده و در شواذ قرائت ابن ابی اسحاق (و لا تنزفون) بفتح یا و کسره زاء، آمده، و در قرائت ابی بن کعب و ابن مسعود، و حورا عینا ضبط شده است.

دلیل این قراءات:

ابو علی گوید: دلیل رفع در (وَ حُورٌ عِیْنٌ) اینست که چون فرمود (يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وَاُولَٰئِكَ مُمْسِكَاتُ الْيَدَيْنِ) کلام دلالت نمود بر اینکه حور عین عطف به محل یطوف و مبتداء میباشد، و آنچه که بعد از آن یاد کرد بنا بر اینست که برای ایشان چنین و چنانست، و برای ایشان در بهشت حور العین است.

و همین طور کسی که نصب داده حمل بر معنی نموده برای اینکه کلام دلالت دارد بر اینکه آنها در بهشت متنعم و مالکنند و این مبنای سیبویه است، و جایز است که رفع را حمل بر قول خدای سبحان (عَلَىٰ سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ) نمود بنا بر تقدیر

ص: ۱۴۱

و (عَلِيٌّ سَيُرُّرِ مَوْضُونَهُ حُورِ عَيْنٍ، و یا، و حور عین علی سرر موضونه) برای اینکه وصف جاری بر ایشان است، پس آنها اختصاص یافتند، پس جایز است که حور عین مرفوع بابتداء باشد و مثل نکره نباشد وقتی موصوف نشود مانند (فِيهَا عَيْنٌ) .

و قول خداوند (عَلِيٌّ سَيُرُّرِ مَوْضُونَهُ) خبر است برای قول خدای تعالی (ثَلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ) و همچنین جایز است که خبر از (ثَلَّة) باشد و ممکنست که در رفع (وَ حُورٌ عَيْنٌ) عطف بر ضمیر در (متکئین) باشد و حال آنکه عطف بضمیر منفصلی چون (هِنَّ) نشده برای اینکه طول کلام بدل از تأکید است، و نیز ممکنست که عطف بر ضمیر در (متقابلین) باشد و اینهم تأکید چنانی نشده برای طول کلام و حال آنکه (مَا أَشْرَكْنَا وَ لَا آبَاؤُنَا) بفصل کمی چون (لا) عطف بر ضمیر متصل شده، پس این سزاوارتر است.

زجاج گوید: رفع از دو وجه بهتر است برای آنکه معنای (يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ) کودکان بهشتی دور ایشان میگردند، باین چیزها بحقیقت ثابت کرد برای ایشان، این موضوع را پس مثل آنست که بگوید (و لهم حور عین) و مانند آنست از آنچه را که حمل بر این معنا شده، قول شاعر:

بادت و غیر آیهن مع البلی

الآ رواكد جمرهن هباء

شهرها ویران و آثارش با بلاها تغییر کرد و از آن باقی نماند مگر میخهای خیمه ها و آنچه در آنها بود غبار گردید، برای اینکه چون گفت (الآ رواكد) معنایش بها رواكد باشد، پس حمل بر معنا میشود، و غیر زجاج گوید: تقدیرش اینست (و هناك حور عین) ابو علی گوید دلیل جر اینست که آن را حمل کنی بر قول خدا (أُولَئِكَ

الْمَقْرَبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ) و تقدیرش (اولئك المقربون في جنات النعيم و فی حور عین) یعنی و در آمیزش با حورالعین یا معاشرت با حورالعین پس مضاف حذف شده است، پس اگر بگویی چرا حمل بر جار در قول خدای تعالی يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ بكذا و بحور عین نشود، پس باین ممکنست که گفته شود مگر اینکه ابو الحسن (اخفش) گوید در این بعض وحشت است.

ابن جنی گوید: (نزف البئر ينزفها) نزف چاه آن وقت است که آبش را برای آب دادن زمین و اشجار استخراج کنند و انزفت الشیء یعنی فانی و نابود کردم آن را، شاعر گوید:

لعمري لئن انزفتم او صحوتم

لبئس الندامی کنتم آل ابجرا

قسم بجان خودم که شما بد مصاحبی هستید ای آل ابجر چه در حال سکر و بیهوشیتان و چه در حال هوش و سلامتیتان.

تفسیر آیات:

پس خبر داد خدای سبحان و فرمود (يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ) یعنی گردش میکند بر گرد ایشان کودکان و غلامان بهشتی برای خدمت.

(مُخَلَّدُونَ)

مجاهد گوید: یعنی کودکانی که ابدی هستند نمی میرند و نه پیر میشوند و نه تغییر میکنند.

سعید بن جبیر گوید: کودکانی که گوشواره در گوش دارند، و خلد بمعنای قرط و گوشواره است، میگویند، خلد جاریه وقتی که او را مزین بگوشواره کند.

و مفسرین درباره این ولدان اختلاف کرده اند.

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و حسن گویند که ایشان اولاد اهل

دنیا هستند که در کودکی مرده اند نه حسناتی دارند که بر آن ثوابشان دهند و نه گناهی مرتکب شده اند که عذاب شوند، پس باین مقام رسیده اند که خدمت اهل بهشت کنند و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که از اطفال مشرکین پرسیدند فرمود آنها خدمتکاران اهل بهشتند.

و بعضی گویند: بلکه ایشان از خدام بهشت میباشند بر صورت کودکان آفریده شده اند برای خدمت اهل بهشت.

(بِأَكْوَابٍ)

قتاده گوید: آنها کوزه ها و تنگهای بدون لوله و دسته دهن گشاد است.

(وَأَبَارِيقَ)

و آنها کوزه ها و تنگهای لوله دار و دسته دارند و آن چنان است که برق میزند از صفاء رنگش.

(وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ)

یعنی و نیز آن کودکان بهشتی دور ایشان میگردند با کاسه ها و لیوانهایی از شراب گوارا که از چشمه ها جاریست.

(لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا)

یعنی از آشامیدن و نوشیدن آن درد سری عارضشان نمیشود، و بعضی گویند: یعنی پراکنده و ناراحت از آن نمیشوند.

(وَلَا يُنْزِفُونَ)

مجاهد و قتاده و ضحاک گویند: عقولشان از سرشان به سبب مستی از آن شرابها نمی پرد، و کسی که (ینزفون) خوانده حمل کرده آن را بر اینکه شرابشان تمام نمیشود.

(وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ)

یعنی و میگردند دور ایشان با میوه هایی که- ایشان انتخاب کنند و بخواهند آن را، میگویند «تخیرت الشیء» یعنی گرفتم و برداشتم بهتر آن را.

(وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ)

یعنی و دور ایشان میگردند با گوشت پرنده ای

که دلشان بخواهد و آرزو نمایند، پس اهل بهشت هر گاه گوشت پرنده ای را- بخواهند خداوند سبحان برای آنها پرنده پخته و جوجه کباب ایجاد میکند تا محتاج بکشتن پرنده و آزار او نشوند.

ابن عباس گوید: بقلبش پرنده ای خطور میکند و از دلش میگذرد، پس فوراً آنچه اشتها کرده در جلویش مجسم و حاضر میشود.

(وَ حُورٌ عِينٌ)

بیانش گذشت.

(كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ)

یعنی همانند مرواریدهای محفوظ در صدفی که دستی بر آن نخورده است.

عمر بن ابی ربیعہ گوید:

و هی زهراء مثل لؤلؤه الغواص

میزت من جوهر مکنون

و آن محبوبه من گلی بود مانند مرواریدی که غواص آن را از صدف مخفی قعر دریا جدا کرده باشد.

(جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

یعنی ما این کار را میکنیم بجهت پاداش اعمال و اطاعتهایی که در دار تکلیف دنیا انجام دادند.

(لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا)

نمیشنوند در بهشت (لَعْوًا) یعنی کلمه و جمله ای که فایده در آن نیست از سخنها برای آنکه آنچه که در آنجا میگویند دارای فایده است.

(وَ لَا تَأْتِيَمًا)

ابن عباس گوید: برخی از ایشان به بعض دیگر نمیگویند تو گناه کردی برای آنکه ایشان سخن و کلامی که در آن گناه باشد نمیگویند.

و بعضی گویند: یعنی مخالفت و بگو نگو بر آشامیدن شراب نمیکنند چنانچه در دنیا مخالفت و نزاع میکردند و بنوشیدن آن شراب گناه نمیکنند چنانچه

در دنیا گناه میگردند.

(إِلَّا قِيلاً سَلَامًا سَلَامًا)

یعنی نمیشنوند مگر گفتار به بعضی را به بعض دیگر بر وجه درود و تحیت (سَلَامًا سَلَامًا) و مقصود اینست که ایشان با سلام هم دیگر را بر حسن آداب و اخلاق کریمانه ای که موجب و باعث دوستی میشود میخوانند.

و نصب سلام بر تقدیر «سلمك الله سلاما» است بدوام نعمت و کمال غبطه و حسرت دیگران و ممکنست که سلاما اوّل در سلاما دوّم عمل کند برای آنکه آن دلالت بر عامل آن میکند چنانچه دلالت میکند قول خدای تعالی: و الله انبتکم من الارض نباتا (۱) بنا بر عامل در نبات، پس معنی این است (انبتکم فنبتم نباتا) و ممکن است که سلاما صفت برای قول او قیلا- باشد و ممکنست که مفعول قیل باشد پس هر سه وجه و صورت را آیه محتمل است.

ص: ۱۴۶

۱- ۱) -سورة نوح آیه: ۱۷.

اشاره

وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿۲۷﴾ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿۲۷﴾ فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ﴿۲۸﴾ وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ ﴿۲۹﴾ وَ ظِلِّ مَمْدُودٍ ﴿۳۰﴾ وَ مَاءٍ مَّسْكُوبٍ ﴿۳۱﴾ وَ فَاكِهِهِ كَثِيرِهِ ﴿۳۲﴾ لَا مَقْطُوعِهِ وَ لَا مَمْنُوعِهِ ﴿۳۳﴾ وَ فُرْشٍ مَّرْفُوعِهِ ﴿۳۴﴾ إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً ﴿۳۵﴾ فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً ﴿۳۶﴾ غُرُباً أَتْرَاباً ﴿۳۷﴾ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿۳۸﴾ ثَلَاثَةٌ مِّنَ الْأُولَىٰ ﴿۳۹﴾ وَ ثَلَاثَةٌ مِّنَ الْآخِرِينَ ﴿۴۰﴾

ترجمه آیات:

۲۷- یاران دست راست چه (بلند قدرند) یاران دست راست.

۲۸- در زیر درخت سدر بی خارند.

۲۹- در زیر درخت موزند که میوه های آن بر هم پیچیده است.

۳۰- در زیر سایه گسترده شده اند.

۳۱- و آبی ریزان.

۳۲- و میوه های بسیار، ۳۳- نه تمام میشود و نه کسی مانع خواهد شد.

۳۴- و فرشهای گرانقدر افراشته شده.

۳۵- البته ایشان (حورالعین یا زنان دنیا) را بیافریدیم آفریدنی.

۳۶- در نتیجه ایشان را همیشه بکر قرار دادیم.

۳۷- عاشقان و همسال شوهرانشان باشند.

۳۸- (این پذیرایی) برای یاران دست راست است.

۳۹- جمعی بسیار از پیشینیانند.

۴۰- جمعی بسیار از دیگران و پسینان.

قرائت:

اسماعیل و حمزه و حماد و یحیی از ابی بکر و خلف (عربا) به سکون راء قرائت کرده و دیگران (عربا) بضمه عین وراء خوانده اند.

دلیل این قرائت:

العروب: بمعنای خوش شوهر داریست (حسن التعلیل).

لید شاعر گوید:

و فی الحدوج عروب غیر فاحشه

ریا الرّوادف یعشی دونها البصر

در حدودها زنان شوهر دوستی است که فاحشه و منحرف نیستند زنان فربه ای که از زیبایی چون خورشید نمیتوان بآنها نگاه کرد.

و فعول: جمع میشود بر وزن فعل و فعل، پس از تثقیل است قول او که می گوید: (فاصبری انک من قوم صبر) پس شکیبیا باش ای بانو که تو از قومی شکیبایی و تخفیف در این شایع و فراوانست.

شرح لغات:

سدر: درخت معروفی است و اصل خضود کنار یا بن چوب نرم و نازک است، پس از همین هاست مخضودی که خاری برای او نیست برای آنکه بیشتر - رطب های نرم و تازه هسته و خوار ندارد.

طلح: ابو عبیده گوید: طلح آن درخت بزرگ‌گیت که خار زیاد دارد.

بعضی از افراد تیز هوش و باریک بین گفته است:

بشرها دلیلها و قالا

غدا ترین الطلح و الجبالا

راهنمای آن محبوبه بشارت باو داد و گفت: فردا البتّه می بینی درختان بزرگ و کوه ها را که نزدیک منزل خواهد بود.

زجاج گوید: طلح درخت ام غیلان (درخت خار مغیلان است) پس گاهی بر بهترین حال خواهد بود و منضود از باب (نضدت المتاع) وقتی که بعضی از آن را بالای برخی دیگر قرار میدهند و روی هم میگذارند.

و بکر: آن دوشیزه ای میباشد که مردی با او آمیزش نکرده و مهر او را، نشکسته است و او بر همان خلقت اولیه است از حال ایجاد و خلقت است، و از آن است البکره، برای اول روز و با کوره برای اولین میوه و نوبر میوه.

ازهری گوید: و البکر شتر جوان و جمع آن بکار و بکاره است (و جاء القوم علی بکرتهم و بکره ابیهم) قوم آمدند بر شتران جوانشان و شتران جوان پدر شان.

الأ-تراب: جمع ترب و آن نوزاد است که با مانند خودش در حال کودکی نمو میکنند و آن مأخوذ و گرفته از بازی کردن طفل است با خاک، یعنی ایشان مانند کودکانی هستند که بر یک سنّ میباشند.

ابن ابی ربیعہ گوید:

ابرزوها مثل المہاء تہادی

بین عشر کواعب اتراب

بیرون آورد آن زن را مانند گاو وحشی که با تبختر و تکبر راه میرفت در میان ده دوشیزه خرد سال و تکیه باطرافیان خود داشت.

ص: ۱۴۹

آن گاه خداوند سبحان (اصحاب الیمین) و راست گرایان را یاد نموده، و فرمود: (وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ) مانند قول و گفته او (مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ) و معنای آن گذشت (فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ) ابن عباس و عکرمه و قتاده گویند: یعنی در زیر درخت سدري که خارش ریخته یا قطع شده میباشند.

و بعضی گفته اند: یعنی آن سدري که بواسطه زیادی میوه (که نامش کنار است) و ریختن خارهایش خم شده.

ضحاک و مجاهد و مقاتل بن حیان گویند: آن سدري که از جهت بسیاری میوه سنگین شده است.

و ضحاک گوید: مسلمین عبور به صحرای مخصب در طائف نموده و از زیادی سدر آنجا تعجب نموده و گفتند ای کاش ما هم چنین باغ و جنگل سدري میداشتیم پس این آیه نازل شد.

(وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ)

ابن عباس و دیگران گفته اند: آن درخت موز است.

حسن گوید: آن درخت موز نیست ولی آن درختی است که برای آن سایه خنک و تراست.

و بعضی گویند که آن درختی است در یمن و حجاز از بهترین درختها از جهت منظر و دیده و البته خداوند از میان درختان این دو درخت سدر و طلح را یاد نمود برای این بود که عرب این دو درخت را بخوبی میشناختند، زیرا بیشتر درختهای ایشان ام غیلان بود که هم روشنایی و هم خوش بو بود.

و اهل سنت از حضرت علی علیه السلام روایت کرده اند که شخصی نزد آن حضرت قرائت کرد (وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ) پس آن حضرت فرمود: طلح چه مقامی

دارد بلکه آن (و طلح) است مثل قول او (و نخل طلعهها هضم) (۱) و نخلی که شکوفه آن بهم پیچیده است، پس بعضی عرض کردند که آیا آن را تغییر نمی دهد؟ فرمود: قرآن امروز تغییر و تحریف نمیشود، و آن را فرزند حضرت امام حسن علیه السلام، و قیس بن سعد (ابن عباده) روایت کرده و اصحاب ما آن را از یعقوب بن شعیب روایت کرده که گوید:

□
گفتم بحضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام (وَ طَلِحٌ مُنْضُودٌ) و منضود آنست که بعضی از آن بر بعضی دیگر آن پیچیده و چسبیده میشود از اول تا آخرش و برای آن ساقه ای نیست، پس از پائین تا بالا تمامش مانند موز میوه مطبوع است.

(وَ ظِلٌّ مَمْدُودٌ)

یعنی سایه ابدی که آفتاب و حرارتی آن را گرم نمی کند، پس آن جاودانی که از بین نمیرود، و عرب بهر چیز درازی که منقطع نمی شود ممدود گوید:

لبید گوید:

غلب البقاء و کان غیر مغلب

دهر طویل دائم ممدود

غلبه کرد بقاء و ماندن و حال آنکه غالب نبود که روزگاری دراز و طولانی بماند.

و در خبری وارد شده که در بهشت درختی است که سواره نمیتواند در طول صد سال از زیر سایه آن بیرون رود، اگر خواستید بخوانید این آیه را (وَ ظِلٌّ مَمْدُودٌ) و نیز روایت شده که اوقات بهشت مثل صبحهای تابستان نه گرم و نه سرد است.

ص: ۱۵۱

(وَأَمَّا مَسْكُوبٌ)

یعنی آبی که شبانه روز ریخته و جاری میشود و هرگز از ایشان قطع نمیشود، پس آن مسکوب و ریزانست و خداوند متعال آن را در جویبارها میریزد.

و بعضی گفته اند: ریخته میشود بر شراب و خمر بهشتی تا آنکه گوارا به مزاج باشد.

سفیان و جماعتی از مفسرین گویند: یعنی همواره ریخته و بر غیر جدول ها جاری میباشد.

و بعضی گویند: یعنی ریزانست تا اینکه بنوشند بر آنچه دیده میشود از حسن و صفاء آن که در آشامیدن آن بزحمت و ناراحتی مبتلا نمیشوند.

(وَأَفَاكِهِ كَثِيرَةٌ)

یعنی میوه های مختلفه فراوان و جهت تکرار در ذکر فاکهه بیان اینست که آنها از لحاظ صفات مختلف هستند، پس فاکهه اول یاد شد برای آنکه آنها مورد گزینش و انتخاب و اختیار اهل بهشت است، و فاکهه دوم در اینجا بعنوان فراوانی و بسیار است، سپس آن را توصیف نمود به اینکه:

(لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ)

یعنی میوه هایی که بسیار وافر و هرگز تمام نمی شود چنانچه میوه های دنیا تمام میشود در زمستان و در اوقات مخصوص، و ممنوع هم نمیشود بسبب دوری از دست رس و یا بسبب خاری که موجب آزار دست شود چنانچه در دنیا چنین است.

و بعضی گویند: آن مقطوع بزمانها و ممنوع به بهاء و ارزشها نیست، که نتوان بآن رسید مگر به پول.

(وَأَفْرُشٍ مَرْفُوعَةٍ)

یعنی فرش بسیار بلند چنانچه میگویند بناء و ساختمان بلند.

حسن و فراء گویند: فرشهایی که بعضی از آن بالای بعض دیگر افتاده.

جبائی گوید: یعنی زنان و بانوانی که در عقل و زیبایی و کمال در درجه بالا و بلندی هستند، گوید: و برای همین در عقب آن فرمود: **إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً** و بزن و همسر انسان فراش گفته میشود و از آنست فرمود: پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ**

«الولد للفراش و للعاهر الحجر»

(۱)

إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً

یعنی آنها را ما ایجاد کردیم باآفریدن جدید و تازه ای.

ابن عباس گوید: مقصود زنان انسی و آدمیان و پیر زالهای کهنسال هستند و میفرماید: یعنی که ما ایشان را آفریدیم بعد از پیری و کهنسالی در دنیا آفریدن دیگری.

و بعضی گویند: یعنی ما ایجاد کردیم حورالعین را چنانچه ایشان بر آن

ص: ۱۵۳

۱-۱) - مترجم گوید: این از احادیث متواتره بین فریقین اهل سنت و امامیه است و در تواریخ عامه و خاصه نقل شده که وقتی معاویه بن ابی سفیان لعنهما الله خواست زیاد بن ابیه لعنه الله را که روزی از عمال حضرت علی علیه السلام بود بسوی خود بکشد، از او دعوت کرد با نامه ای که بیا بطرف ما زیرا تو پسر پدر من ابو سفیانی نه فرزند دیگری و نه فرزند مجهولی، و با پول دادن و رشوه به بعضی از دلایین فحشاء که شهادت دهند که ابو سفیان با سمیه ملعونه ما در زیاد آمیزش کرده و نطفه حرام نجس خود را برحم او ریخته و او از ابو سفیان بوجود آمده و در شام باین منظور مجلس بزرگی ترتیب و اعلان کرد که زیاد برادر من است و باین توطئه او را خرید و از حق و ولایت منحرف کرد و امارت کوفه و عراق را بآن ملعون تفویض نمود، و پس از آن حضرت امام حسن (ع) بمعاویه نامه نوشت و با این جمله حدیث جد گرامیش، آن ملعون را پاسخ داد: الولد للفراش، و للعاهر الحجر، فرزند متعلق بزن شرعی است و برای زناکار و زانی جز سنگ - نصیبی نیست.

هیئت هستند که هرگز از حالی بحال دیگر منتقل نمیشوند، چنانچه در دنیا میباشند.

(فَجَعَلْنَا هُنَّ أُنْكَارًا)

ضحاک گوید: یعنی دوشیزگان، و بعضی گویند:

همسران آنان هیچگاه با آنها آمیزش نمیکنند مگر آنکه آنان را باکره و دوشیزه می یابند.

(عُرْبًا)

یعنی: زنانی که بسیار شوهرانشان را دوست دارند و زیاد مورد علاقه همسرانشان هستند.

ابن عباس گوید: زنانی که بهمسرانشان ابراز عشق و علاقه مفرط دارند و بعضی گویند: عروب، یعنی بازی کن با شوهرشان و مانوس بآن مثل مانوس بودن عرب بکلام و زبان عربی.

(أَنْزَابًا)

ابن عباس و قتاده و مجاهد گویند: یعنی دختران و دوشیزگانی که شبیه بهم و در سنّ با هم یکسان و برابرند.

و بعضی گویند: امثال همسرانشان در سن میباشند.

(لِلْأَصْحَابِ الْيَمِينِ)

یعنی این مطالبی که ما یاد کردیم برای یاران دست راست است بجهت پاداش و ثواب بر طاعتشان.

(ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ)

یعنی جماعتی از امتهای گذشته ای که قبل از این امت بودند و جماعتی از مؤمنین این امت.

حسن گوید: سابقین امتهای گذشته بیشتر از سابقین این امت است و پیروان امتهای گذشته مانند تابعین این امت است، یعنی اینکه یاران دست راست از ایشان مثل یاران دست راست از ما هستند، و البته خداوند سبحان ثلّه را نکره آورده برای اینکه دلالت کند بر اینکه آن مقام برای همه اولین و آخرین

نیست بلکه فقط آن مقام مخصوص جماعتی از ایشانست، چنانچه گفته میشود مردی از جمله مردان و این آن چیز است که ما یاد کردیم از قول مقاتل و عطاء- و جماعتی از مفسرین و جماعتی از ایشان قائل شده اند که هر دو ثله بتامی از این امت است، و این قول مجاهد و ضحاک و اختیار زجاج است، و این بطور نسبت از سعید بن جبیر از ابن عباس از پیامبر(ص) روایت شده که فرمودند تمام دو ثله و جماعت از امت منند.

حدیث عجیبی درباره ثله

و از چیزهایی که قول او را تأیید نموده و از طریق روایت هم تقویت می شود روایتیست که آن را ناقلین اخبار باسنادشان از ابن مسعود روایت نموده اند که گفت:

شبی پیامبر خدا(ص) برای ما حدیث میفرمود تا آنکه بسیار شد، سپس ما بمنزلمان رفتیم پس چون صبح شد، خدمت رسول خدا(ص) شرفیاب شدیم پس فرمود: دیشب تمام پیامبران با پیروانشان را بمن نشان دادند، پس پیامبری بود که چند نفری از امتش با او بودند و پیامبری بود که با او یک مرد از امتش بود و پیامبری هم بود که با او هیچکس از امتش نبود تا آنکه برادرم موسی علیه السلام آمد با کبکبه ای از بنی اسرائیل، پس چون آنها را دیدم تعجب نمودم و گفتم پروردگار من اینها کیانند، پس خطاب رسید: این برادر تو موسی بن عمران و پیروان او از بنی اسرائیل است، پس گفتم امت من کجا است؟ فرمود: نگاه کن بطرف دست راست، پس ناگاه دیدم سنگها و کوه های

مکه مسدود شد بچهره ها مردانی، پس گفتم چه کسانی هستند، پس گفته شد این گروه ائت تو هستند، آیا راضی شدی؟ گفتم: پروردگار من راضی هستم و فرمود: نگاهی بسمت چپ کن، پس ناگاه دیدم که افق و تمام فضاء مسدود شد بوجود مردانی، پس گفتم پروردگار من اینها کیانند؟ گفته شد، اینها هم ائت تو هستند، آیا راضی شدی گفتم پروردگار من راضی هستم، پس خطاب رسید که با این گروه هفتاد هزار از ائت تو بدون حساب داخل بهشت میشوند.

پس عکاشه بن محصن اسدی از بنی خزیمه قصیده ای در این موضوع - انشاء کرد، پس گفت: ای پیامبر خدا دعا کن که پروردگارت مرا از ایشان قرار دهد، پس پیامبر (ص) گفت: بار الها او را از ایشان قرار بده، سپس مرد دیگری قصیده ای سرود و گفت:

ای پیامبر خدا بخوان پروردگارت را که مرا هم از ایشان قرار دهد.

پیامبر فرمود: عکاشه از تو سبقت گرفت، پس پیامبر خدا گفت:

پدر و مادرم بقربان شما، اگر توانستید که از آن هفتاد هزار نفر باشید باشید و اگر از آن عاجز شوید و کوتاهی کردید، پس از اهل ظراب و مردانی باشید که سمت راست منند، و اگر از آن عاجز شدید، پس از اهل افق باشید، و من دیدم در آن طرف - مردم بسیار را که زیاد اجتماع نمودند.

ابن مسعود گوید: گفتم: این گروه هفتاد هزار نفرند، پس اتفاق افتاد رأی ما بر اینکه ایشان مردمی هستند که در اسلام بدین آمده و همواره عمل به اسلام کردند تا بر دین اسلام از دنیا رفتند، پس من سخن آنها را پیامبر صلی الله علیه و آله رسانیدم، پس فرمود: اینطور نیست که شما خیال کردید

و لکن ایشان مردمی هستند که دزدی نمی کردند و تکبر نمی نمودند و فال بد نمی زدند و بر پروردگارشان توکل میکردند.

آن گاه فرمود:

من امید دارم که پیروان من یک چهارم اهل بهشت باشند.

□
گوید: پس ما گفتیم الله اکبر.

سپس فرمود:

من امیدوارم که یک سوّم اهل بهشت باشند.

□
پس گفتیم: الله اکبر.

پس از آن فرمود:

که من امید دارم که یک قسم از اهل بهشت باشند، پس آن حضرت تلاوت فرمود «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ»

ص: ۱۵۷

اشاره

وَ أَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ (۴۱) فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ (۴۲) وَ ظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ (۴۳) لَا بَارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ (۴۴) إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ (۴۵) وَ كَانُوا يُصَيَّرُونَ عَلَى الْحَنْثِ الْعَظِيمِ (۴۶) وَ كَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أَ إِنَّا لَمُنْعَوْنُونَ (۴۷) أَوْ أَبَاؤُنَا الْمَأْوُولُونَ (۴۸) قُلْ إِنَّ الْمَأْوِيلِينَ وَ الْآخِرِينَ (۴۹) لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتٍ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (۵۰) ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَا الضَّالُّونَ الْمُكذِّبُونَ (۵۱) لَأَكَلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ (۵۲) فَلَمَّا لَوْنٌ مِنْهَا الْبُطُونَ (۵۳) فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ (۵۴) فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ (۵۵) هَذَا نُزِّلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ (۵۶)

ترجمه آیات:

۴۱- یاران دست چپ (چه بی ارزش) یاران دست چپند.

۴۲- در بادی سوزان و آبی جوشان.

۴۳- در سایه ای از دود سیاه باشند.

۴۴- نه خنک باشد و نه سود رسان.

۴۵- زیرا که ایشان پیش از این بناز و نعمت تابع شهوات بودند.

۴۶- بر گناه بزرگ (شرک) اصرار داشتند.

ص: ۱۵۸

۴۷- تا بودند میگفتند آیا وقتی بمیریم و خاک و استخوان پوسیده گردیم راستی ما چگونه برانگیخته میشویم.

۴۸- آیا پدران پیشین ما نیز.

۴۹- (ای پیامبر) بگو آری حتما پیشینیان و آیندگان.

۵۰- بسوی وعده روز معین گرد آورده شوند.

۵۱- سپس شما ای گمراهان تکذیب کنندگان.

۵۲- حتما از درختی که زقوم است خواهید خورد.

۵۳- پس شکمها را از آن پر خواهید کرد.

۵۴- بر بالای آن زقوم آب جوشان مینوشید.

۵۵- و مانند شتران بس تشنه خواهید نوشید.

۵۶- روز جزا این (خوراک و نوشابه) پیش کش و غذای شما باشد.

قرائت آیات:

ابن عامر (ع اذا متنا) را بدو همزه قرائت کرده و نیز اَ اِنَّا لمبعوثون را بدو همزه خوانده و بین دو همزه استفهام جمع نکرده مگر در این موضع از قرآن و ما مبنای غیر او از قاریان را یاد کردیم در گذشته و نیز مبنا و روش او را در امثال آن و اهل مدینه و عاصم و حمزه (شرب الهیم) بضمه شین خوانده و باقی از قراء بفتح آن قرائت کرده اند.

دلیل آن:

ابو علی گوید: که الف استفهام در قول خدا (اِنَّنا) ملحق شود یا ملحق نشود (اذا) متعلق خواهد بود بچیزی که دلالت بر آن میکند قول او (أنا لمبعوثون)

آیا نمی بینی که (اذا) ظرف زمانست، پس چاره ای نیست برای او از فعلی یا معنای فعلی که متعلق با او شود و جایز نیست که متعلق بقول او (متنا) باشد برای آنکه آن مضاف الیه است، و مضاف الیه عمل در مضاف نمیکند، و در این موقع جایز نباشد حمل آن بر این فعل و نه بر ما بعد (انّ) از جهتی که عمل نکند ما بعد (انّ) در ما قبل آن چنانچه عمل نکند ما بعد (لا) در ما قبل آن پس همین طور جایز نیست که ما بعد استفهام در ما قبل آن عمل کند و دانستی که آن متعلق میشود به چیزی که دلالت میکند بر آن قول او (أَنَا لَمَبْعُوثُونَ) و این کلمه نحشر یا نبعث و مثل آنهاست از افعالی که دلالت بر آن میکند این کلام.

«و اما الشرب» پس آن مثل اکل و ضرب است، و الشرب مثل شغل و نکر است، و اما الشراب پس منظور مشروب و نوشیدنی است مثل طحن و مطحون و مانند آن و گاهی شرب جمع شارب میآید مثل راکب و رکب و تاجر و تجر و راجل و رجل.

شرح لغات:

السموم: باد گرمی است که داخل در مسام و سوراخها و منافذ بدن میشود و از آن مأخوذ شده سم و زهری که داخل در منافذ بدن میشود (و انسان را مسموم میکند).

يحموم: سیاهی شدید است که بسبب سوختن بآتش حاصل میشود و آن (يفعول) و گوشت سوخته و چربی و پیه سیاه شده بآتش سوزیست، میگویند:

(حممت الرجل) یعنی چهره و صورتش را چون ذغال سیاه کردم.

و الترف: یعنی ممتنع و ممسك از پرداخت حقوق واجبه برای رفاهیت و بهتر زیستن.

الحنث: بمعنای عهد شکنی و نقض عهدیست که آن را بسبب سوگندهای غلیظ مؤکد نموده.

الهیم: شتر تشنه ایست که از آب سیر نمیشود برای بیماری که باو رسیده و مفرد آن، اهیم، و مؤنث آن هیماء است.

تفسیر آیات:

سپس خداوند سبحان اصحاب شمال را یاد نموده و گفت:

(وَ أَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ)

و ایشان کسانی هستند که دست چپ ایشان را گرفته و بسوی جهنم میکشند، یا ایشان کسانی هستند که پرونده ایشان را بدست چپشان میگیرند، یا ایشان افرادی هستند که حال بدبختی و پریشانی ملازمانشان شده است.

(وَ ظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ)

ابن عباس و ابی مالک و مجاهد و قتاده گویند: دود سیاهی که خیلی سخت سیاه است.

و بعضی گویند: یحوموم کوهیست در جهنم که اهل آتش از تاریکی آن استغاثه و ناله میکنند سپس این ظل و تاریکی را تعریف نموده و گفت:

(لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ)

قتاده گوید: یعنی نه منزل خنکی است، و نه منظره و نمایشگاه خوبی است.

و بعضی گویند: نه سایه خنکی است که در پناه آن راحت باشند برای آنکه دود جهنم است و نه سود و نفعی دارد که مثل آن را بخواهند و اشتها کنند؟ و بعضی گویند: هیچ منفعتی در آن بوجهی از وجوه نیست، و عرب هر گاه بخواهد صفت خوبی را از کسی و چیزی نفی کند از آن نفی کرم کند.

فراء گوید: عرب کریم بکسی میگوید که هر صفت مذموم و ناپسندی از او نفی شده و مبراء از هر عیبی باشد و حتی بری از صفتی باشد که بدان قصد مذمت شود، مثلاً میگوید آن چیز نه چاق است و نه منفعتی دارد، و این منزل نه خانه بزرگی است و نه مسکن خوبی، سپس یاد نموده خداوند سبحان اعمالشان را که موجب آن بدبختی های ایشان شده پس فرمود:

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ﴾

ابن عباس گوید: یعنی ایشان قبل از این در دار دنیا متنعم بودند و این برای اینست که عذاب مترف سخت ترین عذابهاست، و بیان نمود خداوند سبحان که نعمتهای الهی و ثروت آنها را غافل نمود از تنبّه و مشغول نمود ایشان را از عبرت گرفتن و موجب شد که ترک واجبات کنند برای راحتی بدنهایشان.

﴿وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ﴾

مجاهد و قتاده گویند: یعنی آنها اصرار میکردند بر گناهان بزرگ، و اصرار اینست که مقیم و مداوم بر آن شده پس نه آن را ترک کنند و نه توبه از آن نمایند.

حسن و ضحاک و ابن زید گویند: حنث عظیم شرک است، یعنی از آن توبه نمیکند.

شعبی و اصم گویند: که آنها قسم میخوردند که کسی را که می میرد خدا او را مبعوث و زنده نمیکند و بتها شریکهای خدا هستند.

﴿وَ كَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ﴾

یعنی آنها بودند که میگفتند آیا اگر ما مردم و خاک شدیم و استخوان پوسیده گشتیم آیا ما برانگیخته میشویم، یعنی آنها انکار بعث و روز قیامت و ثواب و عقاب را مینمایند پس از روی استعجاب و انکار آن میگویند، آیا اگر ما که زندگان بودیم مردیم

و از زندگی بیرون رفتیم و خاک شدیم، زنده و مبعوث خواهیم شد.

(أَوْ أَبَاؤُنَا الْأَوْلُونَ)

یعنی آیا پدران ما هم که قبل از ما مردند انگیزته شده و محشور میگردند راستی این خیلی دور است، و کسی که (أَوْ أَبَاؤُنَا) بفتح او خوانده پس الف استفهام را بر (واو) عطف داخل کرده است (قُلْ) ای محمد بگو (إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ) براستی کسانی که از پدران شما و غیر آنان جلوتر بودند و آن کسانی که از زمان شما متأخرند.

(لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ)

خداوند ایشان را جمع میکند و مبعوث مینماید و محشور میکند ایشان را تا وقت روز معلوم نزد او و آن روز قیامت است.

(ثُمَّ إِنَّكُمْ أَهْلِهَا الضَّالُّونَ)

سپس راستی شما ای گمراهانی که از راه حق گمراه شدید و از هدایت گذشتید (الْمُكَذِّبُونَ) یعنی ای تکذیب کنندگان یکتایی و وحدانیت خدا و اخلاص عبادت برای او و رسالت پیامبرش.

(لَا كَلُوفَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ فَمَا لَوْ أَنَّ مِنْهَا الْبَطُونَ)

هر آینه از درختی که زقوم است خواهید خورد، پس شکمها را از آن پر خواهید کرد که تفسیرش در سوره و الصافات گذشت.

(فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ)

پس بعد از آن آب جوشان مینوشید و چون شجر هم مؤنث میشود و هم مذکر برای این فرمود (منها) سپس فرمود (علیه) و همین طور ثمر مؤنث و مذکر میشود.

(فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ)

و هیم شتریست که باو بیماری هیام که تشنگی سخت است رسیده، پس پیوسته آب میخورد تا ترکیده و میمیرد (از ابن عباس و عکرمة و قتاده).

ضحاک و ابن عیینه گویند: آن زمین ریگستانیست که بآب سیر نمی شود

نزل امریست که نازل بر صاحبش میشود و مقصود اینست که این طعام و شراب خوراک و نوشابه آنهاست در روز پاداش در جهنم .

قول خدای تعالی:

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۵۷ تا ۷۴]

اشاره

نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْ لَا تَصَدَّقُونَ (۵۷) أَمْ فَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ (۵۸) أَمْ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ (۵۹) نَحْنُ فَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (۶۰) عَلَىٰ أَنْ يُبَدَّلَ أَمْثَالِكُمْ وَ نُشِئْكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۱) وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْ لَا تَذَكَّرُونَ (۶۲) أَمْ فَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ (۶۳) أَمْ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ (۶۴) لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ (۶۵) إِنَّا لَمُعْرِضُونَ (۶۶) بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۶۷) أَمْ فَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ (۶۸) أَمْ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ (۶۹) لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْ لَا تَشْكُرُونَ (۷۰) أَمْ فَرَأَيْتُمُ الذَّارَ الَّتِي تُورُونَ (۷۱) أَمْ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ (۷۲) نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكِّرًا وَ مَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ (۷۳) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۷۴)

ص: ۱۶۴

- ۵۷- ما شما را آفریدیم پس چرا باور نمیکنید.
- ۵۸- آیا آن نطفه ای که میریزید دیده اید.
- ۵۹- آیا شما آن را (بشر) آفریده اید یا ما آفریدگاریم.
- ۶۰- ما میان شما مرگ را تقدیر کرده ایم و از ما پیشی نمی گیرید.
- ۶۱- از اینکه مانند شما را بجایتان بیاریم و شما را در شکل دیگری که کیفیت آن را نمیدانید پدید آوریم.
- ۶۲- و شما آفرینش نخستین را بیقین دانسته اید چرا (توانایی خدای را) بیاد نمیآورید.
- ۶۳- آیا شما دانه را که کشت میکنید دیده اید.
- ۶۴- آیا شما آن را میرویانید یا ما رویانیده ایم.
- ۶۵- اگر بخواهیم آن را گیاه خشک بگردانیم پس شما پیوسته در شگفتی مانید.
- ۶۶- و (گوئید) ما زیان زدگانیم.
- ۶۷- بلکه ما بی بهره گانیم.
- ۶۸- آیا شما آبی را که می آشامید دیده اید.
- ۶۹- آیا شما آن را از ابر فرستاده اید یا ما فرو فرستنده ایم.
- ۷۰- اگر میخواستیم آن را تلخ و شور میگردیم، پس چرا سپاس نمیدارید.
- ۷۱- آیا آتشی که آن را (از درخت سبز) بیرون میآورید دیده اید.
- ۷۲- آیا شما درخت آن را بیافریده اید یا ما آن را آفریننده ایم.

۷۳- ما آن آتش را یاد آوری (از آتش دوزخ) و بر خورداری برای مسافران قرار داده ایم.

۷۴- پس بنام پروردگار بزرگ خویش تسبیح گوی (و او را به بزرگی یاد کن).

قرائت آیات:

ابن کثیر (نحن قدرنا) بتخفیف خوانده و دیگران به تشدید قرائت کرده اند و ابو بکر (ء انا لمغرمون) بدو همزه خوانده و باقی از قاریان به یک همزه قرائت کرده اند.

دلیل این قرائت:

ابو علی گوید: قدرنا به تخفیف در معنای قدرنا با تشدید است و دلالت میکند بر این قول شاعر:

و مفرهه عنس قدرت لساقها

فخرت کما تتابع الريح با القفل

و با نشاط خوشی ولی با سختی دست یافتم بساق پای او، پس افتاد بر زمین چنانچه باد برگ و شاخ خشک درخت را میاندازد، و مقصود اینست که توانستم ضربتی بر پای او بزنم، پس زدم و در نتیجه او بر زمین افتاد و مثل آن است در معنی:

فان تعذر بالمحل من ضرورها

علی الضیف یجرح فی عراقیها نصلی

پس اگر در منزل و بلادش از شیر گوسفندانش بر میهمان مضایقه کند و عذر بخواهد ما بر پی پای آن با تیرمان جراحات میزنیم، یعنی آن را از پا در می آوریم.

شرح لغات:

امنی: یمنی و منی یمنی بیک معناست و از آنست قرائت ابی سماک-

(تمنون) بفتح تاء و اصل آن از منی و آن تقدیر است.

شاعر گوید:

لا تأمننّ و ان امسیت فی حرم

حتّی تلاقی ما یمنی لک المانی

البته ایمن نباش هر چند که روز را در حرم شام کنی، تا آنکه برخورد کنی چیزی را که موجب تأمین و ایمنی تو باشد و از آنست، منیه و آرزو برای آنکه آن مقدر است و باندازه تقدیر می‌آید و میرسد.

حطام: گیاه خشکی است که در هیچ مطعم و غذایی مورد استفاده نمی شود و اصل حطم کسر و شکستن است و حطم السواق بعنف، یعنی بعضی را بر بعض دیگر می‌شکنند، گوید: «قد لفها اللیل بسواق حطم» یعنی شبانه آن شتران را دزدید و برد.

و التفکّه: اصلش تناول و رسیدن به اقسام میوه جات است برای خوردن و الفکاهه: مزاح و شوخی کردن است، و از آنست حدیث زید «کان من افکه الناس مع اهله» از مزاح ترین مردم بود با عیالش (و رجل فکه) مرد پاک نفس المغرم: آنست که مالش بدون عوض از بین رفته است، و اصل باب لزوم و فعل لازم است.

و غرام: عذاب لازم است، اعشی گوید:

ان یعاقب یکن غراما

و ان یعط جزیلا فأنه لا یبالی

اگر عقوبت کند عذاب لازم و غرامت است و اگر ببخشد بسیاری را پس او را باکی نیست.

و نار: از نور گرفته شده، حارث گوید:

فتنورت نارها من بعید

بخزازی هیهات منک الصّلاء

ص: ۱۶۷

پس دیدم روشنایی محبوبه ام را از راه دوری و لیکن بعید است که من بتوانم خودم را بآن برسانم.

الاورى: ظاهر شدن آتش است بوسیله آتش گیرانه و کبریت، گفته می شود اورى، یورى، و وريت، بک زنادى يعنى تکلیفم را بسبب تو روشن کردم و گفته میشود (قدح فاورى) کبریت زد، پس روشن شد و آتش گرفت، هر گاه آتش ندهد گفته میشود (قدح فاکبى) کبریت زد و نگرفت و آتش نداد.

المقوى: فرود آمدن با قوا و نیروست در زمینی که کسی در آن نیست، و اقوت الدار يعنى خانه از اهلش خالیست نابغه گوید:

اقوى و اقفر من نعم و غیرها

هوج الرياح بهایی التراب مؤار

فرود آمدم در زمینی که خالی از جاندار بود و آن را وزش بادها و شن سیار دگرگون کرده بود و عتقره گوید:

حيث من طلل تقادم عهده

اقوى و اقفر بعد ام الهیثم

زنده ماندی تو از آثار بزرگی که خاطره آن گذشت در جایی که بعد از ام- هیثم خالی از هر چیز بود.

تفسیر آیات:

سپس خداوند سبحان بر ایشان دربارهٔ بعث احتجاج نموده به قول خودش (نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ) مقاتل گوید: یعنی ما شما را آفریدیم در حالی که شما چیزی نبودید و این را میدانید شما (فَلَوْلَا - تُصَيِّدُ قُونَ) یعنی پس برای چه و چرا باور نمیکنید بروز بعث و قیامت- برای اینکه کسی که قدرت بر ایجاد در اول داشته باشد قدرت بر اعاده هم دارد، سپس ایشان را خدای

سبحان متبّه و آگاه نمود بر طریق استدلال بر صحت آنچه یاد نمود و گفت:

(أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ)

یعنی شما میبینید که نطفه و منی را در ارحام- همسرانتان میریزید، پس فرزند میشود.

(أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ)

آیا شما خلق بشری میکنید از آنچه منی میریزید.

(أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ)

یا ما آفریننده هستیم پس وقتی که شما و امثال شما قدرت و توان بر این کار را نداشتید بدانید که خداوند سبحان آفریدگار این نطفه است و هر گاه ثابت شد که او قادر و توانای بر ایجاد فرزند از نطفه است لازم و ثابت است قدرت او بر اعاده بعد از مرگ برای آنکه آن دورتر از این نیست، سپس بیان نمود که او هم چنان که ایجاد کرد اول مرتبه آفریده ها را پس همین طور هم ایشان را می میراند، پس فرمود:

(نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ)

مقاتل گوید: یعنی ترتیب امر بر مقدار است، یعنی ما مرگ را بین بندگان بر مقدار و اندازه ای مقرر کردیم چنانچه حکمت و مصلحت اقتضا کند، پس بعضی از ایشان در سنّ کودکی میمیرد و برخی از ایشان در سنین جوانی از دنیا میروند، و بعضی از ایشان هم میان سال، و کهنسال و شکسته شده و فانی میشوند.

ضحاک گوید: یعنی (قدرنا) به اینکه ما تساوی قرار دادیم در مرگ میان مطیع و عاصی و اهل آسمان و اهل زمین.

(وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ)

بعضی گویند: که این جمله از تمام ما قبل آنست.

یعنی هیچ یک از شما بر آنچه که ما از مرگ تقدیر کردیم از ما سبقت نگرفته تا بتواند زیاد کند در مقدار زندگیش.

و بعضی گویند: آن اول کلامست که ما بعدش بآن متصل شده و معنایش

اینست و نیستیم ما از مغلوب شدگان (و ما نحن بمغلوبین).

(عَلَىٰ أَنْ تُبَدَّلَ أَمْثَالِكُمْ)

یعنی میآوریم ما خلقی مانند شما بدل و عوض از شما و تقدیرش اینست (نبدلکم بامثالکم) تعویض میکنیم شما را بمانند شما پس مفعول اول حذف شده و حرف جرّ از مفعول دوم.

زجاج گوید: یعنی اگر ما اراده کنیم که خلقی غیر از شما بیافرینیم هیچ سابقی نتواند از ما سبقت گیرد و هیچیک هم از ما فوت نشود.

(و نُنْشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ)

از صورتها یعنی اگر ما قصد کنیم که شما را میمون و خوک قرار دهیم کسی بر ما سبقت نگیرد و این کار هم از ما فوت نشود، تقدیرش اینست: که ما چنانچه عاجز از تغییر احوال شما بعد از خلق شما نیستیم عاجز از احوال شما بعد از مرگتان هم نیستیم.

و بعضی گویند: اراده نموده نشانه و خلقت دوم را یعنی ایجاد می کنیم ما شما را در چهره ای که شما نمیدانید از هیئتهای مختلفه، پس مؤمن ایجاد می شود بر بهترین هیئت و قرار میدهیم صورت و چهره کافر را بر زشت ترین صورتها.

و بعضی گویند: این مطلب را فقط برای این فرمود که ایشان حال خلقت اول را دانسته اند که چگونه در شکم مادران بودند ولی نشانه و خلقت دوم - چنین نیست برای آنکه آن در وقتیست که بندگان آن را نمیدانند.

(و لَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ)

یعنی دفعه اول از انشاء و ایجاد و آن ابتداء خلق بود هنگامی که شما را از نطفه و بعد علقه و سپس مضغه آفرید.

(فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ)

یعنی پس آیا عبرت و اعتبار نمیگیرید و استدلال بر قدرت حق بر خلقت دوم نمیکنید.

(أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ)

آیا پس شما آنچه بذر می‌فشانید دیدید یعنی آنچه در زمین عمل میکند و در آن بذر می‌پاشید دیده اید.

(أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ)

یعنی آیا شما آن را می‌رویانیید و زراعت قرار می‌دهید یا ما آن را می‌رویانیم، پس راستی کسی که قدرت بر رویانیدن و زراعت دارد از دانه گندم کوچکی آن را حبه و دانه های بسیار نماید قادر است بر اعاده خلق بر آنچه را که بر آن بودند.

از پیامبر (ص) روایت شده که فرمودند: نگویید البتّه یکی از شما که من زراعت کردم، بلکه بگوید بذر افشاندم و کشت کردم.

(لَوْ نَشَاءُ لَجْعَلْنَاهُ)

یعنی اگر ما می‌خواستیم قرار میدادیم این کشت و بذر شما را (حُطاماً) یعنی گیاهی که نه در طعام بکار رود و نه در غذا.

عطاء گوید: یعنی ما آن را آگاه می‌کردیم که حبه گندم و جو در آن نباشد.

(فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ)

عطاء و کلبی و مقاتل گویند: یعنی شما تعجب می‌کردید از آنچه بر شما نازل شده در زراعتتان.

عکرمه و قتاده و حسن گویند: یعنی شما پشیمان شده و افسوس می‌خوردید بر آنچه که خرج نمودید درباره آن و اصل آن از تفکّه و مزاح کردن بحديث و آن شوخی کردن بآنست، پس مثل آنکه گوید: پیوسته شما ابراز پشیمانی می‌کردید چنانچه شخص مزاح در حدیث و سخنش مطلبی ابراز میکند که ازاله غصّه و غم نماید.

عکرمه گوید: ملامت و سزنش می‌کنید یکدیگر را یعنی بعضی از شما برخی دیگر را ملامت و سزنش می‌کنید بر تفریط و کوتاهی در طاعت خدا.

(إِنَّا لَمُعْرَمُونَ)

یعنی می‌گویند راستی ما زیانکار و خسارت دیده هستیم و

مقصود اینست که راستی تمام مال و سرمایه ما و مخارج ما از بین رفت و وقت ما ضایع شد و چیزی حاصل ما نشد.

مجاهد گوید: یعنی راستی ما هر آینه معذب و از حظ و بهره محروم و محدود شدیم.

و در روایت دیگری از اوست که راستی هر آینه بسته شما شده.

و در روایت دیگری راستی ما در شر و بدی افتاده ایم.

و قتاده گوید: یعنی ما همه چی را از دست داده ایم، و کسی که (ء انا) بنا بر استفهام قرائت کرده آن را حمل کرده بر اینکه ایشان برخاسته و از روی انکار میگویند آیا راستی ما ضرر کرده ایم و کسی که (انا) بنا بر خبر قرائت کرده آن را حمل کرده بر اینکه ایشان خبر از خودشان میدهند سپس استدراک نموده و میگویند:

(بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ)

یعنی ما کم حظ و نصیب و ممنوع از رزق و خیر هستیم سپس خداوند سبحان برای آگاه کردن بدلیل دیگری فرمود:

(أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ أَمْ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ السَّمَاءِ لَنْزُلًا مِمَّنْ قَبْلِكُمْ فَأَنْتُمْ لَخَالِفُونَ)

آیا شما دیدید آبی را که می آشامید، آیا شما آن را از ابر نازل کردید؟ (أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ) یا ما آن را نازل مینمائیم در حالی که آن نعمت و رحمتی است از ما بر شما سپس فرمود:

(لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا)

اگر میخواستیم آن را سخت تلخ میگردانیدیم.

و بعضی گویند: یعنی آن را خیلی شور میگردیم.

(فَلَوْ لَا تَشْكُرُونَ)

یعنی آیا پس سپاس گذاری نمیکنید بر این نعمت بزرگی که هیچکس جز خدا قادر بر آن نیست، آن گاه تنبیه فرمود بر دلیل دیگری و گفت:

(أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ)

آیا شما دیده اید آتشی را که روشن می کنید

یعنی آن را بیرون می‌آورید و میگیرانید آن را بسبب کبریت و آتش گیرانه چنانچه از درخت بیرون می‌آید.

(أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا)

آیا شما ایجاد کردید درخت آن را که از آن آتش می‌جهد، یعنی آیا شما آن درخت را رویانیدید و آفریدید؟ (أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ) یا ما آن را ایجاد میکنیم، پس ممکن نیست که کسی بگوید که او این درخت را بوجود آورده غیر از خدای تعالی و عرب بسبب زند آتش روشن میکند و آن درختیست که بعضی از آن را بر بعض دیگر میزنند، پس از آن جرقه و آتش بیرون می‌آید و در مثل هم آمده «فی کل شجر نار و استمجد المرخ و العفار» در هر درخت آتش است ولی درخت مرخ و عفار شریف و مشهور شده است.

(نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكُّرًا)

عکرمه و مجاهد و قتاده گویند: یعنی ما این آتش را تذکره و یاد آور آتش بزرگ دیگری قرار دادیم پس هر گاه آن را بیننده ای ببیند یاد جهنم نموده و بخدا پناه برد از آن.

و بعضی گویند: یعنی تذکره ای که متذکر بآن شده و اندیشه درباره آن کند پس بداند راستی کسی که قادر بر آن و بر اخراج آنست از درخت تر و تازه قادر است بر ایجاد جهان دوم و سرای آخرت.

(وَمَتَاعًا لِلْمُقِيمِينَ)

ابن عباس و ضحاک و قتاده گویند: یعنی و ما قرار دادیم آن را توشه و منفعت برای مسافرین، یعنی کسانی که نازل میشوند بر زمین صاف خالی از هر چیز (آب و گیاه و اشیاء دیگر) عکرمه و مجاهد گویند: برای بهره برداران بآن از تمام مردم مسافرین و حاضرین و مقصود اینست که تمام مردم، استضاء بآن میکنند از تاریکی و گرم میشوند از سرما و منتفع میشوند بآن در پختن غذا و نان و بنا بر این مقوی از اضداد است، پس مقوی کسیست که نیرومند گشته باشد

از مال و نعمت و نیز مقوی کسی است که تمام مالش از دستش رفته و بزمین قفر خالی از هر چیز نازل شده باشد، پس معنا اینست:

«وَمَتَاعًا»

برای توانگرها و برای مستمندان و چون خداوند سبحان یاد نمود چیزهایی را که دلالت بر وحدانیت و یکتایی و انعام بر بندگانش می کند گفت:

(فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ)

یعنی خداوند تعالی بری و منزّه است از آنچه را که در وصف او میگویند و منزّه و پاک است از آنچه لایق بصفات او نیست و بعضی گویند: یعنی بگو «سبحان ربی العظیم» و در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده که چون این آیه نازل شد، فرمود آن را در- رکوعتان قرار دهید .

ص: ۱۷۴

اشاره

فَلَا أُفْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ (۷۵) وَإِنَّهُ لَقَسِيمٌ لِّمَنْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٍ (۷۶) إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ (۷۷) فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ (۷۸) لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۷۹) تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸۰) أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ (۸۱) وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ (۸۲) فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ (۸۳) وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ (۸۴) وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ (۸۵) فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ (۸۶) تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۸۷)

ترجمه آیات:

۷۵ بمواضع (یا مغارب) ستارگان سوگند یاد نمیکنم.

۷۶- که جدا آن قسم سوگندیست که اگر بدانید بس بزرگست.

۷۷-البته آن خوانده شده قرآنست بزرگوار.

۷۸-در کتابی پوشیده (از نظرها که آن لوح محفوظ است).

۷۹-بآن کتاب جز پاک شدگان دست نمی زنند.

۸۰- (آن قرآن) از نزد پروردگار جهانیان فرو فرستاده شده است.

۸۱- آیا بدین سخن مسامحه (و تکذیب) میکنید.

۸۲- و شما بهره خود را (از این قرآن) انکار آن را قرار میدهید.

۸۳- پس چرا وقتی که جان بگلو رسد.

۸۴- و شما در آن هنگام (بحال محتضر) مینگرید.

۸۵- و ما از شما به محتضر نزدیکتریم ولی نمی بینید.

۸۶- اگر شما زنده نمیشوید و کیفر نمی بینید.

۸۷- چرا جان محتضر را باز نمیگردانید، اگر راست می گویند.

قرائت آیات:

اهل کوفه غیر عاصم (موقع النجوم) بدون الف خوانده و دیگران «بمواقع النجوم» بنا بر جمع خوانده اند، و بعضی از ایشان از عاصم روایت کرده اند انکم تکذبون، بتخفیف و قرائت مشهور (تکذبون) بتشدید است و در شواذ قرائت حسن و ثقفی (فلا قسم) بدون الف، و قرائت علی علیه السلام و ابن عباس و از پیامبر (ص) هم روایت شده، و تجعلون شکر کم.

دلیل این قراءات:

ابو عبیده گویند: (فَلا - أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ) یعنی پس سوگند میخورم و مواقع آن محل سقوط و غروب آنهاست، و غیر او گویند: آن مواقع قرآن است - هنگامی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله تدریجا نازل میشد، و اما جمع در این، و اگر چه مصدر است پس برای اختلاف آنست پس بدرستی که مصادر و سایر اسماء

اجناس هر گاه مختلف شد جمعش جایز است و کسی که (بموقع) خوانده و مفرد آورده، پس برای آنست که آن اسم جنس است، و کسی که تکذوبون خوانده، پس معنایش را اینگونه نموده «تجعلون رزقکم الذی رزقکموه الله» قرار میدهد رزق- چنانی خود را که خدا بشما روزی نموده در آنجا که گفت (وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا) و نازل کردیم از آسمان آب با برکتی را تا آنجا که گفت (رزقا للعباد) (۱) روزی برای بندگان و گفت (وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ ... أَنْتُمْ تُكذَّبُونَ) (۲) و نازل کرد از آسمان آبی را تا بسبب آن بیرون آورد میوه ها و محصولات تا روزی برای شما- باشد راستی شما دروغ می گوید که نسبت می دهید این روزی را بغیر خدا پس می گوید بارید ما را بسبب فلان ستاره، پس این وجه و دلیل تخفیف است، و کسی که (تکذوبون) و مشدد خوانده پس معنا اینست که شما بقرآن تکذیب میکنید برای آنکه خدای تعالی اوست که شما را روزی میدهد این بنا بر چیزیست که درباره قول خدای تعالی (رزقا للعباد) آمده پس شما نسبت می دهید آن را بغیر خدا، پس این تکذیب شماست بچیزی که در قرآن آمده است و اما آنچه روایت شده از قول او (و تجعلون شکرکم) پس مقصود اینست که شما مکان شکر سپاسی که برای شما واجب است تکذیب قرار میدهید و گاهی معنا چنین میشود: شکر روزی خود را تکذیب قرار میدهید، پس مضاف حذف شده، و ابن جنی گوید: آن بنا بر تقدیر و تجعلون بدل شکرکم و مثل آنست قول، عجاج:

رَبَّيْتَهُ حَتَّى إِذَا تَعَدَّ ذَا

كَانَ جَزَائِي بِالْعَصَا إِنْ أَجْلَدَا

ص: ۱۷۷

۱- ۱) -سوره ق آیه ۹ و اصل آیه و تمام آن اینست و نزلنا من السماء ماء مبارکا فانبتنا به جنات و حبّ الحصيد (۱۰) و النحل باسقات لها قطع نضید- (۱۱) رزقا للعباد و احینا به بلده میتا كذلك الخروج
۲- ۲) -سوره بقره آیه ۲۲ و سوره ابراهیم آیه ۳۲.

او را تربیت نمودم تا آنکه بزرگ شد و توانا گشت پس پاداشم این بود که به عصای او مضروب شوم یعنی بدل پاداش مرا با عصا داد که بر بدنم زد، و اما قول او فلا اقسام پس تقدیر آن اینست (لانا اقسام) و آن فعل حال است که دلالت میکند بر اینکه تمام قسمهایی که در قرآنست البته آن بنا بر حاضر حال است نه اینکه وعده قسمها باشد مثل قول خدا (وَ التَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ ، وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا) و برای این حمل شده (لا) بر لاء زائده در قول او فلا اقسام بمواقع النجوم و مثل آن (لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ) بلی و اگر اراده شود بآن فعل مستقبل هر آینه در آن نون لازم شود پس گفته میشود (لا قسمن).

شرح لغات:

القسام: جمله ای از کلام است که بآن خبر تأکید میشود بچیزی که در قسم صواب قرار میدهد نه در خطاء و اشتباه.

العظیم: آنست که اندازه و مقدار غیر آن از آنچه آن میباشد قاصر و کوتاه باشد و آن دو قسم است (۱) بزرگی شخص (۲) بزرگی شأن و مقام.

الکریم: آنست که از شأن و مقام او است که میبخشد خیر فراوان را پس چون از شأن قرآن اینست که خیر بسیار میدهد بدلیل هایی که بسوی حق هدایت می کند کریم است، بنا بر حقیقت معنای کریم نه بنا بر تشبیه بطریق مجاز و کریم در صفات خدای تعالی از صفات ذاتی چنانیست که جایز است که گفته شود در باره آن صفت از لا کریم بوده و ابداهم کریم است برای آنکه حقیقت ذات لاحدی او ایجاب میکند این را از جهت اینکه کردم او آن کسیست که اعطاء میکند خیر بسیار را پس چون قادر و توانای بر کرم چنانیست که نمیتواند منع کننده ای او را منع کند از عطا و خیر فراوان و صحیح است که گفته شود او پیوسته کریم بوده است.

المدهن: آنست که کاری که در باطن میکند بر خلاف ظاهر او باشد مثل روغن مالی برای آسان بودن این بر او و برای شتاب و سرعت کردن در آن گفته میشود ادهن یدهن و داهن یداهن مثل نافق...

الدین: آن پاداش و مزد است و از آنست قول ایشان کما تدین تदान یعنی چنانچه پاداش دهی پاداش بینی و دین عملیست که بسبب آن مستحق جزاء، و پاداش میشود.

اعراب:

﴿فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ﴾

عامل در (اذا) محذوف و بر آن دلالت میکند فعل واقع بعد (لو لا) و آن (ترجعونها) در قول او فلو لا ان کنتم غیر مدینین ترجعونها و جواب شرط نیز آن مدلول قول او (فلو لا ترجعونها) است و این (لو لا) برای تخصیص بمعنای (هلا) میباشد و واقع نمیشود بعد از آن مگر فعل و تقدیرش چنین است (فلو لا- ترجعونها) اذا بلغت الحلقوم فلو لا ان کنتم پس لو لا را دو مرتبه تکرار کرد برای طول کلام.

تفسیر آیات:

سپس خداوند سبحان تأکید نمود آنچه در پیش یاد نموده بود بقول خودش ﴿فَلَا- أَقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ﴾ پس سوگند میخورم بمواقع و مواضع ستارگان و لا در اینجا زاید است.

سعید بن جبیر گوید: یعنی پس قسم میخورم و جایز است که (لا) رد باشد بر آنچه کفار میگویند درباره قرآن که آن سحر و شعر و کهانست، آن گاه استیناف نمود قسم را و فرمود: اقسام و بعضی گفته اند: که لا تأکید و زیاد میکند در قسم پس گفته میشود لا و الله لا افعلا، امرؤ القیس شاعر معروف گوید:

لا و ابيك ابنه العامري

لا يدعى القوم ائى أفر

قسم قسم بجان پدر تو ای دختر عامری که قوم تو ادعا نمیکند و نمیگویند که من گریزان و فراری هستم.

و مقصود در این بیت (و ابيك) است که قسم بآن خورده است.

ابی مسلم گوید: که معنی (لا اقسام) اینست یعنی من قسم باین چیزها نمیخورم زیرا که امر آن اشیاء روشن تر و مؤکدتر است از اینکه در آن محتاج به قسم باشم.

مفسرین در معنای مواقع النجوم اختلاف کرده اند: مجاهد و قتاده گفته اند:

آن محلّ طلوع و غروب ستارگان است.

حسن گوید: آن منکدر شدن و تیره شدن و پراکنده شدن آنست در روز قیامت.

و بعضی گفته اند: آنها ستارگانی هستند که اهل جاهلیت هر گاه باران بر آنها میبارید میگفتند باران بر ما بسبب و واسطه فلان ستاره آمد (۱) پس معنی چنین میباشد، پس قسم باین نجوم و ستارگان جاهلیت نمیخورم.

و از حضرت باقر و حضرت صادق (ع) روایت شده که مواقع نجوم رجم کردن

ص: ۱۸۰

۱- ۱) - نجوم جاهلیت ۲۸ ستاره بودند بنامهای زیر: ۱- اشرفان ۲- بطین ۳- نجم ۴- دیران ۵- هقعه ۶- هنعه ۷- ذراع ۸- نشر ۹- الطرف ۱۰- جبهه ۱۱- الخراتان ۱۲- الصرقة ۱۳- الهواء ۱۴- السماک ۱۵- زبانی ۱۶- اکلیل ۱۷- فلب ۱۸- شوله ۱۹- نعائم ۲۰- بلده ۲۱- سعد الذابح ۲۲- سعد بلع ۲۳- سعد السعود ۲۴- سعد الاخیسه ۲۵- فرغ الدلو المقدم ۲۶- فرغ الدلو المتأخر ۲۷- حوت ۲۸- الغفر.

و راندن آنهاست شیاطین را و مشرکین قسم میخورند بآنها پس خداوند سبحان فرمود: پس من قسم بآن نمیخورم.

ابن عباس گوید: یعنی سوگند نمیخورم بنزول قرآن پس براستی آن بطور قطع تدریجا نازل شده است.

(وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَيْتَعْلَمُونَ عَظِيمٌ)

زجاج و فراء گویند و این دلالت میکند بر- اینکه مقصود از مواقع النجوم نزول قرآن است و ضمیر در «أنه» عود بقسم میکند، و دلالت میکند بر آن قول او (اقسم) و معنی چنین است: قسم بمواقع النجوم هر آینه قسم بزرگیست اگر بدانید، پس بین صفت و موصوف جمله ای فاصله شد آن گاه یاد نمود چیزی را که برای او قسم خورده و گفت:

(إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ)

یعنی براستی آنچه را که ما بر تو تلاوت کردیم هر آینه قرآن کریم است، یعنی عام المنافع و دارای خیر فراوان که به سبب تلاوت آن و عمل بمندرجات آن به پاداش و اجر بزرگی خواهند رسید.

مقاتل گوید: کریم است نزد خدای تعالی خداوند آن را عزیز و بزرگداشته برای آنکه آن کلام خدا است.

و بعضی گویند: کریم است برای آنکه آن سخن پروردگار عزیز و برای آنکه مصون از تغییر و تبدیل و برای آنکه معجزه (باقیه پیامبر (ص) است) و برای آنکه مشتمل بر احکام و مواعظ است و هر بزرگ شریف و عزیزی پس او کریم است.

(فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ)

ابن عباس گوید: یعنی مستور و پوشیده از خلق اوست نزد خدا و آن لوح محفوظ است که خدا در آن قرآن را ثابت نگهداشته است.

مجاهد گوید: آن همین مصحف و قرآنست که در دست ما میباشد.

(لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ)

ابن عباس گوید: معنای آن در قول اول (که

لوح محفوظ) است که آن را لمس نمی‌کند و دست نمیزند مگر فرشتگانی که موصوف به طهارت از گناهان شده اند، و در قول دوم: قول مجاهد که همین قرآن- باشد، یعنی آن را نباید لمس کند مگر پاکان از شرک.

حضرت باقر علیه السلام و طاووس یمانی و عطاء و سالم گویند: مگر پاکان از حدثها و جنابتها و گفتند جایز نیست برای جنب و حائض و محدث (به حدث اصغر) لمس قرآن مجید و این مذهب مالک بن انس و محمد بن ادریس شافعی است، پس این جمله خبریه بمعنای نهی است و در نزد ما ضمیر عود بقرآن میکند، پس جایز نیست برای ناپاک لمس نوشته های قرآن.

(تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

یعنی این قرآن نازل شده از نزد خدای تعالی آن چنان خدایی که آفرید بندگان را و تدبیر نمود ایشان را بر آنچه که بر پیامبرش صلی الله علیه و آله اراده نمود سپس اهل مکه را خطاب نمود و فرمود:

(أَفْبِهَذَا الْحَدِيثِ)

آیا با این قرآنی که شما را حدیث نمودیم و خبر دادیم که در آن حوادث امورست.

(أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ)

ابن عباس گوید: یعنی تکذیب کننده اید.

مجاهد گوید: مسامحه و سهل انگاری میکنید از آنچه را که کفار بر کفرشان اصرار دارند.

و بعضی گویند: یعنی منافقین هستند بر تصدیق بر پیامبرشان، یعنی میگویند (آمنّا) ایمان آوردیم بآن و مسامحه میکنید در ما بین خودتان و بین مشرکین هر وقت با آنها خلوت کردید، پس گفتید ما با شما هستیم.

مورج گوید: مدهن کسیست که زبان و جانب خود را نرم و ملایم میکند تا کفر خود را مخفی دارد، و اصل آن هم از دهن است.

(وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ)

یعنی حظ خودتان را از خیری که آن مانند رزق شماست تکذیب قرار می‌دهید.

ابن عباس گوید: و قرار می‌دهید سپاس و شکر رزقتان را تکذیب و دروغ- پنداشتن آن گوید در بعضی از سفرها مردم را عطش سختی رسید پس پیغمبر «ص» دعا نمود پس باران بارید و مردم سیراب شدند پس شنیده شد که مردی می‌گوید:

فلان ستاره برای ما باران آورد پس این آیه نازل شده. حسن گوید: یعنی قرار می‌دهید حظ خودتان را از قرآنی که خدا روزی شما نموده تکذیب بآن.

(فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ)

یعنی پس آیا وقتی که جان بگلویتان در موقع مرگ رسید (وَأَنْتُمْ) ای اهل خانه (حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ) یعنی می‌بینید این حال را و حال آنکه بجایی رسیده که می‌خواهد جانش بیرون رود.

و بعضی گویند: یعنی نگاه می‌کنید ولی امکانی نیست برای شما که مرگ را دفع کنید و مالک چیزی در آن لحظه نیستید.

(وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ)

و ما با او از شما نزدیکتریم بعلم و قدرت.

(وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ)

و لکن شما این را نمی‌بینید و آن را نمی‌دانید، و بعضی گویند یعنی فرستاده‌های ما آنهایی که قبض روح او میکند از شما باو نزدیکترند و لیکن شما فرشته‌هایی که گیرنده روح او هستند نمی‌بینید.

(فَلَوْ لَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)

پس اگر شما کیفر نمی‌بینید، پس چرا آن را بر نمی‌گردانید، یعنی پس چرا بر نمی‌گردانید جان کسی را که بر شما عزیز است وقتی که بگلویش رسید و آن را بجای خود بر گردانید اگر جزا داده بثواب و عقاب نیستید و اگر محاسبه نمی‌شوید.

و بعضی گویند: (غیر مدینین) یعنی غیر اگر مملوک نیستید.

حسن گوید: یعنی اگر مبعوث نمیشوید، و مقصود اینست که اگر امر چنانست که شما می گوئید از اینکه نه قیامت است و نه حساب و نه کیفر است و نه پاداش و نه خدایی که محاسبه کند و کیفر و پاداش دهد، پس چرا ارواح و نفوس را از گلوی تان بر نمی گردانید، اگر راست می گوئید در گفتارتان، پس هر گاه بر این قدرت نداشتید بدانید که آن از تقدیر مقدر حکیم و تدبیر مدبر دانا است .

اشاره

فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۸۸) فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ (۸۹) وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (۹۰) فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (۹۱) وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمَكْذِبِينَ الضَّالِّينَ (۹۲) فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ (۹۳) وَتَصْلِيَةٌ جَهِيمٍ (۹۴) إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ (۹۵) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۹۶)

ترجمه آیات:

۸۸- و اما اگر آن محتضر از مقربان باشد.

۸۹- بهره او راحت و روزی خوش (با بوی خوش) و بهشت پر نعمتست.

۹۰- و اگر آن محتضر از یاران دست راست باشد.

۹۱- (باو میگویند) سلام و درود بر تو باد از یاران دست راستیها.

۹۲- و اگر آن محتضر از تکذیب کنان گمراه باشد.

۹۳- پس پیش کش او آب جوشان است.

۹۴- و در آوردن اوست در آتش سوزان.

۹۵- برآستی این (که درباره این سه گروه گفتیم) آن خبر یقین است،

قرائت آیات:

یعقوب فروح بضمه (راء) خوانده و آن قرائت پیامبر (ص) است و ابن عباس و ابی جعفر باقر علیه السلام و قتاده و حسن و ضحاک و جماعت است و دیگران (فروح) بفتح راء خوانده اند.

دلیل:

ابن جنی گوید: آن راجع بمعنای روح است، پس مثل آنکه گوید ممسک روح و ممسک آن او روح است و چنانچه می گویی هذا لهواء هو الحياه این هواء آن زندگیست و هذا السماع هو العیش و هو الروح: و این شنیدن آن عسرت و آن راحت است.

اعراب:

وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ

علی بن عیسی گوید: کاف خطاب داخل شده است چنانچه داخل میشود در «ناهیک به شرفا» و حسبک به کرما، یعنی طلب بیشتری بر جلالت حالت نکن پس همین طور سلام لک منهم یعنی زیادتر بر درود و سلام ایشان طلب نکن از جهت جلالت و بزرگی منزلت.

ابن جنی گوید: در کلام تقدیم و تأخیر است و تقدیر اینست: مهما یکن من شیء فسلام لک من اصحاب الیمین ان کان من اصحاب الیمین، و شایسته - نیست که بوده باشد موضع (ان کان) مگر این موضع برای اینکه اگر محل آن بعد از فاء باشد هر آینه پهلوی آن قرار گرفت و هر آینه قول او سلام لک، جواب

برای او در لفظ خواهد بود نه در معنا، و اگر جواب او در لفظ باشد هر آینه واجب است داخل کردن فاء بر آن، برای آنکه جایز نیست در سعه کلام، ان کان من اصحاب الیمین سلام له، پس چون فاء در آن نبود ثابت شود که آن جواب نیست برای گفته او که اگر در لفظ باشد و وقتی ثابت شد که آن جواب او در لفظ نیست ثابت شود که محلّ (ان کان) بعد از آنست نه قبل از آن.

گوید اگر گفته شود که البتّه فاء جواب داخل نمیشود برای قول او (ان کان) برای خاطر فایی که داخل میشود برای جواب (اما) برای آنکه داخل نمیشود حرفی بر مثل خودش، حرف دیگر گفته میشود: البتّه داخل نمیشود فایی که برای (اما) است بر آن برای آنکه آن جواب نیست برای قول او (ان کان) پس اگر جواب، برای او بود هر آینه داخل نشده بود بر آن (علی سلام) این فاء در قول او (وَ اَمَّا اِنْ كَانَ مِنْ اَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَكَ) بنا بر اینکه فاء اما موردش بعد از فایی «است که جواب شرط» است پهلوی آن واقع نمیشود و (اما) برایش دو مورد از کلام است:

۱- اینکه برای تفصیل جمله باشد مثل قول تو (جاءنی القوم فاما زید فاكرمه و اما عمرو فاهتته) قوم آمد نزد من پس اما زید را من اکرام کردم و اما عمرو را پس توهین نمودم، و از این قبیل است (اما) در این آیه.

۲- اینکه مرکب از ان و ما باشد و ما عوض از کان باشد و این مثل قول توست که می گویی اما انت منطلقا انطلقت معك اما تو راهی هستی منهم با تو راهی - خواهم بود، و مقصود اینست اگر تو میروی من هم میروم، پس موضع (ان) نصب است برای آنکه آن مفعول له است، سیبویه گوید:

ابا فراشه اما انت ذا نفر

فانّ قومی لم تأكلهم الضبع

ص: ۱۸۷

ای ابا فراشه اما تو صاحب نفرات هستی پس راستی قوم مرا هم گرگ و درنده ای نخورده است.

تفسیر آیات

آن گاه یاد نمود خداوند سبحان صفات بندگانش را در نزدیک مرگ و فرمود **فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ** یعنی پس اگر این مختصری که جان بگلویش رسیده از مقربین نزد خدا و از سابقین است که در اول سوره یاد شدند.

(فَرَوْحٌ)

یعنی پس برای او روح است، ابن عباس و مجاهد گویند: برای او راحت و آسایش است، یعنی از تکالیف دنیا و سختیهای آن.

و برخی گفته اند: که روحیست که نفس انسانی از آن لذت میبرد و از آن غم و غصه را زایل میکند.

(وَرِيحَانٌ)

یعنی روزی در بهشت.

حسن و ابو العالیه و قتاده گویند: آن شاخه ریحان خوش بوی از ریحانهای بهشت است که در موقع مردن برایش آورده میشود پس آن را می بوید.

و بعضی گویند: که روح رحمت و ریحان هر رتبه و شرافت است.

و بعضی گویند: روح نجات از آتش و ریحان دخول در بهشت جاودان است.

و بعضی گویند: که روح در قبر و ریحان در جنت و بهشت است.

و بعضی نیز گفته اند: که روح در قبر و ریحان در قیامت است (۱).

ص: ۱۸۸

۱- ۱) - احادیث بسیاری از خاندان رسالت علیهم السلام رسیده که شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام در قبرشان در روح و ریحانند، و از آنها این چند حدیث است که از تفسیر شریف برهان نقل می نمایم:

دنباله پاورقی از صفحه قبل: ۱- گوید ابن بابویه باسنادش از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از پدر بزرگوارش حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود، هر گاه مؤمنی از دنیا رود هفتاد هزار فرشته او را تا قبرش تشییع کنند، پس وقتی داخل قبرش نمودند منکر و نکیر آمده و او را میشانند، پس با او میگویند پروردگار تو کیست و دین تو چیست، و پیامبر تو کیست؟ پس میگوید: پروردگار من الله است، و پیامبرم محمد (ص) است و اسلام دین منست، پس قبر او را وسیع و گشاده میکنند برای او باندازه چشم انداز او و برای او از بهشت طعام میآورند و روح و ریحان داخل قبر او میشود، و این قول خداوند عز و جل است، فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ يَعْنَى دَرَقَبْرَشٍ وَجَنَّةٍ نَعِيمٍ در آخرت، سپس فرمود، هر گاه کافری بمیرد او را هفتاد هزار فرشته از زبانه آتش تا قبرش تشییع نموده و او بکسانی که جنازه او را برداشته اند قسم میدهد بطوری که جز آدمیان و جئیان همه موجودات صدای او را میشنوند و میگویند: اگر برای من برگشتی باشد من از مؤمنین میباشم و میگوید: مرا برگردانید تا شاید من عمل صالحی انجام دهم و جبران کنم آنچه را که ترک کرده ام: اِرْجِعُونِ لَعَلِّيْ أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ پس زبانه آتش پاسخ او را میدهد کلا آنها کلمه هوقائلها، نه چنین نیست این سخنی است که او در دنیا هم گویا بود و فرشته ای آنها را صدا میزند وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ و اگر برگردانیده شوند هر آینه عود میکنند بهمان اعمالی که نهی شده بودند از آن پس وقتی داخل قبرش شده و مردم او را تنها گذاردند و رفتند منکر و نکیر میآیند در هولناک ترین صورتها پس او را گرفته و میگویند: من ربک و ما دینک و من نبیک پس زبانش بلکنت افتاده و قادر بر جواب نمیشود پس ضربتی از عذاب خدا بر او میزنند که هر چیزی برای او ناراحت میشود، پس میگویند پروردگار تو کیست؟ و دین تو چیست؟ و پیامبر تو چه کسی است؟ پس میگوید: نمی دانم، پس میگویند: باو نیکو نیستی، و هدایت نشدی و رستگار نگشتی، سپس

دنباله پاورقی از صفحه قبل: در بی برای او بسوی آتش باز میکنند و بر او آب جوشانی از جهنم میریزد و این قول خدای عز و جل است که میگوید: **وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ - فَنُزِّلُ مِنْ حَمِيمٍ**، یعنی در قبر و تصلیه جحیم، یعنی در آخرت. ۲- و نیز از او باسنادش از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود این دو آیه درباره اهل ولایت ما و دشمنان ما نازل شده، **فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ - الْمُقْرَبِينَ فَرُوحٌ وَ رِيحَانٌ**، یعنی در قبرش و جنه نعیم یعنی در آخرت، **وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزِّلُ مِنْ حَمِيمٍ** در قبرش و تصلیه جحیم یعنی در آخرت. ۳- و نیز از او باسنادش از زید بن علی بن الحسین علیهم السلام گوید پرسیدم از حضرت باقر علیه السلام از قول خدای عز و جل **فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ - الْمُقْرَبِينَ فَرُوحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ** پس فرمود: این آیه درباره امیر المؤمنین و امامان بعد از او علیهم السلام است. و در عیون اخبار الرضا علیه السلام است که از حال مؤمن در قبرش پرسیدند فرمود: فی روح و ریحان و جنه و نعیم و رضوان، مؤید این مکاشفه ای است از مرحوم آیت الله حاج شیخ مرتضی آشتیانی متوفی ۱۳۶۵ ق که باین نویسنده فرمودند بعد از شهادت مرحوم آیت الله حاج سید محسن صدر العلماء- تهرانی ره او را در خواب دیدم که از حرم حضرت رضا علیه السلام بیرون آمده و بطرف قبرش در دار السیاده میروید پس او را گرفتم با توجه به اینکه او مرده است و گفتم از وضع و حال خودت بگو اول استکاف کرد و گفت: شیخ مرتضی مرا رها کن بروم گفتم بصاحب این قبر (و اشاره بقبر حضرت رضا علیه السلام کردم) تا نگویی تو را رها نکنم، پس تبسمی کرد و گفت: فی روح و ریحان و جنه و نعیم و رضوان، گفتم مرا چگونه می بینی گفت تو هم همین طور و هر کس که متمسک بصاحب این قبر شریف باشد در روح و ریحان خواهد بود، گفتم بگو با این مقام آرزوی دیگری داری؟ گفت: آری، گفتم: چیست؟ گفت: خدا مرا بدنیا بر گرداند تا قضاء حاجت مؤمنین نمایم زیرا در آن عالم هیچ عملی باندازه قضاء حوائج مردم

(وَ جَنَّةٍ نَعِيمٍ)

که داخل آن میشوند (وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ) یعنی: اگر متوفی از اصحاب الیمین باشد (فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ) یعنی پس تو می بینی در ایشان چیزهایی را که برای ایشان دوست داری از سلامتی از مکروهات و ناراحتیها و ترس.

قتاده گوید: یعنی پس درود و سلامتی بر تو ای انسانی که از یاران دست راستی از عذاب خدا و سلام فرشتگان خدا بر تو باد.

فراء گوید: فسالم لک انک من اصحاب الیمین پس انک حذف شده.

و بعضی گفته اند: یعنی پس سلام برای تو از ایشان در بهشت برای آنکه ایشان با تو هستند، و لک بمعنای علیک است.

سؤال: گفته میشود چرا تبرک بدست راست نمودید؟ جواب: عمل با دست راست میسور و آسان و با دست چپ نوشتن و اعمال دقیقه مشکل و دشوار است.

(وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ)

و اما اگر از تکذیب کنندگان بروز قیامت و پیامبران و آیات خدا باشند (الضَّالِّينَ) گمراهان از هدایت و روندگان از صواب و حق.

(فَنَزَّلُ مِنَ حَمِيمٍ)

یعنی پس پیش کسی که از طعام و شراب برای ایشان - آماده شده از آب جوشان جهنم است.

(وَ تَصْلِيَةٌ جَهِيمٍ)

یعنی داخل شدن آتش بزرگی چنانچه فرمود:

(۱)

(مورد توجه نیست. مخفی نماند که مرحوم صدر العلماء مذکور در اوائل مشروطه در تهران شهید و جنازه اش حمل بمشهد و در جوار حضرت ثامن الحجج (ع) مدفون گردید. گنجینه دانشمندان ج ۴ ص ۴۷۸ «مترجم»

ص: ۱۹۱

و یضلی سعیرا در قرائت کسی که مشدّد خوانده است.

(إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ)

بدرستی که این حالاتی که برای آن سه گروه گفته شد هر آینه آن حق و یقین است، اضافه کرد حق را بیقین و حال آنکه آن دو یکی است، برای تأکید، یعنی این است آن چیزی که تو را خبر دادم بآن از منازل این گروه های اصناف سه گانه:

۱- مقرّبین ۲- اصحاب الیمین ۳- اصحاب الشمال، آن حق چنان است که شکی در آن نیست، و یقین آن چیزی است که شبهه ای با او نیست.

و بعضی گویند: تقدیر آن اینست حق الامر الیقین، حق امر یقین است.

(فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ)

یعنی تنزیه کن خدای سبحان را از هر بدی و شرک و تعظیم کن او را به بهترین ثناء و ستایش بر او.

و بعضی گویند: یعنی تنزیه کن نام مقدّس او را از آنچه لایق باو نیست پس اضافه نکن باو صفت نقص یا عمل زشتی را.

و بعضی گویند: یعنی بگوئید سبحان ربی العظیم و عظیم در صفت خدای تعالی معنایش اینست که هر چیزی سوای او قاصر از اوست پس او قادر توانا و عالم دانا و غنی بی نیاز است که چیزی برابری با او نمیکند و چیزی بر او مخفی نیست بزرگ است نعمتهای او و منزّه است اسماء او (۱).

ص: ۱۹۲

۱- ۱) - مناسب دیدم در خاتمه و پایان ترجمه سوره مبارکه واقع برای دوستان خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام کیفیت ختم سوره مبارکه واقع را از کتاب بحر الغرائب از علامه مجلسی علیه الرحمه یاد کنم که هم برای آنان فرج و گشایشی باشد و هم برای این خادم اجر و یاد خیری در ص ۲۶ کتاب مذکور گوید: مجلسی علیه الرحمه از حضرت سید سجّاد علیه السلام نقل کرده

(که هر گاه اول ماه روز دوشنبه بود شروع بخواندن سوره واقعه کن تا چهارده روز هر روز بعدد روزها یعنی روز اول یک مرتبه روز دوم دو بار تا چهارده روز، و روز چهاردهم ۱۴ بار و در هر روز پنجشنبه هم این دعا را یک مرتبه - بخوان و این عمل و ختم برای توسعه و وسعت روزی و آسان شدن کارهای مشکله و اداء قرضها مکرر تجربه شده و البته این را از جهال و سفیهان کتمان نما و قدر آن را بدان، دعا اینست: یا واحد یا ماجد یا جواد یا حلیم یا حنان یا منان یا کریم اسئلك تحفه من تحفاتك تلم بها شعئى و تقضى بها دینى و تصلح بها شأنى برحمتك یا سیدی اللهم ان كان رزقى فى السماء فانزله و ان كان فى الارض فاخرجه و ان كان بعيدا فقربه و ان كان قريبا فیسره و ان كان قليلا فكثره و ان كان كثيرا فبارك لی فيه و ارسله علی ایدی خیار خلقك و لا تحوجنى الى شرار خلقك و ان لم یکن فکونه بکینونتک و وحدائتک اللهم انقله الى حیث اکون و لا تنقلنی الیه حیث یکون انک علی کل شیء قدير یا رحیم یا غنی صلّ علی محمد و آل محمد و تمّم علینا نعمتک و هیئنا کرامتک و البسنا عافیتک. ای خدای یکتا ای بزرگوار ای بخشنده ای شکیا ای مهربان ای صاحب منت و نعمت ای صاحب کرم استدعا میکنم از تو تحفه ای از تحفه هایت که بسبب آن پراکندگی من جمع و وام من بوسیله آن اداء و حال من بسبب آن اصلاح شود برحمت تو ای آقای من. بار خدایا اگر روزی من در آسمانست آن را فرود آر، و اگر در زمین است آن را بیرون آر، و اگر دور است نزدیک نما و اگر نزدیک است آن را آسان و میسر کن، و اگر اندک است آن را زیاد فرما، و اگر بسیار است پس برای من در آن برکت قرار ده و آن را بدست بهترین مردم بمن برسان و مرا نیازمند به اشرار و مردم بد و پست - نفرما و اگر نیست پس آن را بیکتایی و ذات مقدس خودت ایجاد فرما، بار خدایا آن را بسوی من حمل فرما هر کجا که باشم و مرا نقل بسوی آن نکن هر کجا که باشد براستی که تو بر هر چیزی توانایی، ای مهربان ای بینای درود متصل و دائمی خود را بر محمد و آل محمد قرار بده و نعمت را بر ما تمام فرما و کرامت را بر ما آماده و آسان نما و ما را در پوشش عافیت قرار بده. «مترجم»

اشاره

آیات آن:

بیست و نه (۲۹) آیه عراقی و ۲۸ آیه از نظر دیگران.

اختلاف آن:

در دو آیه است: ۱- مِنْ قَبْلِهِ الْعَذَابُ كَوْفِي وَالْإِنجِيلَ بَصْرِي است.

فضیلت آن:

ابی بن کعب از پیامبر (ص) روایت کرده که فرمودند هر کس سوره حدید را بخواند نوشته میشود از کسانی که ایمان بخدا و پیامبران او آورده اند.

عرباض بن ساریه گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از آنکه بخوابد- مسبحات را میخواند و میفرمود در آنها آیه ای هست که از هزار آیه افضل است (۱) و عمر بن شمر از جابر بن یزید جعفی از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام

ص: ۱۹۴

۱- ۱) - مسبحات سوره هایی است که اول آن سبح یا یسبح باشد و آن ۶ سوره است ۱- سوره حدید ۲- سوره حشر ۳- سوره صف ۴- سوره جمعه ۵- سوره تغابن ۶- سوره سبح باسم ربك الاعلی.

روایت کرده که فرمود کسی که تمام مسبحات را پیش از خوابیدن بخواند نمیرد تا اینکه درک کند حضرت قائم علیه السلام را و اگر بمیرد در جوار حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود.

□
حسین بن ابی العلاء از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هر کس که سوره حدید و مجادله را در نماز واجب بخواند و آن را ادامه دهد خداوند ابداء او را عذاب نکند تا بمیرد و در خودش و خاندانش ابداء بدی نبیند و هیچ بیماری به بدنش نرسد.

تفسیر آن:

چون خداوند سبحان سوره واقعه را به تسبیح پایان داد سوره حدید را به تسبیح افتتاح نمود و تعقیب نمود آن را بدلائلی که موجب تسبیح است و گفت:

[سوره الحدید (۵۷): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲) هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳) هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۴) لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۵) يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۶)

ص: ۱۹۵

ترجمه آیات:

۱- آنچه در آسمانها و زمین است خدای را به پاکی یاد کند و او عزتمندی درست کردار است.

۲- پادشاهی آسمانها و زمین از آن اوست زنده میگرداند و میمیراند و او بر همه چیز تواناست.

۳- او آغاز و انجام و او ظاهر و باطن و او بهمه چیز داناست.

۴- اوست آنکه آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، سپس تدبیر او بر عرش مستولی شد آنچه را که از آسمان فرود میآید و آنچه را که در آن بالا رود می داند و هر کجا باشید او با شماست و خدای تعالی بکارهایی که میکنید بیناست ۵- فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست و همه کارها بسوی خدا باز گردانیده میشود.

۶- شب را در روز در میآورد و روز را در شب در میآورد و او بآنچه در سینه ها پوشیده دارند داناست.

تفسیر آیات:

اشاره

سَبَّحَ لِلَّهِ

یعنی تنزیه و ثناء و ستایش نمود بر او بآنچه او اهل آنست، و بری نماید او را از هر بدی.

مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

مقاتل گوید: یعنی هر موجود جاندار و غیر جاندار و هر آفریده ای که در آسمانها و زمین است و لیکن شما نمیفهمید تسبیح و ذکر آنان را.

ص: ۱۹۶

و حقیقت ذکر و تسبیح موجودات اینست که عقلاء عالم او را تسبیح میکنند قولاً و اعتقاداً و لفظاً و معنا، ولی غیر عقلاء از سایر حیوانات و جمادات پس تسبیح آنها شواهد و نشانه هائست که در آنها موجود و دلالت کننده بر وحدانیت او و صفات چنانیست که ذات مقدّس او جدای از همه خلق اوست و آنچه در آنست از برهانهایی که نشان گر اینست که او شباهت بخلقش ندارد و اینکه آفریده او هم شباهتی با او ندارد، پس خداوند سبحان تعبیر نمود از این تسبیح و ممکن است که (ما) در اینجا بمعنی (من) باشد (یعنی ذوی العقول صاحبان عقل و اندیشه) چنانچه ابو زید از اهل حجاز حکایت کرده که ایشان هر گاه صدای رعد میشنیدند میگفتند (سبحان ما سبحت له) تسبیح کند آنکه برای او تسبیح گوید، پس تسبیح واقع بر عقلا میباشد از فرشتگان و پریان و آدمیان.

(وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)

یعنی توانای آن چنانی که ممتنع نیست بر او چیزی آن چنان خدایی که افعالش محکم، دانای بوجوه و جهات صوابست در تدبیر.

(لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)

یعنی برای اوست تصرّف در تمام آنچه در آسمانها و زمین است از موجودات بآنچه که میخواهید از تصرّفات و برای هیچکس قدرت و توانی نیست که او را منع از تصرّف نماید، و اینست آن سلطنت و بزرگترین شاهی بجهت اینکه تمام ما سوای او ملک اوست و اوست آن چنان کسی که مالک تمام موجودات است و برای اوست که او را منع از تصرّف کند.

(يُحْيِي وَيُمِيتُ)

یعنی زنده میکند مردگان را برای روز رستاخیز و میمیراند زندگان را در دنیا.

و بعضی گویند: زنده میکند مردگان را به اینکه نطفه را که بی روح و جماد است حیوان قرار می‌دهد و زندگان را میمیراند در وقتی که اجلهای مقدر آنها رسیده باشد.

(وَهُوَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)

و اوست که بر هر چیزی تواناست قادر و توانای بر معدومین و اعدام شدگان است که آنها را ایجاد کند و بیافریند و بر موجودات که آنها را تغییر داده و دگرگون و فانی سازد و بر افعال و کارهای بندگان و مقدورات ایشان بقدرت دادن بر آنها و یا سلب قدرت از آنها نمودن.

(هُوَ الْأَوَّلُ)

یعنی اوست اولین موجود و حقیقت آن اینست که او سبقت و تقدّم دارد بر همه موجودات بآنچه نهایت ندارد از تقدیر اوقات برای آنکه او قدیم و ما سواى او حادث است و قدیم از حادث سبقت دارد بچیزی که نهایت ندارد از تقدیر اوقات.

(وَ الْآخِرُ)

بعد از فناء و نابودی همه موجودات برای آنکه اوست که تمام اجسام را فانی و نابود کند و اوست که آنچه از اعراض است از بین میرود و او به تنهایی باقی میماند و بس.

(آنکه نمرده است و نمیرد خداست)

و آنچه تغیر نپذیرد خداست)

پس در این دلیل است بر نابود شدن اجسام.

و بعضی گویند: اول قبل از هر چیزی بدون ابتداء و آخر بعد از فناء هر چیزی بدون انتهایی پس او موجود ازلی و باقی و جاودان ابدیست.

□
(وَ الظَّاهِرُ)

و اوست غالب و بالای بر هر چیزی پس تمام موجودات زیر و ما دون اویند.

(وَ الْبَاطِنُ)

ابن عباس گوید: دانای بهر چیزی، پس هیچکس داناتر و

گفتار مفسرین درباره این آیه

- ۱- بعضی گویند: یعنی او ظاهر است بادلّه و شواهد و باطنست بسبب خبر داشتن و دانای بهر چیزی بودن.
- ۲- و بعضی گویند: یعنی اوست که عالم و دانای بچیزهای ظاهریست و اوست که عالم بچیزهای نهانی است.
- ۳- و بعضی گویند: یعنی ظاهر است بادلّه توحید و مخفی است از- احساس و ادراک آفریده ها.
- ۴- و بعضی گویند: اوّل بدون ابتداء و آخر بدون انتهاء و ظاهر بدون نزدیک بودن و باطن بدون حجاب و بعید بودنست.
- ۵- سدی گوید: اوّلست به برهان و دلیل وقتی که تو را هدایت نمود و آخر است بعفوش چون توبه تو را پذیرفت و ظاهر است باحسان و توفیقش هنگامی که او را اطاعت نمودی و باطن است به مستور داشتن تو وقتی او را معصیت کردی ۶- ابن عمر گوید: او اوّلست بایجاد کردن و آفریدن و آخر است او بروزی دادن و ظاهر است بزنده کردن و باطن است بمیراندن.
- ۷- ضحاک گوید: اوست اوّل بلا اوّل و آخر بلا آخر و ظاهرترین ظاهرها و مخفی ترین باطنها و مخفی ها.
- ۸- ابی بکر وراق گوید: او اوّلست بازلت و آخر است بابدیت و ظاهرست بیکتایی و احدیت و باطنست بصمدیت.
- ۹- عبد العزیز بن یحیی گوید: واوهای اینجامد غم است و معنای آن، او

است اوّل آخر ظاهر باطن برای آنکه کسی که از ما اوّل باشد دیگر آخر نیست، و آنکه ظاهر و آشکارا باشد دیگر مخفی و پوشیده نیست.

۱۰-یمان گوید: او اوّل قدیم و آخر رحیم و مهربان و ظاهر مصلحت اندیش و محکم کار و باطن داناست.

و بلخی گوید: او مانند قول گوینده ئیست که میگوید فلانی اوّل و آخر کار و ظاهر و باطن آنست یعنی کار بر او دور میزند و باو تمام میشود.

(وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ)

و او بهر چیزی که صحیح باشد معلوم بودن آن (علیم) است برای آنکه او عالم بذات است.

(هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ)

اوست آن چنان خدایی که آفرید آسمانها و زمین را در مدت شش روز برای اینکه در آنست از اعتبار- فرشتگان بظهور چیزی بعد چیزی از جهتی و برای آنچه در خبر دادن بآنست مصلحتی برای مکلفین و اگر این نبود هر آینه آسمان و زمین را در یک لحظه می آفرید برای آنکه او ذاتا قادر و توانای برای یک دفعه آفریدنست.

(ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ)

سپس تسلط و استیلاء بر عرشی که معروف در آسمان است نمود.

و بعضی گویند: استیلاء و غلبه بر ملک است، پس کسی که قول اوّل را اختیار کرده گوید: استواء او بر عرش قادر بودن اوست بر آفریدن و فانی کردن و زیر و رو کردن آنست.

بغیث گوید:

ثُمَّ اسْتَوَىٰ بَشْرٌ عَلَى الْعِرَاقِ

من غیر سیف و دم مهراق

پس بشر مسلط بر عراق شد بدون آنکه شمشیری بکار برد یا خونی بریزد

و این بشر بن مروان است که برادرش عبد الملک باو ولایت و حکومت عراق را تفویض نمود.

و بعضی گویند: معنایش اینست، پس اراده کرد بایجاد و آفریدن عرش و معنای آن گذشت.

(يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا)

یعنی میدانند آنچه داخل در زمین و مستور در آن میگردد و میدانند آنچه که از زمین بیرون میآید از سایر انواع گیاه ها و حیوانات و جمادات بر او چیزی از آنها پوشیده و پنهان نیست.

(وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا)

یعنی و میدانند آنچه که از آسمان نازل میشود از باران و غیر آنها از انواع چیزهایی که فرو میآید از آن و میدانند آنچه که در آسمان عروج میکند از فرشتگان و آنچه که بالا میرود از اعمال.

جنّ و انس.

(وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ)

و او با شماست هر کجا باشید بعملی که بر او چیزی از اعمال و احوال شما مخفی نیست.

(وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ)

و خدا با آنچه که شما میکنید از کارهای خوب و افعال بد (بصیر) یعنی دانا است.

(لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)

برای اوست پادشاهی آسمانها و زمین تصرف میکند در آنها هر طوری که بخواهد.

(وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ)

مرجع و بازگشت همه چیزها بسوی اوست، در روز قیامت، یعنی براستی هر کس در دنیا مالک چیزی باشد ملکش فانی و زایل میشود، جز ذات مقدّس پروردگار سبحان که سلطنتش و ملکش ابدی است، چنانچه چنین بوده پیش از آنکه خلقی را بیافریند.

(يُوجِعُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوجِعُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ)

عكرمه و ابراهيم گویند:

یعنی داخل میشود آنچه از شب کوتاه میشود در روز و آنچه روز کوتاه میشود داخل در شب میشود، یعنی بر حسب آنچه که مصالح بندگانش تدبیر و ایجاب کند.

(وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ)

یعنی اوست که دانای به اسرار خلق و چیزهایی از ضمائر و عقائد و اندیشه ها و کرامتها و قصدها در دلهایشان مخفی میکنند چیزی بر او از آنها مستور و پوشیده نیست، و در این تحذیر و دور باش از گناهانست.

ص: ۲۰۲

اشاره

آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ (۷) وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِيُؤْمِنُوا بِكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۸) هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرؤُفٌ رَحِيمٌ (۹) وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِهِ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسَيْنَ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۰)

ترجمه آیات:

۷-ایمان بیاورید بخدا و پیامبر او و انفاق کنید از آنچه گردانید شما را خلیفه گردانیده شده در آن، پس آنان که ایمان آوردند از شما و انفاق نمودند مر ایشانراست اجری بزرگ.

۸-و چیست مر شما را که ایمان نمی آورید بخدا و رسول میخواند شما را که ایمان آرید پروردگارتان و بتحقیق گرفت پیمان از شما اگر شما مؤمن هستید.

۹-اوست آنکه فرو میفرستد بر بنده اش آیتهای واضحی تا بیرون برد

شما را از ظلمتها و تاریکیها بنور و روشنایی و براستی که خدا بشما مهربان و رحیم است.

۱۰- و چیست مر شما را که انفاق نمیکنید در راه خدا و حال آنکه برای خدا است میراث آسمانها و زمین، برابر نیست از شما آنکه انفاق کرد از پیش فتح (مکه) و کار زار نمودند آنها بزرگترند از جهت مقام و پایه از آنان که انفاق کردند از بعد (فتح مکه) و کار زار نمودند و همه را وعده داده خدا خوبی را و خدا به آنچه میکنید آگاه است.

قرائت:

ابو عمر و تنهایی (و قد اخذ) بضمه همزه (میثاقکم) را برفع خوانده، و دیگران (اخذ) بفتح همزه (میثاقکم) را بنصب و ابن عامر (و کل وعد الله - الحسنی) برفع خوانده و باقی از قاریان (کلا) بنصب قرائت کرده اند.

دلیل:

ابو علی گوید: دلیل کسی که (و قد اخذ) بضمه خوانده اینست که جلوتر و **لَا لَكُمْ** **لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ** فرموده و ضمیر بر میگردد باسم خدای تعالی و دلیل آنکه (و قد اخذ) بنصب خوانده بر این معناست که او بتحقیق شناخت گرفتن پیمان را و بدرستی خدای آن را گرفت.

و دلیل نصب در (كُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسَيْنِي) روشن است برای آنکه بمنزله زیدا وعدت خیرا است، و دلیل ابن عامر اینست که فعل هر گاه مفعولش بر آن مقدم گشت عمل آن در آن تقویت نشود و قوت عمل او وقتیست که متأخر شود آیا نمی بینی که ایشان در شعر گفته اند زیدا ضربت و اگر مفعول متأخر و بعد از فاعل واقع شود این در آن جایز نشود و از آنچه از این قبیل در شعر آمده

گفته او:

قد اصبحت ام الخیار تدعی

علی ذنبا کله لم اصنع

بتحقیق ام الخیار صبح کرد در حالی که ادعا میکرد بر من گناهی را که من هیچ مرتکب نشده ام، پس آن را روایت کردند جهت رفع تقدّم بر فعل هر چند که چیزی نباشد که منع از تسلّط فعل بر او کند پس همین طور قول خدا (و کل وعد الله الحسنی) میباشد بر اراده کردن هاء و حذف آن چنانچه از صفات وصله ها حذف میشود.

تفسیر آیات:

سپس خداوند سبحان اهل تکلیف را خطاب نموده و گفت:

﴿أَمِنُوا بِاللَّهِ﴾

ایمان آورید بخدای ای گروه عقلاء یعنی تصدیق کنید خدا را و اقرار نمائید بوحدانیت او و اخلاص عبادت برای او.

(وَرَسُولِهِ)

یعنی و تصدیق کنید پیامبر او را و اعتراف کنید نبوت و پیامبری او را.

(وَأَنْفِقُوا)

و خرج نمائید در طاعت خدا و جوهی را که شما را فرمان داده که آن را در راه خدا انفاق کنید.

﴿مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ﴾

حسن گوید: یعنی از مالی که خداوند شما را خلیفه و جانشین نموده در آن بوارث کردن شما آن را از کسانی که پیش از شما بودند و آگاهی داد خداوند سبحان باین جمله بر اینکه آنچه که در دست ماست منتقل بغیر ما میشود، چنانچه منتقل بما گردید از کسانی که قبل از ما بودند و توصیه و تشویق نمود، ما را بر استیفاء حظ از آن قبل از آنکه منتقل بغیر ما شود، آن گاه بیان نمود خداوند سبحان چیزی را که پاداش ایشان میشود بر این عمل هر گاه

آن را بجا آوردند و فرمود:

(فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ)

پس کسانی که ایمان آوردند از شما بخدا و پیامبر.

(وَ أَنْفَقُوا

فی سبيله لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ) و خرج کردند در راه او برای ایشان است پاداش بزرگی یعنی جزاء و ثواب بزرگ دائمی که مشوب و آمیخته بکدورت و نقصانی نیست، پس از آن تو بیخشان نمود و فرمود:

(وَ مَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ)

یعنی و چه چیز شما را منع میکند و باز میدارد از ایمان بخدا با دلایل واضحه بر یکتایی و وحدانیت او.

(وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ)

و حال آنکه این پیامبر شما را میخواند بچیزی که خدا آن را در عقلهای شما ترکیب داده از شناخت و معرفت صانع و صفات او.

(لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ)

تا آنکه ایمان آورید به پروردگارتان و حال آنکه بتحقیق پیمان شما را گرفت بچیزی که خداوند در قلوب شما ودیعه گذارده از دلالت عقل که رساننده بایمانست پس برآستی که پیمان آن امر مؤکد است که واجب میکند عمل به آنرا.

(إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ)

یعنی اگر شما باور بحق کرده اید، پس اکنون نشانه های آن ظاهر و دلیلهای آن روشن گشته است و مقصود اینست که چه عذری برای شماست در ترک ایمان و حال آنکه علتهاى آن آشکار و شبهه را بر طرف و لازم- شده شما را حجتهای عقلی و سمعی پس حجّت عقلی چیز است که در فطرت عقول است و حجت سمعی دعوت پیامبری که مؤید به آیات و دلیلهائست که رساننده به مقصود است و آنچه روشن میکند این مطلب را قول او:

(هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَيَّ غَائِدَهُ)

آن خدایی که نازل نمود بر بنده اش یعنی محمد صلی الله علیه و آله (آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ) یعنی حجتهای روشن کننده و-

دلیلهای آشکار.

(لِيُخْرِجَكُمُ)

تا اینکه بیرون آورد شما را خدا بسبب قرآن و دلیلهای.

و بعضی گویند: تا آنکه بیرون آورد شما را پیامبر بسبب دعوت.

و بعضی گویند: تا آنکه بیرون کند شما را از منزل و اولی بهتر است.

(مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)

از تاریکیها بنور، یعنی از کفر به ایمان بسبب توفیق و هدایت و لطفها و دلیلهای.

□
(وَ إِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرُؤُوفٌ رَّحِيمٌ)

و براستی که خدا بشما مهربان و رحیم است، هنگامی که پیامبرش را برانگیخت و راهنمایانی منصوب نمود، و رأفت و رحمت از جهت معنی مرادف و بیک معنا است، و البته برای تأکید جمع بین آنها نموده است.

و بعضی گویند: رأفت، نعمت دادن و احسان کردن بر شخص زیان دیده و متضرر است و رحمت احسان و انعام بر نیازمند است، و در این مطلب دلیل بر بطلان مذهب اهل جبر و مجبره است، زیرا که او بیان نمود که غرض در انزال قرآن ایمان بآنست.

سپس تشویق و ترغیب نمود خداوند سبحان ایشان را بر انفاق، پس گفت: (وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ) یعنی چه چیزی برای شماست در ترک انفاق در آنچه که نزدیک میکند شما را بخدای تعالی.

□
(وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ)

یعنی فانی میکند خلق را و تنها او میماند و مقصود در آن اینست که دنیا و اموالش بر میگردد بخدا، پس برای هیچکس در آن ملکی و امری باقی نمیماند، چنانچه میراث بر میگردد به مستحقش پس حظ تان را از اموالتان دریافت کنید پیش از آنکه از دستتان بیرون رود، آن گاه

بیان فرمود برتری و فضیلت آنکه پیش دستی کند در انفاق در راه خدا و گفت:

﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتَلُوا﴾

توضیح داد خدای سبحان که انفاق قبل از فتح مکه وقتی ضمیمه جهاد شود ثوابش در نزد خدا بیشتر از انفاق و جهاد بعد از فتح مکه است، و این جهتش اینست که قتال قبل از فتح سخت تر و نیازش به انفاق و جهاد بیشتر و حساس تر بوده است، و در این کلام حذفی واقع شده و تقدیرش اینست (لا یستوی هؤلاء مع الذین انفقوا بعد الفتح) پس هؤلاء و الفتح حذف شده برای دلالت کلام بر آن شعبی گوید: قصد نمود فتح حدیبیه را سپس خداوند سبحان میان همه در وعده بخیر و ثواب در بهشت تسویه قرار داد و گفت:

﴿وَ كُلاًّ وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾

و هر یک را وعده داد خدا بخوبی، یعنی بهشت و ثواب در آن هر چند که در مقدار و اندازه بعضی بر دیگری فضیلت و برتری داشته باشد.

﴿وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾

یعنی چیزی بر او مخفی نیست از انفاقتان، و جهادتان پس پاداش میدهد شما را بحسب نیت شما و بینش شما و اخلاصتان درباره لنتان، قول خدای سبحان:

اشاره

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ (۱۱) يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَإَيْمَانِهِمْ يُشْرَكُونَ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۲) يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ (۱۳) يُدَاوِنُهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرِضْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ عَرَّضْتُمْ الْأَمْثَالَ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ عَرَّضْتُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۱۴) فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَ لَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَا أَوْكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَ بئسَ الْمَصِيرُ (۱۵)

ترجمه آیات:

۱۱- کیست آن کس که وام دهد خدا را وامی نیکو، پس زیاده گرداند او را برای اوست پاداشی سودمند.

۱۲- روزی که بینی مردان با ایمان و زنان با ایمان را که میشتابد نورشان

میانه دستهایشان و بجانب راستشان بشارت شما امروز بهشتهاییست که می رود از زیر آنها نهرها ایشان برای همیشه و جاودانه در آنها خواهند بود، اینست آن کامیابی بزرگ.

۱۳- روزی که گویند مردان دو رو و منافق و زنان دو رو و منافق بکسانی که ایمان آوردند نظر کنید بما تا ما اقتباس نمائیم از نور شما گفته میشود که بر گردید بقفاتان، پس طلب نور کنید، پس کشیده شود میانشان دیواری که مر او راست دری که باطنش در آنست رحمت و ظاهرش از پیش آنست عذاب.

۱۴- ندا کنند ایشان را که آیا نبودیم با شما گویند آری و لیکن شما فریفتید خودتان را و انتظار بر دید و شک آوردید و فریب داد شما را فریب دهنده- آرزوها تا آمد امر خدا و فریب داد شما را بخدا فریب دهنده.

۱۵- پس آن روز گرفته نشود از شما فدایی و نه از آنان که کافر شدند جایگاه شماست آتش آن اولی و سزاوار بشماست و آن باز گشت بدیست.

قرائت:

(فیضاعفه) و اختلاف در آن در سوره براءت یاد آن گذشت، همزه انظرونا را با همزه قطع و فتح و کسر ظاء خوانده و دیگران (انظرونا) با همزه وصل و ضمه ظاء، و ابو جعفر و ابن عامر و یعقوب (لا تؤخذ منکم) با تاء خوانده و باقی با یاء قرائت کرده و در شواذ سهل بن شعیب و بایمانهم بکسره همزه خوانده و سماک ابن حرب (و غرکم بالله الغرور) بضمه عین خوانده اند.

دلیل این قراءت:

ابو علی گوید: النظر: آن گردانیدن چشم است بجهتی که در آن دیدنی است و مقصود دیدن آنست و از آنچه که دلالت بر این میکند، قول شاعر است که

میگوید:

فیا می هل یجزی بکایی بمثله

مرارا و انفاسی الیک الزوافر

پس ای میّه آیا برای این گریه های مداوم من پاداشی هست و حال آنکه ناله های من بسوی تو بلند است.

و ائی متی اشرف علی الجانب الذی

به انت من بین الجوانب ناظر

و براستی که من هر وقت نگاه میکنم بر سمتی که تو در آن طرف هستی از طرفهای دیگر صرف نظر میکنم، پس اگر نظر دیدن و رؤیت باشد مطالبه پاداش بر آن نشود برای آنکه محبّ و عاشق چیزی را جز دیدن جمال و چهره محبوبش اختیار نکند (۱) بلکه فقط دیدار خواسته و آرزو میکند و بر این دلالت میکند گفته شاعر دیگر:

و نظره ذی شجن وامق

إذا ما الرکائب جاوزن میلا

و نظر کردن عاشقی بمعشوقه اش وقتی که مسافرین یک میل راه بگذرند و اما قول خدای تعالی (وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) پس معنا اینست که رحمت حق بایشان نمیرسد و گاهی می گویی نظر الی فلان فلانی بمن نگاهی کرد یعنی چیزی بمن رسانید و میگوید گوینده ای انظر الی نظر الله الیک بمن نگاه کن خدا بتو نظر کند قصد میکند که بمن خیری برسان تا خدا بتو خیری برساند، و نظرت فعلی است که استعمال میشود و آنچه از آن صرف میشود بر چند قسم است:

۱- اینکه اراده کنی بآن نظرت الی الشیء که حرف جار حذف شود و فعل ایصال بمفعول شود و از اینست آنچه ابو الحسن انشاد کرده:

ظاهرات الجمال و الحسن ینظرن

کما ینظر الاراک الطباء

ص: ۲۱۱

بانوانی که دارای جمال و زیبایی آشکار و ظاهری بودند نگاه میکردند- چنانچه آهوان و غزالان بدرخت اراک نگاه میکنند و معنی (ینظرون الی- الاراک) است، پس (الی) حرف جار حذف شده است.

۲- اینکه از نظرت قصد کند تأمل و تدبّر را و آن فعل لازم است و از آنست قول ایشان که میگویند: اذهب فانظر زیدا ابو من هو، رفتم تأمل کنم زیدا را که او پدر کیست، پس اراده کرده از انظر تأمل را و از همین است قول خدای سبحان **أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ (۱)** تأمل کن که چگونه برای تو مثل میزنند، و انظر **كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ (۲)** نگاه کن و اندیشه نما که چطور بعضی برتری دادیم، و گاهی متعدی میشود بسبب (الی) مثل قول خدا، **أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (۳)** آیا نظر نمیکنند بسوی شتر که چگونه خلق شده است یعنی تأمل و تدبّر درباره آفرینش آن نمیکنند، پس این تأکید برای تأمل است و گاهی این فعل بسبب (فی) متعدی میشود مثل قول او، **أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (۴)** آیا پس نگاه بملکوت آسمانها و زمین نمیکنند، یعنی تأمل در آن نمی نمایند.

و اما قول امرأ القیس:

فلما بدا حوران و الآل دونه

نظرت فلم تنظر بعینک منظرا

پس چون حوران ظاهر شد و سراپهم نزدیک آن بود نگاه کردی، پس ندیدی چشمانت منظری را.

پس ممکن است که (نظرت فلم تر بعینک منظرا) را در آل (سراب) بشناسی

ص: ۲۱۲

۱-۱) -سورة اسراء آیه: ۵۱.

۲-۲) -سورة اسراء آیه: ۲۴.

۳-۳) -سورة غاشیه آیه ۱۷.

۴-۴) -سورة اعراف آیه: ۱۸۴.

و گاهی ممکنست که از نظر دیدن و رؤیت بنا بر اتساع قصد شود زیرا گردانیدن دیده را بطرف دیدگاه عقبش رؤیت است و گاهی اطلاق میشود بر چیزی لفظی که مرادف آن نیست ولی نزدیک بآنست مثل قول ایشان(عرب)للمزاده راویه و للفاء عذره مشک آب برای زاد و توشه سفر و توالی رفتن برای کنار دیوار، و گاهی(نظرت)فلم تنظر مثل تکلمت و لم تتکلم میشود یعنی سخن گفتن ولی حرفی که بنا بطبق مقصود و مراد باشد نزدی، پس همین طور نگاه کردی، ولی به چشمت منظر و دید گاهی را ندیدی چنانچه خواسته بودی (۱) یا ندیدی منظری را که موجب شگفت تو شود، و بعضی دیگر مثل زده از باب مهلت دادن گوید:

(نظرت هو) یعنی مهلت دادم او را و از این معناست قول خدا(غیر ناظرین اناه) (۲) منتظر بظرف طعام او نباشند، و مانند آنست قول فرزدق شاعر:

نظرت کما انتظرت الله حتی

کفاک الماحلین لک المحالا

انتظار تو را بردم چنانچه منتظر شدم خدا را تا کفایت کرد تو را یعنی ببنیاز کرد تو را از سؤال بخیلان یا دفع نمود از توسعایت مغرضین را قصد نموده انتظرت کما انتظرن و گاهی(انظرت)بمعنای انتظرت میآید طلب میکنی بقول خودت(انظرنی)طلب مهلتی میکند بانتظار پس از اینست قول شاعر:

ابا هند فلا تعجل علينا

و انظرنی نخبرک الیقینا

ص: ۲۱۳

۱- ۱) - مترجم گوید: و مثل آنست گفته جناب سلمان(ع)در روزی که او را برای بیعت کردن با ابی بکر بزور بمسجد آوردند او بصدای بلند گفت فعلتم و ما فعلتم کردید و نکردید، یعنی خلیفه و رهبری بعد از پیامبر انتخاب کردید ولی آن کسی را که باید انتخاب کنید نکردید که آن حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب(ع) خلیفه معین و مسلّم و منصوب خدا و پیامبر(ص) بود او را اختیار نکردید.

۲- ۲) - سورة احزاب آیه: ۵۳.

ای ابو هند عجله و شتاب بر ما نکن و مرا مهلت بده تا یقیناً بتو خبر میدهم.

و از همین معناست قول شیطان (أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ) (۱) و مرا مهلت بده تا روز رستاخیز و البته شیطان از خدا مهلت و تأخیر در عقوبت خواست پس مقصود از گفته (و انظرنا نخبرك اليقينا) مهلت خواستن است، و در قول خدای سبحان از شیطان (أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ) تأخیر و تعویق است و همچنین آنچه در حدیث آمده از مهلت دادن بشخص تنگ دست و بینوا و همین طور قول انظرونا نقتبس من نورکم، یعنی بما مهلت بدهید تا از شما کسب نور کنیم، و نباید تسریع و شتاب کرد بر تخطئه کردن بچیزی کسی را که تسریع کرده، و گفته (انظرونا) و شایسته نیست که گفته شود درباره کسی که لطف و مهربانی نموده که او اشتباه کرده است، و قول او (فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ) تا خوب است برای تأیید فاعل که فدیة است و یاء خوبست برای فصلی که بین فاعل و فعل واقع است، و برای اینکه تأیید غیر حقیقی است و امّا قول او (بایمانهم) پس ابن جنّی گوید: آن معطوف بر قول او (بَيِّنَ أَيْدِيَهُمْ) است و (بَيِّنَ أَيْدِيَهُمْ) ظرف مییاشد و معنایش حال است، پس متعلق بمحذوف میشود یعنی (سعی کائنا بین ایدیهم) میشتابد نوری که واقع و موجود است در جلوی ایشان و هر گاه چنین بود جایز است که عطف شود بر آن باء و آنچه مجرای آنست، یعنی (کائنا بایمانهم) مثل قول او (ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ) (۲).

و قول او، الغرور: معنای آن اغترار و فریب دادن است و آن مقدر بر حذف مضاف است، یعنی (و غرکم بالله سلامه الاغترار) یعنی سلامتی با غرور شما

ص: ۲۱۴

۱-۱) سورة اعراف آیه: ۱۴، و سورة حجر آیه: ۳۶. و سورة ص آیه ۷۹

۲-۲) - سورة ال عمران آیه: ۱۸۲.

و زجاج گوید: الغرور: هر چیزی از متاع دنیا است که موجب غرور شود.

لغات آیات:

القرض: قرض چیز است که بدیگری بدهی که بتو پس بدهد، مثل آن را و اصل آن قطع و برید نیست پس او قطع کرده و آن مال را از صاحبش باذن او بر ضمانت اینکه مثل آن را رد کند، و عرب میگوید: (لی عندك قرض صدق و قرض سوء) هر گاه باو کار خیر یا شری کند، شاعر گوید:

و یجزی سلامان بن یفرج قرضها

بما قدمت ایدیهم و أزلت

و سلامان پسر یفرج پاداش و کیفر داد و ام و طلب آنها را بچیزی که در پیش کرده بودند از لغزشها و کارهای بدشان.

المضاعفه: زیاد کردن بر مقداری که گرفته مثل آن یا چند برابر آن.

الاقتباس: گرفتن آتش است و گفته میشود گرفتم او را آتشی و فرا گرفتم از او دانشی.

و التربص: مهلت و انتظار است.

اعراب:

(مَنْ ذَا)

فراء گوید: (ذا) صله من است، گوید: و دیدم آن را در مصحف، و قرآن عبد الله بن مسعود (منذ الذی) که نون متصل بذال بود.

و بعضی گفته اند: الذی معنایش من هذا الذی است، و من در محل رفع است بسبب مبتداء بودن (و الذی) خبر آنست بنا بر قول اول و بنا بر قول دوم (ذا) مبتداء است (و الذی) خبر آنست و جمله خبر «من» است.

ابن فضال چنین یاد کرده و من میگویم که صحیح است که (ذا) مبتداء - باشد (و الذی یقرض الله) صفت آن باشد (و من) خبر مبتداء باشد که بر آن مقدم

شده برای آنکه در آن معنای استفهام است، و (يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ) متعلق است بقول او و لهم اجر كريم، و يوم يقول المنافقون، متعلق بقول او و (ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) و ممکن است که تقدیری باشد، و آن اینست (و اذکر يوم يقول) و ممکن است بدل از (يَوْمَ تَرَى) باشد (لَهُ بَابٌ) در محل جر صفت برای (بِسُورِ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ) صفت برای باب است.

تفسیر آیات:

اشاره

آن گاه خداوند سبحان تشویق و تحریص بر انفاق فرموده و گفت:

(مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا)

مقاتل گوید: یعنی کیست آن کس که قرض بدهد بخدا قرض نیکویی که دلش بآن پاک و خوش باشد، و تفسیر آن در سوره بقره گذشت.

(فَيُضَاعِفَهُ)

یعنی پاداش و مزد او برای او زیاد شود از هفت تا هفتاد تا هفتصد، و اهل تحقیق گویند:

قرض الحسنه دارای ده صفت است:

- ۱- اینکه از حلال باشد، زیرا که پیامبر (ص) فرمود برآستی که خدای تعالی پاک و منزّه است نمیپذیرد مگر پاک را.
- ۲- و اینکه از بهترین چیزی باشد که مالک آنست نه اینکه چیزی پستی را انفاق کند برای اینکه خدا فرموده قصد نکنید که چیز خبیث و بدی را انفاق کنید.
- ۳- اینکه تصدّق کند در حالی که او آن را دوست دارد و امیدوار بزندگیست برای گفته رسول خدا (ص) در جواب کسی که از افضل صدقه پرسید فرمود: افضل

صدقه آنست که آن را بدهی در حالی که تو تندرست و سالم و بخیل هستی و امید زندگی و ترس از فقر داری.

۴- اینکه آن را واپس نگذاری تا وقتی که جان بگلویت برسد و بگویی برای فلانی چقدر و برای فلانی چه اندازه.

۵- اینکه آن را در دست ترین افراد و نیازمندترین و شایسته ترین آنها قرار دهی که آن را بگیرند، و برای همین خداوند اختصاص داد اقوامی را بگرفتن صدقات و آنها اهل دو سهم میباشند، مساکین و ابن سبیل.

۶- اینکه تا میتواند و امکان دارد آن را مکتوم و مخفی بدارد برای قول خدا **وَ إِن تَخْفَوْهَا** و **تُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ** **فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ** (۱) یعنی و اینکه و آن را در پنهانی بفقراء بدهید پس آن برای شما بهتر است.

۷- اینکه در پی و تعقیب آن منت نگذارده و آزار نکند، برای قول خدا **لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْمَأْذَى** (۲) باطل نکنید صدقات خود را بمنت گذاردن و اذیت کردن.

۸- اینکه فقط قصد کند باین کار وجه الله و رضای خدا را و ریاء نکند برای آنکه ریاء مذموم و ناپسند است.

۹- اینکه آنچه داده بنظرش کوچک و کم آید هر چند که زیاد باشد برای آنکه متاع دنیا قلیل و اندک است.

۱۰- اینکه از محبوب ترین مال او باشد پیش او برای قول خدا که فرمود **لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ** (۳) یعنی هرگز بمقام برو خوبی نمیرسید

ص: ۲۱۷

۱- (۱،۲) بقره آیه: ۲۷۱ و ۲۶۴.

۲- (۳) سوره آل عمران آیه: ۹۲.

مگر آنکه انفاق کنید از آنچه را که دوست دارید، پس این ده صفت هر گاه در صدقه تکمیل قرض الحسنه خواهد بود.

(وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ)

یعنی خالصی که مشوب و آلوده بصفت نقص نمیشود، پس کریم از شأن او آنست که خیر فراوان عطا میکند و چون این اجر نفع و سود بزرگی می‌دهد توصیف بکریم شده و اجر کریم بهشت است.

(يَوْمَ تَرَى)

روزی که ای محمّد می بینی (الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى - نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ) قتاده گوید: می بینی مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بر صراط در روز قیامت که آن نور دلیل و راهنمای ایشانست بسوی بهشت، و بنور قصد کرده روشنایی چنانی را که آن را میبینند و در آن از صراط عبور میکنند.

ضحاک گوید: یعنی نور ایشان آنها را رهنمایی و هدایت میکند و قتاده گوید: برآستی که برای مؤمن روشن میکند نوری بمساحت ما بین عدن تا صنعا و کمتر از این حتی اینکه از مؤمنین کسانی هستند که روشن نمیکند برای او نورش مگر فقط جای دو پا او را.

عبد الله بن مسعود گوید: به مؤمنین باندازه اعمالشان نور داده میشود، پس بعضی از آنها نورش مانند کوهیست و کمترین آنها از جهت نور و روشنایی نوریست بر انگشت ابهام او که گاهی خاموش و گاهی روشن شود.

و ضحاک گوید: (و بایمانهم) یعنی پرونده اعمالشان را بدست راستشان داده میشود، و نور ایشان در جلو و پیش رویشان است، و فرشتگان بایشان میگویند: (بُشْرَاكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ) یعنی آنچه را بشارت بآن در آن روز داده میشوید، بهشتهایی است که (تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا) - نهرهای آب از زیر درختان آنها جاری و در آن برای ابد جاودانه خواهید بود

و فانی نخواهید شد (ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) اینست پیروزی بزرگ و دست یافتن بمطلوب، سپس حال منافقین را در آن روز یاد نموده و گفت:

(يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا)

روزی که مردان منافق و (خراب کار) و زنان منافقه، بکسانی که ایمان آورده اند از جهت ظاهر و باطن میگویند (انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ) نگاه کنید بما اقتباس کنیم از نور شما:

کلبی گوید: منافقین استضاء میکند از نور مؤمنین و بآنها نوری داده نمیشود پس وقتی مؤمنین از آنها جلو میافتند میگویند نگاه کنید بما تا از نور شما اقتباس کنیم، یعنی از نور شما روشن شویم و راه را ببینیم پس از این ظلمات و تاریکیها خلاص شویم.

و بعضی گویند: ایشان وقتی از قبرهایشان بیرون آمدند مخلوط بهم می شوند، پس منافقین کوشش و شتاب میکنند در نور مؤمنین پس وقتی از هم جدا شدند منافقین در تاریکی میمانند، پس استغاثه و التماس میکنند و میگویند:

(انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ).

(قِيلَ)

یعنی بمنافقین گفته میشود (ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ) یعنی برگردید به محشر، بجایی که بما نور داده شد.

(فَالْتَمِسُوا نُورًا)

پس در آنجا طلب نور کنید:

ابن عباس گوید: پس برمیگردند بمحشر ولی نوری پیدا نمیکنند، و این جهش اینست که گوید: ظلمت و تاریکی سختی همه جا را فرو میگیرد، آن گاه نور را پخش میکند و بمؤمن میدهد و کافر و منافق را وامیگذارد در ظلمت و تاریکی.

و بعضی گویند: معنای قول او برگردید به پشتتان یعنی برگردید بدنیا اگر برایتان امکان دارد، پس در آنجا طلب نور کنید، پس براستی که مانور را

از دنیا بسبب ایمان و عبادتهایمان حمل نمودیم و در این موقع است که مؤمنین میگویند: پروردگارا نور ما را برای ما کامل فرما.

(فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ)

قتاده گوید: یعنی بین مؤمنین و منافقین دیواری زده میشود و بآء در اینجا زائده است برای آنکه معنای آن اینست: حایل می شود بین ایشان و بین مؤمنین سوری و آن دیوار است میان بهشت و جهنم و بعضی گویند: آن دیوار است حقیقه.

(لَهُ بَابٌ)

یعنی برای این دیوار در است (بَابٌ طُنُّهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ) باطن و درون آن رحمت پروردگار است، و ظاهرش یعنی از جلوی این ظاهر (الْعَذَابُ) و آن آتش است.

و بعضی گویند: باطن این دیوار یعنی در آن طرف رحمت یعنی بهشتی که مؤمنین در آنند و ظاهر آن یعنی و بیرون دیوار از پیش روی عذاب می آید ایشان را، یعنی مؤمنین از ایشان گرفته و داخل بهشت میشوند ولی - منافقین در آتش و عذاب قرار میگیرند و میان ایشان و بهشتها دیوار است که خداوند آن را یاد نموده.

(يَتَادُونَهُمْ)

یعنی منافقین مؤمنین را صدا میزنند و میگویند (أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ) آیا ما با شما نبودیم در دنیا که روزه می گرفتیم و نماز میخواندیم چنانچه شما روزه می گرفتید و نماز میخواندید و عمل میکردیم همانطور که شما عمل میکردید (قَالُوا بَلَى) یعنی مؤمنین میگویند آری، شما با ما بودید (وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنَّا أَنْفُسَكُمْ) یعنی شما استعمال کردید آنها را در کفر و نفاق و تمام آنها فتنه و آزمایش بود.

و بعضی گویند: یعنی شما تعرض کردید برای فتنه و فساد بکفر و رجوع از اسلام.

و برخی گویند: یعنی هلاک کردید شما خودتان را بسبب نفاق.

(وَ تَرَبَّصْتُمْ)

مقاتل گوید: و انتظار بردید بمحمد (ص) مردن را و گفتید نزدیک است که او بمیرد پس راحت شویم از او.

و بعضی گویند: انتظار بردید بمؤمنین حوادث بدی را.

(وَ ارْتَبْتُمْ)

یعنی شک آوردید در دین (وَ غَرَّتْكُمْ الْأَمَانِيُّ) و مغرور کرد شما را آرزوهایی را که نمودید به اینکه بلیات و حوادث سوء برگردد بمؤمنین.

(حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ)

تا آنکه امر خدا یعنی مرگ آمد.

قتاده گوید: یعنی انداختن ایشان در آتش، و بعضی گویند: تا امر خدا بیاید در یاری دینش و پیامبرش و پیروز شدن آن شما را.

(وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ)

یعنی شیطان مغرور کرد شما را بحلم خدا و مهلت دادن او.

و بعضی گویند: الغرور: دنیا است.

(فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ)

پس امروز از شما فدایی گرفته نمیشود، ای منافقین، یعنی بدلی به اینکه فدا دهید و نجات دهید خودتان را از عذاب.

(وَ لَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا)

یعنی و نه از سایر کفاری که اظهار ایمان کردند.

(مَا وَالَكُمْ مِنَ النَّارِ)

یعنی قرارگاه و موضعی که شما پناه بان میبرید آتشست.

(هِيَ مَوْلَاكُمْ)

یعنی آن برای شما سزاوارتر است برای آنچه در پیش گناه کردید، و مقصود اینست که آن همانست که واقع بر شما میشود برای آنکه آن مالک امر شماست، پس سزاوارتر است بشما از هر چیزی.

(وَبُئْسَ الْمَصِيرُ)

یعنی بد است مأوی و مرجعی که بسوی آن میروید.

ص: ۲۲۱

اشاره

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمِنْ نَزَلٍ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۱۶) اِغْلَمُوا أَنْ اللَّهَ يُحْيِي الْمَآرِضَ بَعِيدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱۷) إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يَضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ (۱۸) وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَادَةُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۹) اِغْلَمُوا أَنْمَا الْحَيَاءُ الدُّنْيَا لِعَبٍّ وَ لَهْوٍ وَ زِينَةٍ وَ تَفَاخُرٍ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٍ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ لِبَآئِهِ ثُمَّ يَهِيجُ فَنَرَاهُ مُضِفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاءُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ (۲۰)

ترجمه آیات:

۱۶- آیا برای آنان که ایمان آورده اند وقت نیامد که دل‌هایشان از استماع- مواعظی که بآن متذکر خدا گردند و از استماع قرآنی که فرستاد نرم شود و مانند

آنان که پیش از ایشان کتابشان دادند نباشید، پس زمان بر ایشان دراز شد در نتیجه دل‌هایشان سخت شد و بسیاری از ایشان از دایره فرمان بیرون- رفتگانند.

۱۷- بدانید که خدا زمین را زنده میکند پس از مردگی، البته نشانه‌های قدرت را برای شما روشن کردیم باشد که شما بخرد آئید.

۱۸- البته مردان باور دارنده و زنان تصدیق کننده (یا مردان و زنان صدقه دهنده) و حال آنکه خدای را وام نیکو دادند (پاداش) برای ایشان افزوده میشود و ایشان را پاداشی است گرامی.

۱۹- و آنان که بخدا و فرستادگان او گرویدند این گروه همان راستگویان و بنزد پروردگارشان گواهی دهندگانند و برای ایشانست پاداش و تور ایمانشان و آنان که کافر شدند و آیه‌های ما را دروغ پنداشتند آن گروه ملازمان دوزخند.

۲۰- بدانید فقط زندگانی دنیا بازیچه و بیهوده و خود آرای و فخر کردن میان یکدیگر و فزونی جستن است، و همچون مثل بارانیست که رستنی آن برزگران و کشاورزان را بشگفت آورد، سپس آن گیاه بخشکد، پس آن را زرد بینی، آن گاه در هم شکسته شده گردد و در آن سرای عذاب است سخت و آمرزشی از جانب خدا و خوشنود است و زندگانی دنیا جز بر خورد داری فریبنده نیست.

قرائت:

نافع و حفص (و ما نزل من الحق) براء مخففه خوانده و باقی از قراء «نزل» با تشدید قرائت کرده اند، رویس (و لا تکنوا) با تاء خوانده و دیگران با یا قرائت کرده اند، و ابن کثیر و ابو بکر (ان المصدقین و المصدقات) بتخفیف صاد خوانده و باقی با تشدید قرائت کرده اند.

ابو علی گوید: کسی که (ما نزل) را بتخفیف خوانده، پس در نزل ذکر مرفوع است به اینکه آن ضمیر فاعل است که عود میکند بموصول و تقویت میکند تخفیف را قول او، (وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَل) (۱) و آنکه آن را تشدید داده پس فاعل فعل ضمیر است که بر میگردد باسم خدای تعالی و آنکه عود بموصول میکند ضمیر محذوف از صله است.

و کسی که (و لا- تکونوا) قرائت کرده پس او بنا بر خطاب و نهی گرفته است و کسی که (وَ لَا يَكُونُوا) با یاء خوانده پس آن عطف تخشع است و آن منصوب است و ممکن است که مجزوم بر نهی برای غایب باشد، و کسی که مصدقین و مصدقات را به تخفیف خوانده پس برآستی که معنایش اَنَّ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ است.

و اما قول او سبحانه (وَ أَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا) پس آن در معنا مانند قول او (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) (۲) برای آنکه قرض دادن بخدا از اعمال صالح و شایسته است.

و دلیل کسی که آن را تخفیف داده اینست که آن اعم از صدقه دهندگان و غیر آنست، آیا نمیبینی که مصدقین با تشدید منحصر و محدود بر صدقه دهندگان است، و مصدقین با تخفیف اعم از تصدیق و صدقه است، پس آن را برده است در باب مدح و از دلیل کسی که آن را مشدد خوانده اینست که ایشان پنداشته اند که در قرائت ابی، اَنَّ الْمَصْدَقِينَ وَ الْمَصْدَقَاتِ آمده و از دلیل ایشان اینکه قول خدا، وَ أَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا، اعتراض بین خبر و خبر داده شده از او

ص: ۲۲۴

۱- ۱) -سوره اسراء آیه: ۱۰۵.

۲- ۲) -سوره بروج آیه: ۱۱ و سوره بینه آیه: ۷.

است و اعتراض بمنزله صفت است، پس آن برای صدقه ملامتش شدیدتر از آنست برای تصدیق و تخفیف چنین نیست و از ادله کسی که تخفیف داده این است که میگوید: ما قول خدا (وَ أَقْرَضُوا اللَّهَ) را حمل بر اعتراض نمیکنیم و لکن ما آن را عطف میکنیم بر معنا، آیا نمی بینی که قول خدا ان المصدقین و المصدقات معنایش اینست که آنهایی که صدقه دادند، پس مثل آنست که در معنی (ان المصدقین و اقرضوا) پس حمل شده و اقرضوا الله بنا بر معنی برای آنکه معنای مصدقین الذین صدقوا است، آنهایی که باور کردند، پس مثل اینست که گوید: ان الذین صدقوا و اقرضوا بدرستی که کسانی که باور کردند و قرض، دادند.

لغات:

گفته میشود، انی یأنی، هر گاه وقت شود.

الخشوع: نرم شدن دلست برای حق و مطیع شدن برای آن و مثل آنست خضوع، و الحق چیز است که عقل بسوی آن دعوت میکند و آن عملیست که هر کس عمل کند بآن ناجی و رستگار است، و کسی که عمل بخلاف آن کند هالک است و حق مطلوب هر عاقل است در نظر او هر چند که در طریق آن اشتباه کند.

و القسوه: سختی دلست بسبب امتناع کردن از قبول حق.

و الاملد: وقت ممتد و طولانی است و آن و مدت یکیست.

و الهیج: خشکیدن گیاه است.

شأن نزول:

کلبی و مقاتل گفته اند: که قول او (أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا) یک سال بعد از هجرت درباره منافقین نازل شده و جهتش آنست که ایشان روزی از جناب

ص: ۲۲۵

سلمان فارسی پرسیدند و گفتند برای ما از تورات حدیث بگوی، چون که در آن عجائب و شگفتیهاست، پس نازل شد (الر تِلْمَكْ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ) تا قول او (لَمِنَ الْغَافِلِينَ) (۱) پس خبر داد ایشان را که این قرآن بهترین قصه ها و - حکایتها و سودمندترین چیزهاست، برای ایشان از غیر آن، پس مدتی خود داری کردند از پرسیدن از سلمان، سپس برگشته و از او پرسیدند از مثل آن، پس خداوند نازل فرمود این آیه را (نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا) (۲) پس باز خود داری کردند از سؤال، پس از آن برای بار سوم از سلمان (ع) پرسیدند پس این آیه نازل شد (أَلَمْ يَأْنِ..).

و بعضی گویند: در باره مؤمنین نازل شده، ابن مسعود گوید: نبود بین اسلام ما و بین آنکه ما باین آیه عتاب شدیم مگر چهار سال، پس مؤمنین شروع کردند بعتاب کردن و سزنش کردن یکدیگر.

ابن عباس گوید: برآستی که خدا دلهای مؤمنین را واگذارد، پس بعد از سیزده سال از نزول قرآن آنها را عتاب و ملامت نمود باین آیه (أَلَمْ يَأْنِ..) محمد بن کعب گوید: اصحاب پیامبر (ص) در مکه تهی دست و در فشار بودند پس چون هجرت کردند بمدینه طیبه بنعمت و روزی و رفاهیت رسیدند، پس از آنچه که بر آن بودند تغییر کرده و قلبهایشان سخت و قسی شد، و حال آنکه

ص: ۲۲۶

۱-۱) -سورة يوسف عليه السلام آية: ۳-۱.

۲-۲) -مترجم گوید: در تراجم درباره فضیل بن عیاض مشهور است که وی در آغاز جوانی یکی از دزدان پیشینه دار و قطاع الطريق معروف خراسان بود که حکومت و مردم آن ناحیه از او بستوه آمده و ایمنی نداشتند، وی عاشق دختری شد و هر چه از پدر و کسان آن خواستگاری کرد جواب مثبت باو ندادند، تصمیم گرفت شبی بخانه معشوقه رفته یا او را بدزدد و یا باو تجاوز کند، پس نیمه شبی

واجب بود بر آنها که ایمان و یقین و اخلاصشان در طول صحبت قرآن کتاب- آسمانی خدا زیاد شود.

تفسیر آیات:

اشاره

سپس خداوند سبحان ایشان را بطاعت خود فرا خوانده و گفت:

(أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا)

یعنی آیا وقت آن نرسیده برای مؤمنین.

(أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ)

یعنی صفا پیدا کند و نرم شود دل‌هایشان.

□
(لِذِكْرِ اللَّهِ)

یعنی زمانی که خداوند تذکری بایشان می‌دهد بسبب قرآن از مواعظ و اندرزهای آن.

(وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ)

□
یعنی قرآن و کسی که آن را مشدد خوانده پس مقصود او (و ما نزله الله من الحق) و آنچه خداوند از حق نازل نموده است.

□
(وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ)

و نباشید مثل کسانی که کتاب به ایشان داده شده از یهود و نصاری.

□
(مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ)

یعنی از جلوتر پس زمان طولانی شد بین ایشان و پیامبرانشان.

و بعضی گویند: یعنی طولانی شد بر ایشان زمان برای پاداش و جزا یعنی عجله در جزاء و کیفر ایشان نشد، پس مغرور شدند.

(۲)

(بر بالای بام همسایه معشوقه رفت تا به آنجا رود، در آن بین صدایی از منزل مجاور بگوشش رسید که کسی در آن دل شب قرآن میخواند، پس این آیه بگوشش رسید (أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ....) پس متنبه شده و توبه نمود و از آنجا برگشت و از محیط گناه هجرت بمکه معظمه نمود و چنان جبران گذشته نمود از توبه و انا به که از اولیاء بزرگ و

اصحاب حضرت صادق عليه السلام در آمد.

ص: ۲۲۷

پس دل‌هایشان غلیظ و قسی و سخت شد و خشوع آن زایل گردید و اقبال بر گناه‌ها نموده و معتاد بان شدند.

زجاج گوید: عمرهایشان طولانی و اعمالشان بدو گناه شد، پس دل‌های ایشان قسی گردید و حال آنکه سزاوار بود که این خطاب متوجه بجماعت - مخصوصی باشد که از ایشان خشوع تامی دیده نشود، پس تحریص و ترغیب بر رقت و نرمی دل و خشوع شوند، پس اما کسانی را که خداوند تعالی آنها را توصیف بخشوع و رقت و رحمت نموده آنها طبقه و قشری از مؤمنین بالا و برتر این گروهند.

از مواظ حضرت عیسی (ع)

از سخنان حضرت عیسی علیه السلام است که میفرماید: بسیار نکنید کلام و سخن خود را بغیر ذکر خدا، پس دل‌هایتان قسی شود، پس دل قسی و سخت از رحمت خدا دور است، و نگاه در گناهان بندگان نکنید مثل آنکه شما صاحبان و مالکین آنها هستید، و نگاه کنید در گناهان خودتان که گویا شما بندگانید، و مردم بر دو بخشند مردی مبتلا و گرفتار و آلوده بگناه و مردی با عافیت و سلامتی پس ترحم کنید بر اهل بلا و شکر کنید خدا را بر عافیت و تندرستی.

(وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ)

یعنی بیرون رفتگان از طاعت و فرمان خدای تعالی بمعصیت او، یعنی پس مانند آنها نباشید، پس خداوند حکم فرماید درباره شما بمانند حکمی که درباره ایشان فرمود، آن گاه گفت:

(اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا)

بدانید که خداوند زمین را زنده میکند بعد از مردن آن، یعنی آن را زنده میکند بسبب گیاهان و روئیدن آنها بعد از خشک شدن و بیحاصل ماندن یعنی پس همین طور زنده میکند کافر را بسبب

هدایت کردن بایمان بعد از مردن او بگمراهی و کفر به اینکه لطف میکند مرا و را به چیزی که موجب ایمنی است نزد او.

و بعضی گفته اند: یعنی بدانید که خداوند دلها را نرم و رقیق میکند بعد از سخت و قسی شدن آن به لطفها و توفیق ها.

﴿قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ﴾

بحقیقت بیان کردیم برای شما آیات، یعنی:

حجتهای آشکار و دلیلهای روشن را (لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) پس برگردید بطاعت ما و عمل کنید بآنچه را که فرمانتان دادیم (إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ) به راستی که مردان باور کننده و زنان مؤمنند تحقیق دلیل در اختلاف دو قرائت و معنای آن دو گذشت.

﴿وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾

یعنی آنان که مالشان را در راه های خیر صرف میکنند (يُضَاعَفُ لَهُمْ) این قرض نیکو را بچند برابر آن پاداش داده میشود.

﴿وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴾

و برای ایشانست پاداش سودمندی.

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ﴾

و کسانی که ایمان بخدا و پیامبر او آوردند- یعنی باور کردند یکتایی خدا را و اعتراف نمودند به پیامبری پیغمبران خدا.

﴿أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾

(۱)

ایشانند صدیقین، مجاهد گوید: هر کس

ص: ۲۲۹

۱-۱) - مترجم گوید: ابو القاسم حسکانی حنفی در شواهد التنزیل درج ۲ ص ۳۲۳ درباره صدیقین حدیثی به پنج طریق روایت کرده، باسنادش از عبد الرحمن بن ابی لیلی که گوید: پیامبر خدا (ص) فرمود: صدیقون سه نفرند، ۱- حبیب النجار مؤمن آل یاسین ۲- حزقیل مؤمن آل فرعون ۳- علی بن ابی طالب علیه السلام که او افضل از آنان است. و در حدیث ۹۳۹ باسنادش از ابی لیلی داود بن بلال از پیامبر خدا (ص) روایت کرده که صدیق ها سه نفرند: ۱- حبیب نجار مؤمن آل یاسین که

ایمان بخدا و پیامبران او آورد پس او صدیق شهید است و این آیه را قرائت کرد، و صدیق آنست که بسیار راست بگوید و صیغه مبالغه در راستگویی است، و آن اسم مدح و تعظیم است.

(وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ)

یعنی و شهیدان نزد پروردگارشان هستند و تقدیر اینست آن گروه صدیق ها نزد پروردگارشان هستند و شهیدان نزد پروردگارشان آن گاه فرمود:

(لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ)

□
یعنی و برای ایشانست ثواب طاعتشان و نور ایمانشان آن چنانی که بسبب آن هدایت میشوند براه بهشت و این گفته عبد الله ابن مسعود است، و آن را براء بن عازب از پیغمبر (ص) و عیاشی باسنادش از منهال قصاب روایت کرده گوید: بحضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام عرض کردم که دعا کن خداوند شهادت را روزی من نماید، فرمود:

مؤمن شهید است و این آیه را تلاوت نمود.

و از حارث بن مغیره روایت کرده که گفت: خدمت حضرت ابی جعفر (ع) بودیم پس فرمود: آنکه از شما عارف و شناخت باین امر داشته باشد و منتظر آن باشد و در وجود او خیری بحساب آمده باشد مانند کسانی میباشد که با حضرت مهدی قائم آل محمد علیهم السلام جهاد کرده باشد با شمشیرش آن گاه فرمود بلکه بخدا سوگند مانند کسیست که با شمشیرش جهاد در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شده باشد، سپس برای بار سوم فرمود: بلکه

(۱)

(گفت ای مردم پیروی کنید پیامبران خدا را ۲- حزقیل مؤمن آل فرعون که فریاد زد آیا میکشید مردی را که میگوید: پروردگار من خداست و با برهان و معجزاتی از خدا بسوی شما آمده، ۳- علی بن ابی طالب که افضل آنهاست.

ص: ۲۳۰

بخدا قسم مانند کسیست که با رسول خدا(ص) شهید شده باشد در خیمه و سرا پرده آن حضرت و درباره شما آیه ایست از کتاب خدا گفتم: فدای شما کردم کدام آیه است؟ فرمود:

قَالَ خَدَايَ عَزَّ وَجَلَّ (وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ) آن گاه فرمود بخدا قسم که شما از راستگویان و شهیدان- هستید در نزد پروردگارتان.

ابن عباس و مسروق و مقاتل بن حیان گویند: که شهداء از ما قبش منفصل و جداست و مقصود از شهداء پیامبران علیهم السلامند که برای امتان نشان شهادت و گواهی میدهند:

و فراء و زجاج هم همین قول را اختیار کرده اند، مقاتل بن سلیمان و ابن جریر گویند: ایشان کسانی هستند که در راه خدا شهید شدند.

(وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ)

و آن کسانی که کافر شدند و تکذیب کردند آیات ما را ایشانند اصحاب و یاران دوزخ که در آن- جاودانه خواهند بود، سپس خداوند سبحان مؤمنین را ترغیب بزه در دنیا نموده و آنها را از اعتماد و رکون بآن تحذیر نموده و گفت:

(اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا)

بدانید که زندگانی در این دنیا (لَعِبٌ وَ لَهْوٌ) یعنی بمنزله لهو و لعب و بازیگریست چون بقاء و دوامی برای آن نیست و بزودی زود نابود میشود چنانچه بازی و سرگرمی زود از بین میرود.

مجاهد گوید: هر لعبی لهو است، هر بازی سرگومی است.

و بعضی گویند: لعب چیز است که انسانی را متمایل بدنیا کند و لهو آنست که آدمی را از آخرت غافل نماید.

(وَ زَيْنَةً)

که بسبب آن آرایش مینمائید در دنیا.

و بعضی گویند: اراده نموده بآن اینکه آن در چشمان اهل دنیا زیور و آرایش میآید آن گاه متلاشی شده و نابود میگردد.

(وَ تَفَاخُرُ بَيْنَكُمْ)

ابن عباس گوید: یعنی مردی بسبب دنیا داری با دوست و همسایه اش مفاخرت و مباهات میکند.

(وَ تَكَاتُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ)

گوید: جمع میکند مالی را که حلال برای او نیست بجهت زیاد کردن و سرکشی کردن بر اولیاء خدا بمالش و اولادش و خدامش و مقصود اینست که عمرش را در این چیزها فانی میکند سپس خداوند سبحان برای این زندگانی مثالی زد و گفت: (كَمَثَلِ غَيْثٍ) یعنی بارانی که - (أَعْجَبَ الْكُفَّارَ لِبِئَاتِهِ) یعنی کشاورزان و زارعین تعجب میکنند از آنچه که بسبب این باران میروید.

زجاج گوید: و ممکن است که مقصود کفار بخدا باشد زیرا که کافر شگفتی و اعجابش بدنیا شدیدتر از غیر اوست.

(ثُمَّ يَهِيحُ)

یعنی سپس خشک میشود (فَبَرَأهُ مُصْفَرًّا) یعنی: پس می بینی آن را که چون نزدیک خشک شدن میشود زرد میگردد (ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا) آن گاه پس از خشکیدن خم شده و شکسته میشود، و شرح این مثل در سوره یونس گذشت.

(وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ)

مقاتل گوید: در روز قیامت عذاب و شکنجه خدا بر دشمنان خدا بسیار سخت است.

(وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ)

و آمرزش از خدا و رضوان او برای اولیاء خدا و اهل طاعت او.

(وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ)

و نیست زندگی دنیا مگر متاعی فریبنده برای کسی که مغرور بآن شده و برای قیامتش کار نکند.

سعید بن جبیر گوید: متاع فریبنده است کسی را که اشتغال بطلب آخرت نکند، و کسی که مشغول به طلب آخرت شود، پس دنیا برای او متاع بلاغ است به چیزی که آن بهتر از آن است.

و بعضی گویند: و عمل و کار کردن برای زندگی دنیا متاع غرور است و آن برآستی در زوال و نابودی مانند این چیزهاییست که مثل بآن زده شده است.

ص: ۲۳۳

اشاره

سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكُمْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۱) أَصَابَ مِنْ مُصِيبِهِ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۲۲) لَكِن لَّا تَأْسُوا عَلَىٰ مِمَّا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۲۳) الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۲۴) لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۵)

ترجمه آیات:

۲۱- بسوی (موجبات) آمرزش پروردگار خویش و بهشتی پهناور که مساحت آن چون پهنای آسمانها و زمین است پیشی بگیرید که برای آنان که بخدا و فرستادگان او ایمان آورده اند مهیا شده است این (نعمت آمرزش و بهشت) فضل خداست آن را بهر که بخواهد میدهد و خدای تعالی دارای فضلی بزرگست.

۲۲- هیچ بلایی در زمین نرسد و نه در نفسهای شما مگر اینکه پیش از آنکه

آن نفسها را بیافرینیم در لوح محفوظ است البتّه این برای خدا آسانست.

۲۳- تا بر آنچه از شما فوت شده اند و هناک نشوید و بآنچه خدا شما را بخشیده شادمان نگردید و خدا هر متکبر فخر کننده را دوست نمیدارد.

۲۴- آن کسانی که بخل میورزند و مردم را به بخل ورزیدن و امیدارند و هر که روی بگرداند جدّا خدا بینبازی ستوده صفاست.

۲۵- حقّا فرستادگان خویش را با معجزه های هویدا فرستادیم، و با ایشان کتاب و ترازوی عدل فرستادیم تا مردم بعدل قیام کنند و آهن را فرستادیم که در آن کار زار سخت و سودهایی برای مردم است و برای اینکه خدا بشهود برساند کسی را که دینش و پیغمبرانش را به پنهانی یاری میکند البتّه خدای تعالی نیرومندی غالبست.

قرائت:

ابو عمرو (بما آتیکم) با الف مقصور خوانده و باقی از قاریان با الف ممدود (آ) و اهل مدینه و شام (فان الله الغنی الحمید) خوانده اند چون که ایشان در قرآن های خود اینطور دیده اند ولی باقی از قراء (فان الله هو الغنی) به اثبات (هو) و همین طور (هو) را در مصحفهای خود یافته اند.

دلیل:

ابو علی گوید: دلیل کسی که (اتیکم) با الف مقصور خوانده اینست، آن را معادل و برابر با (فاتکم) دانسته پس چنانچه فعل برای فائت است در قول او (فاتکم) پس هم چنین برای (آتی) در قول او (بما آتیکم) شاعر گوید:

ولا فرح بخیر ان اتاه

ولا جزع من الحدثان لاع

و خرسند نشود بخیری اگر او را برسد و نه از حوادث و رویدادها جزع میکند

آنکه از کمترین چیزی ناراحت میشود و میسوزد.

دلیل کسی که با الف ممدود خوانده اینست که خیری که میرسد بایشان آن از نزد خداست، و او عطا شده این نعمت است و فاعل (آتاکم) ضمیر است که عود باسم الله میکند و هاء از صله حذف شده تقدیرش (بما اتاکموه) و قول او (فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) شایسته است که (هو) فصل باشد و مبتداء نباشد زیرا که حذف فصل آسان تر است آیا نمیبینی که محلی برای فصل از اعراب نیست و گاهی حذف میشود و ضرری بمعنا نمیزند.

لغات آیات:

اعدت: مشتق از عدد است و اعداد نهادن چیز است برای آنچه در آینده میشود بر آنچه که اقتضاء میکند از عدد امری که برای آنست، و فضل و افضال و تفضّل در معنا یکیست، و آن نفع و سودیست که برای توانا میباشد که میتواند برای دیگران انجام دهد و حال آنکه برای او امکان هست که نکند.

و الاسی: حزن و غصّه است و تاسی تخفیف حزنست بسبب مشارکت داشتن در حال او.

اعراب:

(فِي كِتَابٍ)

متعلق بمحذوف است تقدیرش (الا-هی کائنه فی کتاب) پس آن در محلّ رفع است به اینکه آن خبر مبتداء محذوف است، و ممکنست که متعلق بفعل محذوف باشد تقدیرش (الا قد کتبت فی کتاب) است پس جار و مجرور (فی کتاب) در محل نصب است بنا بر حالت، یعنی (الا مکتوبه).

(لِكَيْلَا تَأْسَوْا)

منصوبست بنفس (کی) و لام آن لام جازه است، (الَّذِينَ يَبْخُلُونَ) در موضع جر است بنا بر بدلیت از مختال فخور پس بنا بر این وقف

بر فخور جایز نیست، و ممکنست که محلّش بر ابتداء و خیرش محذوف باشد، چنانچه جواب (لو) حذف شده از قول خدا (وَلَوْ أَنَّنَا قَدَرْنَا سِيرَتَ بِهِ الْجِبَالُ) - و تقدیر آن (الذین یبخلون فانهم یتحقون العذاب) است و ممکنست که محلّش، رفع یا نصب بنا بر ذم باشد.

تفسیر آیات:

اشاره

آن گاه خداوند سبحان ترغیب و تشویق فرمود در مسابقه و پیشی گرفتن برای خواستن بهشت پس فرمود:

(سَابِقُوا)

یعنی مبادرت کنید به بر طرف کردن عوارضی را که مانع از اعمال صالحه است و شتاب کنید بسوی چیزهایی که موجب رستگاری در آخرت و قیامت میشود.

(إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ)

کلبی گوید: یعنی شتاب کنید بتوبه کردن.

و بعضی گویند: یعنی بصف اوّل جماعت (یا مقدم جبهه).

و برخی گویند: یعنی بسوی پیامبر صلی الله علیه و آله.

(وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ)

و بهشتی که مساحتش مانند مساحت آسمانها و زمین است، یعنی و پیشی بگیریید بسوی استحقاق ثواب بهشتی که - صفتش اینست و در ذکر عرض تنها بدون ذکر طول چند وجه گفته شده است:

۱- اینکه بزرگی عرض دلالت میکند بر عظمت طول.

۲- اینکه گاهی ممکن است که طول بدون عرض باشد، ولی هیچ عرضی نیست که بدون طول باشد.

۳- اینکه مقصود بآن اینست که عرضش مانند عرض آسمانها و زمین است ولی

طول آن را جز خدای تعالی هیچکس نمیداند.

حسن گوید: که خدا بهشت را نابود میکند سپس بر میگرداند به کیفیتی که توصیف نمود و برای همین صحیح است که آن را توصیف کند به اینکه عرضش، چون پهنای آسمانها و زمین است، و غیر او گوید: خداوند فرمود پهنایش چون پهنای آسمان و زمین و حال آنکه بهشت آفریده شده در آسمان هفتم است پس منافاتی با آن ندارد.

(أَعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا)

یعنی ذخیره شده و آماده گردیده برای مؤمنین.

(بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ)

بخدا و پیامبران او، این جنت فضل خداست بهر کس که میخواهد میدهد یعنی پاداش جاودانه و همیشگی میدهد بر عمل اندک فانی شده و اگر اکتفاء کند در پاداش باندازه آنچه مستحق میشوند بسبب اعمال از عدالت او خواهد بود لیکن او تفضل فرمود بزیادتر دادن و بعضی گویند: یعنی اینکه هیچکس در دنیا و آخرت بخیری نمیرسد مگر بفضل خدا زیرا اگر خداوند سبحان ما را بطاعت خود نخوانده و راه آن را برای ما بیان نکرده بود، و توفیق عمل صالح بما نداده بود هر آینه ما هدایت بسوی او نشده بودیم و همه اینها از فضل خداست پس برآستی که او تفضل فرمود با سبایی که بسبب آن طاعت انجام میشود از امکانات و الطاف و کمال عقل و اراده دادن ثواب را بمکلف، پس تکلیف نیز تفضل است و آن وسیله رسیدن بثواب است.

ابو القاسم بلخی و عدلیه از اهل بغداد گویند: خداوند سبحان و تعالی اگر اکتفاء و اقتصار کند برای بندگانش در طاعتشان بر مجرد احسانهای گذشته او بر ایشان هر آینه عدل خواهد بود پس برای این خداوند سبحان ثواب، و بهشت را فضل قرار داد، و در این آیه بزرگترین امیدواری برای اهل ایمان

خواهد بود، برای آنکه یاد آورد شد که بهشت آماده و مهیای برای مؤمنین است و با ایمان چیز دیگری را یاد نکرد.

﴿وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾

یعنی صاحب انعام عام و احسان فراوان بر بندگانش میباشد، سپس فرمود:

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ﴾

نمیرسد بلاء و مصیبتی در روی زمین مانند قحطی باران و کمبود گیاهان و نقصان میوه جات.

﴿وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ﴾

و نه در جان خودتان از بیماریها و دیدن داغ اولاد.

﴿إِلَّا فِي كِتَابٍ﴾

مگر آنکه در کتاب است، یعنی مگر آنکه آن ثبت در لوح محفوظ است.

﴿مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهُ﴾

یعنی از پیش از آنکه جانها را بیافرینم، مقصود این است که خدای تعالی آن را در لوح محفوظ ثبت کرده پیش از آنکه جانها را خلق کند تا استدلال کند فرشتگان را بآن بر اینکه او عالم بذاته است همه چیز را به حقایقش میداند.

﴿إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾

یعنی اثبات این با کثرت و زیادتش بر خدا آسان و غیر مشکل است، سپس بیان فرمود خداوند سبحان برای چه این کار را کرد، پس فرمود:

﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ﴾

تا آنکه غصه نخورید بر آنچه از شما فوت شده یعنی این کار را ما کردیم برای اینکه شما محزون نشوید بر آنچه فوت میشود، از شما از نعمتهای دنیا.

﴿وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾

و مسرور نشوید بآنچه که بشما میرساند یعنی به آنچه که عطا کرد خدا شما را از آن و چیزی که موجب بر طرف کردن اندوه

و سرور

از آن میشود، اینست که آدمی هر گاه بداند که آنچه که فوت میشود از نعمتها- خداوند تعالی ضمانت کرده بر آن که عوضش را در آخرت عطا کند، پس سزاوار نیست که غمناک و اندوهگین شود برای فقدان اگر بداند که آنچه که از نعمتها را باو داده او را تکلیف بشکر بر آن و پرداختن حقوق واجبه آن را نموده، پس سزاوار نیست که مسرور بآن شود، و نیز وقتی که دانست که چیزی از ان باقی نمیماند، شایسته نیست که برای آن غمگین شود بلکه واجبت که اهتمام و کوشش برای امر آخرت کند که دائمی است و نابود نمیشود، و در این آیه اشاره بچهار چیز است.

لَكَيْلًا تَأْسَوْا

آموزنده چهار درس است:

اول: حسن خلق و خوش اخلاقی، برای آنکه کسی که وجود دنیا و عدمش (بود و نبودش) در پیش او بی تفاوت باشد حسد نوزد و دشمنی نکند و مالش را از کسی دریغ و مضایقه ننماید زیرا اینها از موجبات سوء خلق و بد اخلاقی است و آنهم از ثمرات حبّ دنیاست.

دوم: کوچک شمردن دنیا و اهل آن هر گاه مسرور بوجود آن نشود و محزون بعدمش نباشد.

سوم: بزرگ شمردن آخرت برای آنچه که در آن میرسند به ثواب ابدی که خالص و پاک از نواقص و عیبهاست.

چهارم: افتخار و مباهات بخدای متعال نمودن نه باسباب دنیا و زرو زیور ظاهری آن.

و روایت شده که مردی خدمت حضرت علی بن الحسین (ع) رسید عرض

ص: ۲۴۰

کرد زهد چیست؟ آن حضرت فرمود:

زهد دارای ده جزء است، و اعلی درجه زهد کمترین درجه ورع و تقوا است، و اعلی درجه ورع کمترین درجه و مرتبه یقین است، و اعلی درجه یقین کمترین درجه رضا است، و تمام زهد در آیه ای از کتاب خدا (لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) میباشد و به بودرجمهر حکیم (وزیر نوشیروان) - گفتند برای چیست ای دانشمند که افسوس و غصه نمیخوری بر چیزی که از دست دادی و چرا مسرور نمیشوی به چیزی که بتو میرسد؟ پس گفت که فوت شده جبران با شک چشم و گریستن نمیشود و رسیده به خوشحال شدن تداوم نیاورد.

و از عبد الله بن مسعود روایت شده که گفت: هر آینه اگر من دستمالی کنم گل آتشی را که بسوزاند هر چه سوزد و باقی گذارد آنچه بگذارد نزد من محبوب تر است از اینکه بگویم بچیزی ای کاش فلان چیز نبود یا ای کاش فلان چیز بود.

(وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ)

و خدا دوست نمیدارد هر متکبری را که بر مردم افتخار بدینا میکند.

(الَّذِينَ يَخْلَوْنَ)

آن کسانی که بخل میورزند بسبب منع و ترک واجبات.

(وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ)

و مردم را هم فرمان به بخل و امساک میدهند و در حدیث است که پیامبر (ص) از بزرگ بنی عوف پرسید گفتند، جد بن قیس است که ببخل و امساک متهم است پس آن حضرت فرمود:

و چه دردی بدتر از بخل است، بزرگ و آقای شما براء پسر مغرور است.

(وَ مَنْ يَتَوَلَّ)

یعنی کسی که اعراض و دوری کند از آنچه خدا بسوی آن خوانده است (فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ) پس براستی که خدا بینباز از او و از اطاعت او صدقات

و خیرات اوست. (الْحَمِيدُ) ستوده و پسندیده است در تمام افعالش آن گاه خداوند سبحان قسم یاد نموده و گفت:

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ)

هر آینه حَقًّا که ما پیامبران خود را فرستادیم با دلائل و معجزات (وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ) و نازل کردیم با ایشان کتابی را که متضمن احکام و چیزهاییست که مورد نیاز مردم است، از حلال و حرام مانند:

۱- تورات کتاب موسی بن عمران ۲- انجیل، کتاب عیسی بن مریم علیه السلام ۳- قرآن (وَ الْمِيزَانَ) ابن زید و جبائی و مقاتل بن سلیمان گویند یعنی نازل کردیم با ایشان از آسمان ترازویی را که دارای دو کفه است و با آن سنجیده میشود.

و بعضی گویند: یعنی نازل کردیم صفت میزان را.

(لِيُقِيمَ النَّاسُ)

تا آنکه مردم در معاملاتشان قیام (بِالْقِسْطِ) کنند یعنی بعدل داد و ستد کنند.

قتاده و مقاتل بن حیان گویند: مقصود اینست که ما امر بعدل کردیم مثل قول او که میفرماید: اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَ الْمِيزَانَ (۱) خدایی که نازل فرمود کتاب خود را بحق و راستی و عدالت.

(وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ)

از عبد الله پسر عمر از پیامبر خدا (ص) روایت شده که فرمود براستی که خداوند نازل فرمود چهار برکت را از آسمان بسوی زمین:

۱- آهن ۲- آتش ۳- آب ۴- نمک.

ص: ۲۴۲

(۱- ۱) - سورة شوری آیه: ۱۷.

و اهل معنی گفته اند که: معنای (أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ) آفریدیم ما آن را و ایجاد کردیم آن را، میباشد مثل قول او: و انزل لکم من الانعام ثمانیه ازواج (۱) و نازل کرد برای شما از چهار پایان هشت جفت ها را (۱- گوسفند نر و ماده ۲- بز نر و ماده ۳- گاو نر و ماده ۴- شتر نر و ماده).

و مقاتل هم چنین پنداشته و معتقد باین معنی شده پس گوید: یعنی بامر ما آهن بوجود آمد.

و قطرب گوید: معنای (انزلنا) در اینجا مهیا کردیم ما و آفریدیم از نزل (مائده) و آن چیز است که برای میهمان آماده میشود، یعنی انعام کردیم بسبب آهن و آن را برای شما آماده نمودیم.

ابن عباس گوید: و فرود آورد با آدم علیه السلام از جنس آهن سه چیز را ۱- علاه که سندان باشد ۲- گاز انبر ۳- چکش.
(فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ)

زجاج گوید: یعنی ممانعت نموده و با آن پیکار و جنگ با دشمن میکند و مقصود اینست که از آهن دو سلاح ساخته میشود یکی برای دفاع چون سپر و زره و کلاه خود، و یکی برای زدن چون شمشیر و خنجر و چاقو و سر نیزه، چنانچه مجاهد گوید: در آن سپر است برای دفاع و سلاح است برای زدن بدشمن.

(و مَنَافِعُ لِلنَّاسِ)

یعنی چیزهایی که مردم در وسائل زندگیشان منتفع بآن

ص: ۲۴۳

۱- ۱) -سوره زمر آیه: ۶، مترجم گوید تفسیر این آیه را در سوره انعام در آیه ۱۴۴ و ۱۴۵ نموده و فرموده: ثَمَانِيَةَ اَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ تا آنجا که فرمود مِنَ الْاِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ .

میشوند، مانند چاقو و تبر و تیشه و سوزن و غیر آن از چیزهایی که از آهن میسازند (مثل بیل و کلنگ و شمشیر و خنجر و کارخانجات و ماشین آلات و تیر آهن و رنگهای ماشین و چرخهای قطار و موتور هواپیما و اتوبوس و موتور سیکلت و سایر ابزار و آلات آهنی که احصاء آن مشکل است.) (وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ) عطف بر قول او (لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) است، یعنی تا اینکه معامله بعدل نمایند و اینکه-بداند خدا نصرت- کسی را که او را نصرت و یاری میکند میداند و جهاد کسی که با پیامبرش جهاد میکند و قول او (بالغیب) یعنی بعلم واقعی با استدلال و تأمل بدون دیدن بچشم.

(إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ)

براستی که خداوند نیرومند بر انتقام است از دشمنانش (عَزِيزٌ) است یعنی قابل دسترسی نیست که علتی در زمین و آسمانش بر او عارض شود.

ترتیب:

جهت پیوست قول خدا (مَا أَضَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ) بما قبلش اینست که چون خداوند سبحان بیان فرمود ثواب بر طاعات را در تعقیب آن توضیح داد- عوضهایی را که بر تقدیر و صبر در مصیبتها و دردها عطا میکند و فرمود: بر ما مخفی نیست عوض کسی که مصیبتی باو رسیده پس اگر آن مصیبت از ناحیه و جانب ما باشد پس عوض آن چند برابر از پاداش ما خواهد بود، و اگر از فعل و عمل بندگان ما باشد پس ما عوض آن را از ایشان خواهیم گرفت، سپس تأکید این را بقول خویش (لِكَيْلَا تَأْسَوْا...) نمود، برای آنکه مصیبت اگر در آخر کار بدون عوض، باشد غم و غصه اش بیشتر شود، پس تمام اندوه در زیانست که جبرانی برای آن نباشد آن گاه در پس آن فرمود: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ...) پس بیان

فرمود که خداوند سبحان نسبت به بندگانش مهربانست بآنچه میخواند ایشان را بخشوع و خضوع و ترک تکبر و خود نمایی
قوله تعالی:

[سوره الحديد (۵۷): آیات ۲۶ تا ۲۹]

اشاره

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۲۶) ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۲۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرُسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۸) لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ إِلَّا يَتَّقُونِ عَلَىٰ شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۹)

ترجمه آیات:

۲۶- و بتحقیق فرستادیم نوح و ابراهیم را و قرار دادیم در اولاد آن دو پیامبری را و کتاب را پس بعضی از ایشان هدایت یافتند و بسیاری از ایشان- فاسقانند.

۲۷- پس از پی در آوردیم بر اثرهای ایشان رسولانمان را و از پی در آوردیم عیسی بن مریم را و دادیم باوانجیل را و قرار دادیم در دلهای آنان که پیرو شدند او را مهری و رحمتی و رهبانیتی را که بدعت ساختند آن را ما ننوشتیم آن را برای ایشان مگر جستن رضای خدا، پس رعایت نمودند آن را حق رعایتش پس دادیم آنان را که ایمان آوردند از ایشان اجرشان را و بسیاری از ایشان فاسقانند.

۲۸- ای آن کسانی که ایمان آوردید بپرهیزید از خدا و ایمان بیاورید بر رسولش که میدهد شما را دو نصیب از رحمتش و قرار خواهد داد برای شما نوری که راه روید بآن و خواهد آمرزید شما را و خداست آمرزنده مهربان.

۲۹- تا اینکه بدانند اهل کتاب که قدرت ندارند بر چیزی از فضل خدا و اینکه افزونی در دست خداست میدهد آن را بهر کس که خواهد و خدا صاحب فضل بزرگ است.

لغات آیات:

التقفیه: قرار دادن چیز است در پی چیزی بنا بر استمرار و تداوم در آن و برای همین به پایان و آخرهای شعر قافیه گفته میشود زیرا بیت بر پی آن مستمر است در غیر آن بر منهای و طریقه آن.

الرهبانیه: اصل آن از رهبه است که بمعنای خوف و بیم است مگر آنکه آن عبادتی است که اختصاص بنصاری دارد برای سخن و کلام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که فرمود: لا رهبانیه فی الاسلام، در اسلام رهبانیت نیست.

الابتداع: اول کار است که اقتداء و پیروی در آن بر مثالی نشده، و از آنست بدعت زیرا که آن ایجاد کاریست بر خلاف سنت.

الکفل: حظ و نصیب است و از آنست نصیب و حظی که سوار بر آن مینشیند و آن گلیم و مانند آنست که بر گرده و پشت شتر میگذارند هر گاه بخواهند که در آن بخوابند تا از سقوط و افتادن محفوظ بمانند، پس در آن حظی از مصونیت از افتاد است.

اعراب:

و رهبانیت منصوب بفاعل مضمراست که قول او ابتدعواها آن را تفسیر میکند و تقدیر آن و ابتدعوا رهبانیه ابتدعواها) است، و قول او (مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ) در محل نصب است برای آنکه صفت برای رهبانیه میباشد.

(اِتِّغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ)

منصوب است برای آنکه آن بدل از هاء (فی کتباها) است و تقدیر آن کتباها علیهم ابتغاء رضوان الله، یعنی پیروی کردن او امر او و حال آنکه برای ایشان رهبانیت را ننوشتیم و (لا) در (لِئَلَّا يَغْلَمَ) زاید (و ان) در (أَلَّا يَقْدِرُونَ) مخففه از مثقله و اسم آن محذوف است، و تقدیرش، انهم لا یقدرون و (لا) در اینجا دلالت بر اضممار در ان با تخفیف ان.

تفسیر آیات:

اشاره

آن گاه خداوند سبحان عطف بما تقدم نمود از ذکر پیامبران بحکایت حضرت ابراهیم و نوح علیهما السلام و فرمود:

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ)

و بتحقیق ما فرستادیم نوح و ابراهیم(ع) را و البته آن دو بزرگوار را اختصاص داد بنامشان برای فضیلت آن دو بزرگوار و برای آنکه آن دو پدر پیامبران خدایند.

(وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ)

یعنی براستی که پیامبران- تمامشان از نسل و ذریه آن دو بزرگوارند و بر ایشان کتاب نازل نمود، سپس خبر از حال فرزندان آنها داده و گفت: (فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ) پس بعضی از ایشان هدایت شده براه حق هستند.

(وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ)

و بسیاری از ایشان فاسقاند، یعنی از اطاعت حق بیرون رفته و مرتکب گناه او شدند.

(ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا)

یعنی سپس پیروی کردیم بفرستادن بر آثار کسانی که یاد کردیم آنان را از پیامبران به پیغمبران دیگر، برای قوم و ملت دیگر روانه کردیم ایشان را پیامبری از پیامبر.

(وَ قَفَّيْنَا بَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ)

و قرار دادیم پی ایشان عیسی بن مریم(ع) را پس او را فرستادیم پیامبری.

(وَ آتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ)

یعنی و عطا کردیم بعیسی بن مریم انجیل را.

(وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ)

و قرار دادیم در دلهای کسانی که عیسی را پیروی کردند در دینش یعنی حواریین و پیروان ایشان که پیروی کردند- عیسی علیه السلام را (رَأْفَةً) مهربانی و آن سخت ترین درجه رقت و دل نرمی است، (وَ رَحْمَةً) و او نسبت داد رأفت و رحمت را بخودش برای آنکه خدای سبحان در دلهای ایشان رأفت و رحمت قرار داده است، بامر کردن به مهربانی و رغبت دادن در آن و وعده ثواب دادن بر آن.

برای آنکه او ایجاد کرد در قلوب و دل‌های ایشان رأفت و رحمت را و البتّه پیروان عیسی علیه السلام را برأفت و رحمت تعریف نمود هر چند که از افعال- خدای سبحان میباشد برای آنکه ایشان متعزّض برأفت و رحمت شدند.

(وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ)

و رهبانیتی که اختراع کردند ما ننوشتیم آن را برای ایشان. و رهبانیه خصلتی و یک قسمت از عبادت است که در آن معنای خوف و ترس ظاهر میشود یا در کلیسا یا در حال انفراد و تنهایی یا از مردم یا غیر اینها از اموری که در آن تعبّد صاحبش ظاهر میشود، و معنایش اینست که ایشان رهبانیتی از خود اختراع کردند که ما بر ایشان ننوشتیم.

قتاده گوید: رهبانیتی که ایشان اختراع کردند آن متارکه با زنان و صومعه گرفتن و دیرانی شدن بود گوید: و تقدیرش (و رهبانیه ما کتباها علیهم).

(إِلَّا)

مگر آنکه ایشان آن را اختراع کردند (ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَائِهَا) برای جستن خشنودی خدا، پس آن را رعایت نکردند، حق رعایت کردن.

ابن عبّاس گوید: که رهبانیتی که ایشان اختراع کردند، پیوستن به بیابانها و کوه ها بود در خبری که از پیامبر (ص) نقل شده پس رعایت نکردند افرادی که بعد از ایشان آمدند حق رعایت کردن و این هم برای تکذیبشان بود پیامبری محمد (ص).

و بعضی گویند: رهبانیت: انقطاع و بریدن از مردم است برای انفراد بعبادتی که ما بر ایشان آن را واجب نکردیم.

و زجاج گوید: که تقدیر آن «ما کتباها إلا ابتغاء رضوان الله» است و جستن رضوان خدا پیروی کردن او امر اوست، پس این یک وجه است گوید: و در آن

وجه دیگریست که در تفسیر آمده که ایشان افعالی و کارهایی از پادشاهانشان دیدند که نتوانستند بر آن تحمل کنند، پس برای خود دیرها و صومعه ها گرفتند و آن را اختراع و ایجاد نمودند، پس چون خود را ملزم ساختند باین عبادت و داخل بر آن صومعه شدند لازم شد ایشان را که آن را تمام کنند، چنانچه هر گاه انسان روزه ای میگیرید که بر او واجب نشده لازم میشود. و او که آن را تمام کند گوید: و قول او (فمارعوها حق رعایتها) رعایت نکردند آن را حق رعایت کردن بر دو قسم است:

۱- اینکه اکتفاء کنند بر آنچه که خود را بآن ملزم نموده اند.

۲- و آن بهتر است، اینکه آنان هنگام بعثت پیغمبر (ص) بودند، ولی ایمان بآن حضرت نیاوردند، پس ایشان تارک طاعت خدا بودند پس این رهبانیت را رعایت نکردند حق رعایت کردن، و دلیل این قول خداست که فرمود:

(فَاتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ)

پس دادیم کسانی از ایشان را که ایمان آوردند پادشاهانشان را یعنی آنان که ایمان به پیامبر (ص) آوردند.

(وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ)

و بسیاری از ایشان فاسقند یعنی کافرند تمام شد کلام زجاج و تأیید میکند این را روایتی که از ابن مسعود رسیده گوید: من ردیف پیغمبر (ص) بر الاغی سوار بودم، پس آن حضرت فرمود: ای پسر ام عبد آیا میدانی از کجا بنی اسرائیل رهبانیت را اختراع کردند، پس گفتم خدا و رسول او داناتر است، فرمود: بر بنی اسرائیل ستمکارانی مسلط شد، بعد عیسی بن مریم علیهما السلام که مرتکب بگناهان خدا شدند، پس اهل ایمان غضبناک و خشمگین شده، پس با آنها مقاتله و پیکار کردند، پس سه مرتبه اهل

ایمان از ایشان منہزم و فراری شدند مگر اندکی، پس گفتند اگر ما بر این گروه ستمکاران و جباران نمایان شویم ما را نابود میکنند و برای دین یک نفر باقی نخواهد ماند تا دعوت بسوی او کند پس بیائید و در روی زمین پراکنده شویم تا خداوند پیامبری را که عیسی علیه السلام بما وعده داد مبعوث کند و مقصودشان حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ بود، پس متفرق و پراکنده در میان غارهای کوه ها شدند و اختراع رهبانیت کردند، پس بعضی از آنها متمسک و ملتزم بدینش گردیده و برخی هم کافر شدند، سپس این آیه را تلاوت کرد: **وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ**، تا آخر آیه، سپس فرمود:

ای پسر ام عبد آیا میدانی رهبانیت امت چیست، گفتم خدا و پیامبرش دانا ترند، فرمود، هجرت در راه خدا و جهاد و پیکار با دشمنان و نماز و روزه و حج و عمره.

و از ابن مسعود: روایت شده که گفت: داخل شدم بر پیامبر (ص) پس فرمود ای پسر مسعود، متفرق شدند امت عیسی علیه السلام که قبل از شما بودند بر هفتاد و دو فرقه و گروه، و دو گروه از آنها نجات یافت و هفتاد گروه دیگر هلاک شدند و آن دو گروه فرقه ای بودند که با سلاطین جبارشان بر دین عیسی (ع) جنگ کردند پس ایشان را کشتند و فرقه ای دیگر که طاقت و نیروی جنگ کردن با ملوک را نداشتند و نمیتوانستند که رو بروی ایشان ظاهر شوند و ایشان را بدین خدای تعالی و دین عیسی علیه السلام دعوت کنند پس در بلاد سیاحت نموده و رهبانیت اختیار کردند و ایشان آنهایی بودند که خدا درباره ایشان فرمود **«وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ»** آن گاه پیامبر (ص) فرمود: کسی که ایمان بمن آورد و مرا تصدیق نمود و پیروی کرد مرا حقاً رعایت کرده رهبانیت را-

حق رعایت کردن و کسی که ایمان بمن نیاورد، پس ایشان گروهی هالک و- نابودند سپس خداوند سبحان فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾

ای آن کسانی که ایمان آوردید یعنی اعتراف بتوحید و یکتایی خدا کرده و تصدیق بموسی و عیسی (ع) نمودید ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ﴾ ابن عباس گوید: یعنی بترسید از خدا و ایمان آورید به پیامبر او محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

و بعضی گفته اند: یعنی ای کسانی که بظاهر ایمان آورده اید در باطن و دلتان هم ایمان بیاورید.

﴿يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ﴾

میدهد شما را دو نصیب ﴿مِنْ رَحْمَتِهِ﴾ ابن عباس گوید: یک نصیب برای ایمانشان به پیامبران گذشته، و یک نصیب هم برای ایمانشان به محمد صلی الله علیه و آله.

﴿وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾

و قرار میدهد برای شما نوری که در آن راه روید.

مجاهد گوید: یعنی رهبر و راهنمایی که بسبب او هدایت شوید.

ابن عباس گوید: نور قرآنست که در آن دلائلی بر هر حقی و بیان برای هر خیری است و بوسیله آن مستحق میشوند روشنایی و نوری را که بسبب آن در روز قیامت راه روند.

﴿وَيَغْفِرُ لَكُمْ﴾

﴿وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ و خدا بخشاینده مهربانست.

مهاجرت جعفر بن ابی طالب «ع» بکشور حبشه

سعید بن جبیر گوید: پیغمبر (ص) جعفر «طیار» را با هفتاد نفر سواره از-

مسلمین بسوی نجاشی (امپراطور) حبشه فرستاد تا او را دعوت به اسلام نمایند، پس آنها وارد بر نجاشی شده او را دعوت نموده پس او پذیرفت و ایمان باسلام و پیامبر (ص) آورد، پس چون خواستند مراجعت کنند عده ای از کسانی که ایمان آورده بودند از اهل مملکت او و ایشان چهل مرد بودند گفتند بنجاشی بما اجازه بده تا ما خدمت این پیغمبر (ص) برسیم و حضورا اسلام آوریم، پس آنها را رخصت داده و باتفاق جعفر علیه السلام بمدینه آمده و خدمت پیغمبر رسیدند و ضعف مالی مسلمین را دیدند از پیامبر اجازه خواستند و گفتند ای پیامبر خدا برای ما اموالیست و ما میبیم تنگدستی مسلمین را، پس اگر به ما اجازه دهید ما برویم بکشورمان حبشه و اموالمان را بیاوریم و با مسلمین مواسات کنیم، پس پیغمبر (ص) بایشان اجازه داد و رفتند و اموالشان را آورده و با مسلمین تقسیم کردند، پس خداوند نازل فرمود درباره ایشان: الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ تَا قَوْلِ اَوْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۱) کسانی که ایشان را کتاب از پیش فرستادیم ایشان باو ایمان آوردند... و از آنچه به ایشان روزی داده ایم انفاق میکنند، پس نفقه همان اموالی بود که بمسلمین کمک کردند، پس چون اهل کتابی که ایمان به پیامبر (ص) نیاورده بودند قول او را شنیدند (أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا) (۲) آن گروهند که پاداششان دو بار داده میشود بآنچه که صبر کردند، پس افتادند بجان مسلمانها و گفتند ای گروه مسلمین اما کسی که ایمان آورد از ما بکتاب ما برای او یک پاداش مثل پاداشهای شماست، پس چه فضیلتی شما بر ما دارید، پس این

ص: ۲۵۳

۱-۱ - سورة قصص آیه: ۵۲.

۲-۲ - قصص آیه: ۵۴.

آیه نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرُسُولِهِ...﴾ پس برای ایشان دو پاداش قرار داد و افزود بر ایشان نور و آمرزش را سپس فرمود: ﴿لِيَلَّا يَعْلَمَ - أَهْلُ الْكِتَابِ﴾.

و کلبی گوید: آنها بیست و چهار نفر مرد بودند که از یمن بر پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارَد شَدْنَد و آن حضرت (ص) در مکه بودند و ایشان یهودی و نصرانی نبودند بلکه بدین پیامبران نبودند، پس اسلام آوردند، پس ابو جهل بایشان گفت شما بد مردمی هستید و بد واردینی بر خویشانان پس آنها پاسخ وی را داده و گفتند و چیست برای ما که ایمان بخدا نیاوریم، پس خدا برای مؤمنین اهل کتاب مثل عبد الله بن سلام و اصحابش دو پاداش قرار داد پس ایشان شروع کردند بر مباحثات و فخر کردن بر اصحاب رسول خدا (ص) و می گفتند ما از شما برتریم زیرا برای ما دو پاداش است و برای شما یک پاداش، پس نازل شد: ﴿لِيَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ...﴾ تا آخر سوره.

دو پاداش برای کیست؟

از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارَد شَدْنَد که فرمود هر کس برای او کنیزی باشد پس او را تعلیم داده و خوب بیاموزد و او را ادب نموده و نیکو ادب نماید و وی را آزاد کرده و شوهر دهد برای او دو پاداش است و هر کس از اهل کتاب که ایمان به پیامبر خود آورد و بمحمد (ص) نیز ایمان آورد برای او دو پاداش است و هر بنده و مملوکی که ادا کند حق خدا و حق صاحبان خود را پس برای او دو پاداش است این حدیث را بخاری و مسلم در دو صحیح خود آورده اند (۱).

ص: ۲۵۴

یعنی برای اینکه بدانند، و لا- زایده است (أَهْلُ الْكِتَابِ) یعنی آنهایی که ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله نیاورده و نسبت بمؤمنین حسد ورزیدند از ایشان (أَلَا يَقْدِرُونَ عَلَيَّ شَيْءٌ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ) و ان(الآ) ان مخففه از انّ مثقله است و تقدیرش اینست که ایشان قدرت و نیرو ندارند، و- معنایش اینست که ما دو پاداش قرار دادیم برای کسانی که ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله آوردند، تا آنکه بدانند کسانی که ایمان نیاورده اند بر ایشان پاداشی و نصیبی و حظی در فضل خدا نیست.

(۱)

(جنبه ولایتی آیه مذکوره را نقل نکرده با اینکه ابو القاسم حسکانی - حنفی متوفی قرن پنجم هجرت که قبل از وی در خراسان بوده در شواهد التنزیل خود ج ۲ ص ۲۲۷ تا ۲۲۹ شش حدیث ایراد کرده که ما برای تیمن و اداء بعضی از حقوق موالیان عظام خود تقدیم دوستان آل محمد (ع) می نمایم، در حدیث ۹۴۳ از فرات بن ابراهیم کوفی باسنادش از ابن عباس روایت نموده در قول خدای تعالی (يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ) فرمود: حسن و حسین علیهما السلام و يجعل لكم نورا تمشون به، علی بن ابی طالب علیهم السلام، و در حدیث ۹۴۴ باسنادش از جابر بن عبد الله عینا مثل حدیث - گذشته. و در حدیث ۹۴۵ باسنادش از جابر از ابی جعفر علیه السلام در قول او يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ فرمود: یعنی حسن و حسین و يجعل لكم نورا تمشون به فرمود امام عادل که باو پیروی کنید علی بن ابی طالب علیهم السلام. و در حدیث ۹۴۶ باسنادش از سعد بن طریف از ابی جعفر علیه السلام در تفسیر آیه مذکوره فرمود (من تمسك بولایه علی فله نور) کسی که متمسک به ولایت علیه السلام شود برای او نور است. و در حدیث ۹۴۷ باسنادش از ابو سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: اما بخدا قسم هیچ بنده ای دوست

(وَ أَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ)

و اینکه فضل بدست خداست به هر کس که میخواهد میدهد، پس مؤمنین از اهل کتاب را دو پاداش داده است (وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ) و خداوند صاحب فضل بزرگ است، تفضل میکند بر هر کس از بندگان مؤمنش که میخواهد.

و بعضی گویند: که مقصود از فضل خدا در اینجا پیامبر است یعنی قدرت و توان بر نبوت ندارند و نمیتوانند که آن را از کسی که خدا خواسته و او را اختصاص به پیامبری داده برگردانند، پس قدرت ندارند که نبوت را از محمد صلی الله علیه و آله گرفته و بهر کس که دوست دارند بدهند بلکه نبوت و پیامبری بدست خداست بهر کس میدهد که اهل آن باشد و میداند که او صلاحیت این مقام را دارد (۱).

فراء گوید: البته لاء زائده داخل میشود در صلیه هر کلامی که در اوائل یا اوخرش کلمه جحد و انکار باشد هر چند که تصریح بآن هم نشده باشد مثل قول او: **مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ** (۲) چه چیز تو را مانع شد که سجده نکنی وقتی تو را فرمان دادم (وَ مَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ) (۳) و چه

(۱)

(نمیدارد خاندان مرا مگر آنکه خداوند عز و جل نوری باو عطا کند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شود و هیچ کس دشمن نمیدارد خاندان مرا مگر آنکه خداوند در روز قیامت او را از آن نور محروم و محجوب نماید: و در حدیث ۹۴۸ باسنادش از سالم از پدرش از رسول خدا (ص) روایت نمود که فرمود: اکثرکم نورا یوم القیمه اکثرکم حبا لایل محمد (ص) نورانی ترین شما در روز قیامت آن کسیست که حبش بآل محمد بیشتر باشد.

ص: ۲۵۶

۱-۱) - مترجم گوید: چنانچه در کتابش در سوره انعام آیه ۱۲۴ فرمود: **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ**، خدا داناست که پیامبری و رسالت خود را در کجا و چه کسی قرار دهد.

۲-۲) - اعراف آیه ۱۲.

۳-۳) - سوره انعام آیه: ۱۰۹.

چیز آگاه کرد شما را که چون آن آیات آمد ایمان نخواهند آورد (وَ حَرَامٌ عَلَيَّ قَرْيَةٍ أَهْلَكُنَّاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ) (۱) و حرام است بر اهل قریه ای که آن را هلاک - کردیم که بازگشت نکنند.

و بعضی گویند: که ان لا- در اینجا در حکم ثبات است و معنایش (لان لا يعلم اهل الكتاب انهم لا يقدرون ان يؤمنوا) است هر آینه اهل کتاب نمیدانند که ایشان قدرت ایمان آوردن ندارند برای آنکه کسی که نداند که قادر نیست نمی داند که قادر است، پس بنا بر این مقصود اینست تا آنکه بدانند که ایشان قدرت دارند که ایمان آورند، پس حایز فضل و ثواب شوند.

و بعضی گویند که معنایش اینست تا آنکه ندانند یهود و نصاری که پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنین قدرت بر این ندارند پس بتحقیق بدانند که ایشان قدرت بر آن دارند یعنی اگر شما ایمان آوردید چنانچه خدا شما را فرمان داده خداوند از فضلش بشما عطا نماید پس این را اهل کتاب بدانند و خلافش را ندانند و بنا بر این پس ضمیر در یقدرون برای اهل کتاب نیست.

و ابو سعید سیرافی گوید: معنایش اینست برآستی که خدا این کارها را به شما میکند تا اینکه جهل اهل کتاب معلوم شود و اینکه ایشان نمیدانند که آنچه را که خداوند از فضلش بشما میدهد اهل کتاب قدرت بر تغییر آن ندارند و نمی توانند آن را از شما زایل کنند، پس در این وجوه نیازی بزایده دانستن (لا) نیست.

ص: ۲۵۷

سوره مجادله

اشاره

عدد آیات:

بیست و یک آیه مکی و مدنی اخیر و بیست و دو آیه از نظر دیگران.

اختلاف آن:

در یک آیه (فی الأذنین) غیر مکی و مدنی اخیر است.

فضیلت آن:

ابی بن کعب گوید: رسول خدا (ص) فرمود و کسی که سوره مجادله را - قرائت کند در روز قیامت از حزب الله مکتوب شود. □

ترتیب آن:

چون خداوند سبحان سوره حدید را پایان داد بذکر فضل خود بر کسانی که از بندگانش، بخواهد این سوره را افتتاح نمود بذکر بیان فضل خدا در اجابت دعوت چنانچه اجابت نمود دعاء آن زن را و فرمود:

ص: ۲۵۸

[سورة المجادلة (٥٨): آيات ١ تا ٥]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ
بَصِيرٌ (١) الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدَنَّهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا
وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ (٢) وَ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكَمْ تُوعِظُونَ بِهِ وَ اللَّهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (٣) فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصَةَ يَوْمَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَلِكَ لِيُتُومِنُوا
بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (٤) إِنَّ الَّذِينَ يُحَادِّثُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ كُتِبُوا كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ
قَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (٥)

ترجمه آیات:

بنام خداوند بخشانیده مهربان ۱- بتحقیق خدا شنید سخن آن زنی را که مجادله کرد با تو درباره شوهر خود و شکایت میکرد بخدا و خدا میشنید گفتگوی شما را بدرستی که خدا شنوای بینا است.

۲- آنان که ظهار کنند از شما زنانشان را نیستند آنها مادران ایشان، و نباشند مادران ایشان جز آن زمانی که ایشان را زادند- و ایشان میگویند ناپسندی از گفتار و دروغی را و بدرستی که خدا است در گذرنده آمرزنده.

۳- و آنان که ظهار کنند از زنانشان، پس عود نمایند مر آنچه را که گفتند پس آزاد کردن بنده ای را پیش از آنکه با هم آمیزش کنند اینست آنچه بآن پند داده میشوید و خدا بآنچه میکنید آگاه است.

۴- پس کسی که نیافت پس روزه دو ماه تمام پی در پی است از پیش از آنکه آن دو بهمرسند پس کسی که نتواند (روزه بگیرد) پس اطعام شصت مسکین است این برای آنست که ایمان آرید بخدا و پیامبرش و این حدهای خداست و برای کافران است عذاب پر درد.

۵- براستی که آنان که مخالفت میکنند خدا و رسولش را نگونسار شدند هم چنان که نگونسار گردانیده شدند آنان که پیش از ایشان بودند و به تحقیق فرستادیم آیت های روشن را و برای کافرانست عذاب خوار کننده ای.

قرائت:

عاصم (یظاهرون) بضمه یاء قرائت کرده و بتخفیف ظاء و اهل بصره و ابن کثیر (یظهرون) بتشدید ظاء و هاء و فتح یاء خوانده و دیگران (یظاهرون) به

فتح یاء و تشدید ظاء قرائت کرده و از بعضی از ایشان (ما هن امهاتهم) به رفع تاء خوانده اند.

دلیل این قراءات:

ابو علی گوید: ظاهر من امرأته و ظهّر مانند ضاعف و ضعف است، و تاء داخل بر هر یک از آن دو شده، پس تظاهر و تظّهّر میگردد و حرف مضارع هم داخل شده یتظاهر و یتظّهّر میشود سپس تا در ظاء ادغام میشود برای نزدیک بودن آنها بهم از جهت مخرج، پس بظاهر و یظّهّر بفتح یائی که آن حرف - مضارع است برای آنکه آن برای مطاوعه و پذیرفتن است، چنانچه فتحه میدهی آن را در یتدحرج چنانی که آن مطاوع دحرجته فتدحرج است و دلیل رفع در قول او (مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ) بدرستی که لغت بنی تمیم است سیبویه گوید: و آن نزدیکترین دو وجه است بقاعده و این جهتش اینست که نفی مانند استفهام است، پس هم چنان که استفهام کلام را از آنچه بر آنست در واجب تغییر نمیدهد شایسته است که نفی هم آن را تغییر ندهد از آنچه بر آنست در واجب و دلیل نصب اینست که آن لغت اهل حجاز و لغت ایشان را گرفتن بهتر است، و بر آن لغت هم آمده ما هذا بشرا.

لغت:

الاشتکاء: اظهار کردن مصائبی است که بانسان رسیده از مکروهات و دردها و شکایت اظهار صدماتیست که غیر او باو وارد نموده از بدیها.

التحاور: تراجع و آن محاوره و نزاع در سخن است گفته میشود حاوره محاوره یعنی راجعه الکلام و تحاورا سخن را برگردانید و گفتگو کردند، عنتره گوید:

لو كان يدري ما المحاوره اشكى

و لكان لو علم الکلام تکلمی

اگر اسب من میدانست که محاوره چیست شکایت و گله میکردم و هر آینه اگر او سخن مرا میدانست هم کلام من بود.

المحاده: بمعنای مخالفت است و اصل آن از حد و آن منع است و از آن است حدی که مانع بین دو چیز است، نابغه گوید:

الأ سلیمان اذ قال الملیک له

قم فی البریه فاحدها عن الفند

مگر سلیمان زمانی که خداوند باو گفت بر خیز در میان آفریده ها، پس محدود کن آن را از دروغ و تکذیب کردن.

□
الکبت: مصدر است کبت الله العدو، یعنی او را خوار و پست و هلاک نمود.

شان نزول:

ابن عباس گوید: این آیات نازل شده درباره زنی از انصار سپس از خزرج و نامش خوله دختر خوید است.

قتاده و مقاتل گویند: آن خوله دختر ثعلبه انصاری و شوهرش اوس بن صامت است، و این علتش این بود که آن زن خوشگل و زیبا بود از جهت بدن پس شوهرش او را دید که در سجده نماز است، پس نسبت باو تحریک شد، و وقتی نمازش تمام شد خواست با او آمیزش کند، پس او امتناع کرد و نگذاشت پس اوس بر او غضب کرد و او مردی بود که زود خشمگین میشد، پس باو گفت: «انت علی کظهر امی» تو برای من مثل پشت ما در منی، سپس پشیمان شد بر آنچه را که گفته بود و ظهار از جمله طلاقهای اهل جاهلیت بود، و باو گفت من گمان نمیکنم مگر آنکه تو بر من حرام شده ای، پس گفت: نگو این را و بر و نزد پیغمبر (ص) و از آن حضرت سؤال کن، پس گفت من حیا میکنم که از آن حضرت سؤال کنم از این

مسئله، گفت پس مرا واگذار تا سؤال کنم از آن حضرت، گفت برو پیرس، پس خوله خدمت آن حضرت آمد و عایشه مشغول شستن نیمی از سر مبارک آن حضرت بود پس گفت: یا رسول الله شوهر من اوس بن صامت با من ازدواج کرد و حال آنکه من زن جوان توانگر و مالدار و صاحب فامیل بودم پس مال مرا خورد و جوانی مرا تباه کرد و فامیل مرا پراکنده نمود و سن من بزرگ شد، ظاهر کرد مرا و اکنون پشیمان و نادم است، پس آیا راهی هست که مرا با او جمع کند و با من آمیزش کند.

پس فرمود: من نمیبینم تو را مگر که حرام شدی بر شوهرت و درباره تو چیزی و دستوری بمن نرسیده، پس خوله مرتب مراجعه به پیامبر (ص) میکرد، و وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله با او میفرمود حرام شدی بر شوهرت، فریاد میزد و می گفت من بدبختی و نیاز و سختی حالم را بخدا شکایت میکنم بار خدا یا نازل فرما بر زبان پیامبرت.

و این اول اظهار در اسلام بود، پس عایشه برخاست تا نصف دیگر سر آن حضرت را بشوید، پس خوله گفت فدایت شوم تأملی در امر من نما ای پیامبر خدا.

پس عایشه گفت: کوتاه کن سخنت و جدالت را آیا نمی بینی صورت و چهره رسول خدا را، و وقتی وحی بر آن حضرت نازل میشد او را مثل بیهوشی دست می داد پس چون وحی تمام شد، فرمود:

شوهرت را بطلب، و بر او تلاوت نمود رسول خدا (ص) [□] قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا... تا آخر آیات.

عایشه گفت: فرخنده است خدایی که شنوایی او توسعه همه صداها را دارد و میشوند که زنی با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مجادله و گفتگو میکند و من در

کنار اطاق بعضی از سخنان او را میشنوم و برخی را نمیشنوم که خدا نازل فرمود قَدْ سَمِعَ اللَّهُ...

پس چون این آیات را بر او خواند باو فرمود آیا استطاعت و توان آزاد کردن بنده ای داری؟ گفت: در وقتی که همه مال من نابود شده و رقبه برده گران است و من کم مال و تهی دستم، پس فرمود:

آیا توان آن داری که دو ماه پیاپی روزه بگیری؟ پس گفت: قسم بخدایا رسول الله من اگر روزی سه مرتبه نخورم چشمم کم دید میشود و میترسم کور شوم، فرمود:

پس آیا توان آن داری که شصت مسکین را سیر کنی گفت: نه بخدا قسم مگر آنکه مرا بر این کفاره کمک نمایی، ای پیامبر خدا، فرمود: من تو را به پانزده صاع کمک و یاری میکنم و از خدا میخواهم که بتو برکت دهد، پس رسول خدا «ص» او را پانزده صاع اعانت نمود و دعا کرد برای او پس امر آن زن و شوهر مجتمع شد.

تفسیر آیات:

اشاره

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا

بتحقیق خدا شنید سخن زنی را که درباره شوهرش مجادله با تو میکرد.

ابی العالیه گوید: یعنی مراجعه میکرد بتو در کار شوهرش.

و تَشْتَكِي إِلَيَّ اللَّهُ

یعنی و اظهار شکایت میکرد و آنچه از ناراحتی باو رسیده بود ابراز مینمود و میگفت بار خدا یا بدرستی که تو میدانی حال مرا، پس بر من ترحم کن، زیرا من بچه ها و دختران خردسالی دارم اگر بچه ها را به شوهرم واگذارم تلف میشوند و اگر خود نگهدارم گرسنگی خواهند خورد.

﴿وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا﴾

و خدا می‌شنود تخاطب شما و رد و بدل سخن شما را.

﴿إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾

یعنی می‌شنود شنیدنی‌ها را او می‌بیند دیدنی‌ها را شنوای بینا کسیست که او بر حالتیست که واجبست برای خاطر آن حالت بشنود شنیدنی‌ها و ببیند دیدنی‌ها را و هر گاه یافت شدند و این بر میگردد به اینکه او حی و زنده ابدیست که آفتی باو نیست و نخواهد بود، سپس خداوند سبحان ظهار را مذمت نموده و گفت:

﴿الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ﴾

آن کسانی که ظهار میکنند زنانشان را و میگویند بآنها شما مانند پشتهای مادران ما هستید ﴿مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ﴾ یعنی آنهایی را که از همسرانشان و زنانشان مثل مادرانشان قرار میدهند مادران ایشان نیستند.

﴿إِنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ﴾

نیست مادرانشان جز آن زنانی که ایشان را زائیده (وَإِنَّهُمْ) یعنی ظهار کنندگان.

﴿لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ﴾

هر آینه میگویند سخن زشتی را که در شرع معروف و مشروع نیست (وَ زُورًا) یعنی سخن دروغ برای آنکه ظهار کننده هر گاه پشت زنش را مثل پشت مادرش قرار داد و حال آنکه چنین نیست دروغ خواهد بود.

﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ﴾

و براستی که خداوند در گذرنده آمرزنده است از آنها در گذشت و آمرزید ایشان را و فرمان داد آنها را بکفاره دادن، سپس بیان فرمود خداوند سبحان حکم ظهار را و گفت:

﴿وَ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ﴾

یعنی آنهایی که میگویند سخنی را که ما آن را حکایت کردیم (ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا) سپس گفته خود را تکرار میکنند.

مفسرین و فقهاء درباره معنای عود و تکرار اینجا اختلاف کرده اند:

قتاده گوید: آن عزم و تصمیم بر آمیزش با آن زنست، و آن مذهب مالک و ابو حنیفه است.

و بعضی گویند: معنای عود اینست که آن زن با عقد نگهدارد و تعقیب نکند ظهار را بطلاق دادن و این چنین است که هر گاه او ظهار کرد از او پس قطعاً قصد حرام کردن آن زن نمود، پس اگر آن بطلاق رسید، پس بتحقیق قبل از تزویج شده و کفاره ای هم بر او نیست و اگر بعد از ظهار از طلاق دادن ساکت ماند مدتی که ممکن بود که او را در آن طلاق گوید، پس این ندامت و پشیمانی از اوست بر آنچه شروع کرد و آن عود و برگشت بچیزیست که بر آن بوده، پس در این موقع کفاره واجبست و آن مذهب شافعی است، و استدلال کرده بر این بآنچه از ابن عباس روایت شده که او تفسیر کرده عود در آیه را بندامت، پس گفت: پشیمان میشوند و برمیگردند بالفت و دوستی.

و فراء گوید: (يعودون لما قالوا و الی ما قالوا و فیما قالوا) معنایش بر می گردند از آنچه را که گفتند گفته میشود عود کرد بآنچه که کرده بود یعنی نقض کرد آنچه را که کرده بود و ممکنست که گفته شود عود کرد بآنچه که کرده بود که می خواست بار دیگر بکند آن را.

ابو العالیه گوید: عود آنست که تکرار کند لفظ ظهار را و آن مذهب اهل ظاهر (ظاهریه) است و آنها احتجاج کرده اند به اینکه ظاهر لفظ عود دلالت بر تکرار قول میکند.

ابو علی فارسی گوید: در این ظاهری نیست چنانچه ادعاء کرده اند برای اینکه عود گاهی بچیزی میشود که قبلا بر آن نبوده است و بتحقیق آخرت معاد نامیده شده در حالی که کسی در آن نبوده که برگردد بآن و اخفش گوید: تقدیر آیه (والذین یظاهرون من نسائهم فتحریر رقبه لما قالوا ثم یعودون الی - نسائهم) است، و کسانی که ظهار میکنند زنانشان را پس آزاد کردن برده ای کفاره آنست برای آنچه که گفتند سپس بر میگردند بسراغ زنانشان یعنی پس بر ذمه ایشانست آزاد کردن بنده ای برای آنچه تکلم کردن بآن از ذکر تحریم و تقدیم و تأخیر بسیار است در قرآن.

و امّا آنچه که امامان و پیشوایان هدایت از آل محمّد علیهم السلام فرموده اند پس آن اینست که مراد بعود اراده و قصد آمیزش یا نقض قولیست که گفته است، زیرا که آمیزش برایش جایز نیست مگر بعد از کفاره و باطل نمیشود حکم قول اول او مگر بعد از پرداخت کفاره.

(فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ)

یعنی پس برایشانست آزاد کردن بنده ای.

(مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا)

یعنی قبل از آنکه با او مجامعت و آمیزش کند.

و تحریر: اینست که بنده مملوکی را بسبب رهانیدن از قید بندگی و بردگی حرّ و آزاد قرار دهد به اینکه مالک بکسی که در ملک اوست بگوید (انت حرّ).

(ذَلِكُمْ تُوَعُّدُونَ بِهِ)

زجاج گوید: یعنی بر این سخت گیری در کفاره اندرز است برای شما که ظهار را ترک کنید.

(وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ)

و خدا بآنچه که میکنید آگاه است، یعنی دانای باعمال شماست، پس آنچه اندرز داد شما را از کفاره ترک نکنید پیش از آمیزش پس شما را بر آن عقوبت و عذاب کند.

(فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا)

یعنی: پس کسی که نیافت که بنده ای آزاد کند پس بر عهده و ذمه اوست دو ماه متوالی، و پیاپی پیش از جماع روزه بدارد و تتابع پیش بیشتر فقهاء اینست که دو ماه هلالی پشت سر هم و بدون فاصله روزه بگیرد یا شصت روز تمام روزه بدارد، و اصحاب ما گفته اند که هر گاه او یک ماه روزه گرفت و از ماه دوم چیزی گر چه یک روز باشد روزه بگیرد پس بدون عذر افطار کند، پس خطا کرده جز آنکه بنا بر آن گذارد و لازم نیست از سر شروع کند و اگر قبل از این افطار کند باید از سر شروع کند و وقتی شروع بروزه کرد و بعضی از آن را گرفت سپس بنده ای یافت بر او لازم نیست که رجوع بآن کند و اگر برگردد و بنده آزاد کند افضل خواهد بود و عده ای از- فقهاء گفته اند که بر او لازم است برگردد و بنده آزاد کند و قول او:

(فَمَنْ لَمْ يَشْتَطِعْ فَأِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا)

یعنی کسی که طاقت و توان روزه گرفتن را نداشت برای بیماری یا پیری، پس بر ایشان است سیر کردن شصت فقیر و بینوا برای هر مسکینی نصف صاع نزد اصحاب ما پس اگر قدرت مالی نداشت پس یک مد (ده سیر یا یک کیلو) (ذَلِكَ) یعنی این کفاره ای که توصیف کردیم واجب فرمود (لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ) یعنی برای آنکه تصدیق کنید به آنچه را که پیامبر (ص) آورده و تصدیق کنید به اینکه خداوند باو فرمان داده است.

(تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ)

یعنی آنچه را که توصیف نمود از کفارات در ظاهر یعنی آن شرایع خدا و احکام اوست.

(وَاللَّكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ)

یعنی و برای انکار کنندگان و تجاوز کنندگان از حدود خدا عذاب درد آوراست در آخرت.

(إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ)

بدرستی که کسانی که مخالفت میکنند

امر خدا را و عداوت میکنند با پیامبر او.

(كُتِبُوا)

یعنی ذلیل شدند و خوار گردیدند.

(كَلَّمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ)

یعنی چنانچه خوار و ذلیل شدند کسانی که از اهل شرک پیش از ایشان بودند.

(وَ قَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ)

یعنی دلیلهای آشکارایی از قرآن و آنچه در آنست از دلیلهای و بیان.

(وَلِلْكَافِرِينَ)

و برای کافرین انکار کننده مر آنچه را که نازل کردیم.

(عَذَابٌ مُهِينٌ)

عذاب و شکنجه خوار کننده است که ایشان را موهون نموده و خوار میکنند، و اما کلام در مسائل ظهار و فروع آن، پس موضع و جایش کتاب ظهار و کتب فقهیه است.

ص: ۲۶۹

اشاره

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَلْحِصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ كُلُّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۶) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثِهِ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا خَمْسَهُ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۷) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ يَتَّجِرُونَ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَ إِذَا جَاؤُكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَ يَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْ لَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسِبْنَاهُمْ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَنَسَّ الْمَصِيرُ (۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَتَّجَيْتُمْ فَلَا تَتَّجِرُوا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَ تَتَّجِرُوا بِالْبُرِّ وَ التَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۹) إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۰)

ترجمه آیات:

۶- روزی که برانگیزاند تمام ایشان را خدا پس خبر دهند آنها را بآنچه کردند ضبط کرد آن را خدا و فراموش کردند آن را و خدا بر همه چیزها شاهد است.

۷- آیا ندیدی که خدا میداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است نباشد هیچ راز سه کس جز آنکه او چهارمین ایشانست و نه پنج کس جز آنکه او ششمین آنهاست و نه کمتر از آن و نه بیشتر جز آنکه او با ایشان است هر جا باشند، پس خبر میدهد آنها را بآنچه کردند روز قیامت براستی که خدا بهر چیزی داناست.

۸- آیا ندیدی آنان را که نهی کرده شدند از راز گفتن پس عود میکنند بآنچه نهی کرده شدند از آن و راز میگویند ببدی و دشمنی و نافرمانی رسول و چون آیند تو را تحیت گویند تو را بآنچه تحیت نگفت تو را بآن خدا و میگویند در خود هاشان چرا خدا عذاب نمیکند ما را خدا بآنچه می گوئیم بس است آنها را دوزخ که وارد آن میشوند پس بد است آن جای بازگشت.

۹- ای آنان که ایمان آورده اید چون راز با هم گوئید پس راز نگوئید ببدی و گناه و دشمنی و نافرمانی رسول و راز گوئید بخوبی و پرهیزگاری و پرهیزید از خدا که بسوی او حشر کرده خواهید شد.

۱۰- جز این نیست که این راز گفتن از شیطانست تا غمگین شوند آنان که گرویدند و نیست ضرر رساننده ایشان را بچیزی مگر باذن خدا و بر خدا باید توکل کنند مؤمنان.

قرائت:

ابو جعفر تنها(ما تکون) بقاء قرائت کرده و باقی بیاء خوانده اند و یعقوب

و سهل (و لا اکثر) برفع خوانده و باقی بنصب قرائت کرده اند.

و حمزه و رويس از يعقوب ينتجون و ديگران يتناجون خوانده و رويس نيز فلا تنتجوا قرائت کرده است.

دليل:

ابن جنی گوید: تذکیر (یعنی مذکر) خواندن در قول خدا (مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ) آن وجهی است چون که در اینجا از شیوع و عموم هم جنس بودنست مثل قول تو که می گویی ما جاءنی من امراه و ما حضرنی من جاریه.

و امّا (تکون) با تاء پس برای قصد کردن لفظ تأنیث است حتی مثل آنست که گفته است (ما تکون نجوی ثلاثه) و قول او (وَ لَا أَكْثَرَ) برفع معطوف است بر محلّ کلام پیش از دخول من پس بدرستی که قول او (مِنْ نَجْوَى) در محل رفع است به اینکه آن فاعل (یکون) از (نجوی) است، و نجوی مصدر است مثل دعوی و عدوی و مانند اینست در اینکه آن بر وزن فعلی تقوی است جز اینکه و او در آن تبدیل شده از یاء است، و لام الفعل نیست و چون مصدر بود برای جمع واقع شد بلفظ مفرد در قول خدا (إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى) یعنی ایشان صاحب نجوی هستند.

و قول خدا (مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ) ابو علی گوید: (ثلاثه) مجرور بودن آن بدو احتمال است:

۱- اینکه مجرور باشد باضافه نجوی بآن مثل آنکه (ما یکون من اسرار ثلاثه الا هو) (بمعهم) نمیباشد از راز سه نفری مگر آنکه او چهارمین آنهاست یعنی این پوشیده بر او نیست، چنانچه گوید: (أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ) (۱) و ممکنست که ثلاثه مجرور باشد بنا بر صفت بر قیاس قول خدای

ص: ۲۷۲

تعالی (وَ إِذْ هُمْ نَجْوَى) پس معنا، ما یکون من متناجین ثلاثه باشد نباشد از راز گویان سه نفری.

و اما النجی پس صفت است که واقع بر کثرت میشود مثل صدیق و رفیق و حمیم و مانند آنست غزی و در قرآن است خلصوا نجیا.

۲- و اما قول حمزه ینتجون و قول دیگران یتناجون پس براستی که یفعلون و یتفاعلون گاهی جاری میشوند بیک طریق و از این جهت گفتند از دو جو او اعتوروا پس او را تصحیح کردند هر چند که بر صورتی باشد که اعتلال در آن واجبست برای آنکه آن بمعنای تعاوروا و تزاوروا چنانچه عور و حول صحیح است برای آنکه بمعنای افعال است و شهادت میدهد برای قرائت حمزه گفته پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی (ع) زمانی که بعضی اصحاب او گفتند (أ تناجیه دوننا) آیا با او راز می گویی نه با ما فرمود:

□
ما انا انتجیته بل الله انتجاه من با او راز نگفتم بلکه خدا با او راز گفت.

لغت آیات:

النجوی: آن اسرار و رازست که هر یک بیکدیگری بلند میکند و اصلش از نجوه بلندی از زمین است، و النجاء بلند برداشتن گام است در رفتن و النجاه بلند کردن از بلاء است.

اعراب:

(هُوَ رَابِعُهُمْ)

مبتداء و خبر در محلّ جرّ است به اینکه آن صفت ثلاثه است و می گویی فلان رابع اربعه فلانی چهارمی از چهارتاست وقتی که یکی از چهار نفر باشد، و رابع ثلاثه وقتیست که ثلاثه اربعه باشد به بودنش با ایشان و بنا بر این جایز است که گفته شود رابع ثلاثه و جایز نیست رابع اربعه برای اینکه در آن معنای

ص: ۲۷۳

فعل نیست.

حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ

مبتداء و خبر است و (يَضْلُونَهَا) در محلّ نصب است بنا بر حالت.

شأن نزول:

ابن عباس گوید: نزول قول خدا (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَىٰ..

...)

دربارهٔ یهود و منافقین است که ایشان راز گویی میکردند در میان خود و نگاه بمؤمنان کرده و چشمک میزدند، پس وقتی مؤمنین نجوا و راز گویی ایشان را میدیدند میگفتند نمیبینیم ایشان را مگر آنکه خبری از نزدیکان و برادران ما که برای شیخون زدن بیرون رفته اند بآنها رسیده که کشته شده یا مجروح گشته یا فرار کرده، پس این خاطره ای در دلهای ایشان شده و آنها را محزون و غمگین مینمود، پس چون این طولانی شد شکایت به پیامبر (ص) نمودند پس ایشان را فرمان داد که دیگر در گوشی نگویند و نجوا ننمایند نزدیک مسلمین پس آنها نپذیرفتند و دست برداشتند از این عملشان و تکرار کردند در گوشی گفتنشان را پس آیات مذکوره نازل شد.

تفسیر:

سپس خداوند سبحان بیان فرمود وقت این عذاب را و گفت:

□
(يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا)

یعنی روزی که ایشان را محشور میکند بزمین محشر و ایشان را زنده بر میگرداند.

□
(فَيَسْأَلُهُمْ بِمَا عَمِلُوا)

پس خبر میدهد ایشان را بآنچه عمل کردند یعنی خبر میدهد ایشان را و اعلام میکند بآنچه که از گناهان را در دار دنیا مرتکب شدند.

□
(أَخْصَاهُ اللَّهُ)

میشمارد بر ایشان خدا و در پرونده اعمالشان ثبت نموده

بود (وَ نَسُوهُ وَ اللَّهُ عَلِيٌّ كُلُّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) یعنی برآستی او میدانند تمام چیزها را از تمام جهات آن چیزی از آن بر او مخفی و پوشیده نخواهد بود و از آنست قول او (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) (۱) یعنی دانست که خدایی جز او نیست، پس خداوند سبحان بیان فرمود که او میدانند آنچه در عالم می‌باشد پس فرمود:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ﴾

آیا ندیدی که به راستی خدا میدانند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، یعنی تمام معلومات را و خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است، و مقصود تمام مکلفین هستند و آن استفهام و معنایش تقریر است، یعنی آیا نمیدانی.

و بعضی گویند: آیا ندیدی دلایلی دیدنی را از صنعت او که دلالت دارد بر اینکه او عالم بتمام معلوماتست.

﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثِهِ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ﴾

هیچ سه نفری نیستند که با هم راز و درگوشی بگویند مگر آنکه چهارمین آنها خداست بعلم یعنی که راز آنها نزد او معلوم است چنانچه معلوم است پیش چهارمی که با ایشانست.

و بعضی گویند: سرائر و رازها آنست که میان دو نفر باشد و نجوی و گوشی آنست بین سه نفر باشد.

و بعضی از ایشان گویند: نجوی هر حدیث است خواه پنهانی باشد، یا بظاهر و آشکارایی و آن اسم است برای چیزی که بوسیله او راز گویی میشود.

﴿وَ لَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ﴾

یعنی هیچ پنج نفری راز گویی نمیکنند مگر آنکه او عالم بسرّ و راز ایشانست مثل نفر ششم که با ایشانست.

ص: ۲۷۵

(وَلَا أَدْنِي مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا)

و هیچ کمتر از این و یا بیشتر نیست مگر آنکه او با ایشانست هر کجا که باشد یعنی اینکه او عالم به احوال ایشان و تمام متصرفات ایشان است تنها باشند و یا مجتمع چیزی از آن بر او مخفی و مستور نیست، پس گویا اینکه او با ایشان و تماشاگر کارهای ایشانست و بنا بر این گفته میشود که خدا با انسانست هر کجا که باشد برای اینکه وقتی او عالم و دانای باو بود چیزی بر او مخفی نمیشود از کار او.

بر خردمندان مستور نیست حسن این اطلاق برای آنچه را که در آن است از بیان و اما اینکه خدا با آنها باشد بر طریق مجاورات پس این محال است زیرا که این صفات اجسام است و بتحقیق دلیلهای عقلی و نقلی دلالت دارد بر اینکه ذات مقدّس او متّصف بصفات اجسام نیست.

(ثُمَّ يُبَيِّنُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ)

سپس خیر میدهد ایشان را در روز قیامت باعمالشان.

(إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)

بدرستی که خداوند بهر چیزی داناست و هیچ چیزی بر او مخفی نیست.

(أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى)

آیا نمیدانی حال کسانی که از بیخ گوشگی گفتن و راز گویی میان خودشان نزدیک مسلمانها که موجب غم و غصه آنان شود و آنها را محزون کند نهی شدند و ایشان یهود و منافقین بودند.

(ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ)

یعنی سپس بر میگردند و باز تکرار میکنند همان بیخ گوشگی گفتن و راز را با یکدیگر بعد از نهی شدن.

(وَيَتَنَاجَوْنَ بِاللِّسَانِ وَالْعُدْوَانِ)

و راز گویی میکنند بگناه و دشمنی در مخالفت پیامبر(ص) و آن قول خداست (وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ) و این برای آنست

که آن حضرت ایشان را نهی از راز گویی در میان مسلمین کرده بودند ولی آنان آن حضرت را معصیت کردند، و ممکنست که معصیت و دشمنی این در گوشی گفتن باشد که بین ایشان جریان داشت برای آنکه آن چیزی بود که موجب ناراحتی و بد حالی مسلمین میشد، و بعضی از آن منافقین و یهود توصیه و سفارش میکردند به دیگران که امر پیامبر را ترک نموده و مخالفت با او نمایند.

﴿وَ إِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ﴾

و وقتی که نزد تو میآیند تحیّتی و درودی بتو میگویند که خدا تو را به آن تحیّت نگفته است، و آن چنین بود که یهودیها میآمدند خدمت آن حضرت ﷺ میگفتند: السام علیک، و سام بمعنای مرگ است و مسلمین خیال میکردند که ایشان السلام علیک میگویند و پیغمبر صلی الله علیه و آله عین کلام آنها را بآنها برگردانیده و میفرمود: علیک، یعنی مرگ بر تو باد.

حسن گوید: یهودیها میگفتند، السام علیک یعنی بزودی دیتان شما را خسته و آزرده کرده پس آن را رها میکنید و کسی که گوید السام بمعنای موت و مرگست و آن نابودی زندگیست برفتن آن.

﴿وَ يَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ﴾

یعنی بعضی از ایشان به برخی دیگر میگویند.

و بعضی گویند: یعنی ایشان اگر سخن گویند هر آینه این کلام را گویند هر چند که قولی از ایشان نباشد.

﴿لَوْ لَا يُعَذِّبْنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ﴾

یعنی میگویند اگر این شخص پیغمبر باشد- چنانچه میندازد پس چرا خدا ما را عذاب نمیکند و چرا دعاء او را درباره ما مستجاب نمیکند... و قول آن حضرت و علیکم یعنی مرگ پس خداوند سبحان فرمود:

﴿حَسْبُهُمْ﴾

یعنی کافیت برای ایشان و بس است برای آنها.

(جَهَنَّمَ يَصْلُونَهَا)

دوزخی که در روز قیامت وارد آن میشوند و در آن می سوزند.

(فَبِئْسَ الْمَصِيرُ)

یعنی و بد است بازگشتگان و سرانجام کار جهنم و دوزخ است برای آنچه که در آنست از اقسام شکنجه ها و عذابها آن گاه منع فرمود مؤمنین را از مثل این عمل و فرمود:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ)

ای آن کسانی که ایمان آورده اید هر گاه راز گفتید پس راز و بیخ گوشگی بگناه و دشمنی و مخالفت با پیغمبر (ص) نگوئید یعنی مانند فعل منافقین و یهود ننمائید (وَ تَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوَى) یعنی راز بگوئید بکارهای خوب و طاعت، و خوف از عذاب خدا و پرهیزگاری از معصیت خدا.

(وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ)

و بترسید خدایی را که بسوی جزاء و پاداش او.

(تُحْشَرُونَ)

روز قیامت محشور میشوید.

(إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ)

(۱)

یعنی راز گویی منافقین و کفار بچیزی که موجب ناراحتی مسلمین و غمگین شدن ایشان میشود از وسوسه های شیطان

ص: ۲۷۸

۱-۱) علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش در ذیل این آیه نقل نموده و بحرینی هم در تفسیر برهانش از وی باسنادش روایت کرد از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام که سبب نزول این آیه این بود که حضرت فاطمه (ع) در خواب دید که پیغمبر (ص) عزیمت نمود که باتفاق علی علیه السلام و او و حسن و حسین (ع) از شهر بیرون روند پس همگی بیرون رفته تا از دیوارهای شهر گذشتند، پس بدو راهی رسیدند، پس پیغمبر راه سمت راست را گرفت و رفت تا رسیدند به جایی که در آنجا درخت خرما و آب بود، پس پیغمبر (ص) گوسفندی که در یکی از دو گوشش نقطه های سفیدی بود خریدند و فرمود آن را ذبح کنند پس آن را پخته و خوردند و همگی در آنجا مردند، پس فاطمه (ع) از خواب بیدار شده و میگریست

و بدعوت و فریب دادن او فعل این راز گویی (لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ - بِضَارِّهِمْ شَيْئاً) تا آنکه غمگین نماید کسانی را که ایمان آورده اند و حال آنکه راز گویی ایشان زیانی بمسلمین نمیزند.

و بعضی گویند: یعنی که شیطان زیانی، و خسارتی بایشان بچیزی نمیزند (إِلَّا - بِإِذْنِ اللَّهِ) یعنی مگر بعلم خدا، و بعضی گویند: یعنی:

خداوند برای آنکه سبب آن بامر و اراده اوست، و آن جهاد و خروج ایشان بسوی آنست.

و بعضی گویند: یعنی بامر خدا برای آنکه او الحاق میکند بایشان دردها و بیماریها را عقب آن.

(وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ)

و بر خدا پس باید مؤمنین توکل نمایند در تمام کارهایشان نه بر غیر او.

و بعضی گویند: مقصود از نجوای آیه خوابهای پریشانی است که انسان آن را در خواب میبیند، پس او را محزون میکند و در خبر عبد الله بن مسعود وارد شده که گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه سه نفر بود، پس نباید دو نفری بدون رفیق سوّم راز گویی کنند زیرا این موجب غم و غصّه او میشود و از ابن عمر روایت شد دو نفر بدون سوّمی راز نگویند.

(۱)

(و ناراحت بود و به پیغمبر (ص) نگفت و چون صبح شد پیغمبر (ص) با الاغی آمده و فاطمه را سوار و علی و حسن و حسین علیهم السلام را هم فرمود تا با آنها بیایند، پس باتفاق از شهر خارج شدند همانطوری که فاطمه (ع) در - خواب دیده بود، پس چون از دیوارهای شهر گذشتند بدو راهی رسیدند پس پیغمبر راه سمت راست را گرفت چنانچه او در خواب دیده بود تا رسیدند بجایی که در آن درخت خرما و چشمه آب بود، پس پیغمبر گوسفندی که در یکی از

ص: ۲۷۹

دنبالۀ پاورقی از صفحه قبل: گوشه‌های سفید بود خرید، هم چنان که او دیده بود، پس فرمود آن را کشته و کباب کردند و چون خواستند بخورند که فاطمه (ع) برخاست و به کناری رفت و شروع کرد بگریه کردن از ترس آنکه همگی خواهند مرد، پس پیغمبر (ص) در پی او بجستجو پرداخت تا او را یافت در حالی که او میگریست، پس فرمود دخترم برای چه گریه میکنی؟ پس گفت: یا رسول الله دیشب در خواب چنین و چنان دیدم و شما عینا در بیداری نمودید همانطور که من دیدم، پس من دور شدم از شما که منظره مرگ شما را ندیدم، پس پیغمبر (ص) برخاست و دو رکعت نماز خواند و با خدا مناجات کرد، پس جبرئیل (ع) نازل شد و گفت: یا رسول الله این شیطانی است که باو زها میگویند و اوست که این خواب را بفاطمه القاء کرد و نشان داد و اوست که مؤمنین را در خواب اذیت میکند به خوابهایی که آنها را مغموم و محزون نماید، پس جبرئیل فرمان داد تا آن شیطان را حضور پیغمبر (ص) آورده و گفت تو این خواب را بفاطمه القاء کردی گفت: بلی ای محمد، پس پیغمبر (ص) سه آب دهان و تف باو انداخت که در سه جای او اثر گذاشت، پس جبرئیل گفت: ای رسول خدا (ص) اگر در خواب دیدی چیزی که موجب ناراحتی تو باشد یا یکی از مؤمنین ببیند، پس بگوید: اعوذ بما عازت به ملائکه المقربون و انبیاء المرسلون و عباده الصالحون من شر ما رأیت من رؤیای، پناه میبرم بآنچه که فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل و بندگان شایسته خدا بآن پناهنده شدند و سوره مبارکه حمد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد خوانده و سه مرتبه بسمت چپ تف کند که مصون از ضرر خواب آشفته و پریشان بماند، پس خدا نازل فرمود آیه مذکوره را،

إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ....

اشاره

إِذِ انْتَشَرُوا فَأَنْشُرُوا فَأَنْشُرُوا فَأَنْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صِدْقَهُ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲) أَسْأَلُكُمْ أَنْ تَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صِدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۳) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۴) أَعِدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۵)

ترجمه آیات:

۱۱- ای آن کسانی که ایمان آوردید چون گفته شود بشما جا وا کنید در- مجالس پس جا وا کنید که جا میدهد خدا شما را و چون گفته شود که بر خیزید پس بر خیزید، تا بلند گرداند خدا آنان را که ایمان آوردند از شما و آنان را که علم به ایشان داده شده مرتبت ها و مقامها و الله بآنچه میکنید آگاه است.

۱۲- ای آن کسانی که ایمان آورده اید چون راز گوئید با رسول خدا، پس

مقدم دارید جلوی رازتان صدقه را آن بهتر است برای شما و پاکیزه تر، پس اگر نیابید پس بدرستی که خدا آمرزنده مهربانست.

۱۳- آیا ترسیدید که مقدم دارید جلوی راز گفتنتان صدقه را، پس چون نکردید و پذیرفت خدا توبه از شما پس بر پا دارید نماز را و بدهید زکات را و طاعت نمائید خدا و پیامبرش را و خدا آگاه است بآنچه میکنید.

۱۴- آیا ندیدی آنان را که دوست گرفتند گروهی را که غضب کرد خدا بر ایشان نیستند آنها از شما و نه از ایشان و سوگند یاد میکند بر دروغ و ایشان می دانند.

۱۵- آماده کرده خدا برای ایشان عذابی سخت بدرستی که ایشان بد است آنچه میکنند.

قرائت:

عاصم بنتهایی (فی المجالس) بنا بر جمع خوانده و دیگران (فی المجلس) بنا بر مفرد خوانده اند، اهل مدینه و ابن عامر و عاصم غیر یحیی (قیل انشروا فانشروا) بضمه خوانده و باقی از قراء بکسره خوانده اند.

دلیل:

ابو علی گوید: (فی المجلس) را پنداشته اند: که آن مجلس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بوده است و هر گاه چنین باشد پس این دلیل افراد است، و ممکنست که جمع باشد بنا بر این که برای هر جالسی مجلسی یعنی مکان نشستن قرار داده شود و مجلس بنا بر اراده عموم باشد مثل قول ایشان که میگویند:

(كثر الدينار و الدرهم) پس شامل میشود بنا بر این تمام مجلس را و مانند آنست قول خدا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۱) بدرستی که انسانی هر آینه در زیان و خسران

ص: ۲۸۲

است، و قول (انشزوا) یعنی (قوموا) و انتشز بلندی از زمین است.

شاعر گوید:

تری الثعلب الحولِيّ فيها كانه

اذا ما علا نشزا خصان مجلّل

می بینی روباه یک ساله را در آن که گویا وقتی بزمین بلندی بالا می‌رود اسب نریست که بر او جل انداخته باشند، و از آنست نشوز زن بر شوهرش، و ینشز و ینشز مثل یعکف و یعکف و یعرش و یعرش.

نفت:

التفسیح: توسعه دادن در مکانست، تفسیح و توسع بیک معناست، و فسح له فی المجلس جا واکرد برای او در مجلس یفسح فسحا و مکان فسیح جای- وسیع است و در صفت پیامبر (ص) آمده که ما بین دو بازویش فسیح بود، یعنی:

دور بود ما بین آنها برای وسعت پشتش.

الاشفاق: بمعنای خوف و رقت قلب است.

النشوز: بالا رفتن از جایی بر رفتن از آنست.

شأن نزول:

قتاده گوید: اصحاب پیغمبر (ص) در مجلس آن حضرت با هم رقابت میکردند و چون میدیدند کسی نزد آنها می‌آید خدمت رسول خدا (ص) خود داری میکردند از جا دادن بآن، پس خدا فرمان داد که جا واکنید بعضی برای بعضی دیگر هر دو مقاتل گفته اند: که رسول خدا (ص) در صفا در مکان تنگی نشسته بود و آن روز جمعه بود و پیغمبر (ص) مهاجرین و انصار اهل بدر را اکرام می نمود پس گروهی از اهل بدر آمدند که در میان آنها ثابت بن قیس بن شماس بود (و قبلاً عدّه ای مبادرت کرده بودند و در مجلس جفت هم نشسته بودند)، پس

ص: ۲۸۳

آنها در مقابل پیغمبر(ص) ایستاده و گفتند: السلام علیک ایها النبی و رحمه الله و برکاته، پس پیغمبر پاسخ آنها را داد، سپس بر قوم سلام کردند و آنها هم جواب ایشان را دادند، پس بر پای خود ایستادند و منتظر شدند که جا برای آنها باز کنند، پس آنها امساک کرده و جا برای ایشان باز نکردند، پس این عمل زشت جالسین بر پیغمبر(ص) دشوار آمد و بکسانی که از مهاجر و انصار در اطراف او نشسته بودند و اهل بدر نبودند فرمودند فلانی بر خیز و فلانی بلند شو به اندازه نفراتی که در پیش روی او بودند از اهل بدر، پس این عمل پیغمبر بر آنها بی که از مجلسشان بلند کرده بود گران آمده و آثار ناراحتی و کراهت در چهره هایشان نمودار شد، و منافقین بمسلمین گفتند آیا شما نیستید که گمان میکنید صاحب شما(پیامبر) عدالت میکند بین مردم، پس بخدا سوگند عدالت نکرد بر این گروه مردمی را که در مجلسشان نشسته بودند، و دوست داشتند تقرب و نزدیک بودن به پیامبرشان را، پس آنها را بلند کرد و قومی را بجای آنها نشانید که دیر آمدند و متأخر از ایشان بودند، پس این آیه نازل شد(و اما مقاتل بن حیان گوید: قول او که فرمود: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ - الرَّسُولَ فَقَدُّمُوا...).

پس آن نازل شد درباره توانگران و سرمایه داران و جهت آن این بود که آنها میآمدند خدمت پیامبر(ص) و زیاد راز و در گوشی میکردند، پس خداوند سبحان فرمان صدقه داد بآنها که وقتی خواستید با پیغمبر نجوا کنید و رازی بگوئید باید قبلاً صدقه ای بدهید، پس چون این را دیدند خودداری کردند از راز گویی، پس آیه رخصت نازل شده حضرت امیر المؤمنین علی(ع) فرمود در قرآن کتاب خدا هر آینه آیه ای میباشد که هیچکس قبل از من بآن عمل نکرده

و بعد از من هم عمل نکند و آن (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَلَّجْتُمُ الرَّسُولَ.....) برای من دیناری بود آن را فروختم بده در هم پس هر وقت خواستم با پیامبر رازی در میان بگذارم جلوتر یک در هم دادم، پس آن را آیه ای دیگر نسخ نموده که میگوید: (أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ) پس آن حضرت (ص) فرمود:

خدا بواسطه من تخفیف داد از این امت و درباره هیچکس قبل از من و هیچکس بعد از من نازل شد.

ابن عمر گوید: برای علی بن ابی طالب سه فضیلت و منقبت بود که یکی از آنها برایم بود هر آینه محبوب تر بود از شتران سرخ مو نزد من: ۱- همسری او با فاطمه ۲- پرچم داری او روز خیبر ۳- آیه نجوی.

مجاهد و قتاده گویند: وقتی نهی از راز گفتن با آن حضرت (ص) شدند مگر آنکه صدقه بدهند هیچکس دیگر با او راز نگفت مگر علی بن ابی طالب که بر او باد بالاترین صلواتها و درودها، پس دیناری آورد و آن را تصدق داد سپس آیه رخصت نازل شد.

تفسیر:

چون خداوند سبحان نهی فرمود از راز گویی برای آنچه در آن از آزار مؤمنین بود در تعقیب و پی امر به جا باز کردن در مجالس فرمود زیرا در ترک آن نیز آزار و اذیت مؤمنین بود پس فرمود:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ)

ای آن کسانی که ایمان آورده اید وقتی بشما گفته شد جا باز کنید در مجالس.

قتاده و مجاهد گویند: یعنی توسعه دهید در آن و آن مجلس پیامبر (ص)

بود، و بعضی گویند: مقصود تمام مجالس ذکر و دعاست.

□
(فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ)

جا دهید یا جا باز کنید خدا شما را جا میدهد پس توسعه دهید خداوند وسیع و گشاده میکند مجالس شما را در بهشت.

□
(وَ إِذَا قِيلَ انشُرُوا)

و وقتی گفته میشود بالا روید و برخیزید و به برادران خودتان جا دهید (فَانْشُرُوا) یعنی این کار را بکنید.

مجاهد گوید: یعنی وقتی گفته میشود شما برخیزید برای نماز و جهاد، پس حرکت کنید و بلند شوید و کوتاهی نکنید.

و بعضی گویند: یعنی و وقتی بشما گفته میشود بالا روید در مجلس و جا باز کنید برای آنان که بعد داخل میشوند پس بروید بالا زیرا که رسول خدا «ص» نزدیک نمیشود و بالا نمیروود مگر باذن خدا و امر او.

عکرمه و ضحاک گفته اند: یعنی و هر گاه مؤذن ندای نماز میدهد پس فوراً برخیزید زیرا چند نفر از مردان بودند که سنگینی و کاهلی میکردند از نماز.

و بعضی گویند: این آیه نازل شده و درباره قومی که زیاد پیش پیغمبر «ص» توقف و درنگ میکردند، پس هر یک دوست داشت که او آخرین نفر باشد که از خدمت پیامبر (ص) بیرون رود، پس خداوند فرمان داد ایشان را که بلند شوند و بیرون روند.

□
(يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ)

ابن عباس گوید: خداوند بلند نموده کسانی را که با ایشان علم داده از مؤمنین بر کسانی که علمشان نداده درجه ها و مرتبه هایی.

و بعضی گویند: یعنی تا آنکه بلند کند خدا کسانی از شما را که ایمان آورده اند.

بطاعتشان رسول خدا را درجه ای و کسانی را که علم و دانش داده بفضیل علمشان

و سبقتشان درجه ها و مقامهایی در بهشت.

و بعضی گویند: درجاتی در مجلس پیامبر خدا(ص) پس خدا فرمان داد که علماء را بخودش نزدیکتر بنشانند بالای دست مؤمنین که فاقد علم هستند و و دانشی ندارند تا آنکه معلوم شود مقام علماء بر غیر ایشان و در این آیه دلالتست بر فضیلت علماء و جلالت مقامشان.

□
و نیز بتحقیق جابر بن عبد الله انصاری از آن حضرت روایت نموده که فرمود عالم بر شهید یک درجه فضیلت دارد و شهید بر عابد یک درجه برتری دارد، و فضل پیامبر بر عالم یک درجه است و فضل قرآن بر سائر کلامها و کتابها مثل فضل خدا است بر خلق و آفریده هایش و فضل عالم بر سایر مردم مثل فضل منست بر کمترین امت، و آن حضرت فرمود: کسی که اجلس برسد در حالی که او طالب علم و دانش جو باشد پس بین او و بین پیامبران درجه ای است.

□
(وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ)

و خدا بآنچه که میکنید آگاه است یعنی داناست سپس بار دیگر مؤمنین را خطاب فرموده و گفت:

□ □
(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ - صَدَقَهُ)

□
ای آن کسانی که ایمان آورده اید هر گاه خواستید راز گویی کنید با پیامبر صلی الله علیه و آله پس جلوی رازتان صدقه ای مقدم بدارید.

یعنی: هر گاه راز گویی با پیامبر کردید پس بیش از آنکه راز بگوئید صدقه ای مقدم بدارید و آمده نموده باین فرمان بزرگداشت پیغمبر(ص) را و اینکه این موجب شود که تصدق بدهند و از آن مأجور شوند و این تخفیفی از آن حضرت باشد مفسرین گویند: پس چون نهی از راز گویی شدند تا صدقه بدهند بسیاری از مردم دریغ داشته و خودداری کردند از در گویی و راز گویی با آن حضرت، پس

هیچکس با آن حضرت راز گویی و نجوی نکرد مگر علی بن ابی طالب علیه السلام (۱) بنا بر آنچه گذشت ذکر آن.

مجاهد گوید: و این فرمان و آیه عملی نشد مگر یک ساعت.

مقاتل بین حیان گوید: چند شب ادامه داشت، سپس نسخ شد به آیه بعدش و صدقه دادن تفویض بایشان شد نه آنکه واجب باشد.

ص: ۲۸۸

۱- ۱) - ابو القاسم حسکانی حنفی در شواهد التنزیل ج ۲ ص ۲۳۱ در حدیث: ۹۴۹ باسنادش از مجاهد روایت نموده گوید: آنها نهی از راز گویی و نجوای با پیغمبر (ص) شدند تا تصدق بدهند پس هیچکس جز علی بن ابی طالب با او راز نگفت اول دیناری مقدم داشت و آن را تصدق داد، پس آیه رخصت نازل شد. و در حدیث ۹۵۰ باسنادش از مجاهد روایت نموده که از نجوی و راز گویی با پیغمبر منع شدند، تا جلوتر صدقه بدهند، پس اول کسی که عمل کرد و تصدق داد علی بن ابی طالب بود سپس با آن حضرت راز گفت و جز او هیچکس این کار را نکرد و پس از آن آیه رخصت آمد. و در حدیث ۹۵۱ باسنادش از مجاهد روایت نموده که علی علیه السلام فرمود: آیه ای در قرآنست که جز من هیچکس عمل بآن نکرده نه قبل از من و نه بعد از من و آن آیه نجوی است برای من دیناری بود آن را بده درهم فروختم پس هر وقت با پیامبر رازی بگویم یک درهم صدقه دادم سپس این آیه نسخ شد. مترجم گوید: این فضیلت را اکثر علماء اهل سنت مانند حاکم کبیر و طبری و نسایی و - نسفی و ابن ابی شیبیه و ابن مغازلی در مناقب و سیوطی و دیگران روایت کرده و حسکانی از ص ۲۳۱ تا ۲۳۴ در شواهد التنزیل درباره این منقبت بسط کلام داده است. و در تفسیر برهان حدیث مفصّلی از ابن بابویه شیخ صدوق باسنادش از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش از علی علیه السلام نقل کرده که مربوط بآیه نجوی و مناقب دیگر مولایمان حضرت امیر المؤمنین (ع) است که مناسب است آن را در اینجا بنگارم:

(ذَلِكَ)

این صدقه دادن قبل از مناجات و راز گویی با پیامبر (ص) بود.

(خَيْرٌ لَّكُمْ)

بهتر است برای شما برای آنکه در آن اداء واجب و تحصیل ثواب است (وَ أَطْهَرُ) یعنی مؤثرتر است برای شما باجتناب و دوری کردن از گناهان و ترک آن و پاکتر است برای شما پاکیزه میشوید بسبب این صدقه دادن و راز گفتن چنانچه طهارت مقدم بر نماز شده است.

(فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا)

پس اگر نیافتید چیزی که آن را تصدق دهید (فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ) پس بدرستی که خدا آمرزنده است میپوشاند بر شما ترک صدقه را (رَحِيمٌ) ترحم میکند بر شما و انعام میکند شما را سپس فرمود: برای نسخ این حکم:

(أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ)

یعنی آیا ترسیدید از

(۱)

(فرمود: چون کار ابی بکر و بیعت مردم با او تمام شد و مردم نسبت بعلی ابن ابی طالب علیه السلام بیوفایی کرده و حضرت را خانه نشین کردند همواره ابو بکر بآن حضرت اظهار نشاط و خوش رویی میکرد ولی آن حضرت گرفته و ناراحت بود، پس این بر ابو بکر گران آمد و خواست تا او را دیده خلافت را از خود بیرون آورده و عذر خواهی کند که مردم بر من اجتماع کرده و منصب و پست خلافت را بر گردنم گذارده و امر امت را واگذار بمن نمودند و حال آنکه من رغبت بآن ندارم بلکه بی میل بآن بودم، پس ناگهان بر آن حضرت وارد شده و تقاضای خلوت و مذاکره محرمانه نمود و گفت قسم بخدا، ای ابو الحسن این کار به توطئه من و رغبت و میل من نبوده و من نسبت بآن حریص نیستم و اعتمادی بخودم در آنچه مورد نیاز مردم است ندارم و من نیروی مالی و فامیل زیاد هم ندارم و کسی هم جز من اهلیت این کار را ندارد، پس چیست که شما در دلتان خاطره ای از من دارید و اظهار کراهت میکنید در اینکه من خلیفه شده ام و بدیده بد بمن نگاه میکنید پس علی علیه السلام باو فرمود: پس چی تو را بر آن داشت که این بار گران را برداری اگر میلی به آن نداری، و حریص بر آن نیستی و اعتمادی بخودت در قیام بآن و نیاز مندیهای

دنباله پاورقی از صفحه قبل: آن نداری. ابو بکر گفت: حدیثی که آن را از رسول خدا شنیدم که فرمود: خدا امت مرا بر گمراهی جمع نمیکنند و من چون اجتماع امت را دیدم حدیث پیامبر (ص) را - پیروی کردم و نخواستم که اجتماع ایشان بر خلاف هدایت باشد و من افسار اجابت را بدست ایشان دادم و اگر میدانستم که یک نفر تخلف میکند هر آینه امتناع میکردم. علی علیه السلام فرمود: اما آنچه که از حدیث پیامبر (ص) یاد کردی که (ان الله لا یجمع امتی علی ضلال) خداوند اجتماع امت مرا بر گمراهی نگذارد، آیا پس من از امت بودم یا نبودم. گفت: آری شما ز امت هستید و همین طور گروهی که پیروی از تو کردند در امتناع از بیعت مانند سلمان و عمّار و ابو ذر و مقدار و ابن عباد و افرادی که از انصار با او بودند و همگی از امت بودند. علی علیه السلام فرمود: پس چطور استدلال و احتجاج بحدیث پیامبر صلی الله علیه و آله میکنی و حال آنکه امثال این مردم تخلف کردند از تو و در میان امت طعنی و توییخی نقطه ضعفی برای آنها نیست و نه در صحبت پیامبر و خیر اندیشی - از ایشان تقصیر نیست. ابو بکر گفت: من نفهمیدم تخلف آنها را مگر بعد از آنکه امر خلافت با من استوار شد و من ترسیدم اگر از خود بردارم مردم از دین مرتد بشوند و بجان هم افتاده و همدیگر را بزنند پس برگردند بحال کفر و دانستم که تو نیستی کمتر از من در باقی گذاردن ایشان بر ادیانشان. علی علیه السلام فرمود: بس کن و لکن مرا خبر بده از کسی که مستحق این امر است بچه چیز مستحق میشود؟ ابو بکر گفت: بنصیحت و وفاء و رفع سهل انگاری و خوش سلوکی و اظهار عدالت و علم بکتاب و سنت و فصل خطاب با زهد در دنیا و بی میلی بآن و داد مظلوم را از ظالم گرفتن خواه نزدیک باشد یا دور سپس ساکت شد. پس علی علیه السلام فرمود: تو را قسم بخدا میدهم ای ابو بکر، آیا این

دنبالۀ پاورقی از صفحه قبل: خصلتها که یاد کردی در تو یافت میشود یا در من موجود است؟ ابو بکر گفت: بلکه در تو است ای ابو الحسن (ع). استیضاح علی (ع) ابو بکر را فرمود: تو را بخدا قسم میدهم آیا تو اول اجابت کننده بودی پیامبر (ص) را پیش از همه مسلمین یا من؟ گفت: بلکه تو، فرمود: تو را بخدا قسم میدهم آیا من جانم را در شب غار (و ليله المبيت) فدای پیغمبر کردم یا تو؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را بخدا قسم میدهم آیا ولی از خدا با ولایت رسول الله در زکاه و صدقه دادن انگشتر برای من است یا تو؟ گفت: بلکه برای تو. فرمود: تو را بخدا قسم میدهم آیا مولای برای تو و برای هر مسلمانی بحديث پیغمبر در روز غدیر منم یا تو گفت: بلکه تو. فرمود: تو را بخدا قسم، آیا با منست وزارت از رسول خدا و مثل هارون از موسی یا تو؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را بخدا قسم، آیا با من و اهل بیت من و فرزندان من پیغمبر با نصاری مباحله کرد یا با تو؟ گفت: بلکه با تو و اهل تو. فرمود: تو را بخدا قسم، آیا آیه تطهیر درباره من و اهل من و پسران منست از رجس و پلیدیها یا درباره تو؟ گفت: بلکه برای تو و اهل تو. فرمود: تو را بخدا قسم، آیا من صاحب دعاء پیغمبرم و اهل و فرزندان من روز کساء یا تو؟ گفت: بلکه تو و اهل تو و فرزندان تو. فرمود: تو را بخدا قسم، آیا تویی آن جوانمردی که در روز خندق از آسمان صدا آمد (لا سيف الا ذو الفقار و لا فتى الا على) یا منم گفت: بلکه تو. فرمود: تو را بخدا قسم، آیا تویی آنکه خورشید برایش برگشت بوقت نماز پس نماز در وقت خواند و آن گاه پنهان شد یا منم؟ گفت: بلکه تو.

دنبالۀ پاورقی از صفحه قبل: فرمود: تو را بخدا قسم، آیا تویی آنکه اندوه و غصه پیغمبر(ص) و مسلمین را بکشتن عمرو بن عبد ود بر طرف کرد یا من گفت: بلکه تو. فرمود: تو را بخدا قسم، آیا تویی آنکه رسول خدا او را بعنوان رسالت بسوی پریان فرستاد و اجابت کردند یا من؟ گفت بلکه تو. فرمود: تو را بخدا قسم، آیا تویی آنکه پیامبر خدا تطهیر از سفاح نمود از آدم تا پدرت یا من؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را بخدا قسم، آیا منم آنکه پیامبر برگزیده و دخترش فاطمه را باو تزویج نمود؟ گفت: خدا بتو تزویج نمود یا من بلکه گفت تو. فرمود: تو را بخدا قسم، آیا منم پدر حسن و حسین دو ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله که میفرمود: هذان سیدان شباب اهل الجنه و ابوهما خیر منهما یا تو؟ گفت بلکه تو. فرمود: تو را بخدا قسم، آیا برادر تو در بهشت با ملائکه پرواز میکنند یا برادر من؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را بخدا قسم، آیا من ضمانت کردم و ام رسول خدا را و در موسم حج اعلام کردم که میپردازم یا تو گفت: بلکه تو. فرمود: تو را بخدا قسم، آیا منم آنکه پیامبر دعا کرد در حالی که مرغ کباب شده ای برایش آورده بودند که خدا یا محبوب ترین کس را نزد خودت برسان، تا با من در خوردن این مرغ شرکت کند یا تو؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را بخدا قسم، آیا منم آنکه پیامبر بشارتم داد بقتال ناکثین و قاسطین و مارقین بر تأویل قرآن یا تو؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را بخدا قسم، آیا منم آنکه حاضر شد آخرین سخن رسول خدا را صلی الله علیه و آله و متصدی غسل و دفن او شد یا تو؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را بخدا قسم، آیا منم آنکه پیامبر(ص) دلالت بر او فرمود بعلم قضاوت و فصل الخطاب بقولش افضاکم علی، یا تو؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را بخدا قسم، آیا منم آنکه پیغمبر(ص) امر فرمود بر او سلام کنند یا امیر المؤمنین یا تو؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را بخدا قسم، آیا منم آنکه سبقت بخویشاوندی برسول خدا گرفتم

یا تو؟ گفت بلکه تو. فرمود: تو را بخدا قسم، آیا تویی آنکه خدا یک دینار بتو عطا کرد در موقع نیازت بآن و میهمان کردی رسول خدا و فرزندان او را یا من؟ پس ابو بکر گریست و گفت بلکه تو. فرمود: تو را بخدا قسم، آیا تویی آنکه رسول خدا(ص) تو را بر شانه اش بلند کرد در افکندن بتهای کعبه و شکستن آن، تا جایی که اگر میخواست دست بر افق آسمان زند میرسانید یا من؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را بخدا قسم، آیا تویی آنکه پیغمبر خدا باو فرمود تو صاحب لواء و پرچم منی در دنیا و آخرت یا من گفت: بلکه تو. فرمود: تو را بخدا قسم، آیا تویی آنکه پیامبر دستور داد در خانه او را بمسجد باز گذارند وقتی که فرمان داد همه درهای اصحابش و اهل بیتش را ببندند، و حلال کرد در آن آنچه خدا برای او حلال کرده بود یا من؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را بخدا قسم میدهم آیا تویی آنکه مقدم داشت پیش از راز گفتن با پیغمبر صدقه را و باو راز گفت یا من؟ گفت بلکه تو. فرمود: تو را بخدا قسم آیا تویی آنکه رسول خدا درباره او بفاطمه علیها سلام فرمود: تو را تزویج کردم بکسی که اولین مردم بود در ایمان، و وزین ترین مردم بود در اسلام یا من؟ گفت: بلکه تو. پس مرتباً آن حضرت مناقبی را که خدا برای او قرار داده بود نه برای غیر او میشمرد؟ ابو بکر اعتراف و اقرار باختصاص آنها با آن حضرت نموده و میگفت: بلکه تو و بلکه تو..... پس باو فرمود: پس چه چیز تو را مغرور کرد از خدا و پیامبرش و از دینش و حال آنکه تو عاری هستی از آنچه را که اهل دین نیازمند بآنها هستند. پس ابو بکر گریسته و گفت: راست گفتی ای ابو الحسن بمن امروز مهلت بده تا من فکر کنم در آنچه را که از تو شنیدم و در کار خودم. پس علی علیه السلام فرمود: ابو بکر و فکر کن، پس برگشت از نزد

تنگدستی ای توانگران و بخل کردید بصدقه دادن پیش از نجوی و راز گفتن و این توییخ ایشان بود بر ترک صدقه بجهت ترس از تهی دستی و فقر.

﴿فَاذِلُّوا لِمَنْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ﴾

و وقتی که این کار را نکردید و خدا توبه و تقصیر شما را پذیرفت.

﴿فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ﴾

پس نماز را اقامه کنید و زکاه را پردازید و اطاعت کنید خدا را در آنچه که شما را امر نموده بآن و نهی از آن کرده (و رَسُولُهُ) یعنی و اطاعت پیامبر او را نیز.

﴿وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾

یعنی خدا دانای باعمال شماست از طاعت و معصیت و خوبی و بدی، پس پاداش می‌دهد شما را بآن سپس فرمود:

(۱)

(دنباله پاورقی از صفحات قبل: آن حضرت و با خود خلوت کرد و کسی را رخصت ملاقات نداد تا شب و عمر در بین مردم رفت و آمد میکرد وقتی شنید ابو بکر با علی علیه السلام خلوت کرده پس ابو بکر شب خوابید و در خواب رسول خدا (ص) را دید که در مکان خودش نشسته، پس برخاست تا بر آن حضرت سلام کند حضرت صورتش را برگردانید پس ابو بکر گفت: آیا فرمانی دادی که من اطاعت نکردم؟ فرمود: جواب سلام تو را بدهم در حالی که تو دشمنی کردی با ولی خدا و رسول او برگردان حق را باهلهش، پس گفت: کیست اهل آن؟ فرمود: همان که تو را استیضاح کرد (علی) گفت: یا رسول الله برگردانیدم بر او بفرمان شما و از خواب بیدار شد و گریست و بعلی علیه السلام گفت: دستت را دراز کن با تو بیعت کنم و امر را تسلیم و تفویض بتو نمایم. فرمود: بر و مسجد و مردم را خبر بده بآنچه بین من و تو گذشت و آنچه در خواب دیدی و خود را از خلافت خلع کن، پس بیرون آمد و در راه بعمر برخورد و جریان را مشروحا باو گفت، پس عمر او را از این عمل منع کرد و نگذاشت که کنار رود.

ص: ۲۹۴

(أَلَمْ تَرَ)

آیا ندیدی ای محمد (إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ) کسانی را که دوست شدند قومی را که خدا غضب کرد بر ایشان.

قتاده و ابن زید گویند: مقصود بآن قومی از منافقین میباشند که با یهود رابطه دوستی برقرار کرده و اسرار مؤمنین را افشاء میکردند پیش آنها، و با آنها اجتماع میکردند بر بدگویی کردن از پیامبر و مؤمنین.

(مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ)

یعنی ایشان نه از مؤمنین هستند در دین و ولایت و نه از یهود.

(وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ)

یعنی و سوگند بدروغی میخورند که ایشان نفاق نکردند (وَهُمْ يَعْلَمُونَ) و حال آنکه ایشان میدانند که از منافقین هستند.

(أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا)

آماده نموده خدا برای ایشان عذاب سختی را در آخرت.

(إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

یعنی براستی که عملی است عمل ایشان که نفاق و دوستی با دشمنان خدا باشد.

اشاره

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصِيدُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۱۶) لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۷) يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ (۱۸) إِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۹) إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ (۲۰) كَتَبَ اللَّهُ لِمَاعْلِبٍ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۱) لَا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْأَيْمَانَ وَأَيْدَهُمْ فِي رُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۲۲)

۱۶- سوگندهای خود را سپری گرفتند و از راه خدا باز داشتند پس برای ایشان شکنجه ای خوار کننده است.

۱۷- اموالشان و فرزندانشان از عذاب خدا چیزی را از ایشان هرگز بر طرف نمیکند این گروه ملازمان دوزخند ایشان در آنجا همواره میمانند.

۱۸- «ای رسول بخاطر بیاور» روزی را که خدا همه ایشان را زنده می کند، پس برای خدا سوگند یاد میکنند چنان که برای شما قسم میخورند و ایشان میپندارند که بر چیزی هستند آگاه باشید که ایشان جدا خود دروغگویانند.

۱۹- شیطان بر ایشان غلبه کرده در نتیجه ذکر خدای تعالی را از یاد ایشان ببرد، این گروه سپاه شیطانند آگاه باشید که سپاه شیطان خود- زیانکارانند.

۲۰- البته آنان که با خدا و فرستاده او مخالفت میکنند آن گروه در سلک خوارترین (مردم) میباشند.

۲۱- قطعاً خدای تعالی نوشته است که من و فرستادگانم پیروز میشویم زیرا که خدا توانای عزتمند است.

۲۲- گروهی را که بخدا و روز بازپسین ایمان آورده باشند نیایی که با مخالف خدا و پیامبر او دوستی کنند و اگر چه آن مخالفان پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان باشند، خدا ایمان آن گروه را در دلهای ایشان نوشته است، و ایشان را بنور ایمان نیرو داده و ببوستانهایی در آورد که از زیر (قصرها و درختان) آن نهرها روانست در حالی که همواره در آنجا می مانند خدا از ایشان خوشنود است و ایشان نیز از او خوشنود باشند، این گروه

سپاه خدایند بدانید که سپاه خدا قطعا خود رستگارانند.

قرائت:

محمد بن حبيب شمونى از اعشى از ابى بكر (او عشيرتهم) بنا بر جمع خوانده و باقى (او عشيرتهم) بنا بر مفرد خوانده اند و در شواذ قرائت حسن - اتخذوا ايمانهم بكسر همزه آمده و روايت بعضى از ايشان از عاصم (كتب) بضمه كاف (فى قلوبهم الايمان) برفع رسیده است.

دليل:

كسى كه (ايمانهم) خوانده مضاف را حذف کرده، يعنى (اتخذوا اظهار ايمانهم جنه) و كسى كه كتب فى قلوبهم الايمان خوانده، پس او بنا بر حذف مضاف گرفته يعنى كتب فى قلوبهم علامه الايمان، و كسى كه اسناد فعل را بفاعل داده پس براى تقدم ذكر اسم است بر اين و دلالت ميكند بر آن قول او و ايدهم بروح منه (۱) و تأييد ميكند ايشان را بر وحى از خودش.

لغت:

الجَنَّةُ: سپريست كه از بلا ننگه ميدارد و اصل آن ستر است و از آنست زره و سپر.

الاستحواذ: بمعناى استيلاء و غلبه بر چيز است بسهم شدن بر آن و اصل آن از حاذ يحوذه حوذا مثل حازه يحوزه حوزا است.

تفسير:

آن گاه خداوند سبحان ياد نمود تمام خبر از منافقين را و فرمود:

(اتَّخَذُوا اِيْمَانَهُمْ)

گرفتند سوگندهاى را كه بآن قسم ميخوردند (جَنَّةً) يعنى سپر و پناهگاهى براى خود كه بوسيله آن از خود دفع تهمت و بد گمانى را

ص: ۲۹۸

نمایند وقتی از ایشان شک و تردیدی ظاهر شد (فَصَيَّدُوا) پس منع کردند خودشان و غیر خودشان را (عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) از راه خدایی که آن حق و هدایت بود.

(فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ)

پس برای ایشانست عذابی که موهون و خوار، و زیانکار کند ایشان را.

(لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ)

هرگز بیناز نکند ایشان را اموالی که جمع کردند آن را (وَلَا أَوْلَادُهُمْ) و مستغنی نکند ایشان را اولادی که بجا گذاردند.

(مَنْ اللَّهُ شَيْئاً أَوْلَيْكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)

از خدا چیزی، ایشانند اصحاب آتش که برای ابد در آن خواهند بود.

(يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ)

روزی که خدا همه آنها را مبعوث - خواهد نمود، پس قسم میخورند برای خدا.

(كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ)

چنان که برای شما قسم میخورند در دنیا به اینکه ایشان بر آن بودند آن حق است.

(وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ)

و خیال میکردند که ایشان چیزی هستند یعنی منافقین خیال میکنند در دنیا که ایشان هدایت شده اند برای آنکه در آخرت شکها زائل میشود.

حسن گوید: در قیامت موقفهایی است یک موقف و پاسگاهی است که در آن قباح و زشتی دروغ بخوبی شناخته میشود، پس آن را در آن وامیگذارند و یک پاسگاه است که در آن مانند بیهوشان میشوند پس سخن میگویند بزبان کودکان دروغ و غیر دروغ و خیال میکنند که ایشان بر چیزی هستند در این مکانی که به دروغ قسم میخورند (أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ) آگاه باشید که ایشان در ایمان و گفتارشان در دنیا دروغگو بودند.

و بعضی گویند: یعنی این گروه زیانکارانند چنانچه گفته میشود دروغ بود گمانش یعنی ناامید شد.

(اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ)

یعنی مسلط شد بر ایشان شیطان و غلبه کرد بر آنها برای زیاد پیروی کردن آنها از وی.

(فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ)

پس فراموش کردند یاد خدا را تا آنکه نترسیدند از خدا و او را یاد نکردند (أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ) ایشانند لشکر شیطان.

(أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ)

بدانید که لشکر شیطان و زیان کارانند که بهشت را ضرر کرده و بدل آن آتش بر ایشان حاصل میشود.

(إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ)

بدرستی که کسانی که مخالفت با خدا و رسول او میکنند یعنی مخالفت در حدود او مینمایند و سخت گیری میکنند او را ایشان منافقین هستند.

(أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ)

آن گروه در ردیف خوارترین مردمند، پس هیچ کس دلیل تر و خوارتر از ایشان در دنیا و آخرت نیست.

عطاء گوید: اراده نموده ذلت در دنیا و زیان در آخرت را.

(كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبَنَّنَا أَنَا وَرُسُلِي)

یعنی خدا در لوح محفوظ نوشته که من پیامبرانم همگی پیروز و غالب هستیم و حال آنکه نوشتند پس چاره ای نیست جز اینکه جاری کرده باشد قول را مجرای قسم، پس جواب گوید او را بجواب قسم.

حسن گوید: هرگز پیامبری را امر بجهاد و پیکار با دشمن نمود مگر آنکه پیروز شد اما در حال یا ما بعد و آینده.

و قتاده گوید: خداوند کتابی نوشت پس امضاء فرمود که هر آینه من و پیامبرانم پیروز خواهیم بود و ممکن است که معنی این باشد، خدا حکم نمود که البته من

و پیامبران غالب و پیروز خواهیم بود، بدلیلها و برهانها هر چند که ممکن است بعضی از ایشان در جنگ مغلوب شوند.

﴿إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾

براستی که خدا نیرومند پیروز است، یعنی پیروزمندی است غالب بر کسی که نزاع کند با اولیاء او و روایت شده که مسلمین چون دیدند که خدا چگونه روستاها و شهرها را برای آنها مگشاید گفتند هر آینه البتّه خدا برای ما کشور روم و فارس را هم فتح میکند، پس منافقین گفتند آیا گمان میکنید که کشور فارس و روم هم مانند بعضی از روستاهاست که بر آنها غالب و پیروز شدید؟ پس خدای تعالی این آیه را نازل نمود، سپس فرمود:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾

نمی یابی قومی را که ایمان بخدا و روز قیامت آورده باشند دوست بدارند کسانی را که مخالفت با خدا و پیامبر او میکنند و مقصود اینست که دوستی کفار با ایمان جمع نمیشود و مراد بآن موالات و دوستی در دینست.

﴿وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ﴾

هر چند که پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان باشد، یعنی و اگر چه خویشاوندی ایشان با آنها نزدیک باشد، پس آنها دوستی نمیکنند با آنها وقتی که مخالف آنها باشند در دین.

شأن نزول:

بعضی گفته اند: که این درباره حاتب بن ابی بلتعہ نازل شده وقتی که نامه نوشت باهل مکه که آنها را از آمدن رسول خدا بسوی آنها بترساند و پیامبر «ص» این امر را مخفی داشته بود، پس چون او را بر این خیانت ملامت و سرزنش نمود گفت: خانواده من در مکه بودند دوست داشتم که آنها را برای حقّ و منّتی که بر

اهل مکه دارم در ایمنی صیانت قرار داده باشم.

سدى گوید: دربارهٔ عبد الله بن ابى و پسرش عبید الله بن عبد الله نازل شده و این پسر نزد پیغمبر (ص) بود پس پیغمبر (ص) آبی نوشید، پس عبید الله گفت سؤر و باقی مانده از آب را بگذار تا بپدرم بدهم شاید خدا دل او را پاک کند پس پیغمبر (ص) باو داد پس برای عبد الله بن ابى آورد، پس گفت این چیست گفت پیش مانده و بقیه آب رسول خداست برای تو آورده ام تا بیا شامی تا شاید خدا قلبت را پاک کند پس (آن منافق) گفت چرا ادرار و بول مادرت را نیاوردی برایم، پس عبید الله برگشت نزد پیغمبر (ص) و گفت اجازه بده تا او را بکشم فرمود نه بلکه مدارا و مهربانی با او کن، سپس خداوند سبحان فرمود: و گفت (أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ) حسن گوید: آن گروهند که در دل‌های ایشان ایمان ثبت شده بآنچه که از الطاف با ایشان شده، پس مانند مکتوب و نوشته شده است.

ابو علی فارسی گوید: در قلوبشان علامت و نشانهٔ ایمان نوشته شده، و معنایش اینست که آن علامت و داغ و نشانه است برای فرشتگانی که آنها را می بینند و میفهمند که ایشان مؤمنین هستند چنانچه دربارهٔ کفار فرموده (وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ) (۱) و نوشته است خدا بر قلوب ایشان علامتی را که میداند کسی که آن را مشاهده کند از فرشتگان که آن نوشته بر قلب اوست.

(وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ)

زجاج گوید: یعنی تقویت میکند ایشان را بنور ایمان و دلالت میکند بر آن قول او وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي - مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ (۲) و همچنین ما وحی کردیم بسوی تو روحی از امر خود

ص: ۳۰۲

۱-۱) -سوره توبه آیه ۹۳.

۲-۲) سورة شورا آیه ۵۲.

را که نبودی تو بدانی که کتاب چیست و ایمان کدام است.

و بعضی گویند: معنایش اینست، و تقویت کرد ایشان را بنور حجتها و برهانها تا آنکه هدایت بحق شده و عمل بآن کردند.

ربیع گویند: یعنی تقویت کرد ایشان را بقرآنی که آن حیات و زنده بودن دلهاست از نادانی.

و بعضی گویند: تأیید کرد ایشان را بجبرئیل در بسیاری از موطن و جنگها که یاری میکرد ایشان را و دفاع مینمود از ایشان.

(يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ)

و داخل میکند ایشان را ببوستانهایی که جاریست از زیر قصرها و درختان آنها نهرهایی برای ابد در آن خواهند بود خوشنود است خدا از ایشان به سبب اخلاصی که در طاعت و عبادت از ایشان بود.

(وَرَضُوا عَنْهُ)

و آنها هم از او راضی و خوشنودند بسبب ثواب و بهشت.

و بعضی گویند: راضی هستند از او بقضاء و تقدیر خدا بر ایشان در دنیا پس آن را مکروه نداشتند.

(أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ)

آن گروهند لشکر خدا و یاران دین او و دعوت کنندگان خدا بندگان او را.

(أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)

الا کلمه تنبیه است، یعنی بدانید که لشکر خدا و اولیاء او ایشانند رستگاران و نجات یافتگان و ظفریافتگان بآرزوی خودشان میباشند.

(مدنی است)

آیات آن:

باتفاق مفسرین و قاریان ۲۴-آیه است.

فضیلت آن:

□
ابی بن کعب گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که سوره حشر را بخواند باقی نماند بهشتی و نه دوزخی و نه عرشی و نه کرسی و نه حجابی و نه هفت آسمان و نه زمین های هفتگانه و نه حشره ای و نه بادی و نه پرونده و نه درختی و نه جنبنده ای و نه خورشید و ماهی و نه فرشتگان مگر آنکه صلوات بر او فرستاده و استغفار برای او کنند و اگر آن روز و شبش بمیرد شهید مرده است.

□
و از ابی سعید مکاری از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام روایت شده که فرمود کسی که وقت شب سوره الرحمن و حشر را قرائت کند خداوند

فرشته ای را بخانه او پاسدار و موکل فرماید تا با شمشیر کشیده اش او را پاسبانی کند تا صبح شود.

تفسیر و ترتیب آن:

چون خداوند سبحان سوره مجادله را پایان داد بذکر حزب شیطان و حزب خدا این سوره را افتتاح نمود بشکست دادنش حزب شیطان را و آنچه که به ایشان رسید از زیان و ذلت بیرون شد نشان، و یاری کردن حزب خودش از اهل ایمان را پس گفت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُورَةُ الْحَشْرِ مَدَنِيَّةٌ وَ هِيَ اَرْبَعٌ وَ عَشْرُونَ آيَةً

[سوره الحشر (۵۹): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . سَبَّحَ لِلَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَ أَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ (۲) وَ لَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ (۳) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۴) مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنِهِ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ (۵)

ص: ۳۰۵

ترجمه آیات:

بنام خداوند بخشاینده مهربان ۱- آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خدا را بپاکی یاد کرد و او عزتمندی درست کردار است.

۲- اوست آن خدایی که آنان را که نگریدند از اهل کتاب در نخستین راندن ایشان از خانه های خویش بیرون کرد شما مؤمنان گمان نداشتید که ایشان بیرون روند و ایشان نیز میپنداشتند که قلعه های ایشان بازدارنده ایشانست، پس خدا از آنجا که گمان نمیردند بدیشان بیاورد و خدا در دلهایشان ترس را بیفکند خانه های خود را با دستهای خود و دستهای مؤمنان ویران میکردند، پس ای صاحبان دیدگان عبرت گیرند.

۳- اگر نه آن بود که خدا برای ایشان بیرون شدن را نوشته بود، البته ایشان را در دنیا شکنجه میداد و در سرای دیگر برای ایشان شکنجه آتش است ۴- این بسزای آنست که ایشان با خدا و فرستاده وی مخالفت کردند و هر که با خدا مخالفت بکند پس خدا سخت انتقام است.

۵- هر درخت خرمایی را که بریدید یا آنها را ایستاده بر ریشه های خود بازگذاردید، پس بفرموده خدا بود تا بیرون روندگان از دایره فرمان را خوار گردانند.

قرائت:

ابو عمرو (یخربون) با تشدید خوانده و باقی (یخربون) با حاء ساکنه وراء خفیفه بدون تشدید قرائت کرده اند.

و در شواذ طلحه بن مصرف (یشاقق) الله با دو قاف بنا بر اظهار مثل آنکه

در سوره انفال است خوانده است.

دلیل:

گفته میشود خرب الوضع و احرته و خربته، اعشى گوید: (و احرته من ارض قوم دیارا) خراب کردم از زمین قومی خانه ها را، و از ابی عمرو حکایت شده که احراب مکان را خراب گذاردن و تخریب ویران کردن است.

لغت:

الحشر: جمع شدن مردم است از هر ناحیه ای و از آنست حاشره و مأموری که مردم را با اداره مالیات جمع میکند.

الجلاء: انتقال از خانه و شهر و وطنهاست برای آمدن بلاء (چون وباء و غیره) گفته میشود جلا القوم عن منازلهم جلاء، بیرون رفتند و منتقل شدن مردم از منازلشان بیرون شدنی، و اجلیتهم اجلاء بیرون کردم ایشان را بیرون کردنی اللینه: نخله و درخت خرماست و اصل آن از لون است و او قلب بیاء شده.

برای کسره ما قبلش و جمع آن لیان است.

امراً و القیس گوید:

و سالفه کسحوق اللیان

اضرم فیها الغوی السعیر

و جلوی گردنش در سرخی مثل شاخه های درخت خرما بود که آتش در آن افکنده شود و مشتعل گردد.

و ذو الرمه گوید:

طراق الخوافی واقع فوق لینه

بذی لیلہ فی ریشہ یتفرق

پره های ریزی که واقع است بالای درخت خرما و نخله از پرنده (کروان) که در شب میخواند و خوش صدا است در پرش درخشندگی است.

شاهد این بیت و بیت جلوتر لیان و لینه است که مقصود درخت خرما و نخیل است.

پس لینه نوعی از درخت خرما یعنی قسمتی از آنست، و بعضی گفته اند آن از لاین و نرمی است، برای نرمی و لطافت میوه اش.

اعراب:

﴿مَا نَعْتُهُمْ حُصُونَهُمْ﴾

حصونهم مرفوع است بقول او مانعتهم برای آنکه اسم فاعل جاری مجرای خبر آن شده، پس ما بعد آن مرفوع میشود.

شأن نزول:

مجاهد و قتاده گویند: سوره حشر درباره بیرون کردن بنی النضیر از یهودیان مدینه نازل شده که بعضی از آنها بخیر رفته و برخی هم بشام هجرت کردند و این هم چنان بود که وقتی پیامبر (ص) داخل مدینه شدند بنی النضیر با آن حضرت مصالحه کردند و پیمان بستند بر اینکه با آن جناب جنگ نکنند و با او هم پیکار با دیگران نکنند (نه له باشند و نه علیه) پس آن حضرت از ایشان پذیرفت پس چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جنگ بدر را نمود و بر مشرکین پیروز شد گفتند بخدا قسم که اوست پیامبری که ما صفات او را در تورات یافته ایم پرچمی بر او وارد نشود و چون جنگ و غزوه احد را نمود و مسلمین فرار کردند در شک و تردید افتاده و پیمان را شکسته و نقض عهد کردند پس کعب بن اشرف یهودی سوار شد با چهل نفر از یهودیان سواره بمکه آمده و نزد قریش آمدند و قسم خوردند برای آنها و پیمان بستند با ایشان بر اینکه بکلمه واحده و بدون اختلاف بر علیه محمد (ص) پیامبر باشند، پس ابو سفیان با چهل نفر از قریش و کعب با چهل نفر از یهود وارد مسجد الحرام شده و بین پرده ها و پوشش کعبه و کعبه با

یکدیگر پیمان محکم بستند سپس کعب بن اشرف و یارانش بمدینه برگشتند و جبرئیل علیه السلام بآنچه که کعب و ابو سفیان با هم پیمان بسته بودند خبر داد و فرمان داد بقتل کعب بن اشرف، پس محمد بن مسلم انصاری که برادر رضاعی او بود او را کشت...

محمد بن اسحاق گوید: پیامبر خدا(ص) بسوی بنی النضیر رفت که استقامت جوید از ایشان در دیه و پول خون دو مقتولی از بنی عامری که عمرو بن امیه ضمیری آن دو را کشته بود و میان بنی النضیر و بنی عامر پیمان و قسم برقرار بود، پس چون پیغمبر آمد نزد ایشان که استعانت جوید در دیه گفتند بلی ای ابو القاسم ما تو را اعانت کنیم بآنچه که دوست داری سپس بعضی از آنها با برخی دیگر خلوت کرده و تبانی کردند و گفتند:

شما این مرد را باین سادگی و بیدفاعی پیدا نخواهید کرد این رسول خدا است که در کنار دیواری از خانه های شما نشسته است، پس گفتند کیست آن مردی که بر بام این خانه رود و سنگ(بوقلتان) را بر سر او انداخته و او را بکشد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله با چند نفر از اصحابش بودند پس خبر آسمانی به آن حضرت رسید که مردم یهود چه نقشه ای دارند پس برخاست آن حضرت و به- اصحابش فرمود:

حرکت نکنید و برگشت بمدینه و چون آمدن پیغمبر(ص) بتأخیر افتاد اصحاب او برخاستند که آن حضرت بیایند، پس مردی را دیدند که از مدینه می آید از وی پرسیدند، گفت من آن حضرت را دیدم وارد مدینه شد پس اصحاب پیامبر(ص) آمدند تا بآن حضرت رسیدند پس نقشه ای را که یهود طرح کرده بودند بآنها خبر داد و فرمان داد پیامبر خدا(ص) بمحمد بن مسلمه که کعب بن اشرف را به

پس محمد بن مسلمه با اتفاق سلکان بن سلامه و سه نفر دیگر از بنی الحارث بیرون آمدند و پیامبر هم در پی آنان آمد و در محلی بانتظار آنها نشست، پس محمد بن مسلمه با رفقاییش تا نزدیک قصر کعب آمده و رفقاییش در کنار دیواری نشانیده و فریاد زد ای کعب، پس کعب آگاه شد صدا را شنید و گفت تو کیستی گفت من برادرت محمد بن مسلمه هستم آمدم تا از تو چند درهمی وام بگیرم زیرا که محمد از ما صدقه مطالبه میکند و ما پول نداریم، گفت: من بتو قرض نمیدهم مگر با رهن و گرویی.

گفت: من وثیقه و گرویی آوردم پائین بیا و بگیر و کعب زنی گرفته بود و همان شب با او عروسی و آمیزش کرده بود باو گفت من نمیگذارم پائین بروی برای اینکه من در این صدا اثر خون و سرخی خون میبینم، پس کعب بحرف او گوش نداد و بیرون آمد پس محمد بن مسلمه با او معانقه کرد و دست بگردن او انداخت و با هم صحبت کنان قدم زده تا از قصر دور شده و بصحرا آمدند، پس محمد سر کعب را گرفت و رفقاییش را صدا زد و کعب فریاد زد و صدایش را زنش شنید و داد و فریاد کرد تا بنی النضیر صدایش را شنیده و بیرون دویده و بسوی او آمده و او را کشته دیدند، و محمد و یارانش بسلامت برگشته نزد پیامبر (ص) رسیدند، پس چون صبح طالع شد پیغمبر (ص) اصحابش را از کشته شدن کعب خبر داد پس همگی خوشحال شده و فرمان داد پیامبر بجنگ بنی النضیر و حرکت بسوی، ایشان را، پس مردم حرکت کرده و آمدند تا بر آنها فرود آمدند، پس بنی - النضیر در قلعه خود متحصن شدند پس رسول خدا (ص) فرمان داد که درختان خرما را قطع کنند و آتش بر آن افکنند، پس آنها فریاد زدند ای محمد شما

بودی که از فحشاء نهی میکردی، پس برای چه درختان ما را قطع میکنی و میسوزانی پس خدا نازل فرمود: ﴿مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينِهِ أَوْ تَرَكْتُمْوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا﴾ آنچه که شما قطع کردید از درخت خرما یا آن را بر ریشه باقی گذاردید و آنست بویره در گفته و شعر حسان بن ثابت انصاری:

و هان علی سره بنی لوی

حریق بالبویره مستطیر

و آسانست بر سربازان فرزندان لوی (بن غالب) سوزانیدن درختان خرما ی بلند و دراز بسبب گودالهای آتش و بویره تصغیر بوره و آن گودال آتش است.

و ابن عباس گوید: پیغمبر (ص) محاصره فرمود آنها را تا آنکه رسید بجایی که ناچار شدند که هر چه پیامبر میخواهد بدهند، پس مصالحه فرمود با ایشان بر اینکه خونشان ریخته نشود و از زمین و منازلشان بیرون روند و اینکه به سمت اذرعاع شام کوچ کنند و برای هر سه نفری از ایشان یک شتر و یک مشک آب قرار داد، پس حرکت بسوی اذرعاع و اریحای شام نمودند مگر دو خانواده آل ابی الحقیق و آل حی بن اخطب که آنها بخیر پیوستند و طائفه ای از ایشان هم بحیره ملحق شدند و ابن عباس این سوره را سوره بنی النضیر مینامید.

و از محمد بن مسلمه روایت شده که پیامبر خدا (ص) او را بسوی بنی النضیر فرستاد و فرمان داد باو که ایشان را در مدت سه شب تبعید کند و از محمد بن اسحاق روایت شده که تبعید بنی النضیر در موقع برگشتن پیغمبر (ص) از جنگ احد بود و فتح بنی قریظه در موقع برگشتش از جنگ احزاب و میان آن دو سال - فاصله بود، و زهری گوید: که تبعید بنی النضیر شش ماه بعد از حادثه جنگ بدر و پیش از جنگ احد بوده است.

ص: ۳۱۱

اشاره

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

تفسیرش (در سوره حدید گذشت).

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ

اوست آن خدایی که تبعید کرد و بیرون نمود آنهایی را که از اهل کتاب کافر شدند، یعنی یهود بنی النضیر را از خانه هایشان به اینکه مسلط نمود مؤمنین را بر ایشان و فرمان داد پیامبرش را به بیرون کردن ایشان از منازلشان و قلعه هایشان و وطنشان (الأول الحشر).

اول حشر کجاست؟

مفسرین درباره آن اختلاف کرده اند:

۱- ابن عباس و زهری و جبائی گویند: تبعیدشان بشام بود و در روز- قیامت هم یهود محشور بشام میشوند چنانچه در دنیا اول تبعید بانجا شدند سپس مردم دیگر نیز در روز قیامت محشور بزمین شام میشوند و این حشر دوم است.

ابن عباس گوید: پیامبر بایشان فرمود بیرون روید گفتند بکجا فرمود بزمین محشر.

بلخی گوید: یعنی با اول تبعیدگاه برای اینکه ایشان اول کسی بودند که از اهل ذمه از جزیره العرب تبعید و اخراج شدند آن گاه برادرانشان از یهود رانده شدند تا آنکه در بلاد عرب دو دین جمع نشود (دین اسلام و دین یهود) یمان بن رباب گوید: جز این نیست که (اول الحشر) فرمود: برای آنکه خداوند

در اوّل مرتبه ای که پیامبرش با آنها جنگ کرد فتح و ظفر نصیب پیامبرش نمود.

(مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا)

یعنی گمان نکردید ای مؤمنین که ایشان از منازل خودشان و دژهایشان بیرون روند برای شدت شوکتشان.

(وَظُنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ)

یعنی بنی النضیر گمان کردند که دژها و قلعه های آنها برای استحکامش مانع میشود ایشان را از سلطنت خدا و نزول عذاب بایشان بر دست رسول خدا که در آن متحصّن شده و سلاحهای جنگی در آن مهیا ساختند.

(فَاتَاهُمُ اللَّهُ)

یعنی پس آمد ایشان را امر خدا و عذاب او (مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا) از جایی که خیال آن را نمیکردند که بر ایشان وارد شود چون در پیش خود فکر میکردند که موانع و اسبابی که آنها آماده کرده اند ایشان را مصون داشته و مانع از نفوذ دیگرانست، خداوند سبحان امتناع ایشان را از رسول الله امتناع از خود قرار داد.

(وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ)

و انداخت خدای سبحان در دلهای ایشان ترسی بکشته شدن بزرگشان کعب پسر اشرف (يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَ- أَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ) حسن گوید: یعنی ویران میکردند خانه های خودشان را از داخل تا راه فراری پیدا کنند لکن ایشان خراب میکردند بهترین منازل خود را که مبادا نصیب مسلمین شود و مؤمنین از خارج خراب میکردند تا آنکه بایشان رسیده و دستگیرشان کنند.

زجاج گوید: که معنای خراب شدن بدست مؤمنین اینست ایشان آن را در معرض خرابی میگذارند.

و بعضی گویند: که ایشان با دست خود منازلشان را خراب میکردند بسبب

نقض عهد و شکستن پیمان و با دست مؤمنین ویران میکردند بوسیله جنگ و کشتار (فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ) یعنی پند بگیرید ای صاحبان خرد و بینش و اندیشه کنید و نگاه کنید در آنچه بر ایشان نازل شد و معنای اعتبار تأمل در کار است تا بسبب آن بشناسد چیز دیگری را از جنس آن، و مقصود اینست که بسبب این استدلال کنند بر صدق پیامبر، زیرا که وعده داد مؤمنین را که خدا بزودی ایشان را وارث دیار و اموال ایشان میگرداند بدون کشتار و جنگ کردن، پس آن طور که خبر داده بود واقع شد، پس آن آیه دلالت بر نبوت و پیامبری آن حضرت دارد، و دلیلی در آیه نیست بر صحت و درستی قیاس در شریعت برای آنکه - اعتبار از قیاس در چیزی نیست برای آنچه که ما یاد نمودیم و برای اینکه راهی برای اهل قیاس (چون ابو حنیفه و پیروانش) نیست بسوی علم بترجیح و هیچ یک از دو گروه نمیدانند علت اصل را برای دیگری، پس بدرستی که علت ربا پیش یکی از آن دو گروه کیل و پیمانہ کردن یا کشیدن و سنجش و جنس است، و نزد دیگری طعم و جنس دراهم و دنانیر است چون آن دو جنس قیمتهاست، و دیگران چیزهای دیگر گفته اند و اینها از اعتبار نیست زیرا راهی بمعرفت و شناسائی بآن نیست.

(وَلَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ)

و اگر نبود حکم و فرمانی بر ایشان که آواره و دور از دیارشان شوند و نقل از منازلشان نمایند و منتقل از وطنشان شوند.

(لَعَذَّبُهُمْ فِي الدُّنْيَا)

هر آینه ایشان را عذاب میکرد بعد از بیچارگی و بدبختی یا کشته شدن و اسیر گشتن چنانچه با بنی قریظه چنین شد برای آنکه خدای تعالی میدانست که بدرستی هر یک از دو امر (کشته شدن و اسیری یا آواره و در بدر شدن آنان را) در مصلحت یکسان و بی تفاوتند و تقدیر او به تبعید

شدن آنها سبقت گرفته بود.

(وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ)

و برای ایشان در آخرت با بیرون رفتن از وطنشان.

(عَذَابُ النَّارِ)

عذاب و شکنجه آتش است چون یک نفر از ایشان ایمان نیاوردند.

و بعضی گویند: بدرستی که این مطلب مشروط باصرار و لجاجت آنها و ترک توبه است.

(ذَلِكَ)

یعنی این بلایی که بسر ایشان آوردیم برای اینست.

(بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ)

که ایشان مخالفت با خدا و پیامبر او نمودند، سپس تهدید نمود و بیم داد هر کسی را که اقتدا بآنان کند و راه آنها را در مخالفت خدا و رسول او پیش گیرد پس گفت:

(وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ)

و کسی که مخالفت با خدا کند.

(فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ)

پس بدرستی که خدا عقوبتش سخت است معاقبه میکند ایشان را بر مخالفتشان سختین عقاب را.

(مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينِهِ)

مجاهد و ابن زید گویند: نه بریدید و قطع نکردید شما از درختان سودمند خرما را از اقسام خرماها.

ابن عباس و قتاده گویند: هر درخت خرمایی را غیر از خرما فشرده و غیر مرغوب.

(أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا)

یا واگذار دید آن را بریشه خود پس قطع نکردید آن را و نکندید از ریشه.

(فَيَاذُنِ اللَّهِ)

یعنی پس بامر خداست تمام اینها برای شما جائز است خدا میداند آن را و بشما اذن داده تا آنکه خوار و ذلیل کند بدین وسیله

ص: ۳۱۵

دشمنانش را.

(وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ)

و برای آنکه رسوا و بد نام کند فاسقین از یهود را و توهین کند به ایشان بدین وسیله برای آنکه وقتی آنها دشمن خود را دیدند که در اموالشان حکومت میکند، این بر ایشان خفت و خواری و ذلت است.

ص: ۳۱۶

اشاره

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَا كِنٍّ اللَّهُ يُسَلِّطُ رَسُولَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۶) مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَاللرَّسُولِ وَلِأَيِّمَاتِهِمِ وَالْمَسَاكِينِ وَإِبنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَهُ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۷) لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصَرُونَ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۸) وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْحَ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۹) وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ (۱۰)

ترجمه آیات:

۶- آنچه خدا از ایشان بر رسول خویش باز گردانید پس بر (تحصیل) آن هیچ اسبی نتاختید و نه شتری و لکن خدا فرستادگان را بر هر که بخواهد مسلط میگرداند و خدا بر همه چیز تواناست.

۷- آنچه خدا از اموال اهل قریه‌ها بر فرستاده خویش باز گردانید، پس آن از آن خدا و رسول وی و نزدیکان و یتیمان و تهیدستان و ره‌گذر بی مال از خاندان رسولست تا آن اموال میان توانگران دست بدست نگردد و آنچه پیغمبر بشما بدهد پس آن را بگیریید و آنچه شما را از آن باز داشت، پس باز ایستید و از- خدا بترسید زیرا که خدا سخت مجازات است.

۸- برای مهاجران که از سراهای خویش و اموال خود بیرونشان کردند در حالی که بخشش و خشنودی خدای را میطلبند و خدا و فرستاده وی را یاری می‌کنند این گروه رستگارانند.

۹- آنان که پیش از هجرت مهاجران در سرای هجرت و ایمان جای گرفتند کسانی را که بسوی ایشان هجرت کردند دوست میدارند و از غنائمی که بمهاجرین میدهند در دل‌های خویش حسدی نمی‌یابند و آنها را از بخل نفس نگاه دارند، پس آن گروه ظفر یافتگانند.

۱۰- آنان که از پس ایشان آمدند میگویند پروردگارا ما را و پدرانمان را که بایمان بر ما سبقت گرفتند بیامرز و در دل‌های ما نسبت به آنانی که ایمان آورده اند کینه ای جای مده پروردگارا، حَقّاً تو خدای مهربان و بخشاینده ای.

قرائت:

ابو جعفر (کیلا تکون) با تاء قرائت کرده (دوله) را با رفع و دیگران با یاء و (دوله) را با نصب خوانده اند.

دلیل:

ابن جنّی گوید: بعضی از مفسرین و قاریان فرقی میان دوله با فتح و دوله با ضمّه نمیگذارند، و بعضی فرق گذارده دوله با فتحه را برای حکومت و سلطنت

میدانند و دوله با ضمه را برای ملک و مال و (تکون) در اینجا از (کان) تامه است یعنی تا دولتی واقع نشود و یا دولتی بوجود آورد (و بین الاغنیاء) را اگر خواستی صفت دولت باشد و اگر هم خواستی متعلق بخود (دوله) باشد یعنی دست بدست اغنیاء و توانگران باشد، و اگر هم خواستی متعلق بخود (تکون) باشد یعنی دولتی میان توانگران شما بوجود نیاید، و اگر هم خواستی (تکون) را از (کان) ناقصه قرار بده و (بین) را خبر از آن و اولی بهتر است، و معنایش این است: تا اینکه واقع نشود دولتی یا بر آن یعنی باز گردانیده شده از نزد خدای مَنان.

لغت:

الفیء: بر گردانیدن ما یملک و موجودی مشرکین است بر مسلمین به مالک کردن خدا ایشان را و بنا بر آن چیزی که شرط در آن شده، گفته میشود فاء یفیء فیئا هر گاه برگردد، و افائه انا علیه یعنی من رد کردم و برگردانیدم آن را بر او.

الایجاف: بمعنای ایضاع آن سیر دادن با اسب یا شتر است از باب و جف یجف و جیفا و آن حرکت کردن بجوش و خروش است، پس ایجاف ناراحتی در سیر و رفتن است.

الرکاب: شتر است.

الخصاصه: تنگدستی و نیاز، و اصلش اختصاص، و آن مال خصوصی انسان است، پس مثل آنست که انسان منفرد و تنها شده از آنچه که محتاج باوست.

و بعضی گویند: اصل آن فرجه و شکاف است، بماء گفته میشود از شکاف و لای ابر ظاهر شد (بدا من خصاص الغیم) یعنی از شکاف و لای آن و از آنست:

(الخص البیت من القصب) وقتی که در آن شکافی باشد.

و الشح: و بخل هر دو یکی بمعنای امساک است.

و برخی گفته اند: شح بخل با حرص است.

شأن نزول:

ابن عباس گوید: نازل شد آیه (مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى...) در اموال کفار اهل قراء و روستاهای بنی قریظه و بنی النضیر و آن دو در مدینه بودند و فدک و آن بر سه میلی مدینه بود و خبیر و دهات عرینه و ینبع بود خدا آن را برای پیامبرش قرار داد که در آن آن طوریکه میخواهد حکم کند و عمل نماید و خبر داد که تام آنها برای اوست پس عده ای گفتند آیا آن را تقسیم نمیکنید پس آن آیات نازل شد.

و بعضی گویند: آیه اولی بیان اموال بنی النضیر تنهاست برای قول خدا (وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ...) و آیه دومی بیان اموالیست که بدون - جنگ و کشتار بدست آمده.

و بعضی گویند: هر دو تالی آن یکیست و آیه دوم بیان مالیت که خدا در آن اول یاد نموده و انس بن مالک گوید: برای بعضی از صحابه سه گوسفند پخته شده ای هدیه داده شد و او در فقر و تهی دستی بود، پس او برای همسایه خود فرستاد، پس او بدیگری هدیه کرد تا نه (۹) دست گشت سپس بر گشت بهمان اولی پس نازل شد (وَ يُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ).

و از ابن عباس روایت شده که گفت: پیامبر خدا (ص) در روز بنی النضیر بانصار فرمود: اگر خواستید که از اموالتان و منازلتان تقسیم کنید بمهاجرین و با آنها در این غنیمت شریک باشند و اگر نخواستید که مال خودتان باشد و چیزی از این غنیمت برای شما نباشد، پس انصار گفتند: بلکه ما تقسیم میکنیم با ایشان

از اموال و منازل مان و غنائم هم مال ایشان باشد، ما شریک نمی‌شویم آنها را پس این آیه نازل شد (و يُؤْتِرُونَ عَلِيَّ أَنْفُسِهِمْ...).

و بعضی گویند: که این آیه دربارهٔ هفت نفری که در روز جنگ احد تشنه شدند پس آبی آوردند که فقط برای یک نفر کافی بود که رفع عطش و تشنگی کند پس او گفت: بفلانی بده که از من تشنه تر است و دومی گفت: بفلانی برسانید که از من تشنه تر است تا هفت نفر و همگی مردند و هیچ یک از آنها نیاشامید پس خداوند سبحان ایشان را ستود و فرمود (يُؤْتِرُونَ عَلِيَّ أَنْفُسِهِمْ...).

و بعضی گویند: این آیه دربارهٔ مردی نازل شده که نزد پیغمبر (ص) آمده و گفت یا رسول الله مرا طعامی دهید که گرسنه ام پس پیامبر فرستاد پیش زوجات- و همسرانش پس نزد آنها چیزی نبود پس فرمود کیست این را امشب میهمان کند پس مردی از انصار او را میهمان نموده و بمنزلش برد و در خانه اش غذایی جز قوت و غذای دختر کش نبود، پس آن را نزد میهمان گذارده و چراغ را خاموش کردند و زن بلند شد و دخترک را خوابانید و شروع کردند هر دو زبان خود را گردانیدن و میچ کردن برای میهمان پیغمبر خدا (ص) و او خیال کرد که میزبانها با او غذا میخورند تا وقتی که میهمان سیر شد و آنها گرسنه خوابیدند پس چون صبح شد و خدمت پیغمبر (ص) رسیدند پیامبر بآنها نگاه کرد و ت بسم نمود و آیه را تلاوت کرد.

ابو علی گوید: و امّا آنچه ما آن را باسناد صحیح از ابی هریره روایت- کردیم اینست که این داستان میهمانی و خوابانیدن کودک و خاموش کردن چراغ مربوط بحضرت علی و فاطمه علیهما السلام است (۱).

ص: ۳۲۱

۱-۱) - مترجم گوید: روایتی را که ابو علی طبرسی در متن اشاره نموده حسکانی حنفی درج ۲ ص ۲۴۶ شواهد التنزیل نقل نموده در حدیث ۹۷۰ گوید:

دنباله پاورقی از صفحه قبل: خبر داد ما را ابو عبد الله شیرازی با سفارش از ابو هریره گوید: مردی آمد نزد پیغمبر از گرسنگی شکایت کرد، پس پیامبر نزد همسرانش فرستاد و آنها گفتند جز آب چیزی نزد ما نیست، پس فرمود: کیست امشب از این مرد پذیرایی کند، پس علی علیه السلام فرمود: من یا رسول الله، پس نزد فاطمه (ع) آمد و جریان را گفت، پس آن حضرت گفت پیش ما جز غذای کودک نیست، و لکن ما میهمان را بر خود و کودک ترجیح می‌دهیم، و ایثار میکنیم، پس علی فرمود: فاطمه جان تو بچه را بخوابان و من چراغ را - خاموش میکنم برای میهمان، پس خاموش نمود و بمیهمان فرمود: غذا بخور و میهمان با کمال اشتها و میل غذا خورد و آنها گرسنه خوابیدند، پس چون صبح شد خدا درباره آنها نازل فرمود آیه: (وَ يُؤْتِرُونَ عَلِيَّ أَنْفُسَهُمْ...) را. و در حدیث ۹۷۱ باسنادش از مجاهد از ابن عباس روایت نموده درباره قول خدا: (وَ يُؤْتِرُونَ عَلِيَّ أَنْفُسَهُمْ) و لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ، گوید نازل شد درباره علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام. محدث بحرینی در تفسیر برهان ص ۳۱۷ گوید: شیخ طوسی در کتاب امالیش باسنادش از ابو هریره عین روایت حسکانی و ابو علی را یاد نموده که آیه مذکوره درباره حضرت علی علیه السلام نازل شده. و از محمد بن عباس باسنادش روایت مذکوره را - با تغییر مختصری نقل کرده که زیانی بمعنا ندارد. و نیز از محمد بن عباس باسنادش از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده در قول خدای تعالی (وَ يُؤْتِرُونَ عَلِيَّ أَنْفُسَهُمْ) و لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ و مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) گوید علی علیه السلام نزد فاطمه (ع) بود که باو گفت ای علی پیش پدرم برو و چیزی از او برای ما بخواه، پس برخاست، و خدمت پیامبر (ص) رسید و آن حضرت یک دینار باو داد و فرمود: ای علی برو و برای خانواده ات طعام و غذایی بخر، پس آن حضرت از خدمت پیامبر بیرون آمد، و مقدار را ملاقات کرد و مقدار با آن جناب گفتگو نمود و اظهار حاجت کرد، پس علی علیه السلام آن دینار را باو داد و بمسجد آمد و در کنار مسجد خوابید و پیامبر منتظر او شد نیامد و نیامد پس پیامبر بیرون آمده و دور مسجد گشت و دید که

علی علیه السلام بخواب رفته پس پیغمبر(ص) او را حرکت داد پس برخاست و نشست، پس باو فرمود: چه کردی گفت: یا رسول الله از این در بیرون رفتم و مقداد را دیدم و اظهار نیاز و حاجت بمن نمود، پس من او را بر خود اختیار کردم و آن دینار را باو دادم، پس رسول خدا(ص) فرمود: اما بدرستی که جبرئیل علیه السلام بمن خبر داد باین مطلب و خداوند کتابی درباره تو نازل فرمود، وَ يُؤْتِرُونَ عَلِيَّ أَنْفُسَهُمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ . و نیز از او باسنادش از جابر بن یزید از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که برای رسول خدا(ص) مالی و حله هایی آوردند و اصحابش در اطرافش نشسته بودند، پس میان آنها تقسیم نمود تا اینکه نه حله مانده و نه دیناری پس -چون از آن فارغ شدند مردی از فقراء مهاجرین آمد و او در موقع تقسیم غایب بود پس چون پیامبر خدا(ص) او را دید گفت کدام شما بهره ای باین می دهد و او را بر خود اختیار میکند، پس حضرت علی(روحی و جسمی و اهلی - له الفداء) علیه و آله سلام الله شنید گفت: من نصیب خودم را میدهم پس آن را بر رسول خدا(ص) داد و حضرت آن را گرفت و بآن مرد داد سپس گفت: یا علی بدرستی که خدا تو را سبقت گیرنده، بخیر و جوانمردی بخشنده قرار داده: انت یعسوب المؤمنین، تو امیر مؤمنینی و مال امیر ستمکارانست و ستمکارانست و ستمکاران کسانی هستند که بتو حسد ورزیده و بر تو ستم میکنند و تو را بعد از من از حقت محروم می نمایند. و نیز بهمین اسناد از جابر بن یزید از باقر علیه السلام روایت نموده که پیغمبر خدا(ص) نشسته بوده روزی و اصحابش هم اطرافش نشسته بودند پس علی علیه السلام آمد و جامه ای بر خود پیچیده بود که بعضی از آن پاره و بدنش نمایان بود، پس نزدیک پیامبر(ص) نشست پس ساعتی بر او نگریسته و قرائت نمود: (وَ يُؤْتِرُونَ عَلِيَّ أَنْفُسَهُمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) سپس رسول خدا(ص) فرمود بعلی علیه السلام، ای بدرستی که تو رئیس کسانی هستی که این آیه درباره آنها نازل شده و تو آقا و امام ایشان

سپس خداوند سبحان بیان نمود حال اموال بنی النضیر را و گفت:

(وَمَا أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ)

و آنچه را که خداوند بر گردانید به پیامبرش از یهودی که بیرونشان کرد هر چند که حکم ساری در تمام کفار است که حکمشان حکم ایشانست.

(فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ)

و نتاختید بر آن اسبی و نه شتری.

و بعضی گویند: ایجاف در اسب است، و ایضاع در شتر.

و بعضی گویند: هر دو در هر دو استعمال میشود یعنی پس نتازانید بر آن اسبی و نه شتری را و مقصود اینست که سیر نکردید و حرکت نمودید بسوی آنان بر اسب و نه بر شتری و جز این نبود که آن ناحیه ای از نواحی مدینه بود که شما پیاده بسوی آن رفتید و قول او (علیه) یعنی بر آنچه خدا بر گردانید و رکاب شتر است که مردم بارشان را بر آن حمل میکنند.

(وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رَسُولَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ)

و لکن خداوند مسلط می گرداند پیامبرانش را بر هر کس که بخواهد یعنی بدون جنگ متمکن میکند ایشان را بر دشمنانشان به اینکه ترسی در دل ایشان میاندازد خداوند اموال بنی النضیر را برای پیامبرش مخصوص قرار داد که هر چه میخواهد بکند پس پیامبر آن را بین

(۱)

(- آن گاه فرمود: آن حله ای که بتو پوشانیدم کجاست ای علی گفت: یا رسول الله بعضی از اصحاب شما نزد من آمد و شکایت از برهنگی خود و خانوادش کرد پس بر او ترحم کرده و او را بر خود اختیار نموده و حله را باو دادم و دانستم که بزودی خدا امر به بهتر از آن میپوشاند، پس پیامبر (ص) فرمود راست گفتی جبرئیل نزد من آمد و بمن خبر داد که خدا عوض آن در بهشت برای تو حله ای قرار داد از استبرق سبز و یاقوت و آن را مزین بزبرجد نمود پس خوب جایزه و پاداشی است پاداش توبه بخشندگیت و صبرت بر این جامه پاره مزده باد بر تو ای علی.

مهاجرین تقسیم کرد و چیزی بانصار نداد جز بسه نفری که نیازمند بودند و ایشان ابو دجانه و سهل بن حنیف و حارث بن صمّه بودند.

□
(وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)

و خدا بر هر چیزی تواناست، سپس خداوند سبحان حکم فی را یاد آور شده و فرمود: «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى»
یعنی آنچه از اموال کفار اهل روستاها بر پیغمبرش برگردانیده (فَلِلَّهِ) پس برای خداست که شما را فرمان میدهد در آن آنچه که دوست دارد (وَ لِلرَّسُولِ) و برای پیامبر است بتملیک خدا او را (وَ لِذِي الْقُرْبَى) و برای نزدیکان یعنی اهل بیت رسالت و نزدیکان او که بنی هاشمند (وَ الْيَتَامَى) وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ) از ایشان برای آنکه تقدیرش چنین است و برای نزدیکان و یتیمان اهل بیت او و تهی دستان ایشان و ره گذر از ایشان.

و منهال ابن عمرو روایت کرده از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام گوید گفتیم قول خدا (وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ) فرمود ایشان نزدیکان ما و نیازمندان ما و ره گذران مایند.

تمام علماء عامّه گویند: ایشان یتیمان همه مردم و همین طور مستمندان عامّه مردم و عموم ره گذران میباشند، و در بعضی روایات ائمه علیهم السلام نیز چنین روایت شده است.

□
و محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که او گفت: پدرم میفرمود برای ماست سهم رسول الله و سهم ذی القربی و ما شریکان مردم هستیم در ما بقی و ظاهر بیان آن حضرت چنین اقتضا میکند که این بر ایشان یکسانست خواه توانگران و اغنیاء باشند و خواه نیازمند و فقیر باشند و آن مذهب شافعیست و بعضی گویند: که مال فیء برای فقیران و نیازمندان از نزدیکان رسول

خدا(ص) و آنها بنو هاشم و بنی مطلبند.

و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که او فرمود ما مردمی هستیم که خدا طاعت و پیروی ما را واجب کرده و انفال برای ماست، و برای ماست خالص مال یعنی آنچه که برگزید برای پیامبر خدا(ص) از پوست چهار پایان و کنیزان زیبا و درّ گرانقدر و گرانبها و چیزی که ماندی برایش نیست و در جنگ نصیب میشود از برای ماست، سپس بیان نمود خدای سبحان که چرا این کار را کرده است پس فرمود:

(كَيْ لَا يَكُونَ دُولَهُ بَيْنَ الْأَعْيَاءِ مِنْكُمْ)

تا آنکه دست بدست میان توانگران شما نگردد، و دوله اسم است برای چیزی که مردم دست بدست میان خود می گردانند گاهی برای این و گاهی برای اوست، یعنی تا اینکه فیء متداول رؤسای شما نشود که هر چه میخواهند در آن عمل کنند چنانچه در جاهلیت معمول بود و این خطاب بمؤمنین است نه پیامبر و اهل بیتش.

کلبی گوید: این آیه نازل شد درباره رؤسای مسلمین که گفتند باو ای رسول خدا بگیر آنچه که مخصوص شماست و یک چهارم باقی را بما واگذار نما، پس همین طور که ما در جاهلیت میکردیم و انشاد کردند برای او:

لک المرباع منها و الصفايا

و حکمک و النشیطه و الفضول

برای تو است یک چهارم از آن غنائم و صفایای از غنائم، و حکم فرمان تو است درباره سربازانی که قبل از رسیدن بمیدان جنگ درباره زیادی غنائم جنگی شعار میدادند.

پس آیه نازل شد و اصحاب گفتند: سمعا و طاعة، شنیدیم و اطاعت میکنیم فرمان خدا و پیامبر او را، آن گاه فرمود:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾

یعنی آنچه پیامبر(ص) بشما از فیء و آن اموال عطا کند و ببخشد آن را بگیرید و خشنود باشید و آنچه که بشما امر میکند پس آن را انجام دهید، و آنچه شما را نهی از آن نماید منتهی شوید چون که او امر نمیکند و نهی نمی‌نماید مگر بفرمان خدا و این عام است در هر جا که پیامبر(ص) امر و نهی نماید هر چند که در آیه فیء نازل شده باشد.

و زید شحام از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود خدا چیزی به پیامبران گذشته نداده مگر آنکه به محمد(ص) هم داد، به سلیمان(ع) فرمود ﴿فَأْمُنْ أَوْ أْمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ (۱) پس ببخش و عطا کن یا امساک نما و نگهدار بدون حساب و به پیامبر اسلام هم فرمود ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ آنچه پیامبر بشما داد و امر فرمود بگیرد و آنچه را که هم شما را از آن نهی نمود پس منتهی شوید و دوری نمائید.

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾

پس بترسید از خدا در ترک گناهان و فعل واجبات.

﴿إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾

بدرستی که خدا سخت عقابست بر کسی که عصیان او کرده و ترک او نماید و در این آیه اشاره است به اینکه تدبیر امت با پیامبر و امامانی است که قائم مقام و جانشین اویند و برای همین رسول خدا(ص) اموال خیر را تقسیم نمود و منت گذارد بر یهودان خیر در آزاد کردن آنها و بنی النضیر و بنی قینقاع را تبعید و اندکی از مال را بایشان بخشید و مردان بنی قریظه را کشت و زنان و فرزندان آنها را باسارت گرفت، و اموالشان را تقسیم بر مهاجران نمود و بر مردم مکه منت گذارد و فرمود (اذهبوا انتم الطلقاء) بروید شما آزاد شدگانید سپس خدای سبحان فرمود:

ص: ۳۲۷

(لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ)

برای مستمندان و تهی دستان مهاجرانیست که از مکه بمدینه و از دار الحرب بدار الاسلام هجرت نمودند.

(الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ)

آن کسانی که از دیارشان و اموالشان که متعلق بآنان بود رانده شدند (يَتَتَّعُونَ) یعنی طلب میکنند.

(فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ)

فضل و فرونی را از خدا و رضوان خشنودی او را و یاری میکنند خدا را یعنی و یاری میکنند دین خدا را.

(وَرَسُولُهُ أَوْلِيكَ هُمُ الصَّادِقُونَ)

و یاری می کنند پیامبر او را، ایشانند رستگاران در حقیقت نزد خدای بزرگ و مقام و منزلت نزد اوست.

زجاج گوید: خداوند سبحان بیان نمود و توضیح داد از مساکین آنهایی که برایشان حقی است پس فرمود: برای فقیران مهاجری که از دیارشان و اموالشان رانده شدند آن گاه خداوند سبحان انصار را توصیف و مدح نمود تا خاطرشان از فیء شاد شود و فرمود:

(وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ)

و آن کسانی که خانه های خود را دادند یعنی مدینه و دار هجرت را که قبل از مهاجرین انصار مینشستند و تقدیر آیه اینست (و الذین تبوءوا الدار من قبلهم) و کسانی که جا دادند منازلشان را که از پیش ایشان سکونت در آن داشتند.

(وَالْإِيمَانَ)

و ایمان را چون انصار پیش از آمدن مهاجرین ایمان نداشتند و عطف نمود ایمان را بر (الدار) در ظاهر نه در معنا و باطن برای آنکه ایمان مکان نیست که جا دهند و تقدیرش (و آثروا الایمان) است و اختیار ایمان نمودند و گفت (مِنْ قَبْلِهِمْ) یعنی از پیش از آنکه مهاجرین بر آنها وارد شوند.

و بعضی گویند: یعنی پیش از ایمان مهاجرین، و مقصود اصحاب عقبه

و گردنه است، و ایشان هفتاد مرد بودند بیعت کردند با رسول خدا بر جنگ با سفید پوستان و سرخ پوستان.

(يُجْبُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ)

دوست دارند کسانی را که بسوی ایشان هجرت میکنند، برای آنکه آنها احسان کردند بمهاجرین و ایشان را در منازل خود سکونت دادند و در اموالشان شریک نمودند.

(وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا)

یعنی در دلهایشان حسدی و بخلی و خشمی نیافتند از آنچه را که مهاجران داد از مال بنی النضیر و به آنها نداد.

(وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ)

یعنی ایثار میکنند مهاجرین را و آنها را مقدم میدارند باموالشان و منزلشان.

(وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ)

و اگر چه بایشان نیاز و حاجتی هم باشد خداوند سبحانه توضیح داد که ایثار ایشان از جهت بینایی و توانگری از مال نبود بلکه با نیاز و احتیاج خودشان بود که پاداششان و ثوابشان نزد خدا بزرگتر و بیشتر باشد و روایت شده که انس بن مالک قسم میخورد بخدای تعالی که در میان انصار بخیلی نبود و این آیه را قرائت میکرد.

(وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ)

یعنی و کسی که دفاع کند از خودش و منع کند از بخل خودش را (فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) پس آن گروهند رستگاران و فائزون بثواب خدا و نعمتهای بهشتی.

و ابن زید گوید: کسی که نگیرد چیزی را که خدا از آن نهی نموده و منع نکند چیزی را که خدا او را امر بآداء آن نموده، پس حقیقه منع کرده بخل نفسش را.

و سعید بن جبیر گوید: بخل نفس گرفتن مال حرام و ندادن زکاه است

و در حدیث آمده که بخالت و ایمان در دل مرد مسلمان جمع نمیشود و غبار در راه خدا و دود جهنم در باطن مرد مسلمان جمع نخواهد شد.

و بعضی گفته اند: که در موضع قول او (وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤا الدَّارَ) دو قول است:

۱- اینکه آن مرفوع است بنا بر مبتداء بودن و خبرش (يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ) است تا آخرش برای آنکه پیامبر تقسیم نکرد برایشان چیزی از فیء را مگر برای دو نفر یا سه نفر، بنا بر اختلاف روایت در آن.

۲- اینکه آن در محلّ جرّ است، برای عطف نمودن بر (الفقراء و المها- جرین) و بنا بر این پس قول او (يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ) و ما بعدش در محلّ نصب است بنا بر حالت.

سپس خداوند سبحان توصیف تابعین را فرموده و بیان نمود:

(وَ الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ)

حسن گوید: یعنی آنهایی که بعد از مهاجرین و انصار میآیند و ایشان تمام تابعین و پیروانند تا روز قیامت.

اصم و ابو مسلم گویند: آنها کسانی هستند که بعد از انقطاع هجرت، و بعد از ایمان انصار اسلام آوردند و ظاهر اینست که مقصود (و الذين خلفوهم) و کسانی که بجای گذاردند و ممکنست که مقصود از (مِنْ بَعْدِهِمْ) در فضیلت باشد و گاهی تعبیر میشود از فضل بقبل و بعد. مثل قول پیامبر (ص)

(نحن الآخرون السابقون) یعنی ما پسین در زمان و پیشین در فضیلت هستیم.

(يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِأَخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ)

میگویند پروردگارا بیا مرز ما را و برادران ما را که در ایمان از ما پیشی و سبقت گرفته اند، یعنی دعا میکنند و استغفار میکنند برای خودشان و کسانی که پیشی گرفت ایشان را به ایمان آوردن.

(وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا)

و قرار نده در دل‌های ما حسدی و حسدی یا کینه و عداوتی بر کسانی که ایمان آوردند، سؤال کردند از خدای سبحان که این صفات رذیله را با لطفش در دل‌هایشان قرار ندهد.

و در اینجا احتراز لطیف است و آن اینست که ایشان خوب دعا کردند برای مؤمنین و نفرستادند قول را فرستادنی و معنایش اینست که پروردگارا ما را نگهدار از اینکه سوء قصدی نسبت بمؤمنین کنیم و شکی نیست در اینکه کسی که مؤمنی را دشمن بدارد و نسبت باو سوء قصد کند برای ایمانش کافر است، و اگر برای ایمان نباشد برای چیز دیگر باشد پس او فاسق است.

(رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ)

پروردگارا بدرستی که تو بر بندگانت مهربان و نعمت دهنده بر ایشانی .

ص: ۳۳۱

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نَطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۱) لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُولُنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ (۱۲) لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۱۳) لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۱۴) كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۵)

ترجمه آیات:

۱۱ آیا بسوی آنان که نفاق ورزیدند نمینگری که باقران خود از اهل کتاب که کفر ورزیدند گفتند اگر شما را بیرون کردند البته ما نیز با شما بیرون می آییم و هرگز درباره شما فرمان هیچ کسی را نبریم و اگر با شما جنگ کردند قطعا شما را یاری میکنیم، و خدا گواهی میدهد که این منافقان دروغگویانند.

۱۲-و اگر یهودان را بیرون کنند منافقان با ایشان نروند، و اگر با آنان

پیکار کنند منافقان یاریشان نمیدهند و اگر (بفرض) منافقان ایشان را یاری کنند پشت بر گردانند سپس یاری نشوند.

۱۳-البته شما در دلهای منافقان از خدا ترسناکترید، این برای آنست که ایشان گروهی هستند که نمی فهمند.

۱۴-همه منافقان با شما پیکار نمیکنند مگر در دهکده های استوار بخندق یا از پس دیوارها، عداوتشان میان خودشان سخت است، ایشان را متحد با یکدیگر میپنداری و حال آنکه دلهایشان پراکنده است، این (اختلاف) برای آنست که ایشان گروهی هستند که بخرد نمی یابند.

۱۵-مانند آنانیست که پیش از ایشان بزمانی نزدیک بودند مرارت بدی سرانجام کفر خویش را بچشیدند و برای ایشان عذایست دردناک.

قرائت:

ابن کثیر و ابو عمرو (من وراء جدار) بنا بر مفرد خوانده و باقی (من وراء - جدر) بنا بر جمع خوانده اند و در شواذ قرائت ابی رجا و ابی حیه (جدر) بسکون دال آمده.

دلیل:

ابو علی گوید: معنی بنا بر جمع اینست که ایشان با شما برای جنگ بصحرا نیایند و برای شما مبارزه نکنند و مقاتله نکنند شما را تا اینکه بین شما و ایشان مانعی از خندق یا دیواری باشد پس اگر چنین باشد پس معنی بنا بر جمع است، زیرا معنی این نیست که ایشان پیکار میکنند با آنان از پشت یک دیوار بلکه قتال میکنند از پشت دیوارها چنانچه آنها قتال و کار زار نمیکنند با شما مگر در دهکده محکم خود، پس چنانچه قری جمع است هم چنین جدر، سزاوار است که جمع

باشد، پس مقصود در افراد هم جمع باشد چون که میداند ایشان از پشت یک دیوار جنگ نمیکنند با شما.

ابن جنی گوید: و ممکنست که جدر تکسیر جدار باشد، پس الف جدار در مفرد مثل الف کتاب باشد و در جمع مثل الف ضرام و کرام و مثل آنست ناقه هجان و نوق هجان و درع دلاس و ادرع دلاس، وی گوید: و مثل آنست قول خدای سبحان «وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» (۱) اماما جمع امام باشد بنا بر آنچه که ما شرح و توضیح دادیم (در سوره فرقان).

اعراب:

□
(لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ)

یعنی (من رهبتهم) از ترسشان از خدا، پس (من رهبتهم) حذف شده باشد مانند (كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) یعنی (مثلهم کمثل الذين من قبلهم) پس مبتداء حذف شده باشد و همچنین قول او كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ... □

تفسیر:

چون خداوند سبحان توصیف نمود مهاجرانی که هجرت از منازلشان و- وطنشان نمودند سپس مدح نمود انصاری را که جا دادند در منازلشان آنها را و ایمان آوردند سپس تابعین و پیروان باحسان را و آنچه مستحق میشوند از نعمتها را در بهشت در پی آن یاد از منافقین نمود و آنچه را که ایشان پنهان میکنند از کفر و عصیان پس فرمود:

(أَلَمْ تَرَ)

آیا ندیدی ای محمد (إِلَى الَّذِينَ نَاقُؤُوا) □ کسانی را که کفر خود را پنهان و اظهار ایمان نمودند.

ص: ۳۳۴

(يَقُولُونَ لِأَخْوَانِهِمْ)

میگویند به برادرانشان در کفر (الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ) کسانی که کفر ورزیدند از اهل کتاب، یعنی یهودیان بنی النضیر.

(لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ)

هر آینه اگر شما بیرون رانده شدید از منازل و شهرتان (لَنُخْرِجَنَّ مَعَكُمْ) هر آینه ما هم با شما بعنوان مساعدت بشما بیرون خواهیم آمد (وَلَا نَطِيعُ فِيكُمْ) اطاعت میکنیم در قتال و دشمنی شما (أَحَدًا أَبَدًا) یعنی محمد صلی الله علیه و آله و اصحابش را و وعده یاری و نصر دادند ایشان را به قولشان:

(وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ)

و اگر شما پیکار کنید ما شما را یاری میکنیم، یعنی هر آینه دفاع از شما میکنیم، پس خدا ایشان را در این کلامشان تکذیب کرده و گفت:

(وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ)

و خداوند شهادت و گواهی میدهد که ایشان هر آینه دروغگویانند در آنچه که میگویند از بیرون رفتن با ایشان و دفاع از ایشان، آن گاه خبر داد خدای سبحان که ایشان خلاف وعده خود میکنند از یاری کردن و بیرون رفتن بگفته اش:

(لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ)

هر آینه اگر بیرون رانده شوند با ایشان بیرون نخواهند رفت و اگر قتال هم کنند یاریشان نخواهند نمود و اگر یاری هم کنند یعنی و اگر هر آینه فرض شود و وجود یاری ایشان چون که خدا آن را نفی کرده وجودش جایز نیست.

(لَيَوْلِيَنَّ الْأَذْبَارُ)

هر آینه البته پشت بچنگ کرده و فرار میکنند و ایشان را تسلیم خصم مینمایند.

و بعضی گویند: معنایش اینست که (و لئن نصرهم من بقى منهم لولوا

الادبار) و هر آینه اگر یاری کند ایشان را باقیمانده از آنها البتّه پشت به میدان جنگ کرده و فرار خواهند نمود، پس بنا بر این این منافاتی ندارد بین قول او (لَا يُنصِرُونَهُمْ) و قول او (وَلَكِنَّ نَصْرُوهُمْ) پس حقیقه خدای تعالی خبر داد در این آیه از آنچه را که نمیشد از ایشان که اگر باشند چگونه خواهند بود.

(ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ)

یعنی و اگر این قوه و نیرو هم برای ایشان باشد و یاری کنند، یهودیان از نصرت و یاری ایشان منتفع و بهره مند نمیشوند این آیه پیش از بیرون کردن بنی النضیر نازل شده و بعد از آن رانده شدند و قتال کردند و منافقی با ایشان بیرون نیامد و آنها را یاری نکرد چنانچه خدای تعالی خبر داد بآن.

و بعضی گویند: اراده نموده بقولش (لاخوانهم) بنی النضیر و بنی قریظه را پس بنی النضیر بیرون شدند و منافقین با ایشان بیرون نرفتند، و بنی قریظه قتال کردند، پس ایشان را یاری نکردند، سپس خطاب نمود خداوند سبحان مؤمنین را و گفت:

(لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً)

هر آینه شما ترسناک تر هستید (فِي صُدُورِهِمْ) در دلهای این گروه منافقین (مِنَ اللَّهِ) از خدا یعنی بدرستی که ترس ایشان از شما بیشتر و سخت تر است از خوفشان از خدا برای آنکه ایشان شما را میبینند و میشناسند شما را ولی خدا را نمی شناسند و آن قول اوست که میگوید:

(ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ)

این برای آنست که ایشان مردمی هستند که حق را نمیشناسند و بزرگی خدا و سختی عذاب و عقوبت او را نمیدانند.

(لَا يُقَاتِلُونَكُمْ)

کار زار با شما نمیکنند ای گروه مؤمنین (جَمِيعاً إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ) تماماً مگر در دهکده های محکم که رسیدن و گشودن آن ممتنع و

مشکل است، یعنی که ایشان برای جنگ و پیکار با شما بیرون نمیآیند و جز این نیست که با شما کار زار میکنند در حالی که متحصّن بقلعه ها و دژها هستند.

(أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ)

از پشت دیوارها بر شما تیر و سنگ میاندازند.

(بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ)

یعنی دشمنی بعضی از ایشان با بعضی دیگر سخت است، یعنی ایشان دلهایشان یکی نیست.

و بعضی گویند: معنایش اینست که ایشان قوت و نیرویشان در میان - خودشان سخت است، پس وقتی شما را ببینند و ملاقات کنند میترسند و از شما دور میشوند بآنچه را که خدا در دلشان انداخته از رعب و ترس شما.

(تَحَسَّبُهُمْ جَمِيعًا)

یعنی که خیال میکنی که ایشان در ظاهر مجتمع هستند (وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى) و دلهای ایشان پراکنده یعنی مخالف یکدیگر و جدا جدا خداوند آنها را شکست داد بسبب اختلاف سخنانشان.

مجاهد گوید: که خدا قصد نموده باین دلهای منافقین و اهل کتاب را.

(ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ)

این برای آنست که ایشان مردمی هستند که اندیشه و خرد ندارند که ببینند و تشخیص دهند چیزی را که در آن صلاح و هدایت است از چیزی که در آن گمراهی و ضلالت است و جز این نیست که.

دلهای کسانی که بخلاف عقل عمل میکنند پراکنده است، برای اختلاف هدفها و هواهایشان و حال آنکه داعی حق یکیست و آن عقلیست که دعوت بسوی طاعت خدا و نیکی کردن در فعل میکند.

(كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا)

زهری و غیر او گویند: یعنی مثل آنان در مغرور شدن بعد دو قوتشان و بگفته های منافقین مثل کسانیست که از قبل از ایشان یعنی مشرکینی که در بدر کشته شدند میباشد، و این شش ماه قبل از

جنگ بنی النضیر بود.

ابن عباس گوید: آنهایی که پیش از ایشان بزمان نزدیک بودند، بنی قینقاع بودند، این جهتش این بود که آنها نقض عهد کردند و پیمان خود را در برگشت پیغمبر خدا(ص) از بدر شکستند، پس رسول خدا(ص) فرمان داد که بیرون بروند، و عبد الله بن ابی(رئیس منافقان) گفت:

شما بیرون نروید من میروم نزد پیامبر با او صحبت میکنم درباره شما یا با شما وارد قلعه میشوم و آن گروه هم در فرستادن عبد الله بن ابی بسوی ایشان بودند سپس ترک کردند یاری ایشان را.

(ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ)

چشیدند عقوبت کفرشان را.

(وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)

و برای آنهاست عذاب دردناک در روز قیامت .

ص: ۳۳۸

اشاره

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلنَّاسِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۱۶) فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (۱۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مِمَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸) وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۹) لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ (۲۰)

ترجمه آیات:

۱۶- مثل آنان مثل شیطانست که بانسان گفت کافر بشو، پس چون کافر شد گفت من جدا بیزارم از تو بدرستی که من میترسم از خدایی که پروردگار جهانیان است.

۱۷- پس سر انجام کار آن دو اینست که هر دو تای آنها در آتش جاودانه خواهند بود و این کیفر و پاداش ستمکارانست.

۱۸- ای آن کسانی که ایمان آورده اید پرهیزید خدا را و باید هر انسانی نگاه کند چه چیز برای فردای قیامتش پیش فرستاده است و بترسید از خدا

بدرستی که خدا آگاه است بآنچه که عمل میکنید.

۱۹- و نبوده باشید مانند کسانی که خدا را فراموش کردند، پس خدا هم ایشان را بفراموش کردن خودشان انداخت آن گروه خود فاسقین هستند.

۲۰- یکسان و برابر نیستند اصحاب آتش و اصحاب بهشت، اصحاب و یاران بهشت خود رستگارانند.

نفت:

اصل غد: غدو است، و لیکن آن در قرآن نیامده مگر بحذف واو و در شعر بحذف واو و اثباتش آمده است، شاعر در اثباتش گوید:

و ما الناس الا کالمديار و اهلها

بها یوم حلّوها و غدوا بلاقع

مردم نیستند مگر مانند خانه ها و اهل آن که روزی در آن منزل میکنند، و فردا روز پسین خالی از سکنه خواهند بود.

و دیگری گوید:

لا تقلوها و ادلوها دلوا

انّ مع الیوم اخاه غدوا

ناقه و ماده شتر را به تندی و خشونت نرانید، بلکه آن را آهسته برانید چون که با امروز برادرش فردا خواهد بود.

تفسیر:

سپس خداوند سبحان برای یهود و منافقین مثلی زد و فرمود:

(كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ)

یعنی مثل منافقین در فریب داد نشان بنی النضیر را و شکست داد نشان آنها را مثل شیطانست.

(إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ)

ابن عباس گوید: آن انسان عابد بنی اسرائیل بود که شیطان باو گفت: کافر شو گوید در بنی اسرائیل عابدی برصیصا نام بود

مدّت زیادی خدا را عبادت کرد، و مستجاب الدعوه شد بیماران و دیوانگان را نزد او می‌آوردند، پس بدست او شفا یافته و خوب میشدند تا اینکه زنی از اشراف را که دیوانه شده بود برادرانش نزد او آوردند، پس نزد او گذارده و رفتند، پس شیطان مرتّباً او را وسوسه کرده و زن را برای او آرایش و زینت میداد تا آنکه عابد با او آمیزش کرد، پس زن حامله شد و چون حملش ظاهر شد او را کشت و دفن کرد و چون این کار را کرد شیطان پیش یکی از برادرانش رفت و جریان را کاملاً توضیح داد و گفت: که او را در فلان جا دفن کرده، پس بیک یک از برادرانش خبر داد، پس مردی برادرش را دیده و بگفت بخدا قسم شخصی خبری برای من آورده که بیان او برای من بزرگ است، پس این بان بگو تا کم کم بگوش سلطان رسید پس پادشاه و مردم آمدند و او را از صومعه و دیرش پائین آورده و بازپرسی کردند پس اقرار کرد نزد ایشان جنایتی را که کرده بود پس سلطان فرمان داد تا او را بدار زدند پس چون بالای چوبه دار رفت شیطان برای او مجسم شده و گفت من بودم که تو را باین مهلکه و بدبختی و رسوایی انداختم پس آیا مرا اطاعت میکنی در آنچه که میگویم بتو تا تو را از- هلاکت نجات دهم گفت:

آری، گفت: مرا یک بار سجده کن، گفت: چگونه سجده کنم که من بالای چوبه دارم، گفت: من باشاره ام قبول دارم، پس با ایماء و اشاره سجده کرد و کفر بخدا ورزید و کشته شد، پس آن قول اوست: (كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ).

(فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ)

پس چون کفر ورزید شیطان گفت: من بیزارم از تو، خدا این مثل و قصه را برای بنی النضیر زد، هنگامی که مغرور بگفته

منافقین شدند، سپس در موقع سختی از ایشان تبری جسته و آنها را تسلیم دشمن نمودند.

و بعضی گویند: از كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ روز بدر را قصد نموده زمانی که دعوت بجنگ با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نمود، پس چون فرشتگان را دید به عقب برگشته و فرار کرد و گفت من از خدا میترسم.

مجاهد گوید: اراده کرده به شیطان و انسان اسم جنس را، انسان معهود و مخصوص را، زیرا که شیطان دائماً انسانی را دعوت بکفر میکند سپس از او در وقت حاجت تبری میجوید و البته شیطان میگوید:

(إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ)

بدرستی که من از خدای جهانیان می ترسم در روز قیامت، سپس خداوند سبحان یاد نمود که آن دو روانه بدوزخ خواهند شد بقولش:

(فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا)

یعنی عاقبت و سرانجام داعی (دعوت کن) و (مدعو) دعوت شده از شیطان و کسانی که اغوا کرد آنها را از منافقین و یهود اینست که آنان در آتش برای همیشه معذب خواهند بود.

(وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ)

یعنی و این است کیفر آنها سپس برگشت به موعظه کردن مؤمنین و فرمود:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتُنظُرُنَّ نَفْسٌ مَّا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ)

ای آن کسانی که ایمان آورده اید بترسید از خدا و باید هر کسی نگاه کند و ببیند چه چیزی برای روز قیامتش مقدم داشته است و معنایش اینست که هر کسی باید اندیشه کند که چه چیز برای خودش مقدم داشته آیا عمل شایسته ای که او را نجات دهد یا عمل بدی که او را هلاک و پست نماید چون که عمل وارد بر او میشود.

قتاده گوید: بدرستی که پروردگارتان قیامت را نزدیک نمود تا جایی که آن را مانند فرد قرار داد و امر نمود شما را باندیشه کردن و تفکر در آنچه مقدم میدارید.

﴿ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴾

بترسید از خدا زیرا که او با آنچه می کنید آگاهی دارد و امر بتقوی را مکرر نمود برای اینکه تقوای اول برای توبه از گناهان گذشته است و تقوای دوم برای پرهیز کردن از گناهان در آینده.

و بعضی گویند: تقوای دوم تأکید تقوای اول است.

﴿ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ ﴾

و نباشید مثل کسانی که خدا را فراموش کرده و ترک کردند اداء کردن حق خدا را.

﴿ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ ﴾

پس خدا ایشان را از خودشان فراموش ساخت، به اینکه محرومشان داشت حظوظشان را از خیر و ثواب.

جبائی گوید: فراموش کردند خدا را بترک ذکر او بشکر کردن و بزرگداشتن او پس بفراموشی انداخت ایشان را از خودشان بسبب عذابی که فراموش کردند- بعضی از ایشان بعضی دیگر را چنانچه فرمود: ﴿ فَسَلَّمُوا عَلَيَّ أَنفُسِكُمْ ﴾ (۱) یعنی بعضی از شما باید به بعض دیگر سلام کند.

ابن عباس گوید: و اراده نموده باین بنی قریظه و بنی النضیر و بنی قینقاع را را. ﴿ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴾ آن گروه خود فاسقان هستند که بیرون رفتند از طاعت خدا به معصیت او.

﴿ لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ ﴾

یکسان و متساوی نیستند ملازمان آتش با ملازمان بهشت، زیرا آن گروه مستحق آتش و اینان مستحق بهشتند.

﴿ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴾

ملازمان و اصحاب بهشت خود رستگاران هستند بثواب خدا و ظفر یافته گان بمطلوبشان میباشند.

ص: ۳۴۳

اشاره

لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّصْبَعًا دُخَانًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱) هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۲۲) هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمُنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۲۳) هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۴)

ترجمه آیات:

۲۱- اگر این قرآن را بر کوهی نازل میکردیم البته آن را از ترس خدا ترسناکی شکافته شده میدیدی و این مثلها را برای مردم بیان میکنیم باشد که ایشان اندیشه کنند.

۲۲- اوست خدایی که جز او هیچ خدایی نیست دانای پوشیده و آشکار است، او بخشاینده مهربانست.

۲۳- اوست خدایی که جز او هیچ خدایی نیست، پاک از ستم به بندگان سالم از هر عیب، ایمنی بخش به بندگان خویش، حافظ توانا و عظیم الشان،

ص: ۳۴۴

سزاوار صفات تعظیم منزّه است از آنچه مشرکان شریک او میسازند.

۲۴- اوست خداوند آفریدگار، پدید آورنده، صورت بخش، نامهای نیکو از آن اوست، آنچه در آسمانها و زمین است او را بپاکی یاد میکنند و او توانای درست کردار است.

فضیلت آیات مذکوره:

□
از انس بن مالک از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند کسی که آخر سوره حشر را قرائت کند بخشوده شود گناهان گذشته و آینده اش.

□
و از معقل بن یسار روایت شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس هنگامی که صبح کند سه مرتبه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بخواند و سه مرتبه آیات آخر سوره حشر را خداوند هفتاد هزار فرشته بر او موکل نماید که بر او صلوات و رحمت فرستند تا شام کند و اگر در این روز بمیرد شهید مرده است و هر کس در موقع شام بگوید برای او آن منزلت و مقام هست.

□
و از ابو هریره روایت شده که گفت: از حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم از اسم اعظم خدا فرمود: بر تو باد باآخر سوره حشر و زیاد بخوان آن را پس اعاده کردم بر او یعنی از اسم اعظم خدا، دو باره پرسیدم پس همان جواب اول را تکرار فرمود:

□
و از ابی امامه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هر کس آیات آخر سوره حشر را بخواند از شب و یا روز پس در این روز یا شب بمیرد- بهشت بر او واجب شود.

و از انس از پیامبر روایت شده که فرمود: هر کس «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ» را تا آخر سوره بخواند و در شب آن بمیرد شهید مرده است.

التصدّع: بمعنای پراکنده و ریز ریز شدنست، بعد از آنکه بهم چسبیده باشد و مثل آنست تَفَطَّر گفته میشود صدعه یصدعه صدعا و از آنست صداع در رأس یعنی درد سر.

القدوس: تعظیم شده بپاکی صفاتش از اینکه صفت نقصی داخل او شود ابن جنی گوید: سیبویه یاد کرده در صفت سبوح و قدّوس بضمه و فتحه و البّته باب فعول اسم مثل شبوط و سمور و تنور و سفور است.

المهمین: اصلش مئین بر وزن مفعیل از امانت، پس همزه قلب به هاء شد، پس تعظیم نمود لفظ را بسبب آن برای بزرگ داشت معنی.

تفسیر آیات:

سپس تعظیم نمود خداوند سبحان شأن قرآن را پس گفت:

(لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ)

اگر این قرآن را بر کوهی میفرستادیم البّته آن را از ترس خدا ترسناکی شکافته شده میدیدی، تقدیرش اینست: اگر کوه از چیزهایی بود که قرآن بر آن نازل میشد و ادراک آن را مینمود با شدّت و سختیش و خشونت طبعش و بزرگی جسمش هر آینه میترسید برای فرود آمدنش و پراکنده و ریز ریز میشد از خشیت و ترس خدا جهت بزرگداشت شأن و مقام او پس انسانی احق و شایسته تر است به ترسیدن اگر تعقل و اندیشه کند احکامی را که در قرآن است:

و بعضی گویند: اگر کلام بیلاغتس میلرزاند کوه را هر آینه این قرآن آن را میلرزاند و بعضی گویند: اینکه مقصود به آن چیز است که ظاهرش اقتضا میکند بدلالت قولش (وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ) (۱) و بدرستی که بعضی از آیات

ص: ۳۴۶

هر آینه چنانست که از ترس خدا فرود می‌آید و این وصف کفار است بقسوت و سنگ دلی هنگامی که دلش نرم نشود بمواعظ قرآنی که اگر بر کوه فرود می‌آید هر آینه میلرزید و دلالت میکند بر اینکه این تمثیل است قول او:

(وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)

یعنی و این مثل ها را میزنیم برای مردم تا اینکه ایشان اندیشه کنند و عبرت بگیرند، سپس خبر داد خدای سبحان به ربوبیت و بزرگی خودش، پس گفت:

(هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ)

یعنی اوست خدایی که جز او خدایی نیست یعنی فقط او مستحق عبادتست و شایسته نیست عبادت مگر برای او.

(عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ)

یعنی عالم است بآنچه که بندگان مشاهده میکنند و عالم است بآنچه که علمش از ایشان غایب و پنهانست.

و بعضی گویند: عالم است بآنچه که حس و ادراک بر آن واقع نمیشود، از معدوم و موجودی که درک نمیکند چیزهایی را که غایب و پنهانست از حواس مثل افعال و غیر آن (قلوب و الشهاده) یعنی عالم است بآنچه که ادراک بسبب حواس (پنجگانه) صحیح است بر آن.

حسن گوید: یعنی عالم نهانها و آشکار است و در این توصیف کرد خدای سبحان خود را به اینکه او عالم بتمام معلومات است، زیرا که آنها شمرده نشود.

و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند: غیب چیزی است که نباشد و الشهاده چیزیست که باشد.

(هُوَ الرَّحْمَنُ)

یعنی اوست نعمت دهنده بر تمام مخلوقاتش (الرَّحِيمُ) مهربانست نسبت بمؤمنین سپس خداوند سبحان اعاده نمود و گفت:

(هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ)

اوست خدایی که جز او خدایی نیست

او آقا و مالک تمام چیزهاست برای اوست تصرف در تمام چیزها بر وجهی که برای احدی نیست که منع کند او را از آن.

و بعضی گویند: اوست واسع القدره که بهر چیزی تواناست.

(الْقُدُّوسُ)

یعنی پاک از هر عیب و نقصی و آفتی و منزّه از زشتیهاست.

بعضی گویند: او پاک از داشتن شریک و فرزند است موصوف به صفات اجسام و تجزیه و انقسام نیست.

حسن گوید: یعنی اوست مبارکی که برکات از نزد او نازل میشود.

(السَّلَامُ)

یعنی خدایی که بندگان از ظلم او بسلامتند.

و برخی گویند: او سلامت از هر عیب و نقص و آفتی است.

و جبائی گوید: اوست کسی که امید سلامتی از نزد اوست و آن از سلامت است و اصل آن مصدر پس او مثل جلال و جلالت است.

(الْمُؤْمِنُ)

ابن عباس گوید: آن کسی که ایمن است خلق او از ظلم او زیرا فرمود: لا یظلم مثقال ذره.

حسن گوید: آن کسی که ایمان بخود داشت قبل از ایمان بخلقش باو و اشاره کرد بقولش شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ... و معنا اینست که او بیان کرد برای خلقش توحید خود و الوهیت خود را بدلیلهایی که برای ایشان اقامه نمود.

و بعضی گویند: معنایش مصدق است برای آنچه که وعده داده و محقق برای او مثل مؤمنی که تصدیق میکند قول او را فعل او.

و بعضی گویند: مؤمن آنست که اولیائش را ایمن از عذابش نموده.

ابی مسلم گوید: مؤمن او دعوت کننده بایمان و امر کننده بآن است آن چنان که ایجاب میکند برای اهلش اسم مؤمن.

ابن عباس و ضحاک و جبائی گویند: یعنی ایمن چنانی که حق هیچکس نزد او ضایع نمیشود.

مجاهد و قتاده گویند: یعنی شاهد که گویا گواه است بر ایمان کسی که باو ایمان آورده...

و بعضی گویند: که مهیمن در معنی همان مؤمن است برای آنکه اصلش:

مؤیمن است مگر اینکه آن مبالغه اش در صفت بیشتر است.

و بعضی گویند: آن رقیب بر چیز است گفته میشود همین یهیمن فهو مهیمن هر گاه مراقب بر چیزی باشد.

(الْعَزِيزُ)

یعنی قادر و توانایی که مغلوب شدن بر او صحیح نیست.

و بعضی گویند: عزیز او نیرومند است که در دست رسی قرار نگیرد، و بر او مرام و مقصدی ممتنع نباشد.

(الْجَبَّارُ)

آن خدایی که در ملک و سلطنتش عظیم الشانست و مستحق نیست که جز خدای تعالی هیچکس بر این اطلاق موصوف بجبار شود، پس اگر بندگان موصوف باین صفت شوند جز این نیست که لفظ را در غیر موضع و جای خود استعمال و اطلاق کرده اند و مذمتشان خواهد بود.

و بعضی گویند: جبار آنست که ذلیل و خوار است برای او ما سوای او و هیچ دستی هم باو نمیرسد.

سدی و مقاتل گویند: جبار آنست که بیچاره میکند مردم را و مجبور میکند ایشان را بر آنچه که خواسته است و اختیار زجاج هم همین است، پس از ماده (جبره علی کذا) وقتی که او را اکراه کند میباشد (۱).

ص: ۳۴۹

و اصل بن عطاء گوید: او کسیست که جبران میکند فقیر را از قول ایشان جبران کردن شکسته را هر گاه او را اصلاح نماید.

(الْمُتَكَبِّرُ)

یعنی مستحق مر صفات تعظیم، قتاده گوید: آن چنان کسی که منزّه است از هر بدی.

و بعضی گویند: از صفات ممکنات بالاتر و بزرگتر است از آنچه را که لایق باو نیست.

(سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ)

یعنی منزّه است از آنچه را مشرکان به آن شرک میورزند از بتها و غیره (هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ) اوست خدایی که خالق و آفریدگار اجسام و اعراض مخصوصه است.

و بعضی گویند: تقدیر کننده اشیاء بحکمتش، ایجاد کننده مر اشیاء بنا بر اراده اش.

(الْبَارِئُ)

آفریننده مخلوق فاعل مر اجسام و اعراض.

(الْمُصَوِّرُ)

آن چنانی که تصویر اجسام نمود بنا بر اختلافشان از حیوان و جماد.

(لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى)

برای او اسماء خوبی است مثل: «۱-الله- ۲-الرحمن- ۳-الرحیم- ۴-القادر- ۵-العالم- ۶-الحی» و بتحقیق بیانش گذشت در سوره اعراف.

(۱)

«خدا نستجیر بالله جبار است بآن معنی که بندگان را مجبور میکند در- کارهای خیر و شرّ و سلب اختیار از آنان کرده و قائل بچبرند و حال آنکه لا- جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین، نه جبر جبر است و نه اختیار اختیار، بلکه امریست بین بین، و بگفته مولوی بلخی: اینکه گویی این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم

ص: ۳۵۰

(يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)

یعنی همه موجودات او را تنزیه می کنند پس حی است، پس جاندارها او را توصیف بپاکی میکنند و بیجانها هم دلالت بر پاکی او مینمایند.

(وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)

و او نیرومند داناست.

و سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: اسم بزرگ و اعظم خدا در شش آیه در آخر سوره حشر است

ص: ۳۵۱

و سوره امتحان هم گفته شده است، و بعضی هم سوره مودت گفته اند و آن باجماع مفسرین سیزده آیه است.

فضیلت آن:

ابی بن کعب گوید: پیغمبر خدا (ص) فرمود کسی که سوره ممتحنه را قرائت کند مؤمنین و مؤمنات روز قیامت شفیعان او خواهند بود.

ابو حمزه ثمالی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت نموده که فرمود هر کس سوره ممتحنه را در نمازهای واجب یا مستحبات (نوافل) بخواند خداوند قلب او را امتحان و آزمایش کند برای ایمان و نورانی شود برای بینایی و بینش او و هرگز فقر و ناداری و دیوانگی در فرزندش و بدنش پیدا نشود.

تفسیر و ترتیب آن:

جهت پوستش بما قبلش اینست چون خداوند سبحان در سوره حشر کفار و منافقین را یاد نمود این سوره را نیز افتتاح نمود بذکر تحریم دوستی و ارتباط

[سوره الممتحنه (٦٠): آيات ١ تا ٥]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عِدُوِي وَعَدُوَكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (١) إِنْ يَتَّقِفُواكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْئَلُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ (٢) لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (٣) قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعِدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَخَلَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (٤) رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفُ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (٥)

بنام خداوند بخشاینده مهربان

۱- ای کسانی که گرویده اید زنه‌ار دشمنان من و دشمنان خویش را دوستان می‌گیرید با ایشان دوستی نیافکنید در آن حال که ایشان بقرانی که بسوی شما آمده است کافر شدند و پیغمبر و شما را (از مکه) بیرون کردند برای آنکه ایمان آورده اید اگر شما برای جهاد کردن و طلب خشنودی من بیرون آمده اید در پنهانی با ایشان دوستی مکنید و من بآنچه پنهان میکنید و آشکار می‌سازید داناترم و هر که از شما این کار را بکند در حقیقت راه راست را گم کرده است.

۲- اگر کفار مکه بر شما ظفر یابند دشمنانتان باشند و دستها و زبانهای خود را ببدی بگشایند و دوست دارند که کافر شوید.

۳- روز رستاخیز خویشاوندیهای شما سود ندهد و نه فرزندانان خدای تعالی میان شما جدایی می‌افکند و خدا بآنچه میکنید بیناست.

۴- و برای شما اقتداء نیکویی در سخنان ابراهیم علیه السلام و آنان که با او بودند هست آن دم که ایشان بقوم کافر خویش گفتند ما جدا از شما و از بتانی که بجز خدای یکتا میپرستید بیزاریم بشما کافر شدیم و پیوسته میان ما و شما دشمنی و کینه پدید آمد تا آنکه بخدای یکتا ایمان بیارید مگر در گفتن ابراهیم پیدرش که البته برای تو طلب آمرزش خواهم کرد و من برای تو (از پاداش و کیفر) خدای تعالی هیچ چیز را مالک نیستم پروردگارا بر تو توکل کردیم و بسوی تو باز گشتیم و بسوی تست باز گشت همه.

۵- پروردگارا ما را آزمایش برای آنان که نگرویده اند مگر دان، و ما را بیامرز که تو خود نیرومند و درست کرداری.

اهل حجاز و ابو عمرو (يفصل بينكم) بضم ياء و فتحه صاد بر تخفيف خوانده و اهل كوفه غير عاصم (يفصل) بضم ياء و كسره صاد با تشديد قرائت کرده اند، و عاصم و يعقوب و سهل (يفصل) بفتح ياء و كسره صاد با تخفيف خوانده، و ابن عامر (يفصل) بضم ياء و فتحه صاد با تشديد خوانده و در شواذ قرائت عيسى ابن عمر (انا براء منكم) بنا بر مثال فعال آمده است.

دليل:

ابو علي گوید: ابو الحسن در اين مثال معتقد است كه ظرف قائم مقام فاعل است و ترك کرده بر فتحی كه جاری بر آن شده در كلام برای جریان آن در بیشتر سخنان بنصب و همین طور كه می گویی در قول او وَ اَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ وَ مَنَّا - دُونَ ذَلِكَ (۱) و بدرستی كه از ما صالحين و از ما کمتر آن میباشد و همچنین می آید قاعده قول اوّل، لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ (۲) پس لفظ بنا بر قول او لفظاً مفتوح و حال آنكه محلاً مرفوع است، چنانچه لفظ در قول او و كفى بالله، و ما جاءني من رجل لفظاً مجرور است و محلاً مرفوع است، و قول او در قرائت ابن عامر (يفصل) مثل قول در «يفصل» و قول عاصم (يفصل) خوبست و ضمير بر میگردد باسم خدای تعالی و دلالت میکند بر او قول او (وَ اَنَا اَعْلَمُ بِمَا اَخْفَيْتُمْ وَ مَا اَعْلَنْتُمْ) و همین طور قول کسی كه «يفصل» خوانده (و بریء) در تكسیر آن چهار صورت است:

۱- براء مثل شريف و شرفاء و آن قرائت جماعت است.

۲- براء مثل ظريف و ظراف.

۳- ابرياء مثل صديق و اصدقاء.

۴- براء مثل توأم و رباب و بنا بر اين است بيت حارث بن حلزہ (فانا

ص: ۳۵۵

۱- ۱) - سورة جنّ آية: ۱۰.

۲- ۲) سورة شعراء آية: ۲۲.

من قتلهم لبراء) پس من از کشتن ایشان هر آینه بریء هستم.

فراء گوید: براء قصد کرد، پس همزه ای که لام است حذف کرده تخفیفاً و این موضع را از ابی الحسن گرفته که میگوید که اشیاء اصلش اشیاء است، و این مبنی و روش موجب صرف نکردن براء است برای آنکه آن همزه تأنیث است.

اعراب:

زجاج معتقد است که تقدیر (ان کنتم خرجتم جهادا فی سبیلی فلا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء) است.

و بعضی گویند: که کلام بتحقیق تمام است در موقع قول او (اولیاء) سپس گفت (تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ) بنا بر تقدیر (أ تَلْقُونَ) پس همزه حذف شده مثل قول او (و تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ) (۱) و تقدیر آن اینست او تلک نعمه.

و بعضی گفته اند: که قول او (تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ) در محل نصب است.

بنا بر حالت از ضمیر در (لَا تَتَّخِذُوا) و با زایده است و تقدیرش تلقون الیهم المودّه است چنانچه شاعر گوید:

فلما رجت بالشرب هز لها العصا

شحیح له عند الازاء نهیم

پس چون شتر برای نوشیدن آب حرکت کرد عصا را برای دور کردن آن تکان داد بخیل بود برای آن در موقع آبشخوار و سر شترها داد میکرد.

شاهد بیت رجت بالشرب، زاید بودن باء رجت الشرب است، و ممکنست که مفعول تلقون محذوف و باء متعلق بآن یعنی (تلقون الیهم ما تریدون- بالموده التی بینکم و بینهم و قد کفروا) اللقاء میکنید بسوی ایشان چه میخواهید از مودت و دوستی چنانی که میان شما و ایشان است و حال آنکه آنها کفر ورزیدند جمله در محلّ نصب است بنا بر حالت از عدو یا از هاء و میم در قول او

ص: ۳۵۶

(تَلْقُونَ إِلَيْهِمْ)

(وَإِيَّاكُمْ)

منصوب است بعطف بر (الرسول) (إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ) جواب شرط محذوف است برای دلالت آنچه مقدم داشت آن را از کلام بر آن یعنی (کنتم خرجتم جهادا فی سبیلی فلا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء) و جهادا مفعول له است، یعنی للجهاد برای جهاد، و ممکنست که (جهادا) مصدر در محلّ حال گذارده شده باشد (وَإِيْتِغَاءَ مَرْضَاتِي) معطوف بر جهاد است بر دو صورت، و تقدیر چنین است:

للحال خرجتم مجاهدین فی سبیلی و مبتغین مرضاتی، در حالی که بیرون رفتید مجاهدین در راه من بودید و جوینده خشنودی من (وحده) ممکنست که مصدر محذوف الزوائد باشد و تقدیر آن توحّدونه توحیدا، و توحّدونه ایحادا، پس مصدری باشد که در محلّ حال نهاده شده و ممکنست که مصدر فعل ثلاثی باشد و تقدیر آن یحد و حده و تقدیر آن این باشد:

(حتى تؤمنوا بالله واحدا) تا اینکه ایمان آورید بخدای یگانه (إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ) منصوب بنا بر استثناء و مستثنی منه ضمیر مخفی در ما یتعلّق به لام میباشد در قول او (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) و تقدیرش ثبتت لکم فی ابراهیم الا فی قوله لا تستغفرنّ لک میباشد.

شأن نزول:

این آیه نازل شد دربارهٔ حاطب بن ابی بلتعنه و جهتش این بود که ساره کنیز و جاریه ابی عمرو بین صیفی بن هشام دو سال بعد از جنگ بدر از مکه بمدینه خدمت پیامبر (ص) - آمد پس پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: آیا مسلمان آمدی؟ گفت: نه.

فرمود: آیا به عنوان مهاجرت آمدی؟ گفت: نه. فرمود: پس برای

چه آمدی؟ گفت: شما اساس عشیره و آقای منید و بحقیقت که اموال و آقایی ما رفته و سخت مستمند و نیازمند شدم، پس بر شما وارد شدم که عطائی بمن نمائید و مرا بپوشانید و مرکبی نیز دهید که سوار شوم، فرمود: پس جوانان مکه چه شدند؟ و او زنی نوحه گر و خواننده بود گفت:

بعد از واقعه جنگ بدر دیگر کسی بسراغ من نیامد، پس پیامبر خدا «ص» وادار کرد اولاد عبد المطلب را تا او را پوشانیده و سوار کرده و آذوقه ای به او دادند و پیغمبر (ص) برای فتح مکه تهیه میدید، پس حاطب بن ابی یلتعه پیش ساره آمد و نامه ای برای مردم مکه نوشته بود، ابن عباس گوید و ده دینار باو داد ولی مقاتل بن حیان گوید:

ده درهم باو داد و بردی هم باو پوشانید بر اینکه آن نامه را باهل مکه، برساند و در نامه نوشته بود از حاطب بن ابی بلتعه بمردم مکه بدانید که پیامبر خدا قصد شما را نموده، پس احتیاط خود را داشته باشید، پس ساره بیرون رفت و جبرئیل نازل شد و پیغمبر را خبر داد از نامه پس پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِ السَّلَام و عمّار و عمر و زبیر و طلحه و مقداد بن اسود و ابا مرثد را فرستاد و تمامی آنها اسب سواران بودند و فرمود: بروید تا باغ (فاخ) گوجه و خرما حرکت میرسید که در آن ساره آن زن بد نام را میبینید و با او نامه ای از حاطب بمشركین مکه است، پس از او نامه را میگیرید، پس بیرون رفتند تا در آن مکانی که رسول خدا (ص) فرموده بودند او را دیدند پس باو گفتند نامه کجاست گفت:

بخدا قسم نامه ای با من نیست، پس او را کنار زده و اثاث او را تفتیش کردند و چیزی با او نیافتند، پس عازم شدند برگردند، پس علی علیه السلام فرمود قسم بخدا پیغمبر بما دروغ نگفت، و ما هم تکذیب نمیکنیم گفته آن حضرت را، و

نامه را بیرون بیاور و گر نه بخدا قسم گردنت را میزنم، پس چون ساره مطلب را جدی دید نامه را از لابلای موهای گیسوانش که پنهان کرده بود بیرون آورد و تقدیم حضرت علی علیه السلام نمود، پس با نامه آمدند خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس حاطب را خواسته و او نزد آن حضرت حاضر شده و فرمود: آیا این نامه را میشناسی گفت: آری، فرمود: پس چه چیز تو را بر آن داشت که این کار را بکنی گفت:

□
یا رسول الله قسم بخدا روزی که اسلام آورده ام کافر نشدم و از وقتی که بشما ایمان آوردم خیانت بشما نکردم و از موقعی که از کفار و مردم مکه جدا شدم ایشان را دوست نداشته ام و لکن هیچکس از مهاجرین نیست مگر اینکه در مکه کسی را دارد که خاندانش را از مشرکین و شرّ آنان حفظ مینماید جز من که غریبم در میان ایشان و خاندان من در بین ایشانست و من بر آنها ترسیدم پس خواستم که حقی بر آنها داشته باشیم و میدانیم که بلای خدا بر آنها نازل شده و نامه من ایشان را مستغنی را چیزی نمیکند، پس رسول خدا (ص) او را تصدیق کرد و عذر او را پذیرفت، پس عمر بن خطاب برخاست و گفت: یا رسول الله مرا واگذار تا بزخم گردن این منافق را، پس پیغمبر (ص) فرمود: ای عمر تو چه میدانی، شاید خدا اهل بدر را دیده و ایشان را بخشیده باشد پس بایشان گفته باشد هر کاری را میخواهید بکنید که من شما را آمرزیدم.

□
و بخاری و مسلم در دو صحیح خود از عبد الله بن ابی رافع روایت نمودند که گوید: شنیدم علی علیه السلام میفرمود: رسول خدا (ص) من و مقداد و زبیر را فرستاد و فرمود: بروید تا بیاغ (خاخ) برسید که در آنجا آن زن بد نام است، و

با او نامه است پس رفتیم و نامه را گرفتیم و مانند آنچه گفتیم یاد نموده است.

تفسیر:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾

خداوند سبحان مؤمنین را خطاب نمود و ایشان را نهی کرد از اینکه کفار را دوستان خود بگیرند و آنها را دوست بدارند و از آنها کمک بخواهند و آنها را یاری کنند.

﴿تَلْقَوْنَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ﴾

یعنی طرح دوستی با ایشان افکنید و بذل نصیحت و خیر اندیشی با آنها نمائید، گفته میشود (القیة الیک بسری) رازم را بتو سپردم.

زجاج گوید: یعنی اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله برایشان می رسانیدند بواسطه دوستی که میان شما و ایشان برقرار بود.

﴿وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ﴾

و حال آنکه ایشان بآنچه که آمد شما را از حق که آن قرآن و اسلام بود کفر ورزیدند.

﴿يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ﴾

بیرون میکنند پیامبر و شما را از مکه.

﴿أَنْ تُوْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ﴾

اینکه ایمان بخدا پروردگارتان آورید، یعنی برای اینکه ایمان آوردید و کراهت اینکه ایمان آوردید، پس مثل آنکه گوید این کار را میکنند برای ایمان شما بخدا پروردگاری که شما را آفرید.

﴿إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي﴾

اگر شما برای جهاد کردن و طلب خشنودی من بیرون آمده اید، و مقصود اینست که اگر غرض شما در بیرون رفتن و هجرت کردن طلب رضای من است، پس وفا کنید حق بیرون رفتنتان را از دشمنی ایشان و طرح دوستی با ایشان نیفکنید و آنها را دوستان خود نگیرید.

(تُسْرُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ)

یعنی در پنهانی با ایشان اعلان میکنید که بین شما و ایشان دوستی است، و بعضی گویند: که با برای تعلیل است، یعنی آگاهی میدهند ایشان را باحوال پیامبر در پنهانی بعلت دوستی که بین شما و ایشان برقرار است، این کار را کسی نموده که گمان میکند آنچه که کرده و میکند بر من پوشیده است.

(وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ)

و حال آنکه من دانانترم بآنچه که شما در پنهانی میکنید و یا در ظاهر و علانیه بر من چیزی از اینها مخفی نیست، و من پیامبرم را بر آن آگاه میکنم.

(وَ مَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ)

یعنی و کسی که در نهانی با آنها دوستی کند و اخبار پیامبرم را از شما یا گروه مؤمنین را برساند بایشان بعد از این بیان.

(فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ)

پس جدا عدول از راه حق نموده و تجاوز از طریق صلاح کرده است و در این آیه دلالت است بر اینکه گناه کبیره انسانی را از ایمان بیرون نمیکند، برای آنکه هیچکس نگفته که حاطب بواسطه گناه کبیره ای که کرده از ایمان بیرون رفته و مرتد شده است.

(إِنْ يَتَّقُواكُمْ)

یعنی این گروه کفار اگر بر شما مسلط شوند و شما را مغلوب کنند.

(يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ)

یعنی:

دشمنانتان باشند و دستهای خود را برای زدن شما دراز و زبانشان را برای فحش دادن بشما بکشایند، و مقصود اینست که ایشان دشمنی میکنند با شما و - سودی عاید شما نمیشود از دوستی با ایشان و آنها هدف و غرض خود را رها نکنند از رساندن بدی بشما با دست و زبانشان.

(وَ وُدُّوا)

و با این کار شما دوست دارند (لَوْ تَكْفُرُونَ) که شما کفر بخدا بورزید چنانچه آنها کافر شدند و دوست دارند که شما مرتد شوید و از دینتان برگردید.

(لَنْ تَنْفَعَكُمُ أَرْحَامُكُمْ)

هرگز بشما سودی ندهند خویشاوندان و ارحام تان (وَلَا أَوْلَادُكُمْ) و نه فرزندان تان یعنی تحمیل نکنند شما را خویشان و فرزندان تان که در مکه هستند بر خیانت به پیامبر و مؤمنین، پس هرگز بشما سودی و نفعی ندهند این گروهی که برای ایشان خدا را معصیت نمودید.

(يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ)

روز قیامت جدا میکند خدا (بَيْنَكُمْ) میان شما را پس اهل ایمان و طاعت را داخل بهشت میکند و اهل کفر و عصیان را با آتش می افکند و در این روز جدا میشوند بعضی از بعض دیگر، پس خویش، و نزدیک مؤمن نمیبیند در بهشت خویش کافر خود را در دوزخ.

و بعضی گویند: یعنی حکومت و داوری میکند میان شما از باب فصل حکومت و داوری.

(وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ)

یعنی خدا دانای باعمال شماست، خداوند سبحان دانست آنچه را که حاطب نمود از نامه نگاری باهل مکه تا خبر داد پیامبر خود را باین، سپس خداوند سبحان برای ایشان مثل ابراهیم علیه السلام را زد در ترک موالات و دوستی با کفار پس فرمود:

(قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ)

یعنی برای شماست اقتداء نیکویی (در ابراهیم) علیه السلام خلیل خدا.

(وَ الَّذِينَ مَعَهُ)

و کسانی که با او هستند از آنهایی که ایمان آوردند و پیروی کردند او را.

ابن زید گوید: آنهایی که با او بودند از پیامبران.

(إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ)

وقتی که بخویشان کفارشان گفتند: (إِنَّا بَرَأَوْنَا مِنْكُمْ) ما بیزاران از شمائیم و شما را دوست نداریم.

(وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ)

و نیز بیزاریم از آنچه که میپرستید از غیر خدا یعنی و بیزاریم از بتهایی که پرستید، و ممکنست که (ما) مصدریّه باشد پس معنی چنین است و از عبادت شما بتها را.

(كَفَرْنَا بِكُمْ)

کافر شدیم بشما، یعنی میگویند بایشان که ما انکار کردیم دین شما را و انکار کردیم معبود شما را.

(وَبَدَأَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ أَبَدًا)

و ظاهر شد بین ما و بین شما دشمنی و خصومت همیشگی، پس میان ما موالاتی در دین نمیباشد.

(حَتَّى تُوْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ)

تا اینکه ایمان آورید بخدای یکتا، یعنی پس تصدیق کنید وحدانیت و یکتایی خدا و اخلاص توحید و عبادت را برای او.

فراء گوید: خدای تعالی میفرماید ای حاطب تأسی و اقتداء بابراهیم «ع» و خویشان او کن و تبری و بیزاری بجواز ایشان، چنان که او بیزاری نمود از ایشان، یعنی: از خویشان کافرش.

(إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ)

یعنی اقتداء و تقلید بابراهیم کن در هر موردی مگر در این قول، پس پیروی از او نکن در این قول زیرا که آن حضرت علیه السلام البتّه استغفار کرد برای پدرش از میعادی که او را وعده داده بود که ایمان آورد، پس چون برای او روشن شد که دشمن خدا است تبری کرد از او (۱).

ص: ۳۶۳

حسن گوید: و البتّه این مطلب در موقع مردن پدرش برایش معلوم شد و اگر این را استثناء نکرده بود هر آینه گمان میشد که استغفار برای کفّار مطلقاً جایز است از غیر وعده دادن بایمان از ایشان، پس منع شدند از اینکه اقتداء باو کنند در این مطلب خصوصی.

(از مجاهد و قتاده و ابن زید) حسن و جبائی گویند: آذر با ابراهیم نفاق می کرد و باو نشان میداد که مسلمانست و وعده میداد که اظهار اسلام میکرد، تا اینکه استغفار برای او کند، سپس گفت:

﴿وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾

و من مالک نیستم برای تو از خدا چیزی را، هر گاه اراده کند عقاب تو را و ممکن نیست برای من رفع عذاب از تو.

﴿رَبَّنَا عَلَيكَ تَوَكَّلْنَا﴾

پروردگارا بر تو توکل نمودیم یعنی و آنها چنین می گویند ﴿وَإِلَيْكَ أُنَبِّئُ﴾ یعنی بسوی طاعت تو بازگشت نمودیم ﴿وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ یعنی بازگشت بسوی حکم تو است، و این حکایت برای گفته ابراهیم و خویشانش است و احتمال دارد که تعلیم برای بندگان خدا باشد که این را بگویند و کارهای ایشان را بخدا واگذار کنند و بسبب توبه بسوی او برگردند.

(۱)

(زیرا که نمیشود پدر پیامبری چون حضرت ابراهیم علیه السلام مشرک و کافر باشد چون پدر آن حضرت از پدران پیامبر ما صلی الله علیه و آله است که خدا درباره او فرمود: ﴿وَتَقَلَّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ﴾ و گردانید تو را در اصلاّب پدران مؤمن و سجده کننده و در زیارت آن حضرت هم میخوانیم اشهد أنّك كنت نورا في الاصلاّب الشامخه و الارحام المطهّره، گواهی میدهم که نوری در صلبهای پاک و بلند و رحمهای طاهره و پاکیزه بودی، خلاصه اطلاق پدر به آذر عموی حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام مجاز است نه حقیقت، چون که پدر واقعی او تارخ بود نه آذر... (مترجم)

ص: ۳۶۴

(رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا)

پروردگارا ما را آزمایش برای کفار قرار نده، یعنی ما را بدست ایشان عذاب نکن و به بلاء از نزد خودت ما را شکنجه مفرما.

مجاهد گوید: پس میگویند اگر این گروه بر حق بودند این بلا بایشان نمی رسید. و بعضی گویند: یعنی ایشان را بر ما مسلط نما، پس ما را از دینت فریب دهند. و بعضی گویند: یعنی بما تلطف و ترحم نما تا ما بر آزار ایشان شکیا باشیم و پیروی از ایشان نکنیم، پس آزمایش برای ایشان شویم.

و بعضی گویند: یعنی ما را از دوستی با کفار نگهدار پس ما هر گاه ایشان را دوست داشتیم گمان میشود که ما ایشان را درست پنداشته ایم.

و بعضی گویند: یعنی خدا یا ما را مغلوب نکن هر گاه با ایشان پیکار و جنگ نمودیم زیرا اگر ما را واگذاردی آنها میگویند: اگر اینان بر حق بودند شکست نمیخوردند.

(وَ اغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا)

و بیامرز گناهان ما را.

(إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ)

براستی که تو پیروزمندی هستی که مغلوب نمیشوی (الْحَكِيمُ) و دانایی که نمیکند مگر حکمت و صواب را و در این تعلیم-و آموزش برای مسلمین است که این دعا را بخوانند (و بگویند):

«رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ، رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ اغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

آمین، یا رب العالمین.

اشاره

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۶) عَسَى اللَّهُ أَن يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُم مِّنْهُم مَّوَدَّةً وَ اللَّهُ قَدِيرٌ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۷) لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِمُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِمِينَ (۸) إِنَّمَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِّن دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوهُمْ وَ مَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹)

ترجمه آیات:

۶- بخدا سوگند برای شما در ابراهیم و پیروان او اقتداء بخصلتی نیکو هست یعنی برای کسانی که از خدا و روز بازپسین بیم دارند و هر که روی بگرداند البته خدا خود بینازی ستوده صفاتست.

۷- نزدیکست که خدا میان شما و آنان که از مشرکان قریش دشمنی کردید مودتی قرار دهد و خدا توانا است، و خدا بس آمرزنده مهربانست.

۸- و خدا شما را از نیکویی کردن با کفاری که در دین با شما پیکار نکردند و شما را از منازلتان بیرون نکردند باز نمیدارد و بعدالت میان ایشان حکم کنید

زیرا که خدا دادگران را دوست میدارد.

۹- بی گفتگو خدا از دوستی کردن با کسانی که در کار دین با شما کار زار کردند و شما را از سراها و منازلتان بیرون کردند و در بیرون کردن شما یکدیگر را پشتیبانی کردند شما را باز میدارد و هر که ایشان را دوست بدارد، پس آن گروه خود ستمکارانند.

نزول این آیات:

ابن عباس گوید قول خدا (لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ...) درباره خزاعه و بنی مدلج نازل شده زیرا آنها با رسول خدا (ص) مصالحه کردند که با آن حضرت کار زار نکنند و هیچکس را بر ضرر و زیان آن حضرت یاری نمایند.

تفسیر:

سپس خداوند سبحان اعاده نموده در ذکر اقتداء و تأسی پس فرمود:

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ)

یعنی در ابراهیم و کسانی که با او ایمان آوردند.

(أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ)

اقتداء نیکویی و البته اعاده ذکر اسوه برای اینست که تأسی و اقتداء دوّم منعقد است بغیر آنچه که اوّل منعقد شده بود، زیرا که در دوّمی بیان اینست که تأسی و اقتداء در ایشان بامید ثواب خدا و عاقبت به خیری بود ولی در اوّلی بیان این بود که تأسی و تقلید در دشمنی با کفار با آن حضرت نمود.

(لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ)

برای کسانی که باید از خدا و روز بازپسین بترسند، بدل است از قول او (لکم) برای شما و آن بدل بعض از کلّ است مانند قول او (وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا) (۱)

ص: ۳۶۷

و برای خداست بر ذمه مردم حجّ خانه خدا بر کسانی که توانایی رفتن به آنجا را دارند و در آنست بیان اینکه این تأسی برای کسیست که بترسد از خدا و به ترسد عقاب آخرت را.

و بعضی گفته اند: امید ثواب خدا و آنچه را که عطا میکند او را از ثواب در روز قیامت داشته باشد.

(وَمَنْ يَتَوَلَّ)

یعنی و کسی که اعراض از این اقتداء و تأسی بابراهیم و پیامبران و مؤمنین و کسانی که با او هستند نماید، پس قطعاً خطا کرده حظ و نصیب خودش را و گذشته است از آنچه سودش بر او برمیگردد پس آن را حذف کرده برای دلالت کلام بر او و آن قول اوست:

□
(فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ)

پس برآستی که خداوند خود ببنیاز ستوده کردار است، یعنی ببنیاز و مستغنی از مردم و پسندیده در تمام کردارش میباشد پس اعراض او زیانی بوی وارد نمیکند و لکن بخودش ضرر زده است.

□
(عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ)

نزدیکست که خدا میان شما و کسانی که از مشرکان قریش دشمنی کردید یعنی از کفار مکه.

(مَوَدَّةً)

دوستی بسبب اسلام قرار میدهد.

مقاتل گوید: چون خداوند سبحان امر نمود مؤمنین را بعداوت با کفار پس با خویشان و نزدیکان خود دشمنی کردند، پس این آیه نازل شد.

و مقصود اینست که موالات و دوستی کفار سودی ندارد، و خداوند سبحان قادر و توانای بر اینست که ایشان را موفق برای ایمان و تحصیل دوستی بین شما و ایشان نماید، پس بوده باشید بر امید و طمع از خدا که این مودت را بوجود آورد و حقیقه هم نمود هنگامی که اسلام آوردند در سال فتح مکه پس مودت بین

ایشان و مسلمین حاصل شد.

□
(وَ اللَّهُ قَدِيرٌ)

□
و خداوند قادر است بر نقل دلها از عداوت بدوستی و مودت و صحیح است که (علی کل شیء) را مقدر نمود بر (وَ اللَّهُ قَدِيرٌ).

□
(وَ اللَّهُ غَفُورٌ)

و خداوند آمرزنده است مرگناهان بندگانش را (رَحِيمٌ) مهربانست بایشان هر گاه توبه کنند و اسلام آورند.

□ □ □
(لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ)

و خدا شما را از نیکویی کردن با کفاری که در کار دین با شما کار زار نکردند و شما را بیرون از منازلتان نمودند یعنی نیست خدا که شما را بازدارد از مخالفت و دوستی اهل پیمان آنهایی که با شما پیمان بستند بر ترک قتال و پیکار و نیکی کردن بایشان و معامله با ایشان بعدالت و آن قول اوست:

(أَنْ تَبْرُوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ)

یعنی عدالت کنید در ما بین خودتان، و ایشان از وفاء بعهد و پیمان.

□
ابن عباس و حسن و قتاده گویند: که مسلمین از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند که رخصت فرماید در اینکه با خویشان مشرکشان نیکی و احسان کنند و این پیش از آن بود که مأمور به پیکار با تمام مشرکین شوند، پس این آیه نازل شد و این منسوخ شد بقول او:

(فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ)

(۱)

بکشید مشرکین را هر جا که آنها را یافتید.

قتاده گوید: او قصد نموده بکسانی که پیکار با شما نکردند کسانی را که از اهل مکه ایمان آورده و هجرت نکردند.

ص: ۳۶۹

و ابن زبیر گوید: آن عامّ است در هر کس که باین صفت باشد و آنچه که اجماع بر آن شده که حرام نیست، اینست: که انسان نیکی کند کسی را که می خواهد از اهل حرب و پیکار خواه از نزدیکان و خویشان باشد و یا بیگانه و غریبه و البته خلاف در دادن زکاه و فطره و کفّارات به ایشانست پس اصحاب ما (علماء امامیه) تجویز نکرده اند و در آن اختلاف بین فقهاء میباشد، و قول او:

(أَنْ تَبْرُوهُمْ)

در محلّ جرّ است بدل از (الذین) و آن بدل اشتغال است و تقدیرش اینست (لا ینهاکم الله عن ابن تبروا الذین لم یقاتلوکم) خدا باز نمیدارد شما را از اینکه نیکی کنید با کسانی که با شما پیکار نکردند.

(إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ)

بدرستی که خدا دادگران را دوست دارد - یعنی عادل ها و دادگران را.

و بعضی گویند: دوست میدارد کسانی را که قرار میدهند برای خویشاوندان خودشان سهمی را از آنچه که در منازلشان از خوراکیها دارند سپس فرمود:

(إِنَّمَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ)

بی گفتگو خدا از دوستی کردن با کسانی که در کار دین با شما کار زار کردند از اهل مکه و غیر ایشان منع میکند.

(وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ)

و بیرون کردند شما را از منازل و املاکتان.

(وَوَظَاهِرُوا عَلَيَّ إِخْرَاجِكُمْ)

یعنی کمک کردند بر بیرون کردن شما و تقویت کردند ایشان را و آنها عوام و پیروان بودند معاونت و یاری کردند رؤسای خود را بر باطل.

(أَنْ تَوَلَّوْهُمْ)

یعنی باز میدارد شما را خدا از اینکه با ایشان دوستی و موالات داشته باشید، و آنها را دوست بدارید، و مقصود اینست که نامه نگاری

شما بین ایشان باظهار کردن سرّ و راز مؤمنین، موالات و دوستی با ایشان است.

(وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ)

و کسی که دوست بدارد ایشان را از شما یعنی موالات- داشته باشد و یاری کند ایشان را، پس ایشانند خود ستمکاران که مستحق می شوند باین عذاب دردناک را.

ص: ۳۷۱

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مَهَاجِرَاتٍ فَمَا تَحْنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفِرِ وَسَأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَ لَيْسَ لَكُمْ أَنْفَقُوا ذَلِكَمُ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰) وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۱۱)

ترجمه آیات:

۱۰- ای کسانی که ایمان آورده اید هر گاه زنانی که ادعای ایمان میکنند نزد شما بیایند در آن حال که مهاجر باشند پس ایشان را بیازمائید و خدا بایمانشان داناتر است، و اگر ایشان را زنان مؤمنه شناختید پس اینان را بسوی شوهران کافرشان باز نگردانید نه اینان برای آنان حلالند و نه آنان برای اینان حلال هستند، و بشوهران کافرشان آنچه خرج کرده اند بدهید و بر شما گناهی نیست که آنان را نکاح کنید وقتی که مهرشان را بدهید عقد زنان کافره را متمسک مشوید و آنچه مهر داده اید بخواهید و باید کافران نیز بخواهند آنچه را داده اند آنچه برای شما بیان کردیم حکم خداست که میان شما حکم میکند و خدا دانای درست

کردار است.

۱۱- اگر یکی از همسران شما بسوی کافران رفت و بجنگ رفتید و غنیمت بدست آوردید پس بمسلمانانی که همسرانشان رفته اند مانند آنچه مسلمانان داده اند بدهید و از عذاب خدایی که شما باو ایمان آورده اید بترسید.

قرائت:

اهل بصره (لا تمسکوا) بتشدید خوانده و باقی (و لا تمسکوا) بتخفیف - قرائت کرده اند، و در شواذ قرائت اعرج (فعقبتم) بتشدید و در قرائت نخعی و زهری و یحیی بن یعمر بخلاف (فعقبتم) بتخفیف قاف بدون الف آمده و در قرائت مسروق (فعقبتم) بکسر قاف بدون الف و در قرائت مشهور (فعاقبتم) است و مجاهد (فاعقبتم) خوانده است.

دلیل:

دلیل کسی که (لا تُمَسِّكُوا) خوانده قول خدا (فَاِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ (۱) (و لا تُمَسِّكُوهُنَّ ضِرَارًا) (و اَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ) (۲) است.

و دلیل کسی که (و لا تمسکوا) خوانده قول او «و الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ» آنانی که تمسک بکتاب میکنند گفته میشود (امسکت بالشیء) و مسکت به و تمسکت به، ابن جنی گوید: ما روایت کردیم از قطرب که گوید: (فاعقبتم) اصبتم عقبی منهن، گفته میشود (عاقب الرجل شیئا) هر گاه چیزی را بگیرد، و طرفه انشاد کرده: (فعقبتم بذنوب غیر مر) جمع مره، پس عقوبت شدید بگناهان - مکرر پس تفسیر کردند آن را علی اعطیتم وعدتم بر آنچه عطا شدید وعده شدید

ص: ۳۷۳

۱-۱) -سوره بقره آیه: ۲۲۹ و ۲۳۱.

۲-۲) -سوره احزاب آیه: ۳۷.

و گوید در قول او «و لم یعقب» یعنی برنگشت و از اعمش حکایت شده که گوید (عقبتم غنتم) و گاهی ممکنست عقبتم بر وزن غنتم باشد و بمعنای آن تماما و نیز بیت طرفه روایت شده (فعقبتم) بکسر قاف و ابو عوانه از مغیره حکایت کرده گوید: قرائت کردم بر ابراهیم (فعاقبتم) پس آن را گرفت بر فعقبتم بتخفیف و معنای اعقبتم صنعتم بهم مثل ما صنعوا بک کردید شما بایشان مثل آنچه آنها با شما کردند.

شأن نزول:

ابن عباس گوید: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حدیبیه مصالحه کرد با مشرکین مکه بر اینکه اگر از اهل مکه کسی بمدینه آمد او را بمکه برگردانند و اگر کسی از اهل مکه از اصحاب رسول خدا (ص) آمد پس او برای مردم مکه باشد بر نگردانند بر او و بر این مطلب قطع نامه ای نوشتند و آن را مهر کردند پس سبیه دختر حارث اسلمیه که مسلمان شده بود بعد از پایان قطع نامه آمد و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حدیبیه بود پس شوهرش مسافر از بنی مخزوم.

و مقاتل گوید: همسر او صیفی پسر راهب بود آمد عقب او و وی کافر بود پس گفت: ای محمد زن مرا بمن برگردان زیرا که شما شرط کردید که هر کس از ما نزد تو آید بما برگردانی و این گل کتاب مرکب قطع نامه است که هنوز خشک نشده پس آیه نازل شد (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ) ای کسانی که ایمان آورده اید هر گاه زنانی که اظهار ایمان نموده نزد شما آمدند بعنوان مهاجرت از دار کفر بدار اسلام پس آنها را آزمایش کنید.

ابن عباس گوید: امتحان و آزمایش آنها چنین بود که ایشان را سوگند میدادند که از کینه و دشمنی شوهرشان و یا میل از شهری بشهری بیرون نیامدند

و مهاجرت نکردند و یا برای طلب مال دنیا ترک شوهر و وطن نکرده و مهاجرت ننموده اند مگر برای محبت خدا و پیامبر او(ص) پس رسول خدا(ص) سبیعه را سوگند داد که از دشمنی شوهرش و یا عشق بیکی از مردان مسلمان بیرون نیامده و نیامده مگر برای میل با سلام، پس سوگند یاد کرد بخدایی که جز او خدایی نیست نیامده مگر برای خدا و شوق با سلام، پس پیامبر(ص) مهر او را با آنچه که خرج او کرده بود داد و او را بمکه برگردانید، پس عمر بن خطاب او را تزویج کرد، پس رسول خدا(ص) هر کس از مردان که میآمد او را برمی گزیند گردانید ولی هر زنی که میآمد امتحانش میکرد اگر برای خدا آمده بود نگاهش می داشت و مهر او را بشوهرانشان می پرداخت.

زهری گوید: و چون این آیه نازل شد و در آن این جمله بود (وَلَا تُمْسِكُوا بِعَصَمِ الْكُوفِرِ) عمر بن خطاب دو زنی را که در مکه داشت و مشرک بودند ۱- قرینه دختر امیه بن مغیره ۲- ام کلثوم دختر عمرو بن جریول خزاعیه ای مادر عبد الله بن عمر را طلاق داد پس قرینه را معاویه بن ابی سفیان(علیه الهاویه و لعنه الله و ملائکته و انبیائه و رسله و جمیع المؤمنین من الاولین و- الآخین) گرفت و ام کلثوم را ابو جهم حذافه بن غانم که مردی از خویشان او بود تزویج کرد و آنها هم بر شرک خود در مکه باقی بودند، و زن طلحه بن عبید الله اروی دختر ربیعہ بن حرث بن عبد المطلب بود پس اسلام میان آنها جدایی انداخت وقتی که قرآن نهی کرد از تمسک بعقد زنان کافره و طلحه مهاجرت بمکه کرده و اروی عیالیش کافره در مکه نزد خویشانش بود سپس، در اسلام بعد از طلحه خالد بن سعید بن عاص بن امیه با او ازدواج کرد، و از آن زنانی بود که بسوی رسول خدا(ص) از زنان کفار فرار کرده، پس پیامبر او را

نگه داشت و بخالد نامبرده تزویج کرد، و دیگر امیمه دختر بشر زن ثابت بن دحداحه بود، پس فرار کرد از نزد شوهرش که در آن روز کافر بود و پناه به پیامبر خدا آورد، پس رسول خدا (ص) او را تزویج به سهل بن حنیف نمود و عبد الله ابن سهل از او بدنیا آمد.

□
شعبی گوید: زینب دختر حضرت رسول صلی الله علیه و آله همسر ابی العاص بن ربیع بود، پس اسلام آورد و در مدینه ملحق به پیامبر (ص) شد و ابو العاص در حال شرک در مکه ماند سپس بمدینه آمد پس زینب او را امان داد پس مسلمان شد آن گاه پیامبر او را باو برگردانید.

جبائی گوید: در شرط صلح حدیبیه و آن قطع نامه مشروط نشد مگر بر برگردانیدن مردان غیر زنان و از زنان یاد در آن نشده بود و ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط آمد بمدینه در حالی که مسلمان بود و بعنوان مهاجرت آمده بود از مکه پس برادرانش بمدینه آمده و از پیامبر خدا خواستند تا او را برگرداند با آنها پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شرط (قطع نامه) در میان ما درباره مردان بود نه زنها پس او را برنگردانید.

جبائی گوید: البته این شرط را درباره زنها نکردند چون که زن وقتی مسلمان شد بر شوهر کافرش حلال نیست، پس چطور بر او برگردد و حال آنکه اسلام بین آنها جدایی و تفرقه انداخته است.

تفسیر:

چون خداوند سبحان قطع موالات و دوستی بین مسلمین و کفار نمود بیان فرمود حکم زنان مهاجره را و شوهران آنها را پس فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ﴾

ای

ص: ۳۷۶

کسانی که ایمان آورده اید هر گاه زنانی که ادعای ایمان میکنند نزد شما بیایند، در آن حال که مهاجره باشند پس ایشان را امتحان کنید، یعنی بایمان ایشان را آزمایش کنید و آنها را مؤمنان نامید پیش از آنکه ایمان آورند برای آنکه معتقد به ایمان بودند.

□
(اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ)

خدا داناتر است بایمان آنها، اگر شما میدانید بسبب امتحان ظاهر ایمان آنها را و خدا میداند حقیقت ایمان آنان را در باطن سپس اختلاف کردند درباره امتحان بر چند صورت:

۱- ابن عباس گوید: مقصود از امتحان اینکه شهادت دهند

□ □ □
«ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله صلى الله عليه و آله» .

۲- و روایت شده از قتاده که گوید و از ابن عباس نیز در حدیث دیگر آمده که امتحان آنها چنین بود که قسم یاد کنند که آنها از مکه هجرت نکرده اند مگر برای دین و رغبت در اسلام و برای محبت خدا و پیامبر او و بیرون نرفته اند برای دشمنی با شوهرشان و یا برای طلب کردن دنیا و زینت آن.

۳- عایشه گوید: امتحانشان بآنچه در آیه بعد است این بود که چیزی را شریک خدا نگیرند و سرقت نکنند و زنا ندهند، سپس خداوند سبحان فرمود:

□
(فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ)

□
پس اگر دانستید در ظاهر که آنها ایمان آورده اند (فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ) پس آنها را بکفار برنگردانید.

□ □
(لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لِهِنَّ)

نه آن زنها بر ایشان حلال است و نه ایشان بر آن زنها حلالند، و این دلالت میکند بر اینکه جدایی و تفرقه بین آنها واقع شده به بیرون رفتن آنها از مکه در حالی که اسلام آورده اند هر چند که مشرک طلاقشان نداده باشد.

(وَ اتُّوهُم مَّا أَنْفَقُوا)

ابن عباس و مجاهد و قتاده گویند: یعنی میدهند به شوهران کافرشان آنچه که برایشان خرج کرده اند از مهر. زهری گوید: اگر صلح و مصالحه نبود صدق و نفقه را بمشركین بر نمیگرداندند چنان که پیشتر هم میکردند.

(وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ)

یعنی و باسی نیست بر شما ای گروه مسلمین اینکه ازدواج کنید با زنان مهاجره، هر گاه پرداختید صدقهای آنها را که بسبب آن آمیزش با آنها حلال میشود زیرا که آنها بسبب اسلام از همسران و شوهرشان جدا میشوند.

(وَ لَا تُمَسِّكُوا بِعَصَمِ الْكُوفِرِ)

یعنی متمسک نشوید بزناشویی و نکاح زنان کافره و اصل عصمت منع است و نکاح را عصمت نامیده اند برای اینکه زن عقد شده در بند شوهر و حضانت و نگهداری اوست، و در این دلالت است بر اینکه عقد بر کافره جایز نیست خواه حربیه باشد یا ذمیه و بنا بر هر حال چون که آن عمومیت در زنان کافره دارد و برای هیچکس نیست که تخصیص دهد آیه را بزنا-پرست برای نزل آن بسبب بت پرستیدن آنان چون که اعتبار بعموم لفظ است نه بواسطه سبب.

(وَ سَأَلُوا مَّا أَنْفَقْتُمْ)

و بخواهید آنچه که انفاق کرده اید، یعنی اگر زنی از شما ملحق باهل پیمان از کفار شد در حال ارتداد و کفر پس از آن کفار طلب کنید آنچه که از مهر انفاق بایشان کرده اید هر گاه منع کردند آن را و بشما نپرداختند چنانچه از شما مطالبه میکنند صدق زنانشان را هر گاه بسوی شما هجرت کنند و آن قول اوست:

(وَ لَيْسَ لَكُمْ مَّا أَنْفَقُوا ذَلِكُمْ)

و هر آینه بطلبند آنچه را که خرج کرده اند،

یعنی آنچه که خدا در این آیه یاد نموده حکم خداست که بین شما حکم میکند.

□
(وَ اللَّهُ عَلِيمٌ)

و خدا دانای تمام چیزهاست (حَكِيمٌ) و خدا در آنچه می کنید و بآن فرمان می دهد درست کردار است.

حسن گوید: در اول اسلام زن مسلمان همسر مرد کافر بود و زن کافر هم همسر مرد مسلمان، پس این آیه آن را نسخ کرد.

□
زهری گوید: و چون این آیه نازل شد مؤمنین ایمان بحکم الله آورده، و پرداختند آنچه که بآنها امر شده بود از مخارج مشرکین بر زنانشان و اما - مشرکین امتناع کردند که اقرار کنند بحکم خدا در آنچه که بایشان فرمان داده بود از اداء نفقه ها و مخارج مسلمین، پس نازل شد:

□
(وَ إِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ)

□
و اگر چیزی از همسران شما بسوی کفار رفت یکی از همسران شما (إِلَى الْكُفَّارِ) و بطور ارتداد و کفر ملحق بکفار شد.

□
(فَعَاقِبْتُمْ)

و شما جنگ کردید و از کفار غنیمی بدست آوردید و پیروز شدید و غلبه برای شما بود.

مؤرج گوید: یعنی پس شما بعد از ایشان ماندید و امر بدست شما گردید.

فراء گوید: که عقب و عاقب مثل صغر و صاغر بیک معنی است.

علی بن عیسی گوید: عاقبت و آخر کار زنان کفار نصیب شما شد یا از جهت اسارت یا از جهت آمدن نشان در حال اسلام و ایمان.

□
(فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ)

پس بمسلمانی که همسرانشان رفته اند یعنی زنان ایشان از مؤمنین (مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا) ابن عباس و جبائی گویند: یعنی مانند آنچه که داده اند از مهرهایی که بر آنهاست از اصل غنیمت و چیزی از حق آنها را کم نکنید، بلکه کاملاً بپردازید.

قتاده گوید: یعنی اگر یکی از همسران شما بسوی کفّاری که بین شما و ایشان پیمانست رفت، پس شما غنیمتی نصیبتان شد پس پردازند همسران آنها صدق آنان را از غنیمتی که نصیبشان شد، سپس در سوره براءت این حکم منسوخ شد، پس هر صاحب پیمانی پیمان خود را شکست و رها کرد.

و علی بن عیسی گوید: یعنی پس دادند کسانی که زنانشان رفته بود مانند آنچه که خرج کردند از مهرها چنان که بر آنها بود که رد کنند بر شما مثل آنچه که شما داده اید بکسی که رفته از همسرانتان.

□
(وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ)

و بترسید از خدایی که شما باو ایمان آورده اید، یعنی اجتناب و دوری کنید گناهان خدایی را که شما باور کرده اید او را و تجاوز از امر او نکنید.

و زهری گوید: پس تمام زنانی که ملحق بمشركين شدند از زنان مؤمنه ای که هجرت کرده بودند و بعد مرتد از اسلام شدند شش زن بودند.

۱- ام الحکم دختر ابو سفیان

□
(لعنه الله عليها و علی ابيها و اخيها) که عیال عیاض بن شداد فهری بود.

۲- فاطمه دختر ابی امیه بن مغیره خواهر ام سلمه که زن عمر بن خطاب بود و چون عمر خواست که مهاجرت کند وی امتناع کرد و مرتد شد.

۳- بروع دختر عقبه که عیال شماس بن عثمان بود.

۴- عبده دختر عبد العزی بن فضله و شوهرش عمرو بن عبد ود بود.

۵- هند دختر ابی جهل بن هشام که زن هشام بن عاصم بن وائل بود.

۶- کلثوم دختر جریول که زن عمر بود پس رسول خدا (ص) مهر زنانشان را از غنائم جنگی پرداخت بایشان .

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبَايِعَنَّكَ عَلَيَّ أَنْ لَا يُشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَشْرِقَنَّ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ
بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِيهِنَّ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ لَبَّيْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ (۱۳)

ترجمه آیات:

۱۲- هر گاه (ای پیامبر) زنان مؤمنه پیش تو آیند که با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نگردانند و دزدی نکنند و زنا ندهند و فرزندان خود را، نکشند و بهتانی که آن را یافته اند میان دستها و پایهای خود نیاورند و در بجا آوردن نیکویی نافرمانی تو نکنند پس از ایشان بیعت بگیر و برای این زنان از خدا طلب آمرزش کن زیرا که خدا بس آمرزنده و مهربانست.

۱۳- ای کسانی که ایمان آورده اید زهار با گروهی که خدا برایشان - خشم گرفت دوستی نکنید در حقیقت ایشان از روز باز پسین نومید شدند چنان که کافران از اهل گورستان مأیوس شده اند.

اعراب:

(مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ)

یعنی از بعثت اصحاب القبور پس مضاف حذف شده است و ممکنست که من تَبِیَّتِه باشد برای کفار و تقدیر این باشد (کما یئس الکفار الذین هم من اصحاب القبور من الآخرة) چنان که ناامید شدند کفاری که آنها از اصحاب گورستانند از آخرت.

تفسیر:

اشاره

سپس خداوند سبحان یاد نمود بیعت نسوان و بانوان را و این در روز فتح مکه بود وقتی که پیامبر (ص) فارغ از بیعت مردان شد و آن حضرت بر بالای کوه صفا بود زنها آمدند که با آن حضرت بیعت کنند، پس این آیه نازل شد، پس خداوند تعالی در بیعت آنها شرط کرد که این شرطها را بنماید با آنها و این قول اوست:

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبِيَعَنَّكَ)

ای پیامبر هر گاه زنان مؤمنه پیش تو آمدند که بیعت کنند با تو با آنها بر این شرط بیعت کن و آن این است:

(أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا)

اینکه چیزی را شریک خدا نگرداند از صورتها و بتها.

(وَلَا يَسْرِقْنَ)

و دزدی نکنند از مال شوهرانشان و نه از غیر آنها.

(وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ)

و زنا نکنند و فرزندانشان را نکشند بر وجهی از وجوه نه زنده بگور کنند و نه سقط جنین نمایند.

(وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ)

یعنی بدروغ در نوزادی که پیدا کرده اند بهتان نزنند.

(بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ)

ابن عباس گوید: بچه ای که از سر راه برداشتنند

و اولاد شوهرانشان نیستند بشوهرانشان نچسبانند.

فراء گوید: زن بود که طفل سر راهی را برداشته و بشوهرش میگفت: این بچه من از تو است، پس این بهتان دروغی بود بین دستها و پاهایشان و این چنانست که نوزاد را وقتی که مادرش میزاید میان دستها و پاهایش میافتد، و معنایش این نیست که بچه را از زنا میآوردند پس نسبت به شوهرشان دهند چون که در شرط بیعت این بود که زنا ندهند و این جلوتر یاد شده بود.

و بعضی گویند: بهتانی که از آن منع شدند قذف محصنات و نسبت زنا به زنان عقیفه و دروغ بر مردم بستن و اضافه کردن بچه های سر راهی را بر شوهر خود بر باطل در حال و آینده از زمان بود.

﴿وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ﴾

و نافرمانی تو نکنند در بجا آوردن نیکویی و آن تمام چیزهاییست که امر بآن فرموده، زیرا که آن حضرت علیه السلام امر نمیکند مگر بمعروف، و معروف نقیض منکر است و آن هر چیزیست که دلیل عقلی و سمعی (نقلی) دلالت بر وجوب و استحباب آن نکند و معروف هم نامیده شده است، چون که عقل اعتراف به معروف بودن و خوبی آن میکند از جهت بزرگی و نیکویی آن.

هر دو مقاتل (۱) و کلبی گویند: مقصود بمعروف در اینجا منع از نوحه سرایی و پاره کردن لباس و کندن موی و چاک زدن گریبان و خراشیدن صورت و وای وای گفتن است، و اصولاً معروف هر نیکویی و پرهیزگاری و امریست که موافق طاعت خدای تعالی باشد.

ص: ۳۸۳

۱-۱) -اولی مقاتل بن سلیمان خراسانی ساکن مرو بوده و در سال ۱۰۵ هـ مرده و او را اکثر اهل سنت تضعیف کرده اند چون شیعه و از اصحاب حضرت امام

پس بیعت کن با آنها بر این شروط.

□
(وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ)

یعنی از خدا بخواه که گناهان ایشان را بیامرزد و پوشیده دارد آنها را برایشان.

□
(إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ)

بدرستی که خدا گذرنده است از آنها (رَحِيمٌ) مهربان و منعم است برایشان.

آمدن زنان قریش و مکه برای بیعت با پیامبر

□
روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد با آنها در حالی که بر بالای کوه صفا بود و عمر پائین تر از آن حضرت نشسته بود، و هند دختر عتبه (زن ابو سفیان و مادر معاویه علیه الهاویه) بطور ناشناس نقاب زده با زنها آمد از ترس آنکه مبادا پیامبر (ص) او را بشناسد، پس آن حضرت فرمود: من با شما بیعت میکنم بر اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید، پس هند گفت: شما از ما بیعتی میگیری که ندیدیم از مردها گرفته باشی و آن این بود که آن حضرت بیعت میکرد در آن روز با مردها بر اسلام و جهاد در راه اسلام فقط، پس آن حضرت فرمود: و اینکه دزدی نکنید، پس هند گفت: ابو سفیان مردی بخیل است و من از مال او مقداری برداشته ام نمیدانم آیا بر من حلال است یا نه؟ پس ابو سفیان گفت:

□
آنچه از مال من در گذشته و در ایامی که سپری شد برداشته ای آن مال تو حلال باشد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله خندید و او را شناخت و باو فرمود بدرستی که تو هند دختر عتبه ای؟ هند گفت: بلی ای پیامبر خدا. فاعف

(۱)

(محمّد باقر (ع) بوده است، دوّمی مقاتل بن حیان بلخی است که در هند در حدود سال ۱۵۰ از دنیا رفته است و هر گاه مقاتل تنها گفته شود مقصود اوّلی است که در تفسیر و حدیث مشهورتر است.

عَمَّا سَلَفَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ، از گذشته بگذر و ببخش ای پیغمبر خدا(ص) خداوند ببخشد شما را، پس پیامبر فرمود:

و اینکه زنا نکنید، پس هند گفت: آیا زن آزاد هم زنا میدهد؟ پس عمر بن خطاب خندید برای آنچه بین او و هند در جاهلیت (از آمیزش و زنا) واقع شده بود، و فرزندان خود را نکشند، پس هند گفت: ما آنها را در کودکی تربیت.

کردیم تا بزرگ شدند و شما آنها را در بزرگی کشتید و شما و ایشان دانا ترید و پسر او حنظله بن ابو سفیان در روز بدر بدست حضرت علی بن ابی طالب امیر المؤمنین (ع) کشته شده بود، پس عمر چنان خندید که از پشت بزمین افتاد و پیامبر(ص) تبسم و لب خندی زد، و چون فرمود: و بهتانی نزنید، هند گفت:

بخدا سوگند که بهتان زشت و کار بسیار بدیست و شما ای رسول خدا امر نمیکنی ما را مگر بصلاح و مکارم اخلاق و چون فرمود:

و تو را در معروفی نافرمانی نکنند هند گفت: ما در این مجلس نیامدیم بنشینیم که در خاطرمان این باشد که تو را در چیزی نافرمانی و معصیت کنیم.

زهری روایت کرده از عروه از عایشه که گوید: پیغمبر(ص) بیعت فرمود با زنها بسخن گفتن باین آیه که چیزی را شریک خدا نگیرید و هرگز لمس نکرد دست آن حضرت دست زنی را مگر زنی که در ملک او بود و این را بخاری هم در صحیح خود روایت کرده. و روایت شده که هر گاه زنها میخواستند با آن حضرت بیعت کنند ظرف آبی میطلبید و دست خود را در آن فرو میبرد سپس آنها دستشان را در آب فرو میبردند.

شعبی گوید: زنها از زیر جامه با آن حضرت بیعت میکردند، و مقصود از- بیعت زنها با اینکه آنها از اهل یاری کردن بمحاربه و جنگ نیستند، اینست که

پیمان و عهد بگیرد از آنها بآنچه که صلاح ایشانست از شأن ایشان در دین و نفوس و همسپرانشان و این در صدر اسلام بود، و برای اینکه شکافی به سبب آنها پیدا نشود وقتی که احکام تشریح شد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله با آنها بیعت کرد برای قطع بر این مطلب، سپس خداوند سبحان مؤمنین را خطاب فرمود و گفت:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید دوست نگیرید قومی را که خدا بر آنها غضب فرمود، یعنی یهودیها را دوست خود نگیرید:

و دو مقاتل گویند: این برای آن بود که جماعتی از بینوایان و مستمندان مسلمین به یهودیها اخبار مسلمین را می‌رسانیدند و گزارش میدادند تا شاید از میوه جات آنها بهره مند شوند، پس خداوند نهی از این فرمود.

و بعضی گویند: اراده نموده تمام کفار را یعنی کفاری از کفار را دوست، خود نگیرید سپس توصیف نمود کفار را و گفت:

﴿قَدْ يَسُؤُوا مِنَ الْآخِرَةِ﴾

بتحقیق که نومید شدند از ثواب آخرت.

﴿كَلَّمَا يَسُؤُا الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ﴾

مجاهد و سعید بن جبیر گویند:

چنان که یهود مایوس شدند به تکذیبشان حضرت محمد صلی الله علیه و آله را و حال آنکه ایشان میدانستند صدق او را و اینکه او پیامبر است، حقا که مایوس شدند از اینکه در آخرت برایشان حظ و خیری باشد چنان که نومید شدند کفاری که مردند و در گورها گردیدند از اینکه برایشان در آخرت نصیبی باشد زیرا که ایشان جدا یقین کردند بعد از خدا.

حسن گوید: چنانچه کفار عرب مایوس شدند از اینکه اهل قبور و گورستان

زنده شوند برای همیشه.

و بعضی گویند: چنان که کفار مأیوس شدند از اینکه بایشان خبری از اهل قبور برسد.

و بعضی هم گفته اند: که اراده شده از کفار در اینجا کسانی که مردگان را دفن میکنند، یعنی مأیوس و ناامید شدند این گروهی که خدا غضب کرده بر ایشان از آخرت چنان که مأیوس شدند کسانی که مردگان را دفن میکردند از- مردگان.

نظم و ترتیب آن:

خداوند سبحان پایان داد این سوره را بقطع موالات و دوستی با کفار چنان که آن را افتتاح بآن نموده بود.

ص: ۳۸۷

و بسوره حواریین و سوره عیسی علیه السلام هم موسوم شده و آن مدنی و بدون اختلاف چهارده آیه است.

فضیلت آن:

ابی بن کعب از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود هر کس سوره عیسی علیه السلام را بخواند حضرت عیسی (ع) مادامی که در دنیا است برای او صلوات و درود فرستاده و استغفار کند و در روز قیامت رفیق حضرت عیسی علیه السلام باشد.

ابو بصیر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که هر کس سوره صف را بخواند و در نمازهای واجب و نوافل مداومت بقرائت آن نماید خداوند او را با فرشتگان و پیامبران مرسل ردیف و هم صف قرار دهد.

ترتیب و نظم آن:

چون خداوند سبحان پایان داد آن سوره را بقطع موالات کفار، شروع

نمود این سوره را با ایجاب این مطلب ظاهرا و باطنا سپس فرمان بجهاد و پیکار داد و فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُورَةُ الصَّفِّ مَدَنِيَّةٌ وَهِيَ أَرْبَعٌ عَشْرَةَ آيَةً

[سوره الصف (۶۱): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (۲) كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (۳) إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بَيِّنَاتٍ مَرْضُوصٍ (۴) وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَقُولُونَ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (۵) الْفَاسِقِينَ (۵)

ترجمه آیات:

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱- آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است خدا را پياكى ياد نموده و او پيروزمندى درست کردار است.

۲- ای کسانی که ایمان آورده اید چرا می گوید چیزی را که خود نمیکنید.

۳- نزد خدا بزرگ خشمی است اینکه چیزی را که نمیکنید بگوئید.

ص: ۳۸۹

۴-البته خدا آنان را که صف بسته در راه او پیکار میکنند دوست میدارد گوئیا، ایشان چون ساختمانی مستحکمند.

۵-(ای پیامبر بخاطر آور) آن دم که موسی علیه السلام بقوم خویش گفت: ای قوم من چرا مرا میرنجانید و حال آنکه در حقیقت میدانید من فرستاده خدا بسوی شمایم پس آن هنگام که ایشان برگشتند خدا دل‌های ایشان را- بر گردانید و خدا گروه ستمکاران را راه نمی نماید.

لغت:

المقت: یعنی بغض و عداوت.

الرص: یعنی محکم کردن بنا میگویند (رصصت البناء) یعنی مستحکم نمودم آن را و اصل آن از رصاص است، یعنی آن را چنان بنا نمودم که گویا از سرب بنا شده برای فشرده بودن آن و سخت در هم بودن آن.

اعراب:

الف (لم) حذف شده از (ما) برای شدت اتصال با ضعف حروف اعتلال آخر کلام برای آنکه آن حرف تغییر در محلّ تغییر است (مقتا) منصوبست بنا بر تمیز بودن، (وَأَنْ تَقُولُوا) در محلّ رفع است، به اینکه آن فاعل کبر است، و تقدیرش (کبر هذا القول مقتا عند الله) بزرگ است این سخن از جهت خشم نزد خدا.

و بعضی گفته اند: که فاعل مضمّر در آنست و تقدیرش کبر المقت مقتا عند الله است، مثل نعم رجلا زید و مخصوص بمذمت است که بگوئید: صفاً مصدر در محلّ حال است، یعنی در حالی که برگزیدگان هستند.

حسن گوید: (لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ) چرا می گوید چیزی را که نمیکنید در باره منافقین نازل شده.

مقاتل و کلبی گویند: درباره قومی نازل شده که میگفتند اگر ما با دشمن ملاقات کنیم فرار نمیکنیم و از آنها بر نمیگردیم. سپس وفاء نکردند بآنچه که گفتند و در روز جنگ احد فرار کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها گذاردند تا پیشانی‌ش شکافته و دندانهای پیشین آن بزرگوار شکست.

قتاده گوید: نازل شده درباره قومی که گفتند جهاد کردیم و مبتلا شدیم و کردیم ما و حال آنکه نکردند و ایشان دروغگویان بودند.

محمد بن کعب گوید: چون خداوند سبحان خبر داد پیامبرش را به ثواب شهداء بدر صحابه پیامبر گفتند: هر آینه اگر ما بعد از این به پیکاری برخورد کردیم حدّ اکثر کوشش خود را در آن بکار خواهیم برد سپس در روز جنگ احد فرار کردند، پس خداوند تعالی آنها را باین آیه سرزنش و ملامت نمود.

ابن عباس گوید: عده ای از مؤمنین قبل از آنکه جهاد واجب شود بودند که میگفتند دوست داریم که خدا ما را به بهترین عملها نزد خود راهنمایی کند پس آن را بجا آوریم، پس خداوند خبر داد ایشان را که افضل ایمانیست که در آن شک نباشد و جهاد در راه خدا، پس عده ای این بر آنها ناگوار آمد-و سخت شد برایشان و دوری کردند از آن پس این آیه نازل شد.

سعید بن مسیب گوید: مردی بود در روز جنگ بدر که مسلمین را آزار میداد پس صهیب او را در میدان موقع نبرد کشت پس مردی گفت یا رسول الله فلانی را که مسلمین را اذیت میکرد من کشتم، پس پیامبر خدا (ص) مسرور شد

پس عمرو بن عبد الرحمن بصهبیب گفت: من پیامبر را خبر دهم که تو کشتی او را و فلانی بدروغی بخود نسبت داده، صهبیب گفت: جز این نیست که من او را برای خدا و پیامبر خدا کشتم، پس عمرو بن عبد الرحمن نزد پیغمبر (ص) رفته و گفت: ای پیامبر خدا او را قطعاً صهبیب کشت پس فرمود: ای ابو یحیی آیا چنین است؟ گفت: بلی یا رسول الله پس این آیه و آیه بعد نازل گردید.

تفسیر:

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

تفسیرش گذشت در سوره (حدید و حشر) و جز این نیست که در اینجا تکرار و اعاده آن شده برای اینکه سوره افتتاح میشود به تعظیم و بزرگداشت خدا از جهت آنچه که تسبیح میکند برای آن بسبب نعمتهایی که در آنست چنان که افتتاح میشود به بسم الله الرحمن الرحیم و هر گاه معنی داخل در تعظیم خدا شود افتتاح نیکو شود بسبب آن.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید چرا می گوید کاری را که نمیکنید.

بعضی گفته اند: که خطاب بمنافقین است و آن سرکوبی برای ایشانست چون که ایشان در ظاهر ابراز ایمان میکردند ولی در باطن مؤمن نبودند.

بعضی گویند: که خطاب بمؤمنین است و سرزنش ایشانست که بگویند- چیزی را و آن را بجا نیاورند.

جبائی گوید: این بر دو گونه است:

۱- اینکه بگوید بزودی میکنم ولی قصد او بنکردن باشد، پس این قبیح و زشت و مذموم است.

۲- اینکه بگوید: بزودی می‌کنم و قصدش هم کردن باشد و بعد معلوم شود که او نکرده است آن را پس این هم قبیح و زشت است زیرا که او نمداند که آیا می‌کند یا نمیکند و شایسته است در مثل این وعده قولش را مقرون بلفظ انشاء الله نماید (۱).

(كَبْرًا مَّقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ)

یعنی بزرگ است این سخن و عظیم است از جهت خشم در نزد خدا که بگوئید چیزی را و نکنید آن را.

و بعضی گویند: یعنی بزرگ است که بگوئید چیزی را که نمیکنید آن را و وعده بدهید از خودتان چیزی را که بآن وفا نمیکنید بزرگ است از جهت اندوه و حسرت در نزد خدا.

(إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا)

بدرستی که خدا دوست دارد کسانی را که پیکار میکنند در راه او، یعنی: مرتب و منظم میکنند خود را در موقع جنگ کردن و پیکار نمودن با دشمن.

و بعضی گویند: یعنی پیکار میکنند در راه او صف بسته و قطار کشیده.

ص: ۳۹۳

۱- ۱) - مترجم گوید: آری انسان هر کاری را که میگوید یا هر وعده ای که میدهد باید مقرون بلکه توأم با کلمه انشاء الله باشد و گر نه غالباً ناتمام و ناقص میماند و خداوند مئان صریحا در سوره مبارکه کهف آیه: ۲۳ میفرماید: وَلَا تَقُولُوا لشيءٍ انى فاعل ذلك غدا الا ان يشاء الله البتة نگو بچیزی که من کننده این کارم فردا مگر اینکه خدا بخواهد و در آیات عدیده کلمه ان شاء الله آمده مانید و اذنا ان شاء الله لمهتدون سوره بقره ۷۰ و قال اذخلوا مصيرون ان شاء الله آمين سوره يوسف آیه ۹۹ و ستجدنى ان شاء الله صابرا سوره كهف آیه ۶۹ و ستجدنى ان شاء الله من الصالحين سوره قصص آیه ۲۷ و ستجدنى ان شاء الله من الصابرين سوره و الصافات آیه ۱۰۲ و لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمين سوره فتح آیه ۲۷ و آیات دیگر که نشان گر تأکید این ذکر است.

که گویا با سرب بنا شده بواسطه فشرده بودن و تو هم بود نشان.

و بعضی گویند: مثل آنکه آن دیوار است کشیده شد بنائی است بر اساس محکم کاری در استحکام و پیوستن بیکدیگر و استقامتش...

و بدان که خداوند سبحان دوست دارد کسانی را که ثابت در پیکار باشند و لازم باشند میدان جنگ را مثل ثبوت بناء مستحکم و معنای محبت خدا ایشان را اینست که او ثواب و منافع ایشان را در آخرت میخواهد.

سپس خداوند سبحان یاد نمود حدیث موسی علیه السلام را در صدق نیت و ثبات عزم و اراده اش بر تحمل و شکیبایی در آزار و اذیت قومش بجهت تسلیت پیامبر صلی الله علیه و آله در تکذیب قومش او را پس فرمود:

(وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ)

و هنگامی که موسی علیه السلام به قومش گفت: ای خویشان من چرا مرا اذیت میکنید و حال آنکه میدانید که من پیامبر خدا بسوی شمایم این انکار است بر ایشان آزار او را بعد از آنکه دانستند که او رسول و فرستاده خداست، و رسول خدا باید تعظیم و احترام شود و اذیت نشود و حال آنکه قوم او وی را اذیت نمودند باقسام آزارها و آن قول ایشان است که گفتند قرار بده برای ما خدایی و برو تو و پروردگارت با فرعونیان و دشمنان پیکار و کار زار کنید، و نیز آنچه روایت شده در قصه قارون که زنی را تحریک کرد و واداشت که بگوید حضرت موسی علیه السلام با او (نستجیر بالله) زنا کرده و او را متهم بقتل برادرش - هارون نمود.

و بعضی گفته اند: که این هنگامیست که او را متهم بباد فتق نمودند و ما یاد

کردیم این را در باب قول او «لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى...» (۱) و نباشید چون کسانی که اذیت کردند موسی را.

﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾

ابو مسلم گوید: یعنی چون اعراض از حق کردند و پایداری در راه حق نمودند خدا هم آنها را پاره‌ها کرد بسوء اختیارشان و بازداشت از آنها الطافی را که بسبب آن دلهای مؤمنین هدایت میشود مثل قول او، وَ مَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ (لایمان) (۲) و کسی که ایمان بخدا آورد- هدایت و روشن میشود قلبش برای ایمان.

و بعضی گویند: خدا مایل کرد دلهای ایشان را از آنچه دوست دارند به آنچه که کراهت دارند و جایز نیست که مقصود این باشد که خدا دلهایشان را از ایمان بگردانید زیرا که برای خدای تعالی روانیست که هیچکس را از ایمان بگردانید و نیز اینکه کلام از فایده بیرون میرود برای آنکه وقتی آنها از ایمان منصرف شدند و اعراض کردند پس کافر گشته اند پس معنایی نباشد برای قول او (ازاغ الله قلوبهم عن الایمان) خدا دلهای ایشان را بر گردانید از ایمان (وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ) خداوند هدایت نمیکند قوم فاسقین را یعنی ایشان را بسوی ثواب و کرامت و بهشتی که بمؤمنین وعده داده هدایت نمیکند.

ابو مسلم گوید: الطافی که نسبت بمؤمنین میکند بایشان نمی نماید بلکه آنها را رها میکند و بسوی اختیارشان واگذار میگذارد (که هر چه میخواهند بکنند تا مستحق عقاب و عذاب شوند).

ص: ۳۹۵

۱-۱) -سوره احزاب آیه: ۶۹.

۲-۲) -سوره تغابن آیه: ۱۱.

اشاره

وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ (۶) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ وَ هُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۷) يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُنِيرٌ نوره وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۸) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۹)

ترجمه آیات:

۶- و نیز چون عیسی «علیه السلام» فرزند مریم «علیها سلام» گفت ای فرزندان یعقوب بر راستی من فرستاده خدا بسوی شما در حالی که تورات را که پیش من است باور دارنده ام و بفرستاده ای که از پس زمان من میآید که نام او (حضرت) احمد (ص) است مژده دهنده ام، پس آن هنگام که احمد (ص) با معجزه های هویدا بیامد گفتند این جادویی آشکار است.

۷- و ستمکارتر از آن کسی که دروغ را بر خدا بست و حال آنکه آن کس بسوی دین اسلام خوانده میشود کیست و خدا گروه ستمکاران را به بهشت راه نمی نماید.

۸- ایشان میخواهند که نور خدای را بدهنهای خویش فرو نشانند و خدای تعالی تمام کننده نور خویش است هر چند که کافران کراهت دارند.

۹- او آن خدائست که پیغمبر خویش را با توحید و کیش درست فرستاد تا آن را بر همه دینها غالب گرداند و گر چه مشرکان (این چیرگی را) کراهت دارند.

قرائت:

اهل بصره و حجاز و ابو بکر یاء از قول (من بعدی اسمہ «احمد») را فتحه داده باقی آن را فتحه نداده اند، و ابن کثیر و اهل کوفه غیر ابی بکر (متّم نوره) مضاف خوانده و باقی او را (متّم نوره) بنصب و تنوین خوانده اند.

دلیل:

قصد میشود باضافه انفصال را چنانچه در قول خدا (إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةَ) ما فرستنده ناقه هستیم (و ذائقه الموت) و نصب در (متّم نوره) بنا بر اینست که آن در حال فعل و در آینده باشد.

اعراب:

قول او (اسْمُهُ أَحْمَدُ) در موضع جرّ است برای بودنش وصف برای رسول چنانچه قول او (یَأْتِي) نیز در محلّ جرّ است و تقدیر آن (اسمه قول احمد) پس مضاف حذف و مضاف الیه قائم مقام او شده و هم چنین (يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ) یعنی یجدون ذکره مکتوبا) آیا نمی بینی که شخص نوشته نمیشود چنان که احمد عبارت از شخص است و اسم قول است و قول شخص و انسان

ص: ۳۹۷

نمیشود و خبر مبتداء در معنی مبتداء است، و مفعول قول او «یریدون» محذوف است و تقدیرش اینست «یریدون ذمّ الاسلام» اراده میکنند مذمت و بدگویی از اسلام را یا یریدون «هذا القول لیطفئوا...» یا اراده میکنند اینقول را تا خاموش کنند نور خدا را یعنی برای خاموش کردن نور خدا (وَ اللَّهُ مُنَّمُ نُورِهِ) در محلّ نصب است بنا بر حالیت.

تفسیر:

اشاره

سپس خداوند سبحان عطف فرمود قصّه عیسی علیه السلام را بر قصّه موسی علیه السلام و فرمود:

(وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ)

یعنی یاد کن زمانی که عیسی بن مریم بقومش که مبعوث بایشان شده بود گفت:

(يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ)

ای فرزندان یعقوب بدرستی که من فرستاده خدا بسوی شمایم تصدیق کننده ام توراتی که بر موسی علیه السلام نازل شده بود و در پیش روی و دست من میباشد.

(وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ)

و بشارت دهنده ام پیامبری را که بعد از من میآید و نامش احمد صلی الله علیه و آله، یعنی پیامبر محمّد (ص) چنان که شاعر گوید:

صَلَّى الْإِلَهِ وَ مِنْ يَحْفَ بَعْرَشَه

وَ الطَّيْبُونَ عَلَى الْمَبَارِكِ أَحْمَد

درود و صلوات خدا و کسانی که میگردند دور عرش خدا و درود همهٔ پاکان عالم بر شخص میمون و مبارک حضرت احمد (ص) باد.

معنای احمد (ص)

و برای این اسم دو معنی ذکر شده: اول- اینکه احمد صیغهٔ مبالغه از

فاعل باشد یعنی او حمدش بخدا بیشتر از غیر اوست.

دوم- اینکه آن مبالغه از صیغه مفعول باشد یعنی بسیار بسیار ستوده است بواسطه آنچه که در اوست از اخلاق حسنه و زیباییها و بیشتر از آنچه که غیر او ستوده و تمجید میشود وی تمجید میشود.

و در روایت صحیح از زهری از محمد بن جبیر بن مطعم از پدرش آمده که گوید حضرت رسول-صلی الله علیه و آله فرمود: که برای من نامهایی است ۱- منم احمد ۲- منم محمد ۳- منم ماحی چنانی که خداوند بسبب من محو میکند کفر را ۴- و منم حاشری که مردم بر قدمهای من محشور میشوند ۵- و منم عاقبتی که بعد از من پیامبری نیست؟ و بخاری این روایت را در صحیح خود آورده است و آیه متضمن است که عیسی قوم خود را بشارت میداد بمحمد صلی الله علیه و آله و نبوت او و آنها را خبر داد برسالت و پیامبری او و در این بشارت معجزه ای برای عیسی بن مریم علیهما السلام است در موقع ظهور محمد صلی الله علیه و آله و امریست برای امتش که ایمان آوردند بآن حضرت در موقع ظهور و آمدنش (۱) (فَلَمَّا جَاءَهُمْ) پس چون آمد بسوی ایشان احمد (بِالْبَيِّنَاتِ) یعنی با دلائل آشکارا و معجزات نمایان. (قَالُوا هَذَا سَيِّئٌ مِّمَّنْ) گفتند این جادویی روشن است.

ص: ۳۹۹

۱- ۱) - مترجم گوید: نام مقدس احمد که از اسامی پیامبر اسلام (ص) است و حضرت عیسی (ع) هم بنی اسرائیل را بشارت بآمدن آن حضرت که موسوم باحمد است داده چنانچه در این سوره حکایت نموده و این اسم مشتق از اسم حق تعالی است چنان که محمد هم از نام حق مشتق است و احمد از احد که یکی از اسامی خداست گرفته شده با اضافه حرف میم همانطور که مادر بستان الرازی گفتیم یهدی مناهج الهدی، فما بالنا الا اتباع احمد، تا آنکه هدایت کند مردم را بر

(وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ)

و کیست ستمکارتر از آنکه دروغی بر خدا بزند یعنی کیست که سمتش شدیدتر و سخت‌تر باشد از آن کسی که دروغی بسازد و بر خدا ببندد و بمعجزات خدا سحر و جادو بگوید و به پیامبر بگوید که او جادوگر دروغگوست.

(وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ)

و حال آنکه او بسوی اسلام خوانده میشود که نجات و رستگاری او در آنست.

و بعضی گویند: و حال آنکه او فرا خوانده شده بتسلیم شدن او امر او و پیروی کردن از طاعت اوست.

(وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ)

و خداوند گروه ستمکاران را که بخودشان بسبب کفر ورزیدن و ارتکاب گناهان ستم نمودند هدایت به بهشت نمیکند.

ابن جریر گوید: ایشان کفار و منافقین هستند و دلالت میکند بر آن قول

(۱)

(-راههای هدایت و سعادت و برای ما نیست مگر آنکه پیروی کنیم احمد «ص» و الفم حیث المیم منه بانا لم یبق ما بینهما فرقانا، و وقتی که حرف میم را در تلفظ از احمد جدا شود فرقی میان آن واحد نباشد، از این جهت شاعری گوید: ز احمد تا احد یک میم فرق است همه عالم در آن یک میم غرق است شاعر دیگری گوید: احمد از احد فارق از یک اربعین آمد، و میم در حساب ابجد ۴۰ و اربعین است و خلاصه شعراء عرب و عجم اشعار بسیاری در ذکر احمد سروده است از جمله ابیات حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیهاست که میگوید: ما ذا علی المشم تر به احمد ان لا یشم مدی الزمان غوالیا سزاوار است بر کسی که تربت قبر حضرت احمد (ص) را بوئیده اینکه تا زنده است دیگر عطری را نبوید. پیروی شاعر گوید: بو القاسم و مصطفی و احمد سر خیل پیامبران محمد و نیز گوید: خواست چون ایزد نمایاند بعالم ذات خود را شد عیان نور خدا در خلقت زیبای احمد ص

ص: ۴۰۰

او که میفرماید: (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ) یعنی اراده میکنند که نور خدا را خاموش کنند با دهانهایشان، یعنی قصد میکنند نابود کردن نور ایمان و اسلام را بسخنان فاسدی که جاری مجرای تاریکیهای شدید است، پس مثل آنها در آن مانند کسیست که بخواهد نور خورشید را با دهانش زایل کند.

□
(وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ)

و خداوند ظاهر کننده کلام خود و تأیید کننده پیامبرش و آشکار کننده دین او و شریعت و رساننده آئین خود بنهایت و پایان کارش می باشد. (وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) و اگر چه کفار کراهت داشته باشند.

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ)

آن خدایی که پیامبرش محمد را ارسال کرد و فرستاد (بِالْهُدَى) بهدایت کردن از توحید و عبادت خالصانه برای (وَ دِينَ الْحَقِّ) و دین اسلام و آنچه را که مردم بسبب آن عبادت میکنند.

(لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ)

تا آنکه غالب گرداند آن را بر تمام ادیان بسبب دلیل و تأیید کردن و یاری نمودن.

(وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ)

هر چند که مشرکین نخواهند، و در این آیه دلالتست بر صحت پیامبری پیامبر ما محمد (ص) برای آنکه خداوند سبحان غالب گردانید دینش را بر تمام ادیان بسبب برتری دادن و پیروز کردن و بلند کردن مقام آن چنانچه وعده این را داد در حال ضعف دین و کمی یارانش و اراده کرد بدین جنس دینها را و برای همین الف و لام بر آن داخل کرد و (الدین) گفت.

عیاشی باسنادش از عمران بن میثم از عبایه روایت کرده که گفت شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که میفرمود: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ اظهر بعد ذلك یعنی بعد از این غالب گرداند گفتند بلی فرمود: نه چنین است قسم بآنکسی که جانم در دست اوست چنان

غلبه بر ادیان دهد تا باقی نماند روستا و دهکده ای مگر آنکه در آن صبح و شب بصدای بلند گفته شود «اشهد ان لا اله الا الله» (۱).

ص: ۴۰۲

۱-۱) - مترجم گوید: و در تفسیر برهان در ذیل آیه مذکوره بعد از شهادت ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله (ص) است و در آنجا باسنادش از حضرت موسی بن جعفر روایت نموده که گوید از آن حضرت سؤال کردم از قول خدای عز و جل (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ) فرموده میخوانند ولایت امیر المؤمنین را با دهانشان انکار کنند گوید: گفتیم (وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ) فرمود و خدا تمام کننده امامت است و امامت آن نوریست که میفرماید فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا، ایمان آورند بخدا و پیامبر و نوری را که ما آن را نازل کردیم و آن نور امام است. و علی بن الحسین باسنادش از حضرت علی علیه السلام روایت کرده که رسول خدا (ص) بالای منبر رفت و فرمود بدرستی که خداوند نظری باهل زمین انداخت پس مرا از میان ایشان برگزید، سپس نظر دوم انداخت علی (ع) را اختیار نمود که برادر و وزیر و وارث و وصی و خلیفه من در میان امت و ولی و - صاحب هر مؤمنی باشد بعد از من کسی که ولایت او را قبول بدارد ولایت خدا را قبول داشته و کسی که او را دشمن بدارد خدا را دشمن داشته و هر کس که او را دوست بدارد خدا را دوست داشته و کسی که او را بغضب آرد خدا را بغضب - آورده است. بخدا قسم او را دوست نمیدارد مگر مؤمن و دشمن نمیدارد مگر کافر و اوست نور زمین بعد از من و پایه آن و اوست کلمه تقوی و عروه الوثقی سپس تلاوت نمود رسول خدا (ص) (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ....) ای مردم این سخنان مرا انهایی که حاضرند بکسانی که غایبند برسانند، بار خدایا تو را بر ایشان گواه میگیرم، و خداوند برای بار سوم نظر نمود و برگزید بعد از من و بعد از علی بن ابی طالب علیهم السلام یازده امام یکی را بعد از دیگری هر کدام از دنیا رفتند دیگری بجای او قیام کند مانند ستارگان آسمان که هر وقت ستاره غروب کند ستاره دیگری بجای آن طلوع نماید آنها راهنمایان و راه یافته گانند کید کسی که درباره آنها مکر کند زیانی بایشان نرساند و واگذاری کسی که ایشان

دنباله پاورقی از صفحه قبل: را واگذارد موجب زیان ایشان نشود، ایشان حجت‌های خدا در روی زمین و گواهان خدا بر خلق اویند کسی که ایشان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و کسی که معصیت آنها کند خدا را معصیت کرده آنها با قرآن و قرآن با آنهاست، از ایشان جدا نمیشود و آنها هم هرگز از قرآن جدا نخواهند شد تا بر من وارد در بر حوض کوثر شوند. و نیز از او باسنادش از ابن عباس روایت کرده در قول خدا لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و این نمیشود مگر اینکه باقی نماند یک نفر یهودی و نه یک نفر نصرانی و نه صاحب ملتی مگر آنکه مسلمان شود حتی گوسفند و گرگ و گاو شیر و انسان و ما از هم ایمن شوند و حتی موشی کیسه ای را نخورد و یا پاره نکند و حتی جزیه از یهود و نصاری برداشته شود و صلیب نصاری شکسته شود و خوک کشته گردد و آن فرمان خدای تعالی است لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، و این در موقع قیام حضرت مهدی روحی فداه خواهد بود. کلینی باسنادش از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایت کرده که فرمود: در باره «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ..» او امر خدا و پیامبر اوست بولایت وصی او و ولایت دین حق است. راوی گوید: گفتم (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) گوید آن را بر همه ادیان در موقع قیام حضرت قائم روحی فداه غالب گرداند. و نیز باسنادش از جابر بن یزید جعفی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده درباره آیه مذکوره که فرمود: خداوند عز و جل دینش را در موقع رجعت و برگشت امامان علیهم السلام غالب گرداند. و نیز علی بن ابراهیم (صاحب تفسیر) گوید: و اما قول او يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ.... فرمود: بسبب حضرت قائم آل محمد علیه السلام هر گاه ظاهر شود خداوند او را بر تمام ادیان پیروز گرداند تا جایی که غیر خدا پرستش نشود و آن قول پیامبر است يَمَلَأُ الْاَرْضَ قِسْطًا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا .

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۱۰) تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱) يَعْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۲) وَ أُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصِيرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَنْتَ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ (۱۴)

ترجمه آیات:

۱۰- ای کسانی که ایمان آورده اید آیا شما را دلالت کنم بر تجارتی که نجات میدهد شما را از عذاب دردناک.

۱۱- ایمان آورید بخدا و پیامبر او و جهاد کنید در راه خدا باموالتان و جانهایتان این جهاد برای شما خوبست اگر بدانید.

۱۲- میا مرزد گناهان شما را- و داخل میکند شما را بر بهشتی که از زیر درختان آن نهرهای آب جاریست و منازل پاکیزه ای در بهشتهای (عدن) این (سرنوشت) دستگاری بزرگ است.

۱۳- و چیز دیگری که آن را دوست دارید یاری از خدا و پیروزی نزدیکست و بشارت بده مؤمنین را.

۱۴- ای کسانی که ایمان آورده اید از یاران خدا باشید چنانچه عیسی بن مریم (ع) گفت بحواریین و اطرافیانش، کیست از شما یاران من بسوی خدا حواریین گفتند ما یاران خدا هستیم پس گروهی از بنی اسرائیل ایمان آورده و ثابت ماندند و گروهی کفر ورزیدند، پس ما تأیید کردیم آنهایی را که ایمان آوردند بر دشمنانشان، پس صبح کردند در حالی که پیروز و غالب بر دشمن - بودند.

قرائت:

ابن عامر (تنجیکم) با تشدید خوانده و دیگران (تنجیکم) با تخفیف، و اهل حجاز و ابو عمر و (انصارا) (لله) با تنوین بدون الف خوانده و باقی از قاریان (انصار الله) با ضافه ال الله خوانده اند.

دلیل:

ابو علی گوید: دلیل کسی که (تنجیکم) با تشدید خوانده قول خدا (وَ نَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا) (۱) و دلیل آنکه با تخفیف خوانده (فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ) است (۲)

ص: ۴۰۵

۱- ۱) -سوره فصلت آیه: ۱۸ مترجم گوید: با تشدید بیشتر است در قرآن مثل وَ نَجَّيْنَا مِنَ الْغَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ و آیه فنجیناه و اهله و نجیناهم بسحر و نجیناهما و قومهما و نجیناه و من معه و نجینا هودا و نجینا صالحا، و نجینا شعيبا و نجینا بنی اسرائیل و ینجیکم من ظلمات البر و ینجیکم منها و من کل کرب و ده ها آیه دیگر که همه در واژه های مختلف مشدد آمده.

۲- ۲) سوره

التجاره: طلب سود و استفاده در خرید و فروش متاع است، و کنایه شده در اینجا برای خواستن سود در اعمال عبادی و جهاد در مقابل دشمن.

اعراب:

□
و جز این نیست که (تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ) جایز است با اینکه آن محمول بر «تجاره» و خبر از آنست و درست نیست، و جز این نیست که گفته شود (للتجاره تؤمنون) و البته گفته میشود (و ان تؤمنوا بالله) برای آنکه آن بر طریقی آمده که دلالت بر خبر تجارت میکند نه بر خود خبر زیرا که فعل دلالت بر مصدرش میکند و انعقاد آن فقط بتجارت است در معنی نه در لفظ و در این توطئه برای چیزیست که در ایجاز بنا بر معنی میشود و عرب میگوید: (هل لك في خير تقوم الى فلان فتعوده و ان تقوم اليه) آیا برای تو خیری هست که بروی بسوی فلانی پس او را عیادت کنی و اینکه بطرف او حرکت کنی.

و قول او (يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ) در مجزوم بودن آن دو وجه است:

۱- اینکه آن جواب (هَلْ أَذْلَكُكُمْ) است و آن گفته فراء است و اصحاب بصری ما آن را انکار نموده اند و گفته اند که دلالت بر تجارت موجب آمرزش و مغفرت نمیشود.

□ □
۲- اینکه آن محمول بر معنی است برای آنکه قول او (تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ) - معنایش (آمنوا بالله و رسوله و جاهدوا فی سبيله) است و آن امریست که بلفظ خبر آمده و دلالت بر این میکند قرائت عبد الله بن مسعود آمنوا بالله و جاهدوا و مانعی نیست که امر بلفظ خبر بیاید چنانچه خبر هم بلفظ امر آمده در قول

(۲)

(- عنكبوت آیه ۲۴ و آیات عدیده دیگر که مخفف آمده است.

خدا، فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا (۱) و معنی (فمد له الرحمن مدا) است برای اینکه قدیم تعالی بخودش امر نمیکند و مانند اینست (أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ) (۲) که لفظ آن امر و معنایش خبر است و ممکنست که قول او (تؤمنون) مرفوع باشد بساقط شدن (ان) و موصول وصله در محلّ جرّ باشد بنا بر بدلیت از تجاره و تقدیرش، این باشد (هل ادلکم علی تجاره ایمان بالله) و قول او (اخری) در محلّ جرّ است به اینکه آن صفت برای موصوف محذوف مجرور بعطف بر تجاره و تقدیرش (و علی تجاره اخری محبوه) باشد.

و زجاج گوید: تقدیرش اینست (و لکم تجاره اخری) پس بنا بر این (اخری) صفت موصوف محذوف مرفوع به مبتداء بودنست (و تحبونها) صفت بعد از صفت است، (و نصر) خبر مبتداء محذوف است تقدیرش (هی نصر من الله) است (من انصاری الی الله) در اینجا (الی) بمعنای (مع) است یعنی مع الله.

تفسیر:

چون مقدم داشت ذکر پیامبر را در پی آن خداوند سبحان آورد دعاء بقبول قول او و نصرت او و عمل بشریعت و احکام او را پس فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، و آن خطاب بعموم مؤمنین است.

و بعضی گویند: آن خطاب بکسانیست که یادشان در اوّل سوره گذشت.

﴿هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾

آیا شما را رهنمونی کنم بر تجارتی که نجات دهد شما را از عذاب دردناک، صورت آن صورت عرض و پیشنهاد است ولی مقصود به آن امر است بر طریق تلطف و مهر در خواندن باخلاص در

ص: ۴۰۷

۱- ۱) -سورة مریم آیه: ۷۵.

۲- ۲) سورة مریم آیه: ۳۸.

طاعت و عبادت و معنا اینست آیا شما را ترغیب کنم در تجارت نجات دهنده ای از عذاب دردناک و آن ایمان بخدا و پیامبر او و جهاد در راه خدا بمال و جان است و این قول اوست:

﴿تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ﴾

اینکه ایمان آورید بخدا و پیامبر او و جهاد کنید در راه خدا بمال و جانتان، و این آیه را نازل فرمود برای اینکه میگفتند اگر ما میدانستیم کدام عمل بالاتر و محبوب تر بسوی خداست ما آن را عمل میکردیم پس خداوند سبحان قرار داد این عمل را بمنزله تجارت برای آنکه ایشان منتفع و سودمند میشوند در آن برضاء خشنودی خدا و رسیدن به ثواب و نجات از عذاب و عقوبت را.

﴿ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

یعنی و آنچه که من توصیف آن را نمودم و برای شما یادآور شدم، برای شما سودمندتر و خوش عاقبت تر است، اگر بدانید این را و اعتراف بصحتش نمائید.

و بعضی گفته اند که معنایش اینست که تجارتی که شما را بر آن راهنمایی کردم بهتر است از تجارتی که شما اشتغال بآن دارید زیرا که آن مؤدی میشود بسودی که زوال و نابودی ندارد، امّا این تجارت (دنیوی) مؤدی و منجر میشود به سودی که زایل و فانی میشود اگر شما میدانید زیان و منافع چیزها را.

﴿يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾

یعنی اگر شما عمل باین کردید گناهان شما آمرزیده میشود (وَ يُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِينٍ طَيِّبَةٍ) و داخل میکند شما را در بهشتهایی که نهرها و جوی ها از زیر قصرها و درختان آن جاری و منازل پالیزه ای یعنی خانه هایی شما را ساکن میکنند که لذت بخش و فرح انگیز و پاکیزه است. (فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ) یعنی در بهشتهای عدن شما را اسکان دهد

که بدلی و عوضی از آن نخواهید.

﴿ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾

این رستگاری کامیابی بزرگ است نه آن چیزی که مردم آن را کامیابی میدانند از عمر طولانی و حکومت در دنیا.

حسن از عمران بن حصین و ابو هریره از تفسیر قول خدا (وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنّٰتٍ عَدْنٍ) پرسید، گفتند از شخص دانایی پرسیدی ما از رسول خدا(ص) از این آیه پرسیدیم فرمودند: قصری از مروارید در بهشت است که در آن هفتاد خانه از یاقوت سرخ است و در هر خانه ای از آن هفتاد اطاق و خوابگاه است از زمرد سبز، و در هر خوابگاه هفتاد تختخواب است، و در هر تختخواب هفتاد رختخواب است، از هر رنگی و در هر رختخوابی زنی (بلکه خانمی) از حور العین است، و در هر اطاق هفتاد سفره غذا و در هر سفره هفتاد نوع رنگ، از طعام و خوراکی است، و نیز در هر خوابگاهی هفتاد خدمتکار پسر و دختر است و خداوند عطا کند به مؤمنین از قوه و نیرو در هر بامداد باندازه ای که بتواند از عهده همه آنها بر آید و با تمام آن حوریّه ها آمیزش و جماع کند (اللّٰهُمَّ ارزقنا بحقِّ محمّد و آله الطاهرين آمين يا ربّ العالمين) سپس خداوند سبحان فرمود (وَ الْآخِرَىٰ تُجْبَوْنَ بِهَا) یعنی و تجارت دیگری یا خصلت دیگری که آن را دوست بدارید در دنیا با ثواب آخرت و این از خدای تعالی تشویق و ترغیب بیشتری است، زیرا که خدا میداند که در میان مؤمنین کسانی هستند که مبادرت میکنند در پیشدستی یاری کردن را یا بجهت اعراض از دنیا و یا برای تأیید دین، پس خداوند این وعده را بایشان داد به اینکه گفت:

﴿نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ﴾

یعنی این خصلت یا این تجارت نصری است از خدا برای شما بر دشمنان شما و پیروزی نزدیک است بر بلاد ایشان.

کلبی گوید: یعنی غلبه بر قریش و فتح مکه، عطاء گوید: یعنی فتح و پیروزی بر فارس و روم و سایر فتوح اسلامی بنا بر عموم بلاد.

(و قریب) یعنی نزدیکست وقوع آن.

و بعضی گویند: یعنی نزدیکست از شما برگشتن و رجوع شما بوطنتان.

(وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ)

یعنی و بشارت بده مؤمنین را باین دو ثواب دنیوی و اخروی بر جهاد که آن نصر و یاری خداست در دنیا و بهشت در آخرت، سپس ترغیب و اصرار نمود خداوند سبحان مؤمنین را بر یاری کردن دینش پس گفت:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از یاران دین خدا و کمک کاران پیامبرش باشید، و البته این یاری را اضافه به خودش نمود چنان که بکعبه بیت الله گفته میشود و به جناب حمزه بن عبدالمطلب اسد الله گفته شده و معنایش تداوم بر یاری کردن است.

(كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ)

چنان که عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیهما السلام گفت یعنی مثل قول عیسی بن مریم بحواریین و ایشان خواص یاران پیامبران میباشد.

زجاج گوید: آنان را حواری نامیدند برای آنکه ایشان خالص و منزّه از هر عیبی بودند. و بعضی گویند: بآنها حواری گفتند برای سفیدی لباسشان و بعضی گویند: چون که آنها لکه گیر جامه های پشمی یا رنگ رز بودند.

(مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ)

کیست یاران من بسوی خدا و مقصود اینست بگو ای محمّد من شما را دعوت میکنم و میخوانم باین کار چنان که عیسی قومش را دعوت کرد و گفت: کیست یاور من با خدا که مرا یاری کند با یاری کردن خدا مرا و بعضی گویند: الی الله یعنی در آنچه که نزدیک بخدا میکند چنان که می

گویند(اللهم منك و اليك) بار خدا از تو و بسوی تو است.

﴿قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ﴾

حواریون گفتند ما یاران خدائیم یعنی یاران دین خدا و اولیاء خدائیم.

و بعضی گویند: آنها را نصاری نامیده اند برای آنکه آنها گفتند ما انصار الله هستیم.

﴿فَأَمَّنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾

پس گروهی از بنی اسرائیل(فرزندان یعقوب) تصدیق عیسی کردند.

﴿وَ كَفَرَتْ طَائِفَةٌ﴾

و گروهی کافر بعیسی شدند، ابن عباس گوید: یعنی در زمان عیسی علیه السلام و این وقتی بود که آن حضرت صعود باسماں کرد پس قومش بر سه گروه تقسیم شدند:

۱- گروهی گفتند که عیسی خود خداست بالا رفت.

۲- گروهی گفتند که او پسر خدا بود پس بسوی خودش او را بالا برد.

۳- گروه سوّم گفتند او بنده و پیامبر خدا است، پس او را باسماں برد، و ایشان مؤمنین بودند.

و هر یک از این سه گروه را عدّه ای از مردم پیروی کردند پس بجان هم افتاده و با هم پیکار کردند و آن دو گروه کافر بر مؤمنین پیروز شدند تا حضرت محمد صلی الله علیه و آله مبعوث شد پس گروه مؤمنین بر کفار غالب شدند، و این قول اوست که فرمود:

﴿فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلٰیٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ﴾

پس تأیید کردیم- کسانی را که ایمان آوردند بر دشمنانشان، پس صبح کردند در حالی که بر آنها پیروز بودند، یعنی برتری و غلبه داشتند.

ابراهیم گوید: یعنی صبح کرد دلیل ایمان بعیسی آورده بود که غالب و پیروز است بسبب تصدیق کردن بمحمد (ص) که فرمود: عیسی کلمه الله - و روح الله است.

مجاهد گوید: بلکه تأیید شدند در زمانشان بر کسانی که کافر بعیسی علیه السلام شدند.

و بعضی گویند: یعنی پس ایمان آورد گروهی از بنی اسرائیل بمحمد صلی الله علیه و آله و کافر شدند گروهی بآن حضرت پس صبح کردند مؤمنان در حالی که غالب و مسلط بر دشمنانشان بودند بسبب دلیل و قهر، و پیروزی و توفیق فقط بخدای تعالی است و بس (و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم).

تمام شد بفضل خدا و لطف او ترجمه جلد بیست و چهارم تفسیر شریف مجمع البیان ابو علی فضل بن حسن طبرسی رحمه الله علیه در شب یکشنبه دوازدهم ربیع الثانی ۱۴۰۲ قمری برابر هیجدهم بهمن ماه ۱۳۶۰ شمسی بقلم قاصر این خادم محمد بن علی مشهور بشریف رازی صانه الله عن المخازی و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین من الآن الی یوم الدین، و در پی آن جلد بیست و پنجم از اول سوره جمعه خواهد آمد انشاء الله.

مخفی نماند که ترجمه و طبع و نشر این موسوعه شریفه و تفسیر نفیس مجمع البیان به اهتمام و سعی بلیغ جناب مستطاب آقای حاج آقا شمس فراهانی مؤسس و ناشر مطبوعات فراهانی انجام پذیرفت، خداوند منان به معظم له پاداش جزیل و روح مرحومه مغفوره والده مکرمه ایشان را با قرآن و خاندان رسالت محشور فرماید، آمین یا رب العالمین. «مترجم» (پایان)

ترجمه تفسیر مجمع البیان سوره قمر آیات: ۱۰-۱ ۲۱-۴ روایت و مخبرین از شق القمر ۱۰ داعی کیست؟ ۱۷ گفتار مفسرین
درباره یوم الدار ۱۹ آیات: ۲۱-۱۱ ۳۰-۲۲ آیات: ۳۱-۲۲ ۳۹-۳۱ آیات: ۴۲-۳۲ ۴۴-۴۰ آیات: ۵۵-۴۳ ۵۲-۴۵ سوره الرحمن
آیات: ۱-۱۳ ۷۰-۵۶ آیات: ۲۹-۱۴ ۸۷-۷۱ اختلاف دانشمندان در معنای آن ۸۳

آیات: ۳۱-۴۵ ۱۰۳-۱۰۳ آیات: ۶۱-۴۶ ۱۱۲-۱۰۳ آیات: ۶۲-۷۸ ۱۲۵-۱۱۳ خلاصه صفات زنان بهشتی ۱۲۱ سوره واقعه
آیات: ۱-۱۶ ۱۲۹-۱۳۹ سابقین کیانند؟ ۱۳۷ آیات: ۱۷-۲۶ ۱۴۰-۱۴۶ آیات: ۲۷-۴۰ ۱۴۷-۱۵۷ حدیث عجیبی درباره تله ۱۵۵
آیات: ۴۱-۵۶ ۱۵۸-۱۶۴ آیات: ۵۷-۷۴ ۱۶۴-۱۷۴ آیات: ۷۵-۸۷ ۱۷۵-۱۸۴ آیات: ۸۸-۹۶ ۱۸۵-۱۹۳ سوره حدید آیات: ۱-۶
۲۰۲-۱۹۴ تحقیق تسبیح موجودات ۱۹۷ گفتار مفسرین درباره الظاهر و الباطن ۱۹۹ آیات: ۷-۱۰ ۲۰۸-۲۰۳ آیات: ۱۱-۱۵
۲۰۹-۲۲۱ قرص الحسنه دارای ده صفت است ۲۱۶

ص: ۴۱۴

آیات: ۲۰-۱۶ ۲۳۳-۲۲۲ از مواظ حضرت عیسی (ع) ۲۲۸ آیات: ۲۵-۲۱ ۲۴۵-۲۳۴ لکیلا تأسوا آموزنده چهارده درس است
۲۴۰ آیات: ۲۹-۲۶ ۲۵۷-۲۴۶ مهاجرت جعفر بن ابی طالب بکشور حبشه ۲۵۲ دو پاداش برای کیست؟ ۲۵۴ سوره مجادله
آیات: ۵-۱ ۲۶۹-۲۵۸ اختلاف مفسرین درباره تکرار قول ۲۶۶ آیات: ۱۰-۶ ۲۸۰-۲۷۰ آیات: ۱۵-۱۱ ۲۹۵-۲۸۱ مسئله
نجوی (پاورقی) ۲۸۸ استیضاح علی (ع) ابو بکر را ۲۹۱ آیات: ۲۲-۱۶ ۳۰۳-۲۹۷ سوره حشر آیات: ۵-۱ ۳۱۶-۳۰۴ اول حشر
کجاست؟ ۳۱۲ آیات: ۱۰-۶ ۳۳۱-۳۱۷ آیات: ۱۵-۱۱ ۳۳۸-۳۱۷ آیات: ۲۰-۱۶ ۳۴۳-۳۳۹

ص: ۴۱۵

آیات: ۲۴-۲۱ ۳۴۴-۳۵۱ سوره ممتحنه آیات: ۵-۱ ۳۵۲-۳۶۵ آیات: ۹-۶ ۳۶۶-۳۷۱ آیات: ۱۱-۱۰ ۳۶۶-۳۸۰ آیات: ۱۳-۱۲
۳۸۱-۳۸۷ آمدن زنان قریش و مکه برای بیعت با پیامبر ۳۸۴ سوره صف آیات: ۵-۱ ۳۸۸-۳۹۵ آیات: ۹-۶ ۳۹۶-۴۰۳ معنای
احمد ۳۹۸ روایاتی در ولایت (پاورقی) ۴۰۲ آیات: ۱۴-۱۰ ۴۱۲-۴۰۴ فهرست مطالب کتاب ۴۱۳ پایان کتاب

ص: ۴۱۶

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹